



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

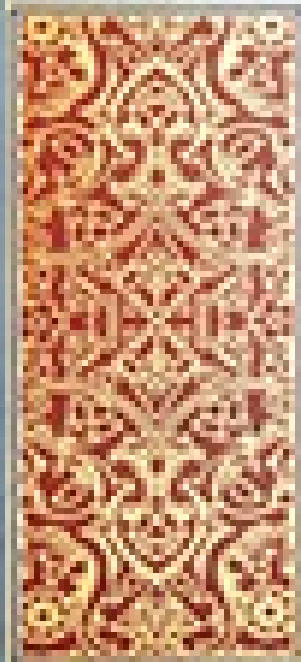
مجموعہ مقالات

جلد دوم

گروہی نثر نویسندگان



پروفیسر
علی بن عباس سمیت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

زائر - آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
مجموعه مقالات جلد ۲	۱۷
مشخصات کتاب	۱۷
اشاره	۱۷
فهرست تفضیلی	۲۱
مقدمه کنگره	۴۳
مبانی نقد متنی در تفسیر قمی دکتر فتحیه فتاحی زاده	۴۷
چکیده	۴۷
بیان مسأله	۴۸
۱. عرضة حدیث بر قرآن	۴۹
اشاره	۴۹
۱ - ۱ _ تحریف قرآن	۵۰
۱-۲. رفع حضرت عیسی علیه السلام	۵۱
۲. عرضة حدیث بر سنت قطعیه	۵۳
اشاره	۵۳
۱-۲. نسبت کفر به ابوطالب	۵۴
۳. عرضة حدیث بر عقل	۵۶
اشاره	۵۶
۳-۱. مسخ اساف و نائله	۵۷
۴. عرضة حدیث بر حس، مشاهده و قطعیات علمی	۵۷
اشاره	۵۷
۴-۱. لایه های زمین	۵۸
۴-۲. علت سوزانندگی خورشید نسبت به ماه	۵۹
۴-۳. خسوف و کسوف	۵۹

منابع	۶۶
زندگانی ابراهیم بن هاشم قمی (معصومه باقری نژاد)	۶۹
مقدمه:	۶۹
ولادت	۶۹
خاندان	۷۰
دوران جوانی	۷۱
انتقال از کوفه به قم	۷۱
حوزه های درسی کوفه و قم	۷۲
روایت ابراهیم از امام صادق علیه السلام	۷۴
روایت ابراهیم از امام رضا علیه السلام	۷۴
یونس بن عبدالرحمان و تعامل او با ابراهیم	۷۵
ابراهیم در کلام علما	۷۶
مقام معنوی و اخلاقی ابراهیم	۷۸
فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی	۷۸
وثاقت ابراهیم بن هاشم	۷۹
تألیفات	۸۲
مشایخ و اساتید	۸۲
اشاره	۸۲
شاگردان	۸۳
تاریخ وفات و مدفن ابراهیم	۸۴
منابع و مأخذ	۸۴
بررسی علوم اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قمی	۸۷
اشاره	۸۷
دیباچه	۸۷
چکیده	۸۸
مقدمه	۸۹

۹۱	فصل اول: کلیات و مفاهیم
۹۱	الف) مفاهیم
۹۱	۱. علم و اقسام آن
۹۱	تعریف علم
۹۲	اقسام علم
۹۲	الف) علم حصولی و حضوری
۹۳	ب) علم غیب و شهود
۹۳	۲) اهل بیت علیهم السلام
۹۴	۳ - تفسیر قمی
۹۴	اشاره
۹۵	الف) مؤلف کتاب
۹۵	ب) تفسیر قمی
۹۶	ب) کلیات علوم اهل بیت علیهم السلام
۹۶	اشاره
۹۷	واقعیت های انکار ناپذیر
۹۷	خبر های غیبی تحقق یافته
۹۸	فقدان عجز و جهل در پاسخ به سؤالات
۹۹	مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام
۱۰۰	اعتراف دشمنان
۱۰۰	میراث عظیم علمی
۱۰۱	فصل دوم: آیاتی که بیانگر علوم اهل بیت علیهم السلام است
۱۰۱	اشاره
۱۰۱	۱. آدم علیه السلام و آیات تعلیم اسماء
۱۰۳	۲. ابراهیم علیه السلام و آیات علم به ملکوت آسمانها و زمین
۱۰۴	۳. آیه ارتضاء
۱۰۶	۴. آیات شهادت پیامبر صلی الله علیه وآله بر اعمال

- توضیح و بیان آیات ۱۰۷
- ۵- آیه اهل الذکر ۱۱۱
۶. آیه علم الکتاب ۱۱۴
- اشاره ۱۱۴
- روایاتی مبنی بر ابعاد علم اهل بیت علیهم السلام ۱۱۵
- الف) آگاهی به زمان مرگ خویش (علم منایا و بلایا): ۱۱۵
- ب) آگاهی اهل بیت علیهم السلام به آنچه که در آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم است و علم به گذشته و آینده تا روز قیامت و آگاهی به وقت مرگ خود. ۱۱۷
- فصل سوم: منابع علم اهل بیت علیهم السلام ۱۱۸
- اشاره ۱۱۸
- ۱- وحی و قرآن ۱۱۸
- ۲- وراثت از پیامبر ۱۲۰
- ۳- الهام ۱۲۴
- ۴- القای روح القدس ۱۲۶
- ۵- تحدیث ۱۲۹
- ۶- کتاب جفر و جامعه ۱۳۱
- آگاهی نسبت به ادیان و کتب آسمانی ۱۳۲
- خاتمه و نتیجه گیری: ۱۳۳
- منابع: ۱۳۵
- تفسیر قمی بین رد و قبول سید حسن نقیبی ۱۳۸
- اشاره ۱۳۸
- مطالبی که در تفسیر آلاء الرحمان؛ مرحوم علامه بلاغی از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است. ۱۴۰
- علی بن ابراهیم در تفسیر آلاء الرحمان علامه محمد جواد بلاغی ۱۶۵
- مروری بر استفاده های مجمع البیان از «تفسیر قمی» سید حسن نقیبی ۱۶۸
- اشاره ۱۶۸
- علی بن ابراهیم در مجمع البیان طبرسی ۱۶۹
- داستان داوود علیه السلام ۱۷۱

۱۷۶	غزوه احد
۲۱۸	اخلاق در تفسیر قمی سید مراد رضا رضوی هندی
۲۱۸	تعریف اخلاق
۲۱۹	اهمیت روایات اخلاقی
۲۲۱	ارکان علم اخلاق
۲۳۳	مفهوم اعتدال و حد وسط
۲۳۵	روش بیان مطالب در علم اخلاق
۲۳۶	رذایل و فضائل قوه نفس ناطقه
۲۳۶	الف) رذیله جهل
۲۳۷	فضیلت علم
۲۳۷	فرق بین خشیت و خوف مذموم
۲۳۸	یقین در برابر جهل مرکب
۲۳۹	سنگینی وظیفه عالم
۲۴۰	عالم بدون عمل
۲۴۱	رابطه علم با زهد
۲۴۲	حب دنیا
۲۴۳	حقیقت لذات دنیا
۲۴۶	فضیلت زهد
۲۴۶	اشاره
۲۴۶	تعریف زهد
۲۴۸	درجات زهد
۲۴۹	زهد در شبهه
۲۵۰	۱. پاکیزگی نفس
۲۵۰	۲. صعود و رفعت به سوی خدا
۲۵۰	۳. دوری از هم نشینی با فاسقان
۲۵۱	زهد در فضول

- ۲۵۱ حصول وقت زیاد برای سلوک الی الله
- ۲۵۱ قطع اضطراب
- ۲۵۱ آراسته شدن به زیور انبیاء و صدیقین
- ۲۵۲ زهد در زهد
- ۲۵۳ راه درک زهد
- ۲۵۵ ردیلت بخل
- ۲۵۷ بخیل کافر
- ۲۵۹ شح بدتر از بخل
- ۲۶۱ معالجه بخل
- ۲۶۲ فضیلت سخاوت
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۲ حد سخاوت
- ۲۶۳ مصادیق سخاوت
- ۲۶۳ ۱. اتفاق در راه خدا
- ۲۶۴ ۲. قرض و صدقه
- ۲۶۴ ۳. سخاوت در جان
- ۲۶۴ ایثار بالاترین درجه سخاوت
- ۲۶۵ ردیلت غنا و بی نیازی
- ۲۶۶ فقر بعد از غنی
- ۲۶۷ فضیلت فقر
- ۲۶۹ ۱. حسد
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۷۰ حسود و دشمن با خدا
- ۲۷۱ حسد سبب توهین به پیامبر
- ۲۷۱ فضیلت نصیحت
- ۲۷۳ ردیلت قطع رحم

۲۷۳	صله ی رحم
۲۷۴	معنا و حدود صله رحم
۲۷۶	عقوق والدین
۲۷۷	اطاعت از والدین
۲۷۸	استهزاء
۲۷۸	عاقبت استهزاء کنندگان
۲۸۴	غیبت
۲۸۴	اشاره
۲۸۶	حرمت مجلس غیبت
۲۸۷	علاج مرض غیبت
۲۸۸	فضیلت مدح مومنین
۲۸۹	کذب
۲۸۹	اشاره
۲۹۳	تهمت دروغ به حضرت یوسف علیه السلام
۲۹۴	صدق
۲۹۵	ریا
۲۹۶	اخلاص
۲۹۶	مخلصین و مخلصین
۲۹۷	نشانه های اخلاص
۲۹۸	راه های رسیدن به اخلاص
۲۹۸	۱- دل نبستن به دنیا
۲۹۹	۲- بی توجهی به اقبال و ادبار
۳۰۰	۳- اعتماد به خدا
۳۰۱	آثار اخلاص
۳۰۱	۱. هیبت و خشوع موجودات
۳۰۲	۲. کفایت امور

۳. روشن بینی ۳۰۲
- اصرار بر معصیت ۳۰۳
- توبه ۳۰۴
- اشاره ۳۰۴
- مراحل توبه و استغفار ۳۰۵
- داستان قوم یونس علیه السلام ۳۰۵
- راه رسیدن به توبه ۳۰۷
- شرائط قبولی توبه ۳۰۸
- کسانی که توبه شان پذیرفته نمی شود : ۳۱۰
- چگونگی توبه ۳۱۰
- ردیلت اعتماد به ما سوی الله ۳۱۲
- فضیلت توکل ۳۱۳
- ارزش توکل ۳۱۳
- توکل و توحید افعالی ۳۱۴
- مراحل توکل ۳۱۴
- ردیلت کفران نعمت ۳۱۶
- آثار کفران نعمت ۳۱۷
- ۱- فقر و فلاکت دنیوی: ۳۱۷
- ۲- عذاب آخرت: ۳۱۸
- فضیلت شکر نعمت ۳۲۰
- اشاره ۳۲۰
- تعریف شکر ۳۲۱
- ارکان و پایه های شکر ۳۲۱
- اشاره ۳۲۱
- ۱- معرفت به نعمت و منعم ۳۲۱
- ۲- حالت خضوع و تواضع ۳۲۲

۳۲۳	مراحل شکر
۳۲۴	شکر خالصین
۳۲۶	ردیلت جزع و بی تابی
۳۲۸	فضیلت صبر
۳۲۹	جایگاه صبر
۳۳۰	ارزش صبر شیعیان
۳۳۱	راه رسیدن به صبر
۳۳۱	اشاره
۳۳۱	۱_ حریت
۳۳۲	۲_ یقین به مبدأ و معاد
۳۳۲	۳_ چگونگی مقایسه خود و دیگران در مادیات و معنویات
۳۳۳	۴_ توجه به حکمت تکالیف و مصائب
۳۳۳	صبر در مسائل اجتماعی
۳۳۴	ریشه صبر
۳۳۶	فهرست منابع و مآخذ
۳۳۸	الكلام العُلوی فی بیان الجنه و النار من تفسیر علی بن ابراهیم القمی السید قوامالدین هاشمی
۳۳۸	مقدمه
۳۳۹	ألف: الجنّه
۳۳۹	۱. خلق الجنّه
۳۴۰	۲. مكان الجنّه
۳۴۱	۳. الجنّه الموعوده
۳۴۱	۴. عظمه الجنّه عند أهلها
۳۴۲	۵. سعه منزل أهل الجنّه
۳۴۲	۶. زمان استقرار أهل الجنّه فيها
۳۴۲	۷. مسيره انتشار طيب ریح الجنّه
۳۴۲	۸. من صفات طوبی

- ٣٤٤ ٩. صدره المنتهى
- ٣٤٥ ١٠. نعمات الجّنه:
- ٣٤٥ ألف: النعمات المعنويه
- ٣٤٥ ١. رضوان الله
- ٣٤٦ ٢. فرح أهل الجّنه
- ٣٤٦ ٣. الإمارة الخاصه
- ٣٤٧ ٤. النزاهه من الاباطيل
- ٣٤٧ ب: النعمات الماديه
- ٣٤٧ ١. المآكل و المشآرب
- ٣٤٨ ٢. الملابس
- ٣٤٩ ٣. الرفاهيات
- ٣٥٢ ٤. النكاح
- ٣٥٢ ألف: كيفيه خلق الجوارى
- ٣٥٢ ب: ذوات الجوارى
- ٣٥٢ ج: تعداد الجوارى
- ٣٥٣ د: من صفات الحور العين
- ٣٥٤ ١١. مراتب أهل الجّنه
- ٣٥٤ ألف: درجه المؤمن
- ٣٥٤ ب: درجه رسول الله صلى الله عليه و آله
- ٣٥٥ ١٢. أولاد المؤمنين فى الجّنه
- ٣٥٥ ١٣. حياه عوالم الاخره
- ٣٥٥ ١٤. دوام الجّنه
- ٣٥٦ ١٥. الجّنه ليس محلّ الأجنه المؤمنين
- ٣٥٦ ١٦. عدم الموت فى الجّنه
- ٣٥٦ ب: جهنّم
- ٣٥٦ ١. مخلوقيه جهنّم

۳۵۷	۲. نسبه الصراط إلى الأرض و جهنم
۳۵۷	۳. إتمام الحجّه على أهل جهنم
۳۵۸	۴. زمان ورود أهل جهنم فيها
۳۵۸	۵. إتيان جهنم
۳۵۹	۶. جهنم ماوى عن د
۳۵۹	۷. مساواه الإنس و الجن لجهنم
۳۵۹	۸. إحاطه جهنم بأهلها
۳۶۰	۹. ابواب جهنم
۳۶۱	۱۰. دركات جهنم
۳۶۲	۱۱. حطب جهنم
۳۶۳	۱۲. أنواع عذاب جهنم
۳۶۳	ألف: العذاب الروحانى
۳۶۳	۱. الوارثون
۳۶۳	۲. تحقير أهل جهنم
۳۶۴	ب: العذاب الجسمانى
۳۶۷	۱۳. استمرار عذاب جهنم
۳۶۷	۱۴. شدّه حرّ نار جهنم
۳۶۸	۱۵. عظمه جهنم
۳۶۸	۱۶. قباحه وجوه أهل جهنم
۳۶۹	۱۷. حياه عوالم الآخره
۳۷۰	۱۹. منيته أهل جهنم
۳۷۰	۲۰. خلود أهل جهنم
۳۷۰	۲۱. قسيم النار
۳۷۲	آيات الاحكام در تفسير قمى سيد رضا حسيني كيا
۳۷۲	مقدمه
۳۷۳	باب الطهاره

٣٧٣	باب الصلاه
٣٧٤	باب الصوم
٣٧٩	باب الزكاه
٣٨٠	باب الحج
٣٨٥	باب الجهاد
٣٨٨	باب النكاح و الطلاق
٣٩٩	باب الظهار
٤٠٢	باب اللعان
٤٠٣	باب الأطمعه و الأشربه
٤٠٨	باب الوصيه
٤٠٩	باب الارث
٤١٤	باب القصاص
٤١٧	باب الديات
٤١٧	باب الحدود
٤٢٠	درباره مركز

مشخصات کتاب

سرشناسه: کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ره) (۱۳۹۰: قم)

عنوان و نام پدیدآور: مجموعه مقالات جلد ۲ / گروهی از نویسندگان.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ج. ۲.

فروست: مجموعه آثار کنگره بزرگداشت علی بن ابراهیم قمی (ره)؛ شماره ۳۱.

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۱۳-۹

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: قمی، علی بن ابراهیم، قرن ۳ ق. -- کنگره ها

موضوع: محدثان شیعه -- ایران -- کنگره ها

شناسه افزوده: پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی (ره)

رده بندی کنگره: BP۱۱۶/ق ۸ ک ۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۹۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۲۰۵۷۸

ص: ۱

اشاره

مقدمه کنگره..... ۱۷

مبانی نقد متنی در تفسیر قمی (دکتر فتحیه فتاحی زاده) ۲۱

چکیده..... ۲۱

بیان مسأله..... ۲۲

۱. عَرَضَةُ حَدِيثٍ بِرِوَايَةِ الْقُرْآنِ..... ۲۳

۱-۱ _ تحریف قرآن..... ۲۴

۲-۱. رفع حضرت عیسی علیه السلام..... ۲۵

۲. عَرَضَةُ حَدِيثٍ بِرِوَايَةِ قِطْعَةٍ..... ۲۷

۲-۱. نسبت کفر به ابوطالب..... ۲۸

۳. عَرَضَةُ حَدِيثٍ بِرِوَايَةِ عَقْلِ..... ۳۰

۳-۱. مسخ اساف و نائله..... ۳۱

۴. عَرَضَةُ حَدِيثٍ بِرِوَايَةِ حَسٍّ، مَشَاهِدَةٍ وَ قِطْعِيَّاتٍ عِلْمِيَّةٍ ۳۱

۴-۱. لایه های زمین..... ۳۲

۴-۲. علت سوزاندگی خورشید نسبت به ماه ۳۳

۴-۳. خسوف و کسوف..... ۳۳

منابع..... ۴۰

زندگانی ابراهیم بن هاشم قمی (معصومه باقری نژاد) ۴۳

مقدمه:..... ۴۳

ولادت..... ۴۳

خاندان..... ۴۴

دوران جوانی..... ۴۵

انتقال از کوفه به قم..... ۴۵

حوزه های درسی کوفه و قم..... ۴۶

روایت ابراهیم از امام صادق علیه السلام..... ۴۸

روایت ابراهیم از امام رضا علیه السلام..... ۴۸

یونس بن عبدالرحمان و تعامل او با ابراهیم ۴۹

ابراهیم در کلام علما..... ۵۰

مقام معنوی و اخلاقی ابراهیم..... ۵۲

فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی.. ۵۲

وثاقت ابراهیم بن هاشم..... ۵۳

تألیفات..... ۵۶

مشایخ و اساتید..... ۵۶

شاگردان..... ۵۷

تاریخ وفات و مدفن ابراهیم..... ۵۸

منابع و مآخذ..... ۵۸

بررسی علوم اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قمی (حسن مهدی فر) ۶۱

دیاچہ..... ۶۱

چکیدہ..... ۶۲

مقدمہ..... ۶۳

ص: ۶

فصل اول: کلیات و مفاهیم..... ۶۵

الف) مفاهیم..... ۶۵

۱. علم و اقسام آن..... ۶۵

تعریف علم..... ۶۵

اقسام علم..... ۶۶

الف) علم حصولی و حضوری..... ۶۶

ب) علم غیب و شهود..... ۶۷

۲) اهل بیت علیهم السلام..... ۶۷

۳ - تفسیر قمی..... ۶۸

الف) مؤلف کتاب..... ۶۹

ب) تفسیر قمی..... ۶۹

ب) کلیات علوم اهل بیت علیهم السلام..... ۷۰

واقعیت های انکار ناپذیر..... ۷۱

خبر های غیبی تحقق یافته..... ۷۱

فقدان عجز و جهل در پاسخ به سؤالات... ۷۲

مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام..... ۷۳

اعتراف دشمنان..... ۷۳

میراث عظیم علمی..... ۷۴

فصل دوم: آیاتی که بیانگر علوم اهل بیت علیهم السلام است ۷۵

۱. آدم علیه السلام و آیات تعلیم اسماء..... ۷۵

۲. ابراهیم علیه السلام و آیات علم به ملکوت آسمانها و زمین ۷۷

۳. آیه ارتضاء..... ۷۸

۴. آیات شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله بر اعمال..... ۸۰

توضیح و بیان آیات..... ۸۱

۵- آیه اهل الذکر..... ۸۵

ص: ۷

۶. آیه علم الكتاب..... ۸۸

روایاتی مبنی بر ابعاد علم اهل بیت علیهم السلام ۸۹

الف) آگاهی به زمان مرگ خویش (علم منایا و بلایا): ۸۹

ب) آگاهی اهل بیت علیهم السلام به آنچه که در آسمانها و زمین و بهشت و جهنم است و علم به گذشته و آینده تا روز قیامت و آگاهی به وقت مرگ خود..... صلی الله علیه و آله ۱

فصل سوم: منابع علم اهل بیت علیهم السلام..... صلی الله علیه و آله ۲

۱- وحی و قرآن..... صلی الله علیه و آله ۲

۲- وراثت از پیامبر..... صلی الله علیه و آله ۴

۳- الهام..... صلی الله علیه و آله ۷

۴- القای روح القدس..... صلی الله علیه و آله ۹

۵- تحدیث..... ۱۰۲

۶- کتاب جفر و جامعه..... ۱۰۴

آگاهی نسبت به ادیان و کتب آسمانی.. ۱۰۵

خاتمه و نتیجه گیری:..... ۱۰۶

منابع:..... ۱۰۸

تفسیر قمی بین رد و قبول (سید حسن نقیبی) ۱۱۱

مطالبی که مرحوم علامه بلاغی در تفسیر آلاء الرحمان؛ از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است..... ۱۱۳

علی بن ابراهیم در تفسیر آلاء الرحمان علامه محمد جواد بلاغی ۱۳۸

مروری بر استفاده های مجمع البیان از «تفسیر قمی» (سید حسن نقیبی)..... ۱۴۱

علی بن ابراهیم در مجمع البیان..... ۱۴۲

داستان داوود عليه السلام..... ١٤٤

غزوه احد..... ١٤٩

ص: ٨

تعریف اخلاق..... ۱۹۱

اهمیت روایات اخلاقی..... ۱۹۲

ارکان علم اخلاق..... ۱۹۴

مفهوم اعتدال و حد وسط..... ۲۰۶

روش بیان مطالب در علم اخلاق..... ۲۰۸

رذایل و فضائل قوه نفس ناطقه..... ۲۰۸

الف) رذیله جهل..... ۲۰۸

فضیلت علم..... ۲۱۰

فرق بین خشیت و خوف مذموم..... ۲۱۰

یقین در برابر جهل مرکب..... ۲۱۱

سنگینی وظیفه عالم..... ۲۱۲

عالم بدون عمل..... ۲۱۳

رابطه علم با زهد..... ۲۱۴

حب دنیا..... ۲۱۵

حقیقت لذات دنیا..... ۲۱۶

فضیلت زهد..... ۲۱۹

تعریف زهد..... ۲۱۹

درجات زهد..... ۲۲۱

زهد در شبهه..... ۲۲۲

۱. پاکیزگی نفس..... ۲۲۳

۲. صعود و رفعت به سوی خدا..... ۲۲۳

۳. دوری از هم نشینی با فاسقان..... ۲۲۳

زهد در فضول..... ۲۲۴

حصول وقت زیاد برای سلوک الی الله..... ۲۲۴

قطع اضطراب..... ۲۲۴

ص: ۹

آراسته شدن به زیور انبیاء و صدیقین ۲۲۴

زهد در زهد..... ۲۲۵

راه درک زهد..... ۲۲۶

رذیلت بخل..... ۲۲۸

بخیل کافر..... ۲۳۰

شح بدتر از بخل..... ۲۳۲

معالجه بخل..... ۲۳۴

فضیلت سخاوت..... ۲۳۵

حد سخاوت..... ۲۳۵

مصادیق سخاوت..... ۲۳۶

۱. انفاق در راه خدا..... ۲۳۶

۲. قرض و صدقه..... ۲۳۷

۳. سخاوت در جان..... ۲۳۷

ایثار بالاترین درجه سخاوت..... ۲۳۷

رذیلت غنا و بی نیازی..... ۲۳۸

فقر بعد از غنی..... ۲۳۹

فضیلت فقر..... ۲۴۰

۱. حسد..... ۲۴۲

حسود و دشمن با خدا..... ۲۴۳

حسد سبب توهین به پیامبر..... ۲۴۴

۲۴۴ فضیلت نصیحت

۲۴۵ رذیلت قطع رحم

۲۴۶ صلهی رحم

۲۴۷ معنا و حدود صله رحم

۲۴۸ عقوق والدین

۲۴۹ اطاعت از والدین

ص: ۱۰

استهزاء.....	۲۵۰
عاقبت استهزاء کنندگان.....	۲۵۱
غیبت.....	۲۵۶
حرمت مجلس غیبت.....	۲۵۹
علاج مرض غیبت.....	۲۶۰
فضیلت مدح مومنین.....	۲۶۱
کذب.....	۲۶۲
تهمت کذب به حضرت ابراهیم علیه السلام.....	۲۶۲
تهمت دروغ به حضرت یوسف علیه السلام.....	۲۶۶
صدق.....	۲۶۷
ریا.....	۲۶۸
اخلاص.....	۲۶۹
مخلصین و مخلصین.....	۲۶۹
نشانه‌های اخلاص.....	۲۷۰
راههای رسیدن به اخلاص.....	۲۷۱
۱- دل نبستن به دنیا.....	۲۷۱
۲- بی توجهی به اقبال و ادبار.....	۲۷۲
۳- اعتماد به خدا.....	۲۷۳
۴- اخفای عمل.....	۲۷۳
آثار اخلاص.....	۲۷۳

۱. هیبت و خشوع موجودات ۲۷۳

۲. کفایت امور ۲۷۵

۳. روشن بینی ۲۷۵

اصرار بر معصیت ۲۷۶

توبه ۲۷۷

مراحل توبه و استغفار ۲۷۸

ص: ۱۱

داستان قوم یونس علیه السلام..... ۲۷۸

راه رسیدن به توبه..... ۲۸۰

شرایط قبولی توبه..... ۲۸۱

کسانی که توبهشان پذیرفته نمیشود :. ۲۸۲

چگونگی توبه..... ۲۸۳

رذیلت اعتماد به ما سوی الله..... ۲۸۵

فضیلت توکل..... ۲۸۶

ارزش توکل..... ۲۸۶

توکل و توحید افعالی..... ۲۸۷

مراحل توکل..... ۲۸۷

رذیلت کفران نعمت..... ۲۸۹

آثار کفران نعمت..... ۲۹۰

۱- فقر و فلاکت دنیوی..... ۲۹۰

۲- عذاب آخرت:..... ۲۹۱

فضیلت شکر نعمت..... ۲۹۳

تعریف شکر..... ۲۹۴

ارکان و پایههای شکر..... ۲۹۴

۱- معرفت به نعمت و منعم..... ۲۹۴

۲- حالت خضوع و تواضع..... ۲۹۵

مراحل شکر..... ۲۹۶

شکر خالصین..... ۲۹۷

رذیلت جزع و بیتابی..... ۲۹۹

فضیلت صبر..... ۳۰۱

جایگاه صبر..... ۳۰۲

ارزش صبر شیعیان..... ۳۰۳

راه رسیدن به صبر..... ۳۰۴

۱_ حریت..... ۳۰۴

ص: ۱۲

۲_ یقین به مبدأ و معاد..... ۳۰۵

۳_ چگونگی مقایسه خود و دیگران در مادیات و معنویات ۳۰۵

۴_ توجه به حکمت تکالیف و مصائب.... ۳۰۶

صبر در مسائل اجتماعی..... ۳۰۶

ریشه صبر..... ۳۰۷

فهرست منابع و مآخذ..... ۳۰۹

الكلام العلوی فی بیان الجنه و النار من تفسیر علی بن ابراهیم القمی (السید قوامالدین هاشمی)..... ۳۱۱

مقدمه..... ۳۱۱

ألف: الجنّه..... ۳۱۲

۱. خلق الجنّه..... ۳۱۲

۲. مكان الجنّه..... ۳۱۳

۳. الجنّه الموعوده..... ۳۱۴

۴. عظمه الجنّه عند أهلها..... ۳۱۴

۵. سعه منزل أهل الجنّه..... ۳۱۵

۶. زمان استقرار أهل الجنّه فيها..... ۳۱۶

۷. مسيره انتشار طيب ریح الجنّه..... ۳۱۶

۸. من صفات طوبی..... ۳۱۶

۹. سدره المنتهی..... ۳۱۷

۱۰. نعمات الجنّه..... ۳۱۸

ألف: النعمات المعنویه..... ۳۱۸

٢. فرح أهل الجنّة..... ٣١٩
٣. الإمارة الخاصّة..... ٣١٩
٤. النزاهة من الأباطيل..... ٣٢٠
- ب: النعمات الماديّة..... ٣٢٠
١. المآكل و المشآرب..... ٣٢٠
٢. الملابس..... ٣٢١
٣. الرفاهيّات..... ٣٢٢
٤. النكاح..... ٣٢٤
- ألف: كيفيّة خلق الجوارى..... ٣٢٤
- ب: ذوات الجوارى..... ٣٢٤
- ج: تعداد الجوارى..... ٣٢٤
- د: من صفات الحور العين..... ٣٢٥
١١. مراتب أهل الجنّة..... ٣٢٦
- ألف: درجة المؤمن..... ٣٢٦
- ب: درجة رسول الله صلى الله عليه و آله..... ٣٢٦
١٢. أولاد المؤمنين فى الجنّة..... ٣٢٧
١٣. حياة عوالم الآخرة..... ٣٢٧
١٤. دوام الجنّة..... ٣٢٧
١٥. الجنّة ليس محلّ الأجنّة المؤمنين... ٣٢٨
١٦. عدم الموت فى الجنّة..... ٣٢٨

ب: جهنم ٣٢٨

١. مخلوقيه جهنم ٣٢٨

٢. نسبة الصراط إلى الأرض و جهنم ٣٢٩

ص: ١٤

٣. إتمام الحجّه على أهل جهنّم ٣٢٩
٤. زمان ورود أهل جهنّم فيها ٣٣٠
٥. إتيان جهنّم ٣٣٠
٦. جهنّم ماوى عن د ٣٣١
٧. مساواه الإنس و الجنّ لجهنّم ٣٣١
٨. إحاطه جهنّم بأهلها ٣٣١
٩. ابواب جهنّم ٣٣١
١٠. دركات جهنّم ٣٣٣
١١. حطب جهنّم ٣٣٤
١٢. أنواع عذاب جهنّم ٣٣٥
- ألف: العذاب الروحانى ٣٣٥
١. الوارثون ٣٣٥
٢. تحقير أهل جهنّم ٣٣٥
- ب: العذاب الجسمانى ٣٣٦
١٣. استمرار عذاب جهنّم ٣٣٧
١٤. شدّه حرّ نار جهنّم ٣٣٨
١٥. عظمه جهنّم ٣٣٩
١٦. قباحه وجوه أهل جهنّم ٣٣٩
١٧. حياه عوالم الآخره ٣٤٠
١٩. متيّه أهل جهنّم ٣٤١

٢٠. خلود أهل جهنم ٣٤١

٢١. قسيم النار ٣٤١

ص: ١٥

مقدمه.....	۳۴۳
باب الطهاره.....	۳۴۴
باب الصلاه.....	۳۴۴
باب الصوم.....	۳۴۷
باب الزکاه.....	۳۴۹
باب الحج.....	۳۵۱
باب الجهاد.....	۳۵۶
باب النکاح و الطلاق.....	۳۵۹
باب الظهار.....	۳۷۰
باب الايلاء.....	۳۷۲
باب اللعان.....	۳۷۳
باب الأطمعه و الأشربه.....	۳۷۴
باب الوصيه.....	۳۷۸
باب الاولاد.....	۳۷۹
باب الارث.....	۳۸۰
باب القصاص.....	۳۸۵
باب الديات.....	۳۸۸
باب الحدود.....	۳۸۸

شناخت هر علمی، پیوندی عمیق با شناخت تاریخ آن علم دارد، و در علوم انسانی به ویژه دانش هایی مانند فقه، حدیث و تفسیر، ضرورت آگاهی از تاریخ آن علوم بیش تر احساس می شود. چنان که یک فقیه هرگز نمی تواند بدون آگاهی از تاریخچه مسأله فقهی و تحولات آن در طول تاریخ، و نیز آرا و اقوال و موضع گیری فقهای گذشته به اظهار نظر صحیح و دقیق در آن مسأله اقدام کند؛ در مباحث تفسیری و حدیثی هم همین ضرورت وجود داشته، بلکه اهمیتی دو چندان می یابد.

درایت و فهم و فقه الحدیث بدون توجه و اطلاع کامل از تحولات تاریخی حدیث ممکن نیست. کسی که نمی داند احادیث موجود، عین الفاظ معصومانعلیهمالسلام است یا نقل به معنا، یا نقل به مضمون شده، قطعاً در استنباط احکام از روایات با مشکل مواجه می گردد.

قرن چهارم هجری بی تردید نقطه عطفی در تاریخ تحولات حدیث شیعه است. در قرن سوم غالب محدثان شیعه، عرب زبانان ساکن جنوب عراق بودند، اما در آغاز قرن چهارم، جایگاه خود را به راویان و محدثان ایران زمین داده، عالمان فرهیخته ایرانی عهده دار منصب مهم نقل حدیث گردیدند.

حلقه واسطه‌ی این تحول بزرگ خاندان «علی بن ابراهیم بن هاشم بن خلیل کوفی» بود. ابراهیم بن هاشم سرآغاز این چرخش محسوب می شود، که احادیث و فرهنگ شیعه و میراث

علمی و حدیثی گران بهای اهل بیت F را از کوفه به قم منتقل کرد.

در قرن دوم و سوم صدها کرسی درس حدیثی در کوفه وجود داشت، که همگی به «قال الباقر C» و «قال الصادق C» اشتغال داشتند و با کمال دقت و متانت، غبار تحریف و تبدیل را، که توسط دست نشانندگان بنی امیه یعنی وضّاعان پدید آمده بود؛ از سنت پیامبر ۹ کنار می زدند و مردم را با معارف اصیل و حیاتی اسلام آشنا می کردند. ولی در پایان قرن سوم، یک باره قم جانشین کوفه گردید و عنوان پرافتخار حرم اهل بیت F مفهوم حقیقی خود را نشان داد. و این خاندان «علی بن ابراهیم قمی» بودند که قم را به جایگاه اصلی خود رساندند و آن را زیندهی «حرم اهل بیت F» بودن قرار دادند.

مهاجرت حضرت سنی فاطمهی معصومه J بنت باب الحوائج الی الله به قم باعث گردید این شهر، مَهبط شیعیان و کانون توجه علویان و دوستداران اهل بیت F قرار گیرد، قطعاً مدفن بانوی کرامت و احادیث اهل بیت F در قم، در مهاجرت ابراهیم بن هاشم به این دیار بی تأثیر نبود، و قم این گونه مرکز فرهنگی تفکر شیعه و میراث دار حدیث اهل بیت F گردید.

علی بن ابراهیم قمی که دوران حضرات عسکرین علیهما السلام و بیش تر دوران غیبت صغری □ را درک کرده از بزرگ ترین فقها، مفسران و محدثان شیعه است و در عمر پربرکت خود به رغم عارضهی چشم، که در نیمهی عمر به آن مبتلا گردید، نه تنها عهده دار نقل و روایت حدیث بود، بلکه به شرح و تفسیر و فقه الحدیث نیز پرداخته است.

کتاب شریف کافی که نخستین و مهم ترین

جامع حدیثی شیعه، از جوامع اولیه حدیث، به شمار می رود و ثقه الاسلام کلینی بیش از شانزده هزار حدیث را در آن گرد آورده، کاملاً نشان دهندهی تلاش شبانه روزی علی بن ابراهیم قمی در سامان بخشیدن به حدیث شیعه است.

و مبالغه نیست اگر ادعا شود نیمی از احادیث کافی از او گرفته شده، گرچه نوع رابطه و پیوند این استاد و شاگرد (علی بن ابراهیم قمی و محمد بن یعقوب کلینی) برای ما چندان روشن نیست و آمدن مرحوم کلینی به قم، برای فراگیری حدیث از علی بن ابراهیم مورد تردید جدی است، به نظر می رسد در سفر دوم ابراهیم بن هاشم به قم که از مسیر ری آمده است وی در خدمت پدر بزرگوار خود بوده و در ری توقف کرده و کلینیرحمه الله از این فرصت به خوبی بهره برده و خمیر مایهی کتاب کافی را از علی بن ابراهیم فرا گرفته باشد.

اهتمام ویژه علی بن ابراهیم به تفسیر قرآن و نگارش تفسیر روایی تفسیرالقمی سبب توجه به این روش حدیثی شد؛ به گونه ای که مرحوم صدوق از پرورش یافتگان همین مکتب، چنان به تفسیر روی آورد که درباره او گفتند: وی از مکتب در تفسیر قرآن است.

جمع آوری آرای فقهی علی بن ابراهیم قمی، بررسی اندیشه های تفسیری و نیز کاوش در اقوال کلامی و اخلاقی وی می طلبد که ابتدا، آثارش گردآوری و به صورت مُصَحَّح و مُنَقَّح ارائه گردد؛ لذا آنچه اکنون بدین منظور عرضه می گردد نه تنها پایان کار در مورد این فقیه و محدث بزرگ نیست، بلکه آغازی برای پژوهش های دامنه دارتر خواهد بود. بدان امید که حضرت حق - سبحانه و تعالی - این گام کوچک را بپذیرد.

در پایان بر خود لازم می دانم از زحمات همه کسانی که در راه تعظیم شعائر دینی و نشر

فرهنگ و معارف اسلامی می کوشند، به ویژه تولیت مُعَظَّم آستانه مقدسه حضرت آیه الله مسعودی خمینی و تمام خدمتگزاران، نویسندگان، محققان و پژوهشگرانی که در تدوین مجموعه آثار این کنگره سهیم بوده اند صمیمانه تشکر و قدردانی کنم. خداوند متعال بر توفیقاتشان بیفزاید.

احمد عابدی - دبیر کنگره

۲۷ رجب ۱۴۳۰

ص: ۱۹

علی بن ابراهیم از محدثان بنام شیعه است که در وثاقت وی اتفاق نظر وجود دارد. یکی از آثار مهم این شخصیت برجسته کتاب تفسیر اوست که آمیخته‌های از چند تفسیر است؛ قسمتی از آن، تفسیر علی بن ابراهیم؛ بخشی از آن تفسیر ابوالجارود و پارهای نیز تفاسیر سایر مشایخ است.

بهبکارگیری مبانی نقد حدیث در سنجش روایات تفسیر قمی میتواند میزان اعتبار کتاب موجود را بهتر بنمایاند.

مقصود از مبانی نقد حدیث، معیارهایی است که به تشخیص حدیث صحیح از سقیم، یاری کرده، ما را به معیارهای صحت حدیث رهنمون میسازد.

مبانی نقد در تفسیر قمی، اعتبار تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم را بررسی میکند. قرآن کریم به عنوان نخستین منبع شناخت دین، معیار ارزشگذاری روایات است. در تفسیر قمی، روایاتی یافت می‌شود که با قرآن متعارض است.

پس از قرآن کریم، سنت معصومان علیهم السلام معیاری در ارزیابی حدیث معرفی شده است. برخی روایات تفسیر قمی به دلیل مخالفت با سنت

قطعی باید کنار گذاشته شود. عقل و بداهت‌های عقلی و نیز مسلمات علمی، معیارهایی دیگر در سنجش روایات شمرده می‌شوند و ما در این پژوهش با بهکارگیری هر یک از این معیارها به نقد روایات پرداخته‌ایم. تأثیر اسرایلیات و روایات معارض با شأن معصومان علیهم السلام بر اعتبار تفسیر قمی را نمی‌توان نادیده گرفت. بر این اساس باید گفت: وجود روایاتی که در مقیاس معیارهای متنی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و نیز مصادیقی از روایات اسرایلی که به عنوان روایت تفسیری در کنار کلام الهی جای گرفته، اعتبار تفسیر قمی موجود را زیر سؤال می‌برد.

کلید واژه‌ها: تفسیر قمی _ علی بن ابراهیم _ مبانی نقد.

بیان مسأله

مؤلف تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی از مشایخ کلینی بوده و در کتاب کافی از او بسیار روایت شده است. وی در عصر امام حسن عسکری علیه السلام می‌زیسته و تا سال ۳۰۷ق، در قید حیات بوده است. (۱)

نجاشی درباره وثاقت و فزونی دانش علی بن ابراهیم مینویسد:

ثقه، ضابط و دارای عقیده‌های ثابت و استوار است... کتاب‌های زیادی تألیف کرده و کتابی در تفسیر دارد. (۲)

سید حسن صدر مینویسد:

شیعه در وثاقت و جلالت او اختلاف نظر ندارد. (۳)

روایات علی بن ابراهیم در کتب اربعه بالغ بر ۷ هزار روایت است که بیشتر آن از طریق پدرش است. (۴)

ص: ۲۲

۱- الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۲.

۲- رجال نجاشی، ص ۲۶۰.

۳- تأسیس الشیعه، ص ۲۳۲.

۴- نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۷.

این شخصیت و پدرش ابراهیم بن هاشم در نشر آثار معصومان در عصر حضور و غیبت صغری سهم بسزایی داشتند و خدمات ارزنده‌ای انجام داده‌اند. هر دو - به ویژه پسر - آثار فراوانی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی از خود به یادگار گذاشته‌اند. (۱)

اما تفسیر قمی که به گفته یکی از نویسندگان: از قرن چهارم تا یازدهم وجود داشته، آمیخته‌ای از چند تفسیر است. (۲)

از آنجا که حدیث مشتمل بر سند و متن است برخی از این معیارها، صحت حدیث را به لحاظ سندی اثبات می‌کند و ملاکهایی نیز در بخش متنی، کاربرد دارد. عَرَضَةُ حدیث بر قرآن یکی از این ملاکهاست.

وقتی عَرَضَةُ روایت بر آیات صورت پذیرفت و انطباق حدیث با قرآن احراز شد؛ در این حالت ضابطه حدیث صحیح را دارد و میتوان به آن استناد کرد. (۳)

بررسی معیارهای متنی روایات تفسیر قمی به لحاظ همخوانی با کتاب و سنت و سایر معیارها، محور اصلی این پژوهش است. در تفسیر قمی با روایاتی مواجه هستیم که معارض با شأن معصوم بوده، یا در تعارض با قرآن کریم، یا مشتمل بر مفادی است که عقل و منطق از پذیرش آن رویگردان است. (۴) اینک با بیان مهم ترین معیارهای متنی، روایات تفسیر قمی را محک می‌زنیم.

۱. عَرَضَةُ حدیث بر قرآن

اشاره

قرآن کریم، نخستین منبع شناخت دین به شمار می‌آید و از لحاظ دلالت و صدور، قطعی است؛ لذا عَرَضَةُ روایات ابتدا باید بر قرآن صورت پذیرد. در روایاتی متعدد، کتاب خدا اولین مرجع ارزیابی روایات معرفی شده است.

ص: ۲۳

۱- . التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۱۸۴.

۲- . الذریعه، ج ۴، ص ۳۰۸.

۳- . مبانی و روش های نقد حدیث در کتب اربعه، ص ۷۷.

۴- . التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۴۸۵-۴۸۰.

این معیار را رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مسلمانان آموزش داده و می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ» (۱) ای مردم! آنچه از من به شما می رسد در صورتی گفتار من است که موافق قرآن کریم باشد و اگر مخالف کتاب خدا باشد من آن سخن را نگفتم.

در خصوص عَرَضَةُ حَدِيثٍ بر قرآن، روایاتی متعدد در کتابهای معتبر حدیثی وارد شده؛ از جمله: مرحوم کلینی در کتاب کافی، بابی را با عنوان «الْاِخْتِصَالُ بِاللَّسَنَةِ وَشَوَاهِدُ الْكِتَابِ» به این روایات اختصاص داده است.

در تفسیر قمی روایاتی است که مبنا در آنها لحاظ نشده و در تعارض با قرآن کریم هستند؛ از جمله:

۱_۱_ تحریف قرآن

روایتی بر تحریف قرآن از نوع زیاده دلالت دارد و اینکه بعد از پیامبر بعضی کلمات بر قرآن افزوده شده است، که این معنا با نصّ قرآن مبنی بر تحریفناپذیری کلام الهی در تعارض است:

علی بن ابراهیم با اسناد خود از حریر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آیه آخر سوره

حمد به این صورت بود:

((صِرَاطٌ مِّنْ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ)) (۲)

این در حالی است که قرآن کریم بر تغییرناپذیری این کتاب مقدس تصریح کرده و می فرماید:

((إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ)) (۳)

و

ص: ۲۴

۱- . الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳- . حجر / صلی الله علیه و آله.

نیز می فرماید:

((إِنَّهُ لِكِتَابٌ عَزِيزٌ. لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ))^(۱)

بر اساس این آیات، حفظ قرآن از هر نوع تغییر، وعده داده شده و نیز تحریف آن در گذشته و آینده نفی گردیده است.

در روایتی دیگر بر واژه تحریف تصریح شده است.

علی بن ابراهیم با اسناد خود از ابوذر نقل کرده است، وقتی آیه ((يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ...))^(۲) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اَمّت من در روز قیامت با پنج نشانه نزد می آیند. ابوذر در ادامه می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اَمّت خود می پرسد: با ثقلین یعنی دو امانت بزرگی که بعد از خود بهجا گذاردم، چه کردید؟

گروهی می گویند: ثقل اکبر را تحریف کرده و با دستورهای آن مخالفت ورزیدیم و با ثقل اصغر، دشمنی کردیم و با آنها جنگیدیم.^(۳)

در توجیه روایت میتوان گفت مقصود از تحریف ثقل اکبر، تحریف معنوی یعنی تغییر دادن مفهوم قرآن و تصرف در تفسیر آن است،

که این نوع تحریف صورت گرفته در قرآن، با تحریف مورد بحث، ارتباطی ندارد.

۲-۱. رفع حضرت عیسی علیه السلام

ذیل آیه «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...»^(۴)

ص: ۲۵

۱- . فصلت / ۴۳.

۲- . آل عمران / ۱۰۶.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۷.

۴- . آل عمران / ۵۵.

من تو را به تمامی خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند پاک خواهم کرد».

علی بن ابراهیم با اسناد خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عیسی علیه السلام هنگام عصر آن شبی که خداوند او را به آسمان بالا برد، یارانش را که دوازده تن بودند نزد خود خواند و آنان را داخل خانهای کرد. سپس از چشمهای که کنار خانه بود درآمد، و درحالی که آب از سر و رویش می ریخت، فرمود: خدای تعالی به من وحی کرد که همین ساعت مرا به سوی خود بالا میبرد، و از یهود پاک میکند. کدام یک از شما داوطلب می شود به شکل من درآید و به جای من کشته و به دار آویخته شود و در عوض در بهشت با من باشد؟ جوانی از میان آنان گفت: یا روح الله! من حاضرم، فرمود: بله، تو همانی.

آنگاه به بقیه گفت: بدانید که بعد از رفتن من یکی از شما قبل از رسیدن صبح، دوازده بار بر من کافر می شود! مردی از میان جمع گفت: یا نبی الله! آن منم؟ عیسی علیه السلام گفت: مثل اینکه از نفس خودت چنین چیزی احساس کردی؛ باشد تو همان شخص باش.

سپس رو به جمع کرد و فرمود: بعد از من دیری نمیپاید که به سه فرقه متفرق میشوید، دو فرقه به خدای تعالی افترا میبندند و در آتش خواهند بود و یک فرقه اهل نجات است، و

آن فرقه ای است که صادقانه از شمعون پیروی میکند و به خدا دروغ نمی بندد؛ که آن فرقه در بهشت خواهد بود. این را که گفت در جلو چشم همه اصحابش، و از زاویه خانه به طرف آسمان بالا رفت و ناپدید شد. (۱)

علامه طباطبایی در نقد روایت مینویسد:

ص: ۲۶

روایت این تفسیر نه با لفظ آیه سازگار است و نه با معنای آن؛ زیرا ظاهر عبارت ((إِنِّي مُتَوَفِّيكَ و رافعك إِلَيَّ و مُطَهِّرَك مِّنَ الذَّلِيلِينَ كَفَرُوا و جاعِلُ الذَّلِيلِينَ اتَّبِعُوكَ...)) این است که می خواهد از آینده خبر دهد و بفرماید: به زودی و بعد از این سخن توفی و رفع و تطهیر و جعل تحقق مییابد، علاوه بر این که جمله ((وجاعِلُ الذَّلِيلِينَ اتَّبِعُوكَ))

وعدۀ خوشحال کننده و بشارت است و چنین وعدهای حتماً باید در آینده تحقق یابد و ما میدانیم که هیچ حجتی برای پیروان حضرت عیسی علیه السلام حجت نیست مگر آنکه برای خود آن حضرت هم حجت است. و این حجت همان است که خداوند در ضمن آیات بشارت، ذکر کرده و حجتی است که هم در زمان حضور حضرت عیسی علیه السلام تفوق داشته و هم بعد از به آسمان رفتنش، بلکه در زمان حضورش قاطع تر بوده و در قطع عذر کفار و ریشه کن ساختن خصومت آنان نافذتر است... (۱).

۲. عرضۀ حدیث بر سنت قطعیہ

اشاره

مقصود از سنت قطعیہ، سنتی است که مسلمانان آن را به مثابۀ یکی از مبانی دین پذیرفته و کارهای خود را بر اساس آن تنظیم میکنند. (۲)

در روایات معصومان علیهم السلام بر این مبنا تأکید

شده و معیاری در ارزیابی حدیث معرفی گردیده است.

عبد الله بن ابی یعفور می گوید:

سألت ابا عبد الله عليه السلام عن إختلاف الحديث يرويه من نثق به و منهم من لا نثق به قال: إذا ورد حديث فوجدتم له شاهداً من كتاب الله أو من قول رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و أئمة فالدی جاءكم به اولی به. (۳) از امام صادق علیه السلام در مورد احادیث متعارض سؤال کردم

ص: ۲۷

۱- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۱۸.

۲- . احزاب / ۲۱.

۳- . الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

که افراد موثق و غیر موثق نقل کرده‌اند. امام فرمود: هر گاه حدیثی به شما رسید اگر شاهی از کتاب خدا یا گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله یافتید [آن را بپذیرید] و در غیر این صورت کسی که آن حدیث را برای شما آورده به آن سزاوارتر است.

برخی روایات تفسیر قمی به دلیل مخالفت با سنت قطعی باید کنار گذاشته شود؛ از جمله:

۱-۲. نسبت کفر به ابوطالب

علی بن ابراهیم ذیل آیه ((إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ)) (۱)

[ای رسول ما!] چنین نیست که تو هر که را بخواهی هدایت توانی کرد، اما خدا هر که را خواهد، هدایت می کند.

مینویسد: این آیه درباره ابوطالب نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت: ای عمو! بگو ((لا إله إلا الله)) تا در روز قیامت برایت مفید باشد و ابوطالب می گوید: برادرزاده من! خودم بهتر می دانم. وقتی که وفات کرد عباس بن عبدالمطلب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت داد که او هنگام مرگ به آن تکلم کرده است. پس رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من آن را از او نشنیدم و امیدوارم روز قیامت برای او منفعت داشته باشد. و نیز فرمود: اگر مقام محمود را داشته باشم برای پدر و مادرم و عمو و برادر جاهلیام شفاعت خواهم کرد. (۲)

علامه طباطبایی در نقد روایت مینویسد:

روایات متعددی از اهل بیت علیهم السلام رسیده که دلیل بر ایمان ابوطالب است. (۳)

ص: ۲۸

۱- . قَصَص / ۵۶.

۲- . تفسیر قمی، ج ۲، ۱۱۹.

۳- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۸۱.

عن اسحاق بن جعفر، عن أبيه عليه السلام قال: قيل له: إنهم يزعمون أن أباطالب كان كافراً؟ فقال: كذبوا، كيف يكون كافراً و هو يقول... (۱) اسحاق بن جعفر از قول پدر بزرگوار خویش نقل می کند که به آن حضرت گفته شد که: مردم تصور می کنند ابوطالب کافر بوده است. آن حضرت فرمود: دروغ می گویند، چگونه کافر است درحالیکه می گوید....

اصبغ بن نباته میگوید: از امام امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند! نه پدرم (ابوطالب) و نه خدّم (عبدالمطلب) و نه (پدر او) هاشم و نه (پدرش) عبد مناف هرگز بت را سجده نکردند. عرض شد: پس چه چیزی را عبادت می کردند؟ فرمود: به سوی خانه خدا، بر دین ابراهیم علیه السلام نماز می گزاردند و به راه و رسم او متمسک بودند. (۲)

روایت عبد الله بن عمر هم دلالت بر این معنا دارد که ابوبکر در روز فتح مکه پدرش را که در آن زمان نابینا بود، نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آورد. حضرت فرمود: چرا این پیرمرد را زحمت دادی؟

به من می گفתי خودم نزد او می رفتم.

ابوبکر عرض کرد: خواستم تا خداوند به او ثواب مرحمت کند. به خدایی که تو را به حق مبعوث کرد من آن روزی که ابوطالب اسلام آورد بیشتر خوشحال بودم تا امروز که پدرم اسلام میآورد. منظورم خشنودی و روشنی چشم شماست. حضرت فرمود: راست میگویی. (۳)

طبری نیز به سند خود روایت کرده که وقتی رؤسای قریش حمایت ابوطالب از پیامبر صلی الله علیه وآله را دیدند نزد وی اجتماع کرده، گفتند: ما عمار بن ولید را که زیباترین و شجاع ترین جوانان قریش است آوردهایم به تو واگذار کنیم؛

ص: ۲۹

۱- . الکافی، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲- . نقش ائمه در احیای دین، ج ۵، ص ۲۹.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

تو هم برادر زادهات را که موجب تفرقهٔ جماعت ما شده و عقایدمان را خرافه دانسته، به ما واگذار کن تا او را از میان برداریم. ابوطالب فرمود: شما با من انصاف نکردید، فرزندانمان را به من می‌دهید تا آب و نانشان دهم و من فرزند خود را به شما واگذارم تا او را بکشید؟

۳. عَرَضَةُ حَدِيثِ بِرِ عَقْلِ

اشاره

عقل، نیرویی مجرد در آدمی است و مبدأ صدور احکام کلی بوده، که انسان به وسیلهٔ آن میان صلاح و فساد، حق و باطل و راست و دروغ فرق می‌گذارد.

با توجه به جایگاه و اعتبار عقل در آیات و روایات، بسیاری از محدثان آن را یکی از معیارهای نقد روایت دانسته‌اند.

از جمله ابن جوزی در این زمینه می‌گوید:

هر حدیثی که مشاهده کردید با حکم عقل سازگاری ندارد، بدانید که از روایات موضوعه است؛ لذا برای اثبات حجیت و اعتبار

آن خود را به تکلف میاندازید.

صلاح الدین ادلبی از محدثان معاصر اهل سنت در این باره مینویسد: از اموری که بر بطلان برخی روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد، مخالف بودن محتوای آنها با عقل است و در این مطلب اختلافی نیست، زیرا از فرستاده خداوند و کسی که حامل رسالت الهی است، هیچ گاه سخنی بر خلاف عقل سلیم، صادر نمی‌شود. (۱)

استاد جعفر سبحانی با استناد به آیاتی از قرآن کریم که در آن از عقل و صاحبان عقل تمجید شده، گفته است:

منطق قطعی عقل یکی از معیارها و ملاک‌های تشخیص حق از باطل در روایات

ص: ۳۰

صحیح از سقیم به شمار می‌آید. (۱)

در تفسیر قمی، روایاتی است که با عقل و منطق سازگاری ندارد و از این جهت قابل پذیرش نیست؛

از جمله:

۱-۳. مسخ اساف و نائله

در روایات وارد شده که: أساف و نائله، زن و مردی بودند که در کعبه به علت فحشا و زنا مسخ شدند و به صورت سنگ در آمدند. قریش آن دو را بت قرار داده پرستیدند؛ زیرا معتقد بودند اگر خدا به عبادت آن دو در کنار عبادت خود راضی نبود آنها را از حالت خود تغییر نمی داد.

پیوسته مورد پرستش بودند تا در فتح مکه از این دو بت، پیرزنی بد شکل که برسروصورت خود میزد، بیرون آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این

نائله است که از پرستش خود نا امید شده است. (۲)

علامه مجلسی اینگونه احادیث را جعلی دانسته، می گوید: این یک قصه خرافی و داستانی خلاف عقل است. (۳)

۴. عرضه حدیث بر حس، مشاهده و قطعیات علمی

اشاره

دانش روز به روز گسترش یافته و در مسایل فراوانی، نتیجه پژوهشهای بشری به قطعیت رسیده است. روایت معصوم علیه السلام که منبع آن حق است، نباید با مسلمات علمی در تعارض باشد. براین اساس، آن بخش از دانش بشری که حتمیت یافته، ملاک سنجش روایات قرار میگیرد.

ص: ۳۱

۱- الحدیث النبوی بین الروایه و الدرایه ، ص ۶۲-۶۱.

۲- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۸.

۳- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۴۹.

این معیار را برخی محدثان در نقد متن حدیث مورد توجه قرار داده و پذیرفته‌اند.

ابن قیّم میگوید:

هر حدیثی که مخالف حس باشد، پذیرفتنی نیست؛ مانند إذا عطس الرجل عند الحدیث فهو دلیل صدقه؛ هرگاه کسی هنگام سخن گفتن، عطسه بزند، دلیل بر راستگو بودن اوست. (۱)

وی ذیل حدیث مینویسد:

این حدیث با حس مخالفت دارد؛ زیرا عطسه زدن، یک حالت طبیعی است که میتواند در حال دروغ گفتن نیز اتفاق بیفتد. (۲)
تفسیر قمی به دلیل داشتن روایات معارض با مسلمات علمی، قابل بررسی است.

۱-۴. لایه های زمین

از ابان بن تغلب نقل شده که: از امام

صادق علیه السلام سؤال کردم: زمین روی چه چیزی قرار دارد؟ فرمود: روی ماهی. پرسیدم: ماهی روی چه چیزی است؟ پاسخ داد: روی آب. پرسیدم: پس آب بر روی چه چیزی قرار دارد؟ فرمود: روی تخته سنگ. سؤال کردم: تخته سنگ در کجا قرار دارد؟ فرمود: بر شاخ گاو. گفتم: شاخ گاو بر چه چیزی قرار گرفته است؟ فرمود: بر خاک نمناک. پرسیدم: آن خاک بر چه استوار است؟ فرمود: دور رفتی، دانش دانشمندان در اینگونه مسایل ناچیز است. (بیش از این در اسرار آفرینش پرس و جو نکن). (۳)

روشن است که اینگونه مطالب سست و بیپایه از معصوم علیه السلام صادر نمی شود.

ص: ۳۲

۱- کنز العمال، ج ۹، ص ۱۶.

۲- اهتمام المحدثین بنقد الحدیث سنداً و متناً، ص ۲۰۴.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳ - ۳۲.

روایت شده که خداوند خورشید را در هفت طبقه آفریده و به ترتیب یک طبقه از آتش و طبقه دیگر از آب و در نهایت، طبقه هفتم آن از آتش است؛ از این رو، خورشید، سوزانتر از ماه است.

پرسیدم: پس ماه چگونه است؟ فرمود: خداوند ماه را از آب و آتش در هفت طبقه پدید آورد، اما طبقه هفتم آن را از آب پوشانید. از این جهت، ماه سردتر از خورشید است. (۱)

۳-۴. خسوف و کسوف

نقل شده که خداوند مجاری خورشید و ماه و ستارگان (منظومه شمسی) را بر کشتی دریا مقدر فرموده است. اداره این کشتی را به فرشته‌های سپرده که ۷۰ هزار فرشته او را همراهی می‌کنند.

حال وقتی گناهان بندگان فزونی یابد و خداوند بخواهد با نشانهای آنان را سرزنش کند، به فرشته فرمان می‌دهد که آن کشتی را از مجرای خودش خارج سازد؛ در این هنگام خورشید از مجرایش خارج شده، حرارتش گرفته می‌شود و رنگش تغییری یابد (خسوف) و همین اتفاق نیز ممکن است برای ماه بیفتد (کسوف). (۲)

تأثیر اسرائیلیات بر روایات تفسیر قمی را نمی‌توان نادیده گرفت.

اثر شگرف داستانها بر روح انسان و نقشی که داستانهای عبرت‌انگیز در هدایت وی ایفا میکنند، سبب شده تا بخش قابل توجهی از آیات الهی به بیان تاریخ پیشینیان اختصاص یابد.

ص: ۳۳

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۷.

در میان قصص قرآن، داستان انبیا جلوه‌های خاص دارد، که دقت در زوایای زندگی آن پیام آوران آسمانی، تحول شگرفی در نهاد هر حقیقت جویی پدید می‌آورد.

به دلیل نقش آفرینی انبیا در طول تاریخ، اسرائیلیات آفرینان و افسانه‌پردازان، جهت تهاجم، خود را به سمت آن اسوه‌های کامل برده، کوشیده‌اند تا چراغ هدایت آنان را خاموش سازند. روشن است که توطئه جاعلان حدیث و راویان اسرائیلی در به تصویر کشیدن چهره های ضد اخلاقی از انبیا در افکار عمومی بی تأثیر نبوده و این نسبت‌های ناروا، گاه تا آنجا پیش رفته که در بطن روایات تفسیری و کنار کلام پروردگار جای گرفته است.

در این نوشتار نمونه هایی از این روایات تفسیری را استخراج کرده و به نقد آن ها می پردازیم.

در روایت تفسیری علی بن ابراهیم که آن

را به امام باقر علیه السلام منسوب کرده‌اند، ذیل آیات ۱۸۹ و ۱۹۰ سوره اعراف آمده است: آنگاه که حوا باردار شد، ابلیس نزد او آمد و گفت: اگر نام فرزندت را عبدالحارث (بنده شیطان) بگذاری، زنده خواهد ماند، و گرنه پس از ۶ روز از دنیا خواهد رفت. حوا دچار تردید شد و به آدم خبر داد. وی گفت: به این تهدید اعتنا نکن، امید که فرزندمان زنده بماند. اما فرزندشان پس از ۶ روز از دنیا رفت. بار دیگر که حوا حامله شد ابلیس نزد او آمده و تهدیدش کرد که اگر از پذیرش درخواست او سرپیچی کند، فرزندش صورت حیوانی (گاو، گوسفند و...) خواهد گرفت. دل آدم و حوا از گفته ابلیس لرزید. هنگام وضع حمل، ابلیس همان سخنان را باز گفت و به حوا پیشنهاد کرد در صورت پذیرفتن آدم، با او قطع رابطه کند. او نیز درخواست شیطان را با آدم در میان نهاد و وی را تهدید کرد که اگر نام فرزندمان را عبدالحارث نگذاری، پیوندی میان من و تو نخواهد بود. آدم پذیرفت و به حوا گفت: اما بدان که تو عامل معصیت و فریب من بودی. چون فرزند متولد شد و زنده ماند، روز هفتم نامش را عبدالحارث گذاشتند. (۱)

ص: ۳۴

بهترین دلیل بر بطلان روایت، مضمون آن است؛ چرا که به گفته یکی از مفسران، زشتی چنین درخواستی برای هر انسان عاقلی روشن است؛ حال چگونه ممکن است حضرت آدم با وجود مقام پیامبری و داشتن علوم فراوان به زشتی نام گذاری فرزند خود به عبدالحارث (بنده شیطان) پی نبرد. (۱) علاوه بر این، روایت مزبور مشتمل بر کرامت شیطان است که با

نامگذاری این فرزند به نام او، برخلاف فرزندان گذشته، زنده ماند! (۲)

سوم آنکه در روایت، حوّا عامل گناه و فریب آدمی معرفی شده است. درحالی که ردپای این تفکر را میتوان در کتابهای تحریف شده جست و جو کرد. (۳) و اما در قرآن کریم هیچ گاه فریب آدم به عهده حوّا گذاشته نشده و نقش شیطان را در فریب آدم و حوّا به طور یکسان مطرح می کند. (۴)

علامه طباطبایی درباره روایات شرک آدم و حوّا مینویسد: همه این احادیث جعلی، و از دسیسه هایی است که اسرائیلی ها در روایات ما وارد کرده اند. (۵)

و نیز ذیل آیه ((وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا- اَنْ رَّاى بُرْهَانَ رَبِّهٖ...)) (۶) نسبت های ناروایی به حضرت یوسف علیه السلام داده اند. از جمله در روایت تفسیری علی بن ابراهیم به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده که فرمود: هنگامی که یوسف علیه السلام مهیای گناه شد. زلیخا برخاست و بر بتی که در گوشه خانه اش بود پارچه ای انداخت. یوسف علیه السلام گفت: چه میکنی؟

ص: ۳۵

- ۱- التفسیر الکبیر، ج ۱۵، ص ۸۶.
- ۲- تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۵۴.
- ۳- سفر پیدایش، ۱۲:۳ و ۱۳؛ رساله پولس به تیموتائوس ۲:۱۲ و ۱۴.
- ۴- بقره / ۳۵-۳۶؛ اعراف / ۱۹-۲۰ و طه / ۱۲۱-۱۲۰.
- ۵- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۶۵.
- ۶- یوسف / ۲۴.

گفت: پارچه ای را بر بت انداختم؛ چون شرم دارم که مرا در این حال ببیند. یوسف علیه السلام گفت: تو از بتی که نمی شنود و نمی بیند شرم می کنی و من از خدای خودم شرم نکنم؟ این بود آن برهانی که دید. (۱)

این داستان از اسرائیلیات و داستانهای یهود سرچشمه می گیرد؛ چرا که پوشاندن بت

توسط زلیخا به دلیل شرم و حیا داستانی است در مدراس تنهوما (Tenhoma) و در بخشهایی از تورات آمده است. (۲)

آیات ۲۱ تا ۲۶ سوره "ص" نیز که آزمایش حضرت داوود علیه السلام را گزارش کرده است؛ روایات اسرائیلی به چشم می خورد.

در روایت مستندی به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده است که فرمود: حضرت داوود علیه السلام خطاب به خداوند گفت: چرا انبیا را مورد حمد و ثنا قرار داده‌ای و مرا خیر؟ خداوند به او وحی کرد آنان بندگانی هستند که در معرض امتحانها قرار گرفتند و بلیهها تحمل کردند. داوود گفت: مرا نیز آزمایش کن تا صبر پیشه سازم. خداوند وحی کرد که تو را فلان سال و ماه و روز می‌آزمایم. چون آن روز فرا رسید، داوود وارد محراب و به عبادت مشغول شد. در این اثنا [شیطان] به صورت پرندهای که بالهایش از زمرد سبز، و پاهایش از یاقوت قرمز، و سر و منقارش از مروارید و زبرجد بود، آمد و پیش روی داوود قرار گرفت. داوود برخاست که پرنده را بگیرد، اما پرنده پرواز کرد و روی دیوار همسایه نشست. داوود رفت تا آن را بگیرد. در این لحظه از بالای بام، زنی را دید که مشغول شست و شوی خود بود. چون زن، او را دید خود را با موهایش پوشاند. رفتار آن زن رغبت داوود را به او افزود و فریفته محبت وی شد.

ص: ۳۶

۱- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲- . اعلام القرآن، ص ۶۷۴.

در خصوص او جست و جو کرد و دریافت که شوهرش (اوریا) در فلان اردوگاه است. داوود کسی را فرستاد تا به فرمانده اردوگاه دستور دهد اوریا را سوی دشمن بفرستد و او را پیشاپیش تابوت عهد قرار دهد.

این دستور دوبار تکرار شد و اوریا هر

بار پیروزمندانه از جنگ باز میگشت. برای بار سوم فرمان صادر شد، در این بار اوریا کشته شد و داود زن را هنوز به تزویج درنیاورده بود (چون زن درعه به سرمیبرد) که خداوند دو فرشته به صورت انسان فرستاد... (۱).

همانگونه که در برخی تفاسیر وارد شده است. (۲).

ریشه این نوع روایات را در تورات تحریف شده، جست و جو کرده‌اند. (۳).

سیاق آیات گواه بر جعلی بودن چنین روایاتی است؛ زیرا خداوند قبل از داستان آزمون داوود علیه السلام، این پیامبر را با بهترین اوصاف؛ حمد کرده است. و به گفته مفسران، خداوند ده ویژگی برجسته را در آغاز این داستان به آن حضرت نسبت داده است. (۴) علاوه بر اینکه مقام عصمت انبیا را نیز مخدوش میسازد و این اصل را زیر سؤال می برد. شیخ طوسی در این باره می گوید: آنچه برخی داستانسرایان جاهل در مورد عشق داوود به همسر اوریا نقل کرده‌اند، داستان هایی ساختگی و باطل است. علاوه بر آن، از جمله خبرهای واحد است که اساسی ندارد...؛ چرا که خداوند انبیا را از این آلودگی منزّه داشته و در منزلت آنان می فرماید: ((لَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ)) (۵) بنابراین چگونه میتوان انتظار داشت خدای تعالی کسی را که (به گمان قصه پردازان) عاشق زنی از زنان دوستانش میشود و برای رسیدن به او شوهرش

ص: ۳۷

۱- . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۵-۲۰۳.

۲- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۱۳؛ تفسیر قرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۱۹.

۳- . سموئیل، ۱۱:۲.

۴- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۱۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۶، ص ۱۸۳.

۵- . دخان / ۳۲.

را در معرض کشته شدن قرار می‌دهد، به پیامبری برگزیند و او را بر همگان برتری بخشیده، ثنا کند؟! چنین سخنانی را کسانی بر زبان می‌رانند که از مقام انبیا بیخبرند. (۱)

و در ذیل بیماری ایوب علیه السلام، (۲) داستان‌هایی مفصل در ابتلای آن حضرت به انواع مصایب و بیماریهای سخت نقل شده است. از جمله در تفسیر قمی که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره ابتلای حضرت ایوب علیه السلام سؤال میکند و آن حضرت می‌فرماید: روح حسادت ابلیس به دلیل شکرگزاری بی حد ایوب علیه السلام برانگیخته شد و تصمیم گرفت تا او را غرق مصایب کند تا راه ناسپاسی در پیش گیرد. بدین جهت از خدا خواست او را بر اموال و اولاد ایوب علیه السلام مسلط گرداند و چون به مقصود خود دست نیافت از خدا خواست تا بر بدن ایوب علیه السلام چیره شود. خداوند نیز ابلیس را بر بدن ایوب علیه السلام جز عقل و چشمش مسلط کرد. سپس ابلیس در وجود ایوب علیه السلام دمید و از سر تا پای ایوب علیه السلام زخمی شد و به تدریج در بدن ایوب علیه السلام کرم، پدید آمد. هرگاه کرمی از بدن ایوب علیه السلام به زمین میافتاد آن را سر جای خود میگذاشت و میگفت: برگرد به جایی که پروردگارت تو را آفریده است.

بوی تعفن، بدنش را فرا گرفت، بنابراین اهل قریه او را از قریه بیرون بردند و در مزبله‌های افکندند و جز همسرش کسی به ایوب علیه السلام نزدیک نمیشد... (۳).

سید مرتضی در رد این روایت موهون و

روایات مشابه مینویسد:

چگونه میتوان به روایت چنین افرادی که عقلشان چنان تنزل یافته که این کفریات و موهومات را پذیرفته‌اند، اعتماد کرد؟

ص: ۳۸

۱- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۵۴.

۲- سورة / ص ۴۴-۴۱.

۳- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۱۱-۲۱۰.

چه سان سخنان کسانی که معتقدند خدا ابلیس را بر بنده اش مسلط کرد (تا هرچه می خواهد با وی انجام دهد) مورد اعتماد خواهد بود؟... البته ما منکر آن نیستیم که آن حضرت به بیماریهای سخت گرفتار آمد. آنچه مورد انکار ماست انزجار و تنفر قوم ایوب علیه السلام از وی به دلیل بیماریهای مضمّن کننده است؛ زیرا این امر با فلسفه رسالت پیامبر سازگار نیست. (۱)

تفسیرهای ناروا و معارض با شأن معصومان علیهم السلام، جهت ضعف دیگری است که در روایات تفسیر قمی مشهود است. در روایتی وارد شده که: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله زینب دختر جحش را به ازدواج زید در آورد. وقتی آنان بر سر موضوعی مشاجره کرده، نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفتند، پیامبر صلی الله علیه وآله چشمش به زینب افتاد و زیبایی او رسول خدا صلی الله علیه وآله را شگفت زده کرد. زید گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله! اجازه میدهی او را طلاق دهی؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: برو از خدا بترس و همسرت را نگهدار. زید بعد از مدتی همسرش را طلاق داد. پس از سپری شدن عده زینب، فرمان ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله با او صادر شد (...فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا...) (۲)

در روایتی دیگر، تطبیق ناروایی صورت گرفته که با شأن معصوم سازگار نیست. در آیه ((إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا...)) (۳) ((بَعُوضَةٌ)) را

به علی علیه السلام و ((فَمَا فَوْقَهَا)) را به رسول خدا صلی الله علیه وآله منطبق کرده است. (۴) مضمون روایت، منکر و غیر قابل قبول است دست کم وجهه آن مبهم و نامعلوم است.

ص: ۳۹

۱- . تنزیه الانبیاء، ص ۹۲-۹۳.

۲- . احزاب / ۳۷.

۳- . بقره / ۲۶.

۴- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۸.

خلاصه سخن، آنکه وجود روایاتی که در مقیاس معیارهای متنی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و نیز مصادیقی از روایات اسرائیلی که توسط جاعلان حدیث وضع گردیده و به عنوان روایت تفسیری در کنار کلام الهی جای گرفته است، اعتبار تفسیر قمی موجود را زیر سؤال میبرد.

منابع

۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ترکیه، دارالدعوه، ۱۴۰۸ ق.
۲. أدلی، صلاح الدین احمد، منهج نقد المتن عند العلماء الحدیث النبوی، بیروت، منشورات دارالافاق، ۱۴۰۳ ق.
۳. جمعی از نویسندگان زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
۴. خزائلی، محمد، اعلام قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵ ش.
۵. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۶. سبحانی، جعفر، الحدیث النبوی بین الروایه و الدرايه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۹ ق.
۷. سلفی، محمد لقمان، اهتمام المحدثین بنقد الحدیث سنداً و متناً، ریاض، بی تا، ۱۴۰۸ ق.
۸. صدر، حسن، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۹. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۱ ق.
۱۰. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۸ ق.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۲. طهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. عسکری، مرتضی، نقش ائمه در احیای دین، تهران، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۱ ش. ۱۴. فتاحی زاده، فتحیه، مبانی و روش های نقد حدیث در کتب اربعه، قم، دانشگاه قم، ۱۳۸۵ ش.

١٥. قمى، على بن ابراهيم، تفسيرالقمى، بيروت، مؤسسهُ اعلمى، ١٤١٢ ق.١٦. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٣ ش.١٧. متقى هندى، علاء الدين على، كنزالعمال فى سنن الاقوال و الافعال، بيروت، مكتبه التراث الاسلامى، ١٣٩٧ ق.

١٨. مجلسى، محمد باقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسهُ الوفاء، ١٤٠٣ ق.١٩. معرفت، محمد هادى، التفسير و المفسرون فى ثوبه القشيب، مشهد، الجامعه الرضويه، ١٤١٨ ق.٢٠. موسى، على بن حسين معروف به سيد مرتضى، تنزيه الانبياء، بيروت، دارالاضواء، ١٤٠٩ ق.

٢١. نجاشى، احمد بن على، رجال نجاشى، تحقيق، سيدموسى شيبيرى زنجانى، قم، مؤسسهُ نشر اسلامى، ١٤٢٤ ق.٢٢. هاكس، جيمز، قاموس كتاب مقدس، تهران، كتابخانه طهورى، ١٣٤٩ ش.

ص:٤١

مقدمه:

شناخت زندگانی فرزندان و مسندنشینان علم و ایمان، می تواند ما را در پیمودن مسیر کمال یاری کند و دل ها را به طریق هدایت رهنمون گردد. از این رو، کاوش در زندگانی علمی و معنوی راویان و محدثان معاصر با اهل بیت علیهم السلام، کاری بس سترگ است و منزلتی والا دارد، ما را به درک بهتر مسایل و وقایع مختلف در عصر ائمه علیه السلام و نقش ارزنده آن بزرگواران سوق میدهد و فهم دقیق تر و بهره گیری کامل تر روایات را در پی دارد. در این مجال بر آنیم تا سیمایی کلی از حیات پربار جناب ابراهیم بن هاشم قمی، را به دست دهیم.

ولادت

ابواسحاق، ابراهیم بن هاشم کوفی قمی، در اواخر قرن دوم هجری همزمان با عصر امامت امام کاظم علیه السلام در شهر کوفه دیده به جهان گشود.^(۱)

ص: ۴۳

یافت که دوستدار و پیرو اهل بیت علیهم السلام بودند. او از پاکان و عالمان روشن ضمیر و راویان سختکوشی است که همت خویش را در راه ترویج دین حق و اعتلای تشیع بذل نموده است. وی از تبار کسانی است که ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام با جسم و روانشان در آمیخته، عاشقانه و شیدا، در طریق نشر معارف آل الله و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله گام می نهند. او از محدثان خبیر و فقیهان بصیر و دانشمندان زمانه شناسی است که علم و ایمان و عقل و دین را با هم پیوندی ناگسستنی زده و در جاده های ظلمانی جهل و نادانی، اهل بیت علیهم السلام را راهبران امین و فانوس هدایت این مسیر، برگزیده است.

خاندان

خاندان ابراهیم بن هاشم، همه از محبین و ولایتمداران عترت نبوی صلی الله علیه و آله بوده اند. فرزندان وی نیز از راویان علوم آل محمد صلی الله علیه و آله و بسیاری از ایشان، از علمای شیعه بوده اند. ابراهیم دو فرزند به نام علی و اسحاق داشت.

علی بن ابراهیم، از موثق ترین روایت و والامقام ترین عالمان شیعی است. وی در تفسیر قرآن کتابی دارد که یکی از کتب معتبر در این موضوع است. ظاهراً سه فرزند دارد که هر سه از ستارگان آسمان علم و معرفتند: احمد بن علی بن ابراهیم، از اساتید شیخ صدوق؛ محمد بن علی، صاحب کتاب «العلل» که علامه مجلسی در بحارالانوار در موارد بسیاری به نام او تصریح می کند و ابراهیم بن علی که او هم از راویان و محدثان است.

از فرزند دیگر ابراهیم بن هاشم؛ یعنی اسحاق نیز روایاتی نقل شده است که از نظر

سنی، ظاهراً از برادرش علی بن ابراهیم بزرگ تر بوده است. (۱)

ص: ۴۴

دوران جوانی ابراهیم، در محیطی سرشار از نام و یاد امام علی علیه السلام بوده و در میان مردمانی که شیفته علوم آل علی علیه السلام بودند سپری گشت. او که جوانی خویش را غنیمتی بس بزرگ و فرصتی دست نیافتنی می دید، وجود و توان خویش را در راه تربیت اسلامی و آراستگی به اخلاق الهی صرف نمود؛ و لحظه ای از فراگیری علم و معرفت نمی آسود. وی در محضر هر آموزگار و عالمی که توشه ای از علم و ادب داشت، زانو می زد و از خرمن تجاربتش بهره ها می برد و می کوشید تا نفس خویش را از زشتی ها و خودبینی ها بپیراید و بهترین و زیباترین لحظات عمر را در ستایش و پرستش خداوند بگذراند.

انتقال از کوفه به قم

دانشمندانی چون کشی، نجاشی و شیخ طوسی در کتب خود در شأن ابراهیم این گونه می گویند:

«آنه اول من نشر احادیث الکوفیین بقم؛ او نخستین کسی است که حدیث کوفیان را در قم منتشر نمود».^(۱)

ابراهیم پس از فراگیری علوم و کسب احادیث از استادان حدیث، به قصد انتشار اخبار اهل بیت علیهم السلام از کوفه بدین شهر روی آورد و به ترویج مکتب خویش در قم، همت گمارد. او دانش های گوناگون حدیث را از اطراف به

دست آورد و سپس به قم آمد تا این سامان را از حدیث اهل بیت علیهم السلام غنی سازد. او بعد از تحصیل حدیث در مکتب کوفه نزد محدثانی مانند ابن محبوب، به بغداد رفت و حدیث بغدادیان را از صاحبان کتاب و دانش فرا گرفت. وی از مشایخ شام، عراق، کاشان، اصفهان، اهواز، ری، نیشابور، همدان و کرمان

ص: ۴۵

۱- . نجاشی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۶ و کشی، ۱۳۴۸، ص ۲۰۴.

نیز بهره‌ها جست. هم‌اینک حدود هفت هزار حدیث فقهی، اخلاقی و تاریخی در کتاب‌های مذهبی، از او وجود دارد.^(۱)

ابراهیم بن هاشم، پس از سال‌ها مجاهدت علمی و تلاش خستگی‌ناپذیر و دانش‌اندوزی، برای نشر اندوخته‌های خویش به قم می‌آید و در آشیانه اهل بیت علیهم‌السلام و حوزه مهم درسی شیعه، سکونت می‌گزیند. با حضور وی و فعالیت‌هایش در معارف غنی علوی و جعفری، تحولی شگرف در حوزه بزرگ قم به وجود آمد.

حوزه‌های درسی کوفه و قم

از آن جهت که ابراهیم بن هاشم، نقش مهمی در ارتباط و اتصال حوزه‌های علمی قم و کوفه داشته است، بیان مختصری پیرامون وضعیت این حوزه‌ها و نوع برخورد و تلقی آن‌ها با یکدیگر در آن زمان، موقعیت برتر و منزلت برجسته ابراهیم، مشخص می‌شود.

با انتقال مرکز خلافت به کوفه و اقامت حضرت علی علیه‌السلام در این شهر، به تدریج روح تشیع در کالبد کوفه دمیده می‌شود، تا آنجا که هر گاه می‌خواستند به کسی نسبت شیعی دهند، او را کوفی و یا کوفی مذهب می‌نامیدند.^(۲) فضای

باز سیاسی در اواخر عهد بنی‌امیه و اوایل حکومت بنی‌عباس و در دوران امامت صادقین علیه‌السلام، موجب شد تا کوفه به عنوان مرکز تشیع، تکاپویی علمی خود را آغاز کند. نخستین گروه از شاگردان امام باقر علیه‌السلام از کوفه بودند و در رأس آنها، خاندان پربرکت شیعی «اعین» می‌باشد. نجاشی می‌نویسد:

«حسین بن علی بن زیاد و شاد، موفق گردید نهصد تن از شاگردان امام صادق علیه‌السلام را در مسجد کوفه درک نماید»^(۳)

ص: ۴۶

۱- کیهان فرهنگی، سال هفتم، ص ۲۸، بهبودی .

۲- فصل نامه قم، شماره ۷ و ۸، محمد هادی معرفت، ص ۸۴ و صلی الله علیه و آله ۵.

۳- نجاشی، ۱۴۰۸، ج ۱: ص ۲۵۳.

بدین ترتیب، کوفه از نزدیک ترین پایگاه های شیعه به چشمه فیاض اهل بیت علیهم السلام شناخته می شود و پرچمدار نشر حقایق دینی و علمی می گردد. قم نیز اولین مرکز تشیع در ایران است. قم در قرن های سوم و چهارم، یکی از مهم ترین حوزه های شیعه در تدریس فقه و حدیث به شمار می رفته است. سابقه حدیثی قم به نیمه دوم قرن دوم باز می گردد. از همان زمان که برای نخستین بار، عمران بن عبدالله قمی و برادرش عیسی بن عبدالله، به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و امام علیه السلام از آنان با عنوان «اهل بیت» خود یاد فرمودند.

از حدود اوایل قرن سوم به بعد، منازعات و اختلافات علمی حوزه ها با یکدیگر و به ویژه قم با عراق و مشخصاً کوفه را می توان شاهد بود. عوامل چندی در این اختلافات مؤثر بوده است که مهم ترین آنها، عبارتند از: اختلاف عقاید و نحوه برداشت از احادیث؛ اقدامات غالیان و تفرقه افکنی و حدیثسازی آنها، به گونه ای که حوزه قم برای مصون ماندن از آسیب های این جریان، به سختگیری در معیارهای پذیرش روایات روی آورد. سختگیری و شدت عمل ابن الولید و احمد بن محمد بن

عیسی اشعری، در این باره مشهور است. احمد بن محمد بن عیسی، روایت کردن از یونس بن عبدالرحمان و حسن بن محبوب را تحریم کرده بود؛ زیرا یونس، شنیدن مستقیم راوی را در نقل احادیث، شرط نمی دانست. در این میان، مشایخ قم، احمد بن محمد بن خالد برقی را از قم، به اتهام غلو، بیرون راندند.^(۱) در این عرصه، فعالیت و تلاش پویای ابراهیم بن هاشم، به عنوان یکی از پرورش یافتگان مکتب حدیثی عراق، برای نشر احادیث کوفیان در قم، اهمیتی به سزا می یابد و می توان او را بنیانگذار مکتب حدیثی جدید در قم دانست.

ص: ۴۷

روایت ابراهیم از امام صادق علیه السلام

ابراهیم بن هاشم قمی، از راویانی است که در روایتش از ائمه علیهم السلام تشتت آرای بسیاری وجود دارد. بیشتر رجال شناسان شیعه، ابراهیم را از زمره اصحاب و روایتگران امام صادق علیه السلام نمی دانند؛ البته برخی از ایشان همانند شهید ثانی؛ و میرداماد با استناد به روایتی از کتاب کافی و نیز فاصله اندک زمانی میان عصر امام صادق علیه السلام تا شهادت امام رضا علیه السلام، چنین موضوعی را بعید ندانسته اند. اگر پژوهشی در احادیث ابراهیم داشته باشیم، مشخص می گردد که او بدون واسطه - و حتی با یک واسطه هم - روایتی از امام صادق علیه السلام ندارد. روایت موجود در کتاب کافی را هم بسیاری از محققان بزرگ همچون علامه بحر العلوم نپذیرفته اند.^(۱) از سوی دیگر اگر او از اصحاب و یا درک کنندگان امام صادق علیه السلام می بود، علمای شیعه، نام او را در زمره اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر می نمودند. در آن صورت وی می بایست از امام کاظم علیه السلام هم

روایتی می داشت.^(۲)

روایت ابراهیم از امام رضا علیه السلام

ابراهیم بن هاشم قمی، از هم عصران و درک کنندگان محضر امام رضا علیه السلام است. با این حال، بسیاری از محققان و دانشمندان او را از اصحاب امام علیه السلام بر نمی شمارند. این گروه عدم وجود روایتی بدون واسطه از جانب او به نقل از امام رضا علیه السلام را آن هم در میان احادیث فراوان وی (حدود ۷۰۰۰ حدیث)، دلیل عدم مصاحبت ایشان با امام علیه السلام دانسته اند؛^(۳) اگر چه وی از بسیاری از اصحاب و یاران آن امام همام همانند یونس بن عبدالرحمان، روایت نقل نموده است.

ص: ۴۸

۱- رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۴۶.

۲- بهجه الآمال، ج ۱.

۳- رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۴۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۲ و قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۲۴.

با روشن کردن ابعاد شاگردی ابراهیم نزد یونس بن عبدالرحمان، علاوه بر ترسیم بهتر فضای سیاسی و اجتماعی آن زمانه، ارزش فعالیت ها و تلاش های وی نیز نمایان می شود.

یونس بن عبدالرحمان از شاگردان و اصحاب ممتاز و گرانقدر امام رضا و امام جواد علیهم السلام بوده و از مشایخ حدیثی شیعه می باشد. ابراهیم بن هاشم مدتی در نزد او، علوم اسلامی و شیعی را آموخت، اما باز هم مورد طعن و ردّ مشایخ و علمای حوزه قم قرار گرفت. از همین جهت است که برخی از علما، شاگردی و روایت ابراهیم از یونس را نمی پذیرند؛ زیرا بر این باورند که اگر ابراهیم شاگرد

و روایت کننده یونس می بود، نمی بایست حوزه قم او را گرامی بدارد و روایاتش را قبول نماید.^(۱)

این استدلال، چندان پایه استواری ندارد، زیرا قبول روایات ابراهیم با وجود عدم پذیرش روایات یونس، دلالت بر نهایت تقوای ابراهیم و وثوق و اطمینان قمی ها به او دارد.^(۲) از سوی دیگر، ابراهیم برای نشر معارف و احادیث اهل بیت علیهم السلام و نیز به جهت آن که حساسیت حوزه قم را بر نینگیزد، تظاهری به شاگردی یونس و نیز روایت از او و حتی از شاگردان وی نمی کرده است.^(۳) مطلب مهم دیگر آن که ردّ و طعن یونس در اوایل امامت امام رضا علیه السلام و آغاز مسئله واقفیه که اعتقادی به امامت امام رضا علیه السلام نداشتند،

ص: ۴۹

۱- . قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۳۲؛ منتهی المقال، ج ۱، ص ۲۱۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۲ و تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۹ .

۲- . تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۸ .

۳- . تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۹ .

بوده و یونس نیز از مخالفان آنها به شمار می رفته است. گرچه واقفیه خیلی کوشیدند تا او را در جرگه خویش وارد کنند اما تلاششان بی ثمر ماند. حتی برخی از سران واقفیه ده هزار درهم برای او ضمانت کردند؛ اما یونس نپذیرفت.

در نتیجه این مخالفت ها بود که آنان به اشاعه شایعات و رواج مطالبی علیه او مبادرت ورزیدند تا او را در موضعی متقابل با امامت امام رضا علیه السلام نشان دهند و دیدگاه شیعیان را نسبت به وی مشوه سازند؛ ولی همین که امر امامت امام رضا علیه السلام بر همگان آشکار گشت و از امام علیه السلام درباره یونس بن عبدالرحمان پرسیدند، حضرت او را ستودند. در این وضعیت مشایخ قم نیز به او مراجعه

کردند و از طعن او دست کشیدند، به گونه ای که برخی از ایشان توبه و استغفار نمودند.^(۱)

یونس بن عبدالرحمان که از شخصیت های مبرز شیعی محسوب می شود، علاوه بر حدیث و فقه، در کلام و برخی علوم دیگر نیز از برجستگان است. بنابراین روایت نکردن ابراهیم از وی، نمی تواند دلیلی بر عدم شاگردی ابراهیم نزد او باشد.^(۲)

به هر حال نقش مهم و منحصر به فرد ابراهیم در پیوند حوزه های قم و عراق و به طور مشخص کوفه، را می توان از آنچه گفتیم، دریافت.

ابراهیم در کلام علما

محققین و دانشمندان علوم اسلامی، ابراهیم بن هاشم قمی را بسیار ستوده اند. او اولین نشردهنده اخبار کوفیان در قم است که این خود، دلالت بر جلالت مقام او دارد. شاید بتوان وی را پرچمدار و سلسله جنبان نهضت حدیثی، در میان راویان و محدثان حوزه درسی قم دانست.

ص: ۵۰

۱- همان.

۲- همان.

ابراهیم در میان راویان بیشترین و گسترده ترین روایات را دارد. در بسیاری از ابواب فقهی و اخلاقی، از او حدیث نقل شده و کمتر بابی است که از روایات او تهی باشد. (۱) وی متجاوز از ۶۴۰۰ حدیث روایت کرده و مشایخ و اساتید او را در حدود ۱۶۰ تن ذکر نموده اند. (۲) که این همه، بر مقام شامخ و موقعیت سترگ او می افزاید. شهید ثانی وی را از اجل اصحاب و والاترین اعیان شیعه و

«کثیر العلم و الروایه» معرفی نموده و ایشان را از کسانی می داند که این حدیث امام صادق علیه السلام در شأن ایشان مصداق یافته است:

«اعرفوا منازل الرجال بقدر روایتهم عَنَّا؛ منزلت هر کس را به مقدار روایتش از ما بشناسید» (۳).

علامه بحر العلوم؛ نیز ایشان را با عباراتی چون: «کثیر الروایه، واسع الطریق، سدید النقل و مقبول الحدیث» می ستاید. (۴).

میر داماد؛ او را چنین می شناساند:

«هو (ابراهیم بن هاشم) شیخ الشیوخ، قطب الاشیخ، وتد الاوتاد، و سند الاسناد.» (۵)

آنچه بر شمردیم، نمونه ای بود از رفعت مقام این محدث گرانمایه و روایتگر فرزانه علوم آل البيت عليهم السلام که بر زبان و قلم بزرگان دین و مذهب، جاری گشته است.

ص: ۵۱

۱- . رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹ .

۲- . معجم رجال الحدیث، ج ۱، صص ۳۲۱ - ۳۱۷ .

۳- . کتاب مسالک، بحث وقوع طلاق به صیغه امر و عدم توارث به عقد منقطع؛ شرح دروس: مسئله مس مصحف .

۴- . رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹ .

۵- . همان، ص ۴۵۰ .

مقام معنوی و اخلاقی ابراهیم

ابراهیم بن هاشم، از زمره عالمانی است که علم و دانش بشری را با ایمان و تقوای الهی، توأم ساخته اند. اینان عمل شایسته را به علم بایسته، آراسته اند. او سال‌هایی دراز بر مرکب رمیده نفس، تازیانه ادب و معرفت نواخت و جان خویش را به نور حقیقت و ماهتاب هدایت جلا داد.

وی در این راه به مقاماتی ناگفته، دست یافت. او از کسانی است که توانست در زمان غیبت کبری به محضر نگین عالم خلقت و دُرّ جهان وجود، حضرت حجت بن الحسن المهدی - عجل

اللّه تعالی فرجه الشریف - راه یابد و به شرف دیدار حضرتش نایل آید.^(۱) این ویژگی‌ها افزون بر مقام علمی ابراهیم بن هاشم، نشان از عظمت روحی، معنوی و وارستگی اخلاقی وی دارد. و جایگاه او نزد اهل بیت علیهم السلام را می‌نمایاند.

فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی

حالات و احادیث ابراهیم نشان از آن دارد که وی دارای بینش و اندیشه عمیق شیعی با رویکردی اجتماعی و سیاسی بوده است. حضور پررنگ و تلاش فزاینده وی در جهت فراگیری معارف شیعه و ترویج و گسترش آنها، در شرایط سخت حاکمیت ظلم و خفقان، گویای چنین واقعیتی است. در شرایطی که حکومت عباسیان حلقه محاصره مادی و روانی شیعیان را تنگ‌تر می‌کرد، تا آنجا که امام جواد علیه السلام در ۲۵ سالگی به شهادت رسیده و امام هادی و امام عسکری علیهما السلام، سال‌های بسیاری از عمر خویش را در قلعه نظامی عباسیان (سامرا) به سر می‌برند و در موقعیتی که مرقد مطهر سید الشهداء علیه السلام را ویران کردند تا تجلی روح تشیع را بازدارند، انتشار روایات اهل بیت علیهم السلام آن هم با مضامینی دقیق و والا،

ص: ۵۲

۱- . تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۸۰ .

کاری بس سترگ است. روایات او، روح پر تلاطم و پویای اجتماعی و سیاسی را نمایان می سازد. پرسش های وی در مسایل مختلف فقهی، اجتماعی و سیاسی، اخبار او پیرامون جایگاه فراگیر و گسترده امامان علیهم السلام و مظلومیت ایشان، و عدم مشروعیت دستگاه جور خلافت، بازتاب چنین اندیشه ای است. به همین جهت است که ابراهیم برای اقتدار تشیع و یکسان سازی احادیث شیعه و یکپارچگی حوزه های درسی آن ها، گام های بزرگی بر می دارد. وی در این راه به

هر کجا که باید، سفر می کند و در نهایت، به مرکز مهم شیعه؛ یعنی قم می رسد.

وثاقت ابراهیم بن هاشم

شخصیت ارجمند ابواسحاق ابراهیم بن هاشم قمی، چونان مشعلی فروزان پرتو می دهد. او در میان محدثین و در نظر محققین، جایگاه برجسته ای را به خود اختصاص داده است. بسیاری از عالمان و بزرگان، او را موثق دانسته اند و به عدالت او تصریح نموده اند. تمامی دانشمندان اسلامی در سده های اخیر، در این موضوع هم رأی هستند؛ گرچه برخی از عالمان قرن های نخستین اسلام، بدان جهت که کلام صریحی در مدح او به دستشان نرسیده است، حدیث او را حسن - یکی از مراتب سنجش احادیث که پایین تر از حد صحیح است - خوانده اند، ولی حتی در سخن اینان نیز تردید و دوگانگی وجود دارد. همه علما، اجماعاً روایات او را پذیرفته اند. سید بن طاووس در روایتی که در سندش ابراهیم است، می فرماید: «و روات الحدیث ثقات بالاتفاق؛ و روایتگران این حدیث، همگی از موثق ترین کسانند».^(۱)

ابن قولویه؛ در اسناد کتاب کامل الزیارات، بر وثاقت تمام کسانی که راوی احادیث این کتابند - که از جمله آنها ابراهیم می باشد - گواهی می دهد.^(۲)

ص: ۵۳

۱- . فلاح السائل، ص ۱۵۸ .

۲- . معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۷ .

عَلَّامَه حَلِيّ در این مورد می نگارد: «من هیچ یک از اصحاب رانیافتم که او را قدح (مذمت) کرده و نیز کسی که به عدالت او تصریح کرده باشد. روایات او بسیار است و ارجح، قبول آن است.»^(۱)

شهید ثانی، حدیث ابراهیم را از بالاترین و بهترین مراتب «حسن» می داند و طریق روایی او را از بهترین طرق می شناسد. وی درباره ابراهیم می نویسد: «احادیث ابراهیم، از جمله روایاتی است که بدان اعتماد بسیار می ورزند. اگر چه نصّی در توثیق او وارد نگشته، اما بنا بر ظاهر او از بزرگان اصحاب و بلند مرتبگان آنهاست. این سخن به این منزلت بالا و موقعیت والا به کلام امام صادق علیه السلام اشاره دارد که فرمودند: «منزلت اشخاص را به مقدار روایات آنها از ما اهل بیت علیهم السلام بشناسید»^(۲).

شیخ بهایی از پدر بزرگوارش نقل کرده که می گفته است: «من از آن شرم دارم که حدیث ابراهیم را صحیح ندانم.»^(۳). از عبارات محقق اردبیلی و محقق بحرانی نیز بر می آید که ابراهیم را از زمره موثّقین می دانسته اند. عَلَّامَه مجلسی؛ نیز روایات او را حسن، اما در مرتبه صحیح، معرفی می کند.

علامه بحر العلوم؛ می فرماید: «قول صحیح تر نزد من، آن است که او ثقه و حدیثش صحیح است.»^(۴) مرحوم میر داماد؛ پس از آن که روایات ابراهیم را از دیدگاه علمای پیشین، نزدیک و تالی درجه صحت می داند، می نویسد: «صحیح و صریح، نزد من آن است که طریق ابراهیم صحیح است. چه، جلالت و عظمت شأن او برتر از آن است که کسی او را تعدیل و توثیق نماید.» سپس می افزاید: «بزرگان و نام آورانی همچون شیخ مفید، شیخ صدوق و شیخ طوسی، شأنشان بالاتر از آن است که دیگران آنها را توثیق کنند. ابراهیم نیز که از نامدارترین و والاترین بزرگان شیعه

ص: ۵۴

۱- . خلاصه الاقوال ، صص ۱۳۸ و ۱۳۷ .

۲- . مسالك، بحث از وقوع امر به صیغه طلاق، شرح دروس .

۳- . تهذيب المقال، ج ۱، ص ۲۷۷ .

۴- . رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۶۲ .

است، سزاوار این ستایش است که: «هو اول من نشر احادیث الکوفیین بقم و هو تلمیذ یونس بن عبدالرحمان.» این لفظ کامل و تعبیری جامع^(۱) آنچه گذشت، معانی بلندی بود که از سوی عالمان شیعی در وصف شخصیت و وثاقت او نگاشته و گفته شده است.

عمده دلایلی که سید بحرالعلوم؛ و دیگران بر صحت روایات و وثاقت ابراهیم آورده اند، عبارت است از:

۱- آنچه که علی بن ابراهیم بن هاشم فرزند فاضل و ثقه و بزرگوار او در خطبه تفسیر معروفش می گوید: «و نحن ذاکرون و مخبرون بما انتهى الینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض اللّٰه طاعتهم و اوجب ولايتهم؛ ما آنچه را که به ما رسیده است، بیان می داریم؛ مشایخ و ثقات ما، از کسانی که خداوند اطاعت و ولایت آنها (اهل بیت علیه السلام) را بر ما واجب ساخته، آن را روایت کرده اند.» این در حالی است که بیش ترین روایات او از پدرش ابراهیم می باشد. چنان که می نگرید وی در ابتدای کتاب خویش، به وثاقت مشایخ اسناد کتاب، از جمله پدرش ابراهیم، اذعان می نماید.^(۲)

۲- بسیاری از علمای پس از علامه حلی (متأخرین) وی را توثیق نموده اند. علت عدم توثیق قاطع علمای قبل از علامه؛ (متقدمین) نیز به سبب دست نیافتن به اسباب توثیق بوده است. در این صورت باید گفت که سخن و نظر ایشان (متقدمین) حجتی برای ما نخواهد بود.^(۳)

۳- روایات ابراهیم در موارد متعددی از جانب فقهای بزرگ شیعه، همانند شهید اول، شهید ثانی و علامه حلی + به «صحت» توصیف

یافته است.^(۴)

ص: ۵۵

۱- همان، ص ۴۵۱.

۲- همان، صص ۴۶۳ و ۴۶۲ و تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۱.

۳- همان.

۴- همان.

۴- اصحاب و علما بر قبول روایات ابراهیم بن هاشم، متفقاند، با آن که در حجیت حدیث «حسن» آرای مختلفی ابراز نموده اند. این مطلب، وجه جمعی بر اعتبار و شایستگی اوست که با وجود توصیف روایاتش به «حسن» از سوی متقدمین، در قبول روایاتش درنگ نکرده اند.^(۱)

۵- اصحاب و عالمان بزرگ شیعه، چونان کثی، نجاشی و شیخ طوسی؛ در شرح حال این راوی فرهیخته نگاشته اند: «آنکه اول من نشر احادیث الکوفیین بقم». این سخن، خود دلیل مستقلی بر وثاقت ابراهیم است، چه، حوزه قم که در پذیرش روایات، شیوهای سختگیرانه داشته است، نمی توانسته نسبت به روایات ابراهیم و انتشار آنها بی تفاوت باشد. از این جهت عدم طرد او از جانب مشایخ قم، دلیلی بر نهایت وثاقت اوست.^(۲)

تألیفات

علمای رجال در شرح حال ابراهیم بن هاشم قمی و در شمار آثار نوشتاری او، دو کتاب «قضایا امیرالمؤمنین علیه السلام» درباره قضاوت های حضرت علی علیه السلام و «کتاب النوادر» را ثبت نموده اند. این دو اثر ارزشمند، با کمال تأسف، در سوانح ایام و حوادث روزگار از بین رفته و به دست ما نرسیده است.^(۳)

مشایخ و اساتید

اشاره

ابو اسحاق، ابراهیم بن هاشم قمی، در

میان محدثان و روایتگران، شاید دارای پرشمارترین مشایخ و اساتید باشد. او از امام جواد علیه السلام بدون واسطه روایت دارد و از شاگردان و اصحاب این امام همام محسوب می گردد.

ص: ۵۶

۱- همان.

۲- همان، ص ۴۶۴ و تنقیح المقال، همان .

۳- رجال بحر العلوم، ج ۱، ص ۴۳۹ و تنقیح المقال، ص ۴۴ .

وی در راه ترویج معارف آل الله، سر از پا نشناخته، دشواری و رنج سفر را به جان می خریده است و همواره در پی کسب حقایق نبوی و علوی بوده است. از این رو هر قطره ای از معارف دریای حقیقت را که نزد کسی می یافته، از او برگرفته است. علما و محققین، نام ۱۶۰ تن از کسانی را که ابراهیم از ایشان روایت دارد، ذکر نموده اند. چون بازگو نمودن تمامی آنها، در گنجایش این مقاله نیست، به ذکر اسامی تعدادی از ایشان که در رجال سید بحرالعلوم؛ آمده است، اکتفا می کنیم:

ابراهیم بن ابی محمود الخراسانی؛ ابراهیم بن محمد بن وکیل الهمدانی؛ احمد بن محمد بن ابی نصر؛ جعفر بن محمد بن یونس؛ حسن بن جهم؛ حسن بن علی الوشاء؛ حسن بن محبوب؛ حماد بن عیسی؛ حنان بن سدر؛ حسین بن سعید؛ حسین بن یزید النوفلی؛ ریان بن صلت؛ سلیمان بن جعفر الجعفری؛ سهل بن یسع؛ صفوان بن یحیی؛ عبدالرحمان بن حجاج؛ عبدالله بن جندب؛ عبدالله بن مغیره؛ عبدالله بن میمون القراح؛ فضاله بن ایوب؛ محمد بن ابی عمیر؛ محمد بن عیسی بن عبید؛ یحیی بن عمران الحلبی و نصر بن سدید. (۱)

شاگردان

شاگردان و دانش آموختگان مکتب درس و حدیث ابراهیم بن هاشم، هر یک از نامداران و شایستگان تشیع به شمار می روند. آنان خود جایگاهی ممتاز در میان همگنان خود داشته اند

که برخی از آنها عبارتند از:

۱. احمد بن ادريس قمی ۲. سعد بن عبدالله اشعری ۳. عبدالله بن جعفر حمیری ۴. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی؛ ۵. علی بن حسن بن فضال ۶. محمد بن حسن بن صفار ۷. محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری ۸. محمد بن علی بن محبوب صلی الله علیه و آله. محمد بن یحیی العطار ۱۰. حسن بن متیل. (۲)

ص: ۵۷

۱- . رجال بحرالعلوم، ج ۱، ص ۴۳۹ .

۲- . تهذیب المقال، ج ۱، ص ۲۷۹ .

تاریخ وفات ابراهیم بن هاشم، محدث برجسته و فقیه تلاشگر علوم اهل بیت علیهم السلام چونان ولادت او، به طور دقیق مشخص نیست، اما از آن رو که وی از شاگردان امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام روایت دارد، (۱) چنان چه ولادت او در ایام امامت امام کاظم علیه السلام باشد، می توان وفاتش را در حدود اواخر نیمه اول و اوایل نیمه دوم قرن سوم، مثلاً سال ۲۶۰ هجری دانست. مدفن وی نیز، به قرینه ورود وی به شهر قم و واقع بودن مقبره پسر بزرگوارش در این شهر مقدس، احتمالاً در قم می باشد، لکن امروزه نشانی از قبر او موجود نیست.

منابع و مأخذ

۱. ابطحی، سید محمد علی: تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال، الطبع الاولی، مطبعه سید الشهداء علیه السلام، قم، ۱۴۱۲هـ.
۲. امین، سید محسن: اعیان الشیعه، بیروت، دارالمعارف المطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۳. استرآبادی، میرزا محمد علی: منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال، مؤسسه آل البيت الاحیاء التراث، ۱۴۲۲ق.
۴. ابن شهر آشوب: مناقب آل ابی طالب، چاپ هاشم رسولی محلاتی، قم، بی تا. ۵. بحر العلوم، سیدمحمد مهدی: فوائد الرجالیه، مکتبه الصادق، تهران، ۱۳۶۳هـ. ۶. تبریزی، ملاعلی علیاری: بهجه الامال فی شرح زبده المقال، بنیاد فرهنگی اسلامی کوشان پور، قم، ۱۳۹۵ق.
۷. ترابی، علی اکبر و رهایی، یحیی: موسوعه الرجالیه المیسره، مکتبه التوحید، قم، ۱۴۱۹ق.
۸. تفرشی، سید مصطفی، نقدالرجال، مؤسسه آل البيت الاحیاء التراث، الطبعه الاولی، قم، ۱۴۱۸ق.

ص: ۵۸

٩. جابلقى، سيد محمد شفيع: طرائف المقال فى معرفته طبقات الرجال، مكتبه آيه الله مرعشى النجفى، قم، ١٤١٠ق.
١٠. حائرى، ابوعلی: منتهى المقال، مؤسسه آل البيت الاحياء التراث، ١٤١٦ق.
١١. شوشترى، محمد تقى: قاموس الرجال، مؤسسه نشر اسلامى، قم، ١٤١٠ق.
١٢. خويى، سيد ابوالقاسم: معجم الرجال الحديث، لجنه التحقيق، بيجا، الطبعة الخامسة، ١٤١٣ق.
١٣. قهپايى، عنايه الله على، مجمع الرجال، اسماعيليان، قم، ١٣٨٤ق.
١٤. كاظمى، سيد محسن بن الحسن: عده الرجال، اسماعيليان، قم، ١٤١٥ق.
١٥. نجاشى، احمد بن على: رجال النجاشى، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤١٦هـ-١٦.
- نمازى شاهرودى، شيخ على: مستدركات علم رجال الحديث، فرزند مؤلف و حسينى عمادزاده
- اصفهان، اصفهان، ١٤١٢ق. ١٧. كشى، محمد بن عمر: اختيار معرفه الرجال، محمد بن حسن طوسى، مصطفىوى، مشهد، ١٣٤٨.
١٨. كيهان فرهنگى: سال هفتم، تفسير قمى، ابراهيم بن هاشم قمى، بهبودى.
١٩. نامه قم: شماره ٧ و ٨، مقاله محمد هادى معرفت، تفسير قمى، قم، ١٣٧٨.

بررسی علوم اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قمی

حسن مهدی فر (۱)

دیباچه

لازم به ذکر است که گرچه در این پژوهش، سعی بر این بوده که تنها تفسیر قمی مورد استفاده و استناد قرار گیرد، اما در مواردی به خاطر تبیین دقیق دیدگاه ایشان، به روایاتی که اصول کافی از وی نقل کرده مراجعه شده است. هم چنین جهت روشن شدن ابعاد مسأله، ناگزیر شدیم به منابع دیگر و یا دیدگاههای سایر دانشمندان نیز، اشاراتی داشته باشیم.

این پژوهش به لحاظ محتوای آن، دارای یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه است در فصل اول به توضیح مفاهیم و نیز کلیاتی از علوم اهل بیت علیهم السلام پرداخته شده است.

در فصل دوم، آیاتی از قرآن که در تفسیر قمی درباره علوم اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است و نیز روایاتی که در ذیل آن آیات، از ایشان نقل شده آمده است.

ص: ۶۱

در فصل سوم، منابع علوم اهل بیت علیهم السلام با استفاده از روایات علی بن ابراهیم قمی تبیین شده است. در پایان، نتیجه مطالب فصول و قسمتهای مختلف، این پژوهش که در

حقیقت، بیانگر دیدگاه قمی در باب علوم اهل بیت علیهم السلام است، ارائه شده است.

چکیده

یکی از مسائل مهم در باره اهل بیت علیهم السلام مسأله علم و دانش آن بزرگواران به ویژه آگاهیهای غیبی است.

با توجه به آیات و روایات فراوان و ادله عقلی، داشتن آگاهی های گسترده برای اهل بیت علیهم السلام نه تنها امری ممکن، بلکه از جمله اموری است که واقع شده است. سیره اهل بیت علیهم السلام و نیز واقعیت های انکار ناپذیر تاریخی، شاهد وقوع چنین آگاهی هایی برای آنان است.

گستره علم اهل بیت علیهم السلام علاوه بر احکام شریعت، شامل علم الکتاب، بطون قرآن، شرایع آسمانی گذشته و آینده، زمان مرگ و پیشامدهای ناگوار، اسرار درونی آدمیان، زبان همه انسانها و زبان حیوانات می شود.

خاستگاه علوم اهل بیت علیهم السلام عبارت است از: وحی، وراثت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، الهام، تحدیث، استفاده از کتب جامعه و جفر و نیز کتب آسمانی پیامبران قبلی می باشد.

علی بن ابراهیم قمی که یکی از بزرگترین محدثان و مفسران مشهور امامیه است، دیدگاههای ذی قیمتی در باب علوم اهل بیت علیهم السلام مطرح کرده اند. ایشان چه در تفسیر آیات و چه در نقل روایات در ذیل آیات و یا در منابع دیگر، ابعاد مختلف علوم اهل بیت علیهم السلام را به بحث گذاشته اند.

پژوهش حاضر ضمن گزارش اجمالی از علوم اهل بیت — علیهم السلام — دیدگاههای علی بن ابراهیم را در ابعاد مختلف آن، مورد بررسی قرار می دهد.

کلید واژه ها: اهل بیت، علم، علم غیب، علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی.

پژوهش در رابطه با علوم اهل بیت علیهم السلام و نیز گستره و خاستگاه علم آنان یکی از مهمترین مسائل در مباحث کلامی است. علم اهل بیت علیهم السلام خصوصاً با ویژگی غیبی و لدنی آن، همواره با چالشهای زیادی روبرو بوده، و موافقان و مخالفان، دیدگاههای مختلفی پیرامون آن ابراز داشته اند.

ضرورت تحقیق پیرامون علم اهل بیت علیهم السلام به ضرورت شناخت وجود آنان بر می گردد. در فرهنگ و باور شیعی زندگی بدون شناخت امام زندگی جاهلانه است:

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة» (۱).

در بحث ضرورت شناخت امام، دو رهیافت علمی و عملی وجود دارد:

الف) رهیافت علمی: آنکه شناخت عمیق توحید منوط به شناخت امامت است و اخلال در امام شناسی مستلزم اخلال در خدا شناسی خواهد بود. امامت، شاخص فهم راستین عقاید دینی است و تمایز بین فهم درست از قرائت های نادرست از اصول عقاید دینی به وسیله امامت حاصل میشود.

ب) رهیافت عملی، به این معنا که تبعیت از اهل بیت علیهم السلام و برخورداری از هدایت آنان به عنوان رهبران هدایت انسان و بهره گیری از دانش فراوان آنان که ضامن سعادت بشریت است، منوط به شناخت دقیق آنان است.

بنابراین پژوهش و کنکاش این موضوع در قرآن و سنت و نیز بررسی آرای متکلمان و مفسران و سایر دانشمندان اسلامی در این باره، نتایج شگرف و ذی قیمتی را به دست

خواهد داد که به نوبه خود می تواند در عرصه مباحث کلامی و تبیین جایگاه واقعی اهل بیت علیهم السلام منشأ تحول علمی و عملی گردد.

ص: ۶۳

۱- . الغیبه، شیخ مفید، ص ۶۳؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ح صلی الله علیه و آله.

در این راستا، دیدگاه علی بن ابراهیم قمی به لحاظ وثاقت و فضل ایشان، خصوصاً زندگی وی در عصر ائمه معصومین علیهم السلام از منزلت علمی والایی برخوردار است. بدین خاطر بررسی دیدگاه ایشان در باب علوم اهل بیت علیهم السلام، در تبیین ابعاد این مسأله اهمیت به سزایی دارد.

لذا در این پژوهش سعی شده است با مراجعه به تفسیر علی بن ابراهیم قمی، دیدگاه ایشان در مسأله علم اهل بیت علیهم السلام و گستره و نیز منابع علم آنان بررسی گردد.

۱. علم و اقسام آن

تعریف علم

مفهوم لغوی علم و معادلهای آن در زبانهای دیگر، مانند دانش و دانستن در زبان فارسی، روشن و بی نیاز از توضیح است، ولی علم، معانی اصطلاحی مختلفی دارد از جمله: یقین کردن، ادراک، اتقان(۱) و نیز به معنای معرفت(۲) شعور و یا مجموع معرفت و شعور به کار رفته است.(۳)

یکی از نکات مهم این است که آیا علم، اساساً قابل تعریف و شناسایی هست یا نه؟

ص: ۶۵

۱- لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، ماده علم، علم هر گاه به معنای دانستن باشد احتیاج به یک مفعول دارد و در مفعول آن باء اضافه می کنند و اگر به معنای یقین کردن باشد دو مفعول می گیرد و در این حالت اگر به باب افعال برود دارای سه مفعول خواهد بود.

۲- صحاح، ج ۵، ص ۱۹۹۰.

۳- تاج العروس، فصل العین، ص ۷۸۲۶.

در پاسخ باید گفت که علم از مفاهیم بدیهی است و قابل تعریف نمی باشد. به خاطر این که ما همه چیز را به وسیله علم می شناسیم و اگر بخواهیم علم را به علم بشناسیم، این دور است و اگر به غیر علم

بشناسیم غیر علم چیزی نیست که با آن بتوان علم را شناخت. بنابراین آنچه در تعریف علم گفته می شود تعریف حقیقی نبوده، بلکه تعریف لفظی است. و اگر بخواهیم برای آن تعریفی لفظی ارائه دهیم که در برگیرنده تمام اقسام علم باشد، آن تعریف چنین خواهد بود:

علم عبارت است از: حضور معلوم نزد عالم، و این حضور یا به صورت مستقیم و بدون وساطت صورت و مفهومی حاصل می شود که آن را علم حضوری مینامند و یا با وساطت صورت حسی و خیالی یا مفهوم عقلی و وهمی تحقق می یابد که آن را علم حصولی می خوانند.

این تعریف شامل هر دو قسم حضوری و حصولی است و هر دو قسم علم، از طریق یافت وجدانی درک می شود و در این جهت فرقی بین حصولی و حضوری نیست. بنابراین مقصود از علم در این پژوهش، مطلق دانش و آگاهی به معنای حضور معلوم در نزد عالم است که شامل تمامی آگاهی های عادی و غیبی، حصولی و حضوری و غیره می شود.

اقسام علم

الف) علم حصولی و حضوری

علم تقسیماتی دارد از جمله:

الف) علم حصولی و حضوری

چنانچه گذشت علم یا بدون واسطه، به ذات معلوم تعلق می گیرد و وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم و شخص درک کننده، حاضر می گردد و یا وجود خارجی آن، مورد شهود و آگاهی، قرار نمی گیرد بلکه شخص از راه صورت که نمایانگر معلوم است و اصطلاحاً صورت یا مفهوم ذهنی نامیده می شود، از آن آگاه می گردد. قسم اول «علم حضوری» و قسم دوم «علم حصولی» است.

علم به لحاظ طریق کسب آن، به علم غیب و علم شهود تقسیم می شود.

علم غیب، علم به امور غایب است که مستند به حس، عقل، علل و اسباب عادی نباشد، حال چه متعلق علم غیب (امور غایب) از اموری باشد که امکان دسترسی به آنها به وسیله حواس و عقل وجود دارد و چه از اموری باشد که چنین امکانی عادتاً وجود ندارد. شرط اساسی چنین علمی این است که از راههای عادی و از طریق حس و عقل حاصل نشده باشد، بلکه از طریق غیر عادی و به افاضه خداوند باشد. بنابراین علم شهود در مقابل آن قرار دارد. علم غیب از لحاظ ماهیت به دو قسم ذاتی و عرضی تقسیم می شود که اولی مختص ذات باری تعالی است. اما دومی که به آن علم لدنی (۱) نیز اطلاق می شود، سایر انسانها می توانند از راه الهام و غیره از سوی خداوند، آن را به دست آورند. در این تحقیق سعی شده است تا علوم اهل بیت علیهم السلام خصوصاً علم غیبی آنان از منظر تفسیر قمی بررسی گردد.

۲) اهل بیت علیهم السلام

مقصود از اهل بیت علیهم السلام در اینجا ذوات مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام می باشد که از طریق آیه تطهیر و روایات معتبر که ذیل آن از طریق شیعه و سنی وارد شده، قابل اثبات است از جمله:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نزول آیه شریفه «تطهیر» علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و حسنین علیهما السلام را

در زیر کساء و عبای مخصوص قرار می دهد و دیگران حتی امسلمه را نیز در زیر این پوشش راه نمی دهد.

ص: ۶۷

۱- این اصطلاح برگرفته از، آیه شریفه (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) است.

نسائی در خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

«ولما نزلت انما یرید الله دعا رسول الله صلی الله علیه وآله علیا و فاطمه و حسنا و حسینا فقال: اللهم هولاء اهل بیتی»^(۱).

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله با خواندن مکرر آیه تطهیر هنگام گذر از در خانه حضرت امیر علیه السلام، فاطمه زهرا [امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مخاطب قرار دادن آنان به آیه تطهیر، مصادیق آن را مشخص کرده اند.

سیوطی در درالمنثور روایت می کند که ابوالحمرء از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید:

«مدت هشت ماه در مدینه مراقب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بودم هیچ گاه برای نماز بیرون نیامد، مگر اینکه اول به در خانه علی علیه السلام می آمد، دستش را دو طرف در قرار می داد و می گفت: «نماز! نماز! خداوند اراده کرده است فقط از شما خانواده، پلیدی را دور کند و شما را به تمام پاک دارد»^(۲).

۲ - تفسیر قمی

اشاره

کتاب «التفسیر» معروف به تفسیر قمی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیری از قرآن، تألیف شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، به شیوه روایی است که با دیدگاه حدیثی نوشته شده و غالب روایات را از طریق پدرش نقل می کند. او از اساتید و مشایخ ثقه‌الاسلام محمد بن یعقوب کلینی است. این تفسیر به روش «مأثور» روایات مربوط را جمع آوری کرده و مورد استناد کتب اربعه و یکی از

منابع این کتب و مربوط به قرن ۳ و ۴ هجری قمری است. این تفسیر پایه و اساس بسیاری از تفاسیر شیعه است و روایات آن از امام صادق و امام باقر علیهما السلام با واسطه های کمی روایت شده است.

ص: ۶۸

۱- خصائص امیر المومنین علیه السلام ، ص ۴۹.

۲- درالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، از بزرگان و موثقین حدیث و روایات، و از مفسران بزرگ شیعه و محدثین امامیه و عالم فقهی است که در قرن سوم و چهارم زندگی می کرد. پدرش ابراهیم بن هاشم قمی، از علما و مشایخ بزرگ، و زمان دو امام معصوم شیعه را درک کرده است. علی بن ابراهیم، زمان امام یازدهم شیعه، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرد و تا سال ۳۰۷ قمری، زنده بود. او همیشه مورد تعظیم و تکریم رجالیون بود و بهترین دلیل بر عظمت مقام او، نقل فراوان حدیث و روایات در کتاب گرانقدر «کافی»، یعنی یکی از مشهورترین کتب معتبر حدیث شیعه است. بنابراین کلینی خودش، شاگرد این مفسر بزرگ بود. علی بن ابراهیم، کنیه اش ابوالحسن بوده، ولی به «شیخ اقدم» مشهور بود. نجاشی در باره وثاقت و فزونی دانش علی بن ابراهیم می نویسد «ثقه، ضابط و دارای عقیده ای ثابت و استوار است... کتب زیادی تألیف کرده و کتابی در تفسیر دارد» (۱).

ب) تفسیر قمی

آثار علی بن ابراهیم را بیشتر از ۱۵ جلد کتاب گفته اند که از میان کتابهای پر ارزش

او، این تفسیر به طور کامل به دست ما رسیده است. تفاسیر و کتب دیگری به نام، اخبار القرآن و روایات، نوادر القرآن، کتاب الناسخ و المنسوخ، شرایع، حیض، توحید و شرک و غیر از اینهاست که به عنوان تألیفات علی بن ابراهیم معرفی شده اند. (۲) تفسیر قمی که به گفته یکی از نویسندگان، از قرن چهارم تا یازدهم وجود داشته است؛ آمیخته‌های از چند تفسیر است. قسمتی از آن، تفسیر علی بن ابراهیم، بخشی از آن تفسیر ابوالجارود و قسمتی هم شامل تفاسیر سایر مشایخ است. (۳)

ص: ۶۹

۱- . رجال نجاشی، ص ۲۶۰.

۲- . فهرست ابن ندیم، ص ۸۹.

۳- . ر.ک: آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۵ - ۳۰۸.

اهل بیت علیهم السلام دارای علمی گسترده، غیبی و لدنی می باشند به طوری که علم آنان، شامل علم به «ما کان» و «ما یکون» احکام و شرایع، موضوعات، زبان انسانها و حیوانات و پرندگان، علم به کتاب و غیره است. امکان و وقوع این علم ویژه، با توجه به دلائل عقلی و نیز از طرق دلائل نقلی قابل اثبات است.

آیات متعددی در قرآن وجود دارد، که گواهی می دهد خداوند، بخشی از علم غیب را در اختیار پیامبران و اهل بیت علیهم السلام قرار داده و این علمی است که دایره بسیار گسترده ای دارد. (۱) علاوه بر آیات، در منابع روایی شیعی و حتی در برخی از منابع اهل سنت نیز احادیث صریح و صحیح زیادی وجود دارد که بیانگر آگاهی های گسترده و غیبی اهل بیت علیهم السلام

است.

در اینجا به طور اختصار تنها به عناوین کلی این احادیث اشاره میشود. روایات مربوط به این ابواب خصوصاً آنچه که از طریق علی بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر قمی وارد شده است در فصول بعدی خواهد آمد. اینک برخی از عناوین درباره علم اهل بیت علیهم السلام را از نظر میگذرانیم.

۱. اهل بیت علیهم السلام خزانه دار علم خداوند.

۲. اهل بیت علیهم السلام کانون علم و ظرف دانش خداوند هستند.

۳. اهل بیت علیهم السلام آگاهترین مردمند.

۴. علم صحیح تنها در نزد اهل بیت علیهم السلام است.

ص: ۷۰

۱- . در فصل بعد به برخی از آیات اشاره خواهد شد.

۵. اهل بیت علیهم السلام به آنچه که در آسمانها و زمین و بهشت و جهنم است و به ما کان و ما یكون تا روز قیامت و به وقت مرگ خود نیز علم دارند.

۶. به اهل بیت علیهم السلام الهام میشود.

۷. اهل بیت علیهم السلام وارثان علم تمامی انبیا و اوصیا هستند.

۸. اعمال انسانها به محضر اهل بیت علیهم السلام عرضه میشود و آنان به تک تک اعمال و رفتار و حتی به باطن انسانها آگاهی دارند.

واقعیت های انکار ناپذیر

علاوه بر آیات و روایاتی که خواهد آمد، دلائل دیگر و نیز واقعیهایی مسلم و انکار ناپذیر تاریخی وجود دارد که همگی وجود علم لدنی و گسترده اهل بیت علیهم السلام را به اثبات می رسانند. اینک به برخی از آن مطالب به صورت اختصار اشاره می شود.

خبر های غیبی تحقق یافته

اهل بیت علیهم السلام از برخی حوادث پیش از وقوع آن خبر داده اند، و آن حوادث مطابق پیشگویی آنان اتفاق افتاده و این دلیلی بر اثبات حقانیت آنان، مبنی بر داشتن علم غیب و لدنی است.

ابن ابی الحدید معتزلی، فصلی درباره امور غیبیه ای که علی علیه السلام فرموده است و به همان شکل و کیفیتی فرموده بود واقع شد، بازگو کرده است. او حدود بیست مورد از پیشگویی های آن حضرت را با خصوصیات آنها و از آن جمله شهادت خودش به دست ابن ملجم و شهادت امام حسین علیه السلام را در کربلا برشمرده است.

ایشان در شرح خطبه ۵۸ نهج البلاغه که حضرت علی علیه السلام در مورد خوارج به اصحاب خود فرموده است: «قتلگاه آنان نزدیک نهر است و از آنان ده نفر باقی نمی ماند و از شما ده نفر کشته نمی شود» نوشته است:

«این پیشگویی از قبیل اخبار به غیب با تفصیل و ذکر جزئیات است و از معجزات او می باشد، و این یک امر الهی است که بشر از درک آن عاجز است و علی علیه السلام آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله یاد گرفته و پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی. و علی علیه السلام از این مقوله چیزهایی دارد که دیگران ندارند»^(۱).

فقدان عجز و جهل در پاسخ به سؤالات

تاریخ به صراحت و به تکرار نشان می دهد که اهل بیت علیهم السلام هیچ گاه در هیچ مسأله ای اظهار

عجز علمی نکرده اند و برخورد مردم با آنان به گونه برخورد با کسانی بود که همه چیز را می دانند. واژه هایی چون «نمی دانم»، «تخصص آن را ندارم»، «شاید چنین باشد»، «باید فکر کنم» و «اکنون فراموش کرده ام» در قاموس آنان نبود. اگر چنین امری وجود داشت در تاریخ و کتابها ثبت می شد، در حالی که هیچ یک از امور فوق در زندگی امامان علیهم السلام دیده نشده است. این بهترین دلیل بر لدنی و غیبی بودن علم آنان است، زیرا امکان ندارد کسی با علم عادی و معمولی چنین حالتی داشته باشد.

عکرمه از ابن عباس نقل می کند که روزی عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت:

ای ابا الحسن تو چرا در پاسخ پرسشها تأمل نمی کنی و با عجله جواب می دهی. آن حضرت دست خود را باز کرد و فرمود در دست من چند انگشت و جود دارد. عمر گفت: پنج تا حضرت فرمود: پس چرا عجله کردی؟ عمر گفت: این که مخفی نبود. علی علیه السلام فرمود: آشکار بودن پاسخها برای من از این هم بیشتر است.^(۲)

ص: ۷۲

۱- همان، ج ۵، ص ۳۰۴.

۲- جهت اختصار، از ذکر اخبار غیبی امامان علیهم السلام صرف نظر شد. برای اطلاعات بیشتر در این باره، رجوع شود به: احقاق الحق، ج ۸، باب پنجم اخبارات غیبی علی علیه السلام ص ۸۷-۱۸۱؛ اثبات الهداه: بالنصوص و المعجزات، شیخ حر عاملی، ینابع المعاجز و مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱ ص ۳۱۱. فصل فی المسابقه بالعلم «یا أبا الحسن إنک لتعجل فی الحکم و الفصل للشیء اذا سئلت عنه» «فأبرز علی کفه و قال له: کم هذه؟ فقال عمر: خمس، فقال: عجلت یا أبا حفص، قال: لم یخف علی، فقال علی: و أنا أسرع فیما لا یخفی علی».

در تاریخ احدی ادعا نکرده است که اهل بیت علیهم السلام به دانشمندی مراجعه و از او کسب علم

و دانش کرده باشند یا از کسی سؤالی پرسیده باشند، بلکه این دیگران بودند که همواره نیازمند علم اهل بیت علیهم السلام بودند و در هر مشکلی به آنان مراجعه می کردند.

خلفا، بزرگان صحابه و دانشمندان که عاجزانه و فروتنانه در حل نیازهای علمی خویش به اهل بیت علیهم السلام رجوع می کردند و آنان همیشه گره های دشوار علمی را برای ایشان می گشودند، مطلبی نیست که کسی درباره آن تردیدی داشته باشد. (۱)

ص: ۷۳

۱- . عمر ابن خطاب در سخنانی که از او نقل شده است بیش از دیگران به شخصیت علمی و معنوی علی علیه السلام واقف بود و در مشکلات و معضلات علمی از آن حضرت بهره می برد. بخشی از اعترافات او که در منابع اهل سنت آمده بدین قرار است: _ اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم یا ابا الحسن ای ابوالحسن! من پناه می برم به خدا از اینکه در میان قومی باشم که تو در آنجا حضور نداشته باشی. _ لولا علی لهلک عمر، اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. _ انت (یا علی) خیرهم فتوی، ای علی تو در میان مسلمانان بهترین فتوا دهنده هستی. _ لا ابقانی الله لمعضله لیس لها ابوالحسن، خدا نکند من زنده باشم و در مشکلی که پیش می آید ابوالحسن حاضر نباشد.

عظمت شخصیت علمی اهل بیت علیهم السلام همانند سایر اوصاف و فضائل آنان نه تنها دوستان، بلکه سرسخت ترین دشمنان آنان را نیز، در برابر خود خاضع کرده و آنان را به اعتراف وادار نموده است.

از باب «الفضل ما شهدت به الاعداء» به عنوان نمونه تنها به یک مورد اشاره می شود:

معاویه بعد از شهادت علی علیه السلام گفت: «ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابي طالب؛ همانا علم و دانش با مرگ علی از بین رفت. و

زمانی که برادرش عتبه به او گفت اهل شام این سخن را از تو نمی پذیرند معاویه گفت: دعنی عنک؛ آنها را رها کن» (۱).

میراث عظیم علمی

وجود میراث غنی و گنجینه های علمی اهل بیت علیهم السلام که مجموعهای از سخنرانی ها، مناظرهها، کتابها، دعاها و زیارات است در هزاران کتاب نگارش یافته است و بنیان فکر، فرهنگ، فقه و اعتقادات جمع کثیری از انسانها گشته و اکنون پیش روی تمامی تشنگان معارف ناب الهی در ابعاد مختلف زندگی انسانی است.

هر محقق با انصاف در مییابد که این معارف عظیم، یافته بشر نیست و پایه دریافت های تخیلی، عقلی، تجربی، و آزمایشگاهی ندارد، بلکه تنها تبلوری از علوم الهی و لدنی است که به اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت ارزانی شده است.

ص: ۷۴

۱- الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۸؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۴۴ و العدد القویه، ص ۲۵۰.

اشاره

آیات زیادی در قرآن وجود دارد که بیانگر علم گسترده و غیبی است که از سوی خداوند در قالب وحی، الهام و یا غیره به پیامبران و اهل بیت علیهم السلام عطا شده است و طبق روایات معتبر، تمامی علوم انبیای پیشین نیز به پیامبر صلی الله علیه وآله منتقل گشته و از طریق آن حضرت به اهل بیت علیهم السلام به ارث رسیده است. ما در این فصل، تنها به آن دسته از آیات میپردازیم که تفسیر قمی آن آیات را با روایات مربوطه تفسیر کرده است:

۱. آدم علیه السلام و آیات تعلیم اسماء

((وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ)) (۱)

ص: ۷۵

خدا همه اسمها (حقایق موجودات) را به آدم آموخت، سپس آن (حقایق) را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت از اسامی این حقایق به من خبر دهید اگر راستگو هستید. آنان گفتند: ما تو را تسبیح میکنیم، ما از چیزی آگاه نیستیم جز آنچه تو به ما آموختهای، تویی توانا و حکیم.

خداوند به آدم فرمود: آدم! اسامی این

حقایق را به فرشتگان بگو. هنگامی که آدم فرشتگان را از آن اسامی آگاه ساخت، خداوند به فرشتگان خطاب کرد و گفت: من به شما نگفتم که از (غیب) آسمان ها و زمین آگاهم و آنچه را آشکار کنید و پنهان نمایید میدانم.

دقت در معنای این سه آیه ما را به این حقیقت رهبری میکند که خداوند یک سلسله حقایقی را که از دید فرشتگان پنهان بود به آدم آموخت و سپس آدم علیه السلام به دستور خداوند آنان را از غیب آگاه ساخت. در روایات وارد شده است که علم اسماء که به حضرت آدم داده شد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سپس به اهل بیت علیهم السلام آن حضرت منتقل شده است. (۱)

تفسیر قمی روایتی در این باره میآورد که:

«و هو قول أمير المؤمنين عليه السلام ألا- إن العلم الذي هبط به آدم عليه السلام من السماء إلى الأرض و جميع ما فضلت به النبيون إلى خاتم النبيين عندى و عند عتره خاتم النبيين فأين يثاه بكم بل أين تذهبون؟» (۲) و این سخن علی علیه السلام است که می فرماید: آگاه باشید، علمی که به همراه آدم به زمین آمد و تمامی آنچه پیامبران تا برسد به پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها برتری پیدا کرده اند در اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس به کجا می روید».

ص: ۷۶

۱- در برخی روایات مقصود از اسماء، اسامی حجت های خداوند بیان شده است و اینکه ارواح آنها قبل از آدم خلق شده بودند. و در روایات طینت آمده است که ارواح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام قبل از همه موجودات آفریده شده و بقیه موجودات از نور آنها خلق شده اند. ر.ک: بحار الانوار ج ۲، ص ۲۰۹ و ج ۲۵، ص ۳.

۲- تفسیر قمی ج ۱، ص ۳۶۷.

اصول کافی نیز حدیثی را از صاحب تفسیر قمی با همان مضمون نقل می کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ عَنْ زُرَّارَةَ وَ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُرْفَعْ وَ الْعِلْمُ

يُتَوَارَثُ وَ كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَالِمَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ إِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مِنَّا عَالِمٌ قَطُّ إِلَّا خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عِلْمٌ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ (۱)؛ امام باقر علیه السلام فرمود: به درستی که علمی که به همراه آدم به زمین نازل گشت بالا نرفت و آن علم به ارث برده می شود و علی علیه السلام عالم این امت بود و هر عالمی از ما که از دنیا می رود کسی از اهلش جانشین او می گردد که یا علمی همانند او دارد و یا آنچه که خدا بخواهد.

۲. ابراهیم علیه السلام و آیات علم به ملکوت آسمانها و زمین

((وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ)) (۲).

این چنین ملکوت آسمانها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم تا اهل یقین گردد.

طبق این آیه، ابراهیم علیه السلام سلطه و قیومیت خداوند و ارتباط واقعی و تکوینی بین اشیاء و خداوند را مشاهده کرد. و این مشاهده، فوق مشاهده حسی و عقلی بود و نتیجه چنین مشاهده ای پیدا شدن صفت یقین است. و یقین مرتبه ای از علم است که به هیچ وجه شک و تردیدی در آن راه ندارد.

تفسیر قمی با نقل روایتی از طریق پدرش از امام صادق علیه السلام به تفسیر این آیه می پردازد:

«و أما قوله ((وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ))»

ص: ۷۷

۱- . الکافی، ج ۱، ص ۲۲۲، باب آن الائمه علیهم السلام ورثه العلم یرث بعضه .

۲- . انعام / ۷۵.

فإنه حدثني ابي عن اسماعيل بن ضرار[مرار] عن يونس بن عبدالرحمن عن هشام عن ابي عبدالله عليه السلام قال:

«يَسُطُّ كُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا وَعَنِ السَّمَاءِ وَمَا فِيهَا وَالْمَلَكِ

الَّذِي يَحْمِلُهَا وَالْعَرْشِ وَمَنْ عَلَيْهِ، وَفُعِلَ ذَلِكَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ» (١).

برای ابراهیم پرده ها کنار رفت تا اینکه زمین و آسمان و آنچه در آنها وجود دارد و همچنین ملکی را که آنها را حمل می کند مشاهده کرد و نیز عرش و آنچه را بر روی آن است دید و این کار برای رسول خدا و امیرالمومنین نیز انجام شد. (یعنی آنچه را که ابراهیم دیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز می بینند. (٢).

٣. آیه ارتضاء

((عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا)) (٣)

خدا دانای غیب است، پس هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمیکند، مگر پیامبران مورد رضایت خداوند، و خدا برای فرستادگان خود از جلو و پشت سرشان، نگهبان قرار می دهد.

مفاد آیه، سلب کلی است و آگاهی به غیب مختص به خدا را از غیر خدا به صورت عام نفی می کند.

ص: ٧٨

١- تفسیر القمی، ج ١، ص ٢٠٦.

٢- مشابه این حدیث از امام باقر علیه السلام نیز وارد شده است که سایر امامان را نیز در بر می گیرد: كُشِطَ لَهُ عَنِ الْأَرْضِ حَتَّى رَأَاهَا وَمِنْ فِيهَا وَعَنِ السَّمَاءِ حَتَّى رَأَاهَا وَمِنْ فِيهَا وَالْمَلَكِ الَّذِي يَحْمِلُهَا وَالْعَرْشِ وَمَنْ عَلَيْهِ وَ كَذَلِكَ أَرَى صَاحِبَكُمْ مَشَاهِدَةً كَرْدٍ وَ نِيزِ عَرْشٍ وَ أَنْجِيزَهُ رَا بَرِ رُوزِ أَنْ اسْتَدِيدُ وَ صَاحِبِ شَمَا (امام شما) نيز چنين است. (بصائر الدرجات، ص ١٢٦-

(١٢٧)

٣- . جن / ٢٦ - ٢٧.

جمله «(الا من ارتضى من رسول)» استثناء از کلمه «احد» است و جمله «من رسول» بیان از جمله «من ارتضى» است. در نتیجه می فهماند که خدای تعالی هر پیغمبری از پیامبران را به هر مقدار از غیب مختص به خود بخواد آگاه می سازد.

در روایات برای اثبات علم غیب اهل بیت علیهم السلام، به این آیه شریفه استشهاد شده است، فتح بن یزید جرجانی از امام هادی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«ان الله لم يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول، فكل ما كان عند الرسول كان عند العالم، و كل ما اطلع عليه الرسول فقد اطلع أوصياؤه عليه، لثلا تخلقوا أرضه من حجه، يكون معه علم يدل على صدق مقالته و جواز عدالته»^(۱).

همانا خداوند آگاه نمی کند برغیب خودش کسی را مگر پیامبر برگزیده خود را. و هر آنچه نزد رسول باشد نزد عالم (امام) نیز است و به هر آنچه که رسولش را آگاه کرده اوصیای او را نیز آگاه کرده است تا زمین از حجتش خالی نماند و آن عالم، علمی دارد که بر راستی گفتار او و وجود عدالت او دلالت می کند»

تفسیر قمی با بهره گیری از مضامین و متون روایات، برای این آیه تفسیری ویژه و متفاوت با سایر مفسیرین ارائه می کند:

«(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ)» يُعْنَى عَلَيَّ الْمُرْتَضَى مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مِنْهُ قَالَ اللَّهُ فَإِنَّهُ يَسْئَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَضِيْدًا قَالَ: فِي قَلْبِهِ الْعِلْمُ وَ مِنْ خَلْفِهِ الرَّضِيْدُ يَعْلَمُهُ عِلْمَهُ وَ يَرْقُوهُ الْعِلْمَ زَقًا وَ يَعْلَمُهُ اللَّهُ إِلَهَامًا، وَ الرَّضِيْدُ التَّعْلِيْمُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيَعْلَمَ النَّبِيُّ أَنْ قَدْ أَبْلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ وَ أَحْبَابَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا لَعَدَى الرَّسُولِ مِنَ الْعِلْمِ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِيْدًا مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ مُنْذُ يَوْمِ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ فَتْنِهِ أَوْ زَلْزَلِهِ أَوْ خَسْفٍ أَوْ قَذْفٍ أَوْ أُمَّه هَلَكَتْ فِيْمَا مَضَى أَوْ تَهْلِكُ فِيْمَا بَقِيَ، وَ كَمْ مِنْ إِمَامٍ جَائِرٍ أَوْ عَادِلٍ يَعْرِفُهُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ وَ مَنْ يَمُوتُ مَوْتًا أَوْ يُقْتَلُ قِتْلًا وَ كَمْ مِنْ إِمَامٍ مَخْذُولٍ لَا يَضُرُّهُ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُ وَ كَمْ مِنْ إِمَامٍ مُنْصَوْرٍ لَا يَنْفَعُهُ نُصْرُهُ مَنْ نَصَرَهُ»^(۲).

ص: ۷۹

۱- اربلی کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۰.

۴. آیات شهادت پیامبر صلی الله علیه وآله بر اعمال

در آیات چندی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عنوان شاهد و گواه بر اعمال انسانها معرفی شده و در روز قیامت له و یا علیه آنان شهادت خواهد داد.

این آیات به قرار ذیل است:

الف) ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ)) (۱)

و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید. خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و به خدا تمسک جوئید، که او مولا و سرپرست شما است! چه مولای خوب، و چه یاور خوبی.

ب) ((وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)) (۲)

ص: ۸۰

۱- حج / ۷۷ و ۷۸.

۲- بقره / ۱۴۳.

این چنین شما را امت وسط قرار دادیم تا آنکه گواهان مردم باشید و پیامبر گواه بر شما باشد.

ج) ((فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا)) (۱)

پس چگونه خواهد بود وقتی که از هر امتی گواهی آوردیم و تو را گواه بر اینان آوردیم.

د) ((وَوَضِعَ الْكِتَابَ وَجِيءً بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ)) (۲)

نامه اعمال را پیش مینهند و پیامبران و گواهان را حاضر میسازند.

ه) ((وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)) (۳)

بگو هر چه می‌خواهید انجام دهید به زودی خداوند و پیامبر او و مؤمنان کار شما را خواهند دید و به زودی به سوی عالم غیب و شهادت باز می‌گردید آنگاه خداوند شما را بدانچه عمل می‌کردید خبر خواهد داد.

توضیح و بیان آیات

این آیات بیانگر آگاهی پیامبر از اعمال مردم است. طبق این آیات هر امتی گواه و شاهدی از خود دارد و پیامبر نیز شاهد بر شهداء است و روز قیامت از هر گروهی شاهدی از خود مردم به عنوان گواه در محکمه عدل الهی برانگیخته خواهد شد و پیامبر نیز گواه بر آن شهداء خواهد بود. در روایات، از اهل بیت علیهم السلام به عنوان گواهان بر مردم نام برده می‌شود. طبیعی است که لازمه گواهی، آگاهی و اطلاع بر اعمال، روایات، ایمان و اخلاق به طور قطع و یقین است، و قهراً این گونه آگاهی‌ها از طریق وسائل و اسباب عادی فراهم نمی‌شود، بلکه اسباب آن باید از سوی خداوند افاضه شده باشد.

ص: ۸۱

۱- . نساء / ۴۱.

۲- . زمر / ۶۹.

۳- . توبه / ۱۰۵.

تفسیر قمی مخاطب آیه نخست را اهل بیت علیهم السلام معرفی کرده، آنان را گواهان بر مردم می داند:

و هم الذین قال فی کتابه و خاطبهم فی قوله تعالی (یا أئیها الذین آمنوا ازرکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و جاهدوا فی

الله حق جهاده هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج مله ائیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا (القرآن) لیکون الرسول شهیداً علیکم و تكونوا أنتم یا معشر الأئمه شهداء علی الناس) فرسول الله صلی الله علیه و آله شهید علیهم و هم شهداء علی الناس فالعلم عندهم و القرآن معهم و دین الله عز و جل الذی ارتضاه لأنبیائه و ملائکته و رسله منهم یقتبس». (۱)

ایشان در جای دیگر بار دیگر بر این تفسیر خود تاکید می کند:

«و قوله ((لیکون الرسول شهیداً علیکم)) یعنی یکون علی آل محمد ((و تكونوا شهداء علی الناس)) ای آل محمد یکونوا شهداء علی الناس بعد النبی صلی الله علیه و آله. (۲)

وی درباره آیه دوم که مضمونی مشابه آیه قبلی دارد، می نویسد:

«و أما قوله (و كذلك جعلناکم أمةً وسطاً) یعنی أئمه وسطاً ای عدلاً و واسطه بین الرسول و الناس و الدلیل علی أن هذا مخاطبه للأئمه علیهم السلام قوله فی سوره الحج ((لیکون الرسول شهیداً علیکم)) یا معشر الأئمه ((و تكونوا أنتم شهداء علی الناس)) و إنما نزلت ((و كذلك جعلناکم أئمه وسطاً)) (۳)

ص: ۸۲

۱- . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴.

۲- . همان، ج ۲، ص ۸۸.

۳- . همان، ج ۱، ص ۶۳.

اصول کافی نیز روایتی را از علی بن ابراهیم صاحب تفسیر قمی نقل می کند که بیانگر آن است که تفسیر ایشان از آیات فوق، برگرفته از روایات اهل بیت علیهم السلام است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ((وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً)) قَالَ: نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ قُلْتُ قَوْلَهُ تَعَالَى ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ)) قَالَ: إِيَّانَا عَنَى وَنَحْنُ الْمُجْتَبَوْنَ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ فَالْحَرَجُ أَشَدُّ مِنَ الضِّيْقِ مَلَهُ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ إِيَّانَا عَنَى خَاصَّةً وَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُ سَمَّاَنَا الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ وَ فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغْنَا عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ فَمَنْ صَدَّقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

صَدَقْنَاهُ وَ مَنْ كَذَّبَ كَذَّبْنَاهُ».(۱)

دیدگاه ایشان در باره آیه سوم نیز تأکید دیگری است بر تفسیر آیات قبلی:

«وَقَوْلُهُ ((فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ)) يَعْنِي الْأَثْمَةَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ جِئْنَا بِكَ يَا مُحَمَّدُ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً يَعْنِي عَلَى الْأَثْمَةِ، فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهِيدٌ عَلَى الْأَثْمَةِ وَ هُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ».(۲)

ص: ۸۳

۱- . اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱، باب فی أن الأئمة شهداء الله عز و جل، حدیث ۴.

۲- . همان ج ۱، ص ۱۳۱.

آیه پنجم بیانگر آن است که خداوند و پیامبر و مؤمنان بر اعمال مردم، اطلاع دارند. آگاهی خداوند بر اعمال مردم روشن است و پیامبر و مؤمنان نیز به واسطه خداوند اطلاع پیدا می کنند. اما نکته ای که وجود دارد این است که همه مؤمنان اعمال مردم را نمی بینند. پس معلوم می شود که تنها برخی از مؤمنان چنین هستند و قهراً این گروه غیر از اهل بیت علیهم السلام کسان دیگری نمی توانند باشند. این مطلب در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است که اهل بیت علیهم السلام به وسیله عمودی از نور، اعمال مردم را می بینند و یا اینکه اعمال مردم در روزهای مشخصی بر پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام عرضه می گردد.

علی بن ابراهیم در تعیین مصادیق آیه مزبور به چند روایت استناد می کند:

(الف) حدیثی اُبی عن یعقوب بن شعیب عن اُبی عبد الله علیه السلام فی قوله ((وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)) المؤمنون هاهنا الأئمة الطاهرون صلی الله علیه و آله.

(ب) وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلِّ صَبَاحٍ أَبْرَارِهَا وَفَجَارِهَا فَاحْذَرُوا فَلَيْسَتْ حِي أَحَدُكُمْ أَنْ يَعْرِضَ عَلَى نَبِيِّهِ الْعَمَلَ الْقَبِيحَ.

(ج) وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمُوتُ أَوْ كَافِرٍ يُوضَعُ فِي قَبْرِهِ حَتَّى يُعْرَضَ عَمَلُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ هَلُمَّ

جَزَاءً إِلَى آخِرِ مَنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ ((وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ)) (۱)

اصول کافی نیز روایتی را از ایشان در همین موضوع آورده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا لَكُمْ تَشْوِءُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ رَجُلٌ: كَيْفَ تَشْوِءُهُ فَقَالَ: أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةً سَاءَهُ ذَلِكَ فَلَا تَشْوِءُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ شُرُوءَهُ» (۲)

ص: ۸۴

۱- . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲- . الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹.

امام صادق علیه السلام می فرمود: شما را چه شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله را ناراحت می کنید. مردی عرض کرد:

چگونه ناراحت می کنیم؟ امام فرمود: آیا نمی دانید که اعمال شما به آن حضرت عرضه می شود. پس وقتی گناهی را در آن می بیند ناراحت می شود. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله را ناراحت نکنید بلکه سعی کنید تا او را خوشحال سازید:

۵- آیه اهل الذکر

((فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)) (۱)

از اهل ذکر پرسید اگر نمی دانید.

در این آیه، مفعول «فاسئلوا» یعنی چیزی که باید پرسید و مفعول «لاتعلمون» یعنی چیزی را که نمی دانیم، حذف شده است. این حذف دلالت بر عموم دارد؛ یعنی به طور کلی هر چیزی را که نمی دانیم باید از اهل ذکر پرسیم.

این مستلزم آن است که اهل ذکر باید افرادی باشند که شایستگی و صلاحیت علمی این را داشته باشند. زیرا خداوند متعال هیچ گاه مردم را به طور مطلق به جاهلان یا به

کسانی که احتمال خطا در علمشان وجود دارد ارجاع نمی دهد.

بنابراین اهل ذکر باید عالمانی باشند که علمشان از خطا مصون است و غیر از معصومین علیهم السلام کسانی دیگر نمی توانند چنین باشند. لذا در روایات معتبر اهل بیت علیهم السلام به عنوان اهل ذکر معرفی شده اند. شواهد التنزیل از حارث روایت می کند که: از علی علیه السلام از آیه (فاسئلوا اهل الذکر) پرسیدم پس فرمود:

«وَ اللَّهُ إِنَّا لَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، نَحْنُ أَهْلُ الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ مَعْدِنُ التَّوْبِيلِ وَ التَّنْزِيلِ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِهِ مِنْ بَابِهِ» (۲).

ص: ۸۵

۱- . نحل / ۴۳.

۲- . الحاکم الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۲.

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در مورد آیه چهل و سوم زخرف فرمود: منظور از «الذکر» رسول الله است و اهل الذکر اهل بیت علیهم السلام او هستند که باید (معارف الهیه) از آنها پرسیده شود و آنها اهل الذکر هستند. (۱)

در قرآن نیز پیامبر به عنوان ذکر معرفی شده است.

((قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا - يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا)) (۲)

از سوی دیگر اهل بیت علیهم السلام همیشه آماده پاسخ گویی به تمامی سؤال های گوناگون مردم بوده اند و این جمله مشهور حضرت علی علیه السلام است که به طور مکرر می فرمود:

«سألوني قبل أن تفقدوني» (۳)

ص: ۸۶

۱- . (عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد، عن ابي بصير، عن ابي عبدالله عليه السلام : في قول الله عزوجل: (و انه لذكر لك و لقومك و سوف تُسألون) (الزخرف/ ۴۳) فرسول الله سند این حدیث مشتمل بر ۶ نفر به ترتیب زیر است: الف) عده من اصحابنا ، ثقه و مورد اعتماد است.(معجم الثقات/ ص ۳۰۷). ب) احمد بن محمد عيسى یا احمد بن محمد بن خالد البرقي، هر دو ثقه و مورد اعتماد هستند. (فهرست الشيخ/ ص ۵۶۵ و رجال الشيخ / ص ۳۶۶). ج) الحسين بن سعيد الـهـوازی، ثقه و مورد اعتماد است. (رجال الشيخ / ص ۳۷۲ و الخلاصه / ص ۴۹). د) النضر بن سويد، ثقه و مورد اعتماد است. (رجال النجاشي / ص ۲۱۳ و الخلاصه / ص ۱۲۵). و) ابوبصير، ثقه و مورد اعتماد است. (معجم الثقات/ ص ۱۳۴ تا ۱۳۸).

۲- . طلاق / ۱۰ و ۱۱.

۳- . نهج البلاغه، خ صلی الله علیه و آله ۳.

امام علی علیه السلام در این حدیث مشخص نکرده که چه چیزی پیرسید و همین افاده عموم می کند؛ یعنی هر چه می خواهی پیرسید؛ سخنی که در طول تاریخ هیچ دانشمندی نتوانسته است چنین ادعایی بکند و از عهده آن بر آید.

سید بن طاووس در کتاب طرائف نقل می کند که حافظ بن مؤمن - که به تعبیر ایشان از فحول علمای اهل سنت است - در تفسیر آیه شریفه (فَسئَلُوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون) از ابن عباس نقل کرده است که گفت: «یعنی اهل بیت علیهم السلام، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اهل ذکر و اهل علم و عقل و بیان هستند»^(۱).

تفسیر قمی نیز معتقد است که مراد از اهل ذکر اهل بیت علیهم السلام هستند. ایشان می نویسد:

«و هم الذین وصفهم الله تبارک و تعالی و فرض سؤالهم و الأخذ منهم فقال ((فَسئَلُوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون)) فعلمهم عن رسول الله»^(۲).

ایشان این برداشت خویش را با روایتی از امام باقر علیه السلام اثبات می نماید:

«حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عبد الله بن محمد عن أبي داود [عن] سليمان بن سفیان عن ثعلبه [تغلبه] عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: ((فَسئَلُوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون)) من المعنون بذلك فقال: نحن و الله، فقلت فأنتم المسئولون؟ قال: نعم. قلت: و نحن السائلون؟ قال: نعم. قلت: فعلينا أن نسألکم؟ قال: نعم. قلت: و علیکم أن تجیبونا؟ قال: لا ذلك إلینا إن شئنا فعلنا و إن شئنا ترکنا ثم قال: ((هذا عطاؤنا فأمئن أو أمسک بغير حساب))^(۳)

ص: ۸۷

۱- . الطرائف، ص ۹۳- صلی الله علیه و آله ۴ روی الحافظ محمد بن مؤمن الشیرازی فیما آورده فی کتابه و استخراجہ من التفاسیر الاثنی عشر، و هو من فحول علماء المخالفین فی تفسیر قوله تعالی (فَسئَلُوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون) باسنادہ الی ابن عباس، قال: یعنی اهل البيت محمد و علیا و فاطمه و الحسن و الحسين هم اهل الذکر و العلم و العقل و بیان، هم اهل بیت النبوه، و معدن الرساله، و مختلف الملائکه).

۲- . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴.

۳- . همان، ج ۲، ص ۶۸.

((وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)) (۱)

و کافران می گویند تو پیامبر نیستی بگو همین بس که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست گواه باشد.

«در این آیه شریفه، علم کتاب به طور مطلق برای شخصی ثابت است که به عنوان گواه بر رسالت پیامبر مطرح می شود. و این علمی است لدنی و آگاه به اسم اعظم الهی که دارنده آن دارای قدرت تکوینی است چنانچه در مورد آصف بن برخیا که مقداری از علم کتاب داشت توانست تخت بلقیس را حاضر سازد و بنا به روایات متعدد از شیعه و اهل سنت شخصی که در آیه شریفه فوق دارای چنین علمی است علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

تفسیر قمی با استفاده از حدیثی که از طریق پدرش نقل می کند اثبات می نماید که منظور از «من عنده علم الكتاب» علی علیه السلام است:

«و قوله قُلْ ((كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)) فإنه حدثني أَبِي عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سُئِلَ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ

أَعْلَمُ أَمْ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ فَقَالَ مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبُعُوضُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ» (۲)

ص: ۸۸

۱- . رعد / ۴۳.

۲- . تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

علی بن ابراهیم غیر از تفسیر خود روایتی را با دو طریق در رابطه با این موضوع از امام باقر علیه السلام نقل می کند که در اصول کافی موجود است آن روایت بدین قرار است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ((قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)) قَالَ: إِيَّانَا عَنِّي وَ عَلِيُّ أَوْلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ. (۱)

روایاتی مبنی بر ابعاد علم اهل بیت علیهم السلام

علاوه بر آیاتی که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی بدانها اشاره شد و روایاتی که ایشان در ذیل آیات مذکور به آنها استناد کرده اند، روایات دیگری نیز از وی در اصول کافی موجود است که به ابعاد دیگری از علوم اهل بیت علیهم السلام می پردازد. جهت تکمیل مطلب و نیز جهت آشنایی بیشتر با دیدگاههای ایشان در باب علم اهل بیت علیهم السلام، به برخی از آن روایات اشاره می کنیم:

الف) آگاهی به زمان مرگ خویش (علم منایا و بلایا):

اهل بیت علیهم السلام به زمان و مکان مرگ خویش و سایر انسانها علم دارند. چنانچه گذشت اهل بیت علیهم السلام علم به گذشته و آینده دارند و در نتیجه به زمان و مکان مرگ خویش نیز علم خواهند داشت. زیرا از مهمترین وقایعی که در عصر هر امامی، واقع خواهد شد، رحلت آن امام و کیفیت و خصوصیات آن می باشد، و با

تصریح امام علیه السلام به این که وی علم به ما کان و ما یکون دارد، بدیهی است که وقت و علت و کیفیت رحلت خود را هم خواهد دانست. احادیث زیادی در این باره از اهل بیت علیهم السلام رسیده است. در اینجا به روایتی که علی بن ابراهیم قمی نقل می کند بسنده می کنیم:

ص: ۸۹

۱- . الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹، باب انه لم یجمع القرآن کله إلا الائمة.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطِيعَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الْعَامَةِ بِبَعْدَادَ مَمَّنْ كَانَ يُنْقَلُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي قَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ مَنْ يَقُولُونَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَطُّ فِي فَضْلِهِ وَنُسَبِهِ. فَقُلْتُ لَهُ مَنْ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: جُمِعْنَا أَيَّامَ السُّنْدِيِّ بْنِ شَاهِكٍ ثَمَانِينَ رَجُلًا مِنَ الْوُجُوهِ الْمُنْسُوبِينَ إِلَيَّ الْخَيْرِ فَأَدْخَلْنَا عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَنَا السُّنْدِيُّ يَا هَؤُلَاءِ انظُرُوا إِلَيَّ هَذَا الرَّجُلِ هَلْ حَدَّثَ بِهِ حَدَّثَ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ قَدْ فَعَلَ بِهِ وَ يُكْتَرُونَ فِي ذَلِكَ وَ هَذَا مَنْزِلُهُ وَ فِرَاشُهُ مُوسَى عَلَيْهِ غَيْرُ مُضَيِّقٍ وَ لَمْ يَرِدْ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سُوءًا وَ إِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِهِ أَنْ يَقْدَمَ فَيُنَاطِرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هَذَا هُوَ صَاحِبُ مُوسَى عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ فَسَلُّوهُ. قَالَ: وَ نَحْنُ لَيْسَ لَنَا هَمٌّ إِلَّا النَّظَرُ إِلَى الرَّجُلِ وَ إِلَيَّ فَضْلُهُ وَ سَمَّتِهِ. فَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا مَا ذَكَرَ مِنَ التَّوَسُّعِ وَ مَا أَشْبَهَهَا فَهُوَ عَلَى مَا ذَكَرَ غَيْرَ أَنِّي أَخْبَرْتُكُمْ أَيُّهَا النَّفَرُ أَنِّي قَدْ سَمِعْتُ السَّمَّ فِي سَعِ تَمْرَاتٍ وَ أَنَا عَدَا أَخْضَرُّ وَ بَعْدَ عَدِ أُمُوتٍ» (١).

علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی و او از حسن بن محمد بن بشار نقل می کند که مردی از اهل قطیفه ربیع از شخصیت های مورد اعتماد اهل سنت گفت: من از اهل بیت علیهم السلام پیغمبر شخصیت های برجسته خیلی دیده ام، ولی کسی را در فضل و عبادت همچون موسی ابن جعفر نیافته ام. گفتم: کجا او را دیدی؟ گفت: سندی بن شاهک هشتاد نفر از کسانی را که معروف به خیر و نیکی بودند جمع کرد و ما را وارد بر موسی بن جعفر علیه السلام نمود به ما گفت: درست نگاه کنید به این مرد آیا آزار و اذیتی کرده ایم؟ مردم خیال می کنند که نسبت به او سوء قصدی شده، در این باره خیلی حرف می زنند این جایگاه اوست از نظر فرش و محل استراحت بسیار خوب و آسوده است،

ص: ۹۰

هیچ سخت گیری بر او نمی شود و امیرالمؤمنین نظر بدی نسبت به ایشان ندارد اکنون منتظرم که بیاید و ایشان را از نزدیک ببینید ملاحظه می کنید صحیح و سالم است و از تمام جهت در آسایش. گفت: ما تمام کوشش مان این بود که سیما و منظر آن جناب را تماشا کنیم و از فضل و بزرگواریش بهره مند گردیم. در این موقع امام فرمود: آنچه راجع به آسایش و راحتی و وسعت گفته شد همان طور است ولی من به شما می گویم که مرا به وسیله نه دانه خرما مسموم کرده اند فردا پوست بدنم سبز می شود و پس فردا از دنیا می روم.

ب) آگاهی اهل بیت علیهم السلام به آنچه که در آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم است و علم به گذشته و آینده تا روز قیامت و آگاهی به وقت مرگ خود.

این گروه از احادیث بیانگر آگاهیهای غیبی و وسیع اهل بیت علیهم السلام است که شامل تمامی حوادث تا روز قیامت و آنچه در آسمانها و زمین و حتی بهشت و جهنم و کسانی که در آن هستند میشود. در این روایات چنین استدلال شده است که خداوند بزرگتر و بزرگوارتر از آن است که فرمانبرداری از کسی را واجب کند که علم آسمان و زمینش را از او پنهان داشته است. بنابراین حجت خدا و امام معصوم که واجب الاطاعه است باید واجد چنین آگاهی هایی باشد.

در اینجا، تنها به ذکر روایتی که قمی نقل می کند اکتفا می کنیم:

«عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَنِي عَنْ خَمْسِمَائِهِ حَرْفٍ مِنَ الْكَلَامِ فَأَقْبَلْتُ أَقُولُ يَقُولُونَ كَذَا وَ كَذَا. قَالَ: فَيَقُولُ قُلْ كَذَا وَ كَذَا. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا الْحَلَالُ وَ هَذَا الْحَرَامُ أَعْلَمُ أَنَّكَ صَاحِبُهُ وَ أَنَّكَ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهِ وَ هَذَا هُوَ الْكَلَامُ. فَقَالَ لِي: وَيَكُ يَا هِشَامُ لَا

يَحْتَجُّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْفِهِ بِحُجَّتِهِ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ» (۱).

ص: ۹۱

۱- . الكافي، ج ۱، ص ۲۶۲، باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون علم ما كان.

از مسائل مهم در باب علوم اهل بیت علیهم السلام مبادی و منابع علوم آنان است بحث در این است که اهل بیت علیهم السلام این همه علم و آگاهی وسیع را از کجا می گیرند و سرچشمه اصلی این همه معارف، اعم از غیبی و غیر آن که بر امور دین و دنیا به دست آورده اند کجاست. در پاسخ باید گفت که علوم اهل بیت علیهم السلام از منابع و طرق متعدد حاصل می شود. این منابع و طرق عبارتند از: وحی و قرآن، تعلیم پیامبر، کتب مُیدَوْن شامل جامعه، جفر، کتاب علی علیه السلام و مصحف فاطمه و کتب آسمانی پیامبران پیشین، الهام تحدیث و روح القدس.

۱- وحی و قرآن

سرچشمه اصلی علم پیامبران وحی بوده است. وحی آسمانی دریچه های جهان غیب را به روی پیامبران الهی می گشاید و آنان را با حقایق آشنا میسازد که ابزار ادراکی انسان، به خودی خود، توان دستیابی به آنها را ندارد. و این طریق، تنها اختصاص به پیامبران دارد و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله درهای وحی برای همیشه بسته می شود. (۱)

ص: ۹۲

۱- از برخی روایات می توان استفاده کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر وحی از طریق الهام و ارتباط با روح القدس نیز معارف غیبی را دریافت می کرد. علامه طباطبایی معتقد است که خداوند دو نوع علم به پیامبر صلی الله علیه و آله آموخت؛ یکی از راه وحی و نزول روح الامین به دلیل آیه شریفه «انزل الله علیک الكتاب و الحکمه، نساء / ۱۱۳» و آیه (نزل به الروح الامین علی قلبک، شعرا / ۱۹۳. دیگری نوعی القاء بر قلب پیابر و الهام الهی، به دلیل آیه شریفه و علمک ما لم تکن تعلم. نساء / ۱۱۳. ر.ک: محضر علامه طباطبائی، ص ۱۲۹.

علی علیه السلام در این باره چنین می فرماید:

«پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، با مرگ تو رشته ای پاره شد که در مرگ دیگران این گونه قطع نشده بود، با مرگ تو رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست»^(۱).

قرآن کریم یکی از مهمترین منابع علم اهل بیت علیهم السلام محسوب می شود. آگاهی کامل اهل بیت علیهم السلام به آیات قرآن، شأن نزول، تفسیر، تأویل، ظاهر و باطن، محکم و متشابه، خاص و عام، مطلق و مقید و اسرار و رموز کلام الهی موجب میشد که بتوانند احکام و قوانین دین و معارف اسلام را از عمق کتاب آسمانی استخراج نموده، در اختیار مسلمانان قرار دهند.

تفسیر قمی سخنی را از امام علی علیه السلام نقل می کند که بیانگر توانایی آن حضرت برای بهره گیری از کتاب الهی است. امام علیه السلام فرمود:

«و ذلك القرآن فاستنطقوه فلن ينطق لكم، أخبركم عنه أن فيه علم ما مضى و علم ما يأتي إلى يوم القيامة و حكم ما بينكم و بيان ما أصبحتم فيه مختلفون فلو سألتموني عنه لأخبرتكم عنه لأنني أعلمكم»^(۲).

ص: ۹۳

۱- «بابی انت و امی لقد انقطع بموتک ما لم ينقطع بموت غیرک من النبوه و الانباء و اخبار السماء» نهج البلاغه / خطبه ۲۳۵.

۲- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳.

این قرآن است پس او را به سخن آورید، ولی او برای شما خبر نمی دهد من از آن خبر می دهم. علم به گذشته ها و آینده ها و حکم آنچه در بین شما تحقق پیدا می کند و بیان

آنچه مورد اختلاف شما قرار می گیرد همه اینها در این قرآن وجود دارد و اگر از من سؤال کنید، شما را از آن خبر می دهم چرا که من داناترین شما هستم.

۲- وراثت از پیامبر

یکی دیگر از منابع مهم علوم اهل بیت علیهم السلام به ارث بردن علم پیامبر صلی الله علیه و آله است. پیامبر گرامی می دانست که مسلمین در اوضاع و شرایط سخت و بحرانی صدر اسلام و مشکلات ناشی از جنگ و مسائل دیگر آن چنان آمادگی ندارند که مجموع قوانین و احکام و معارف دین را به صورت کامل فرا بگیرند و در حفظ و نگهداری آن کوشش نمایند.

به همین منظور علی بن ابی طالب علیه السلام را برگزیدند و ایشان را از زمان کودکی به منزل خود بردند و به تربیت و تعلیم او پرداختند و تمام آنچه را به وسیله وحی از جانب خدا دریافت می نمود به علی علیه السلام آموخت و این علم و آگاهی نسل اندر نسل به فرزندان آن حضرت؛ یعنی امامان معصوم علیهم السلام رسید. (۱)

ص: ۹۴

۱- . علی علیه السلام درباره رابطه علمی خویش با پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می فرماید: «من چنان بودم که در هر روز یک مرتبه و هر شب یک مرتبه وارد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله می شدم و با من خلوت می نمود. هر جا می رفت با او می رفتم. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند که چنین رفتاری را جز با من با کس دیگری نداشت. گاهی رسول خدا به خانه ما می آمد و اکثر اوقات چنین بود. وقتی در بعض منازل داخل می شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله با من خلوت می نمود، و حتی همسرانش را خارج می ساخت، و جز من کسی باقی نمی ماند. اما وقتی برای ملاقات خصوصی به منزل ما تشریف می آورد، نه فاطمه خارج می شد و نه هیچ یک از فرزندانم و چنان بود که وقتی از او سؤال می کردم جوابم را می داد. هنگامی که ساکت می شدم و سوالی نداشتم خود آن حضرت ابتدا به سخن می نمود. پس هیچ آیه ای بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد جز اینکه آن را برای من تلاوت و املاء می نمود و من به دست خودم می نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آنها را برایم بیان می فرمود و از خدا خواست که فهم و حفظ آنها را به من عطا کند پس هیچ آیه ای از قرآن و هیچ علمی را که به من املاء کرد و نوشتم، فراموش نکردم و چیزی از آنچه را خدا به او تعلیم نموده بود از حلال و حرام و امر و نهی از گذشته از آینده، و نه کتابی که برگذشتگان نازل شده بود چه طاعت باشد چه معصیت، چیزی را نگذاشت مگر اینکه آن را به من تعلیم نمود. و من حفظ کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم. آنگاه دست مبارکش را بر سینه ام نهاد و دعا کرد که خدا قلبم را از علم و فهم و حکم و نور پر نماید. پس گفتم یا نبی الله پدر و مادرم فدای تو باد از آن هنگامی که برایم دعا کردید چیزی را فراموش نکردم و چیزی از آنچه را نوشته بودم از من فوت نشد، آیا می ترسید بعد از این فراموش کنم؟ فرمود: نه از عروض جهل و نسیان بر تو نمی ترسم». کافی ج ۱ ص ۶۴؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۸۶، علم علی بن ابی طالب علیه السلام.

علی بن ابراهیم در این باره روایتی را نقل می کند که بیانگر وراثت علمی کامل علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُمَّانَتَيْنِ فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِحْدَاهُمَا وَكَسَّرَ الْأُخْرَى بِنَضِيفَيْنِ فَأَكَلَ نَضِيفًا وَ أَطْعَمَ عَلِيًّا نَضِيفًا ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أَخِي هَلْ تَدْرِي مَا هَاتَانِ الرُّمَّانَتَانِ قَالَ: لَا. قَالَ: أَمَّا الْأُولَى فَالْتُّبُوهُ لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَالْعَلْمُ أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ فَقُلْتُ أَصِيلِحَكَ اللَّهُ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ شَرِيكُهُ فِيهِ قَالَ: لَمْ يُعَلِّمِ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِلْمًا إِلَّا وَ أَمْرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ»^(۱)

به علی علیه السلام گفته شد که چرا شما از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله بیشتر حدیث دارید فرمود:

«من چنان بودم که هر وقت از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال می کردم پاسخ می داد و هر وقت ساکت می شدم خود آن جناب ابتداء به سخن می نمود»^(۲).

ص: ۹۵

۱- . الکافی، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲- . طبقات ابن سعد، ج ۲ بخش ۲، ص ۱۰۱: «قيل لعلی علیه اسلام مالک اکثر اصحاب رسول الله حدیثا؟ قال انی کنت اذا سألته انبأنی و اذا سکت ابتدئنی»

اندیشمندان شیعه و سنی در این که علی علیه السلام بیش از هر کس از گنجینه علوم نبوی بهره برده و در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله دانش اندوخته است اتفاق نظر دارند و احادیث زیادی را در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب خود آورده اند.

از جمله این که آن حضرت خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«لِيَهْنِكَ الْعِلْمُ يَا أَبَا الْحَسَنِ، لَقَدْ شَرِبْتَ الْعِلْمَ شُرْبًا وَ نَهَلْتَهُ نَهْلًا»؛^(۱)

علم گوارایت باد ای ابا الحسن تو علم را نوشیدی و سیراب شدی.

نیز فرمود:

«أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»؛^(۲)

من خانه علم و حکمت هستم و علی در آن است.

و این حدیث مشهور بین شیعه و سنی است که آن حضرت فرمود:

«أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»؛^(۳)

من شهر علم هستم و علی در آن است، پس هر کس طالب علم است باید از آن وارد شود.

تفسیر قمی در تفسیر آیه شریفه ۱۸۹ سوره بقره، معتقد است که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل گشته و حدیث فوق مؤید آن است:

«و أما قوله ((لَيْسَ الْبُرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى

وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا)) قال: نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا وَ هَيْلٌ تُدْخِلُ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا».^(۴)

ص: ۹۶

۱- ذخائر العقبی، ص ۷۸، مناقب خوارزمی، ص ۸۴ و حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۳.

۲- ینابیع الموده، ص ۸۱ و ذخائر العقبی، ص ۷۷.

۳- بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۸۷؛ الارشاد، ج ۱، ص ۳۳ و بسیاری از منابع مهم شیعی. و نیز در بسیاری از منابع اهل سنت که از طرق مختلف نقل شده از جمله آنها: مستدرک علی الصحیحین، ج ۵، ص ۳۵۰؛ معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۷۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۴۹؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۹؛ اسد الغابه ج ۱، ص ۷۹۴؛ ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۷۷ الاستیعاب ج ۱ ص ۳۳۹؛ تاریخ

الخلفاء، سيوطي، ج ١، ص ٦٩ و ينايع الموده، ص ٨٢.

٤- . تفسير القمي، ج ١، ص ٦٨.

اصول کافی نیز روایتی از صاحب تفسیر قمی مبنی بر وراثت علمی اهل بیت علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ أَمِينًا لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قُبِضَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتُهُ فَنَحْنُ أَمَنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْبُلَايَا وَالْمَنَائِيَا وَ أَسَابُ الْعَرَبِ وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ وَ إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النَّفَاقِ» (۱)

طبق روایت ذیل از قمی، علوم اهل بیت علیهم السلام برگرفته از پیامبر صلی الله علیه وآله و سپس یکی پس از دیگری به امامان بعدی می رسد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ يَخْرُجُ شَيْءٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَبْدَأَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ بِوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ لِكَيْلَا يَكُونَ آخِرْنَا أَعْلَمَ مِنْ أَوْلِيَانَا» (۲)

۳- الهام

هر چند با رحلت پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله راه وحی بسته شد، اما راه الهام برای اولیای الهی و اوصیای پیامبر همچنان باز است و قرآن به افرادی چون خضر، مریم بنت عمران، مادر حضرت موسی اشاره شده که در عین حال که پیامبر نبوده اند اما به آنان وحی (الهام) شده است.

ص: ۹۷

۱- . الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳، باب أن الائمه ورثوا علم النبی صلی الله علیه وآله .

۲- . الکافی، ج ۱، ص ۲۵۵، باب لو لا أن الائمه علیهم السلام یزدادون لنفد.

در برخی روایات از این الهام به «نکت فی القلوب» یا «قذف فی القلوب» تعبیر شده است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

«مَبْلُغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ: مَاضٍ وَغَائِبٍ وَحَادِثٍ. فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَائِبُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَذْفٌ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا» (۱)

طریق وصول علم ما سه گونه است: گذشته و آینده و حادث. اما علوم گذشته برای ما تفسیر شده و اما آینده نوشته و در اختیار ما نهاده شده است و اما حادث در اثر القاء در قلب و تأثیر در گوش حاصل می شود. و نوع آخر افضل علوم ما می باشد در اثر القاء در قلب و تأثیر در گوش حاصل می شود. و نوع آخر افضل علوم ما می باشد در صورتی که بعد از پیامبر ما پیامبری نخواهد آمد».

چنانکه ملاحظه می شود در این حدیث، سه طریق برای علوم ائمه ذکر شده است. اول تفسیر و توضیحی که به وسیله پیامبر یا امام سابق انجام گرفته؛ دوم نوشته و کتابی که به دستشان رسیده و سوم القای در قلب و تأثیر در گوش که نوعی است دیگر که افضل علوم نامیده شده است.

قمی از طریق پدرش روایتی را نقل می کند که مطلب فوق را تأیید و تأکید می کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُؤْيَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ عِلْمَنَا غَائِبٌ وَ مَزْبُورٌ وَ نَكْتُ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ فَقَالَ أَمَّا الْغَائِبُ فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنَا وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ فَمَا يَأْتِينَا وَ أَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَالْهَامُ وَ أَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ فَأَمْرُ الْمَلِكِ» (۲)

ص: ۹۸

۱- . الکافی، ج ۱، ص ۲۶۴، باب جهات علوم ائمه. مشابه این حدیث امام عصر (عج) از طریق علی بن محمد سمري صادر شده است. ر. ک دلائل الامامه. ابن جریر طبری، ص ۲۸۶.

۲- . الکافی، ج ۱، ص ۲۶۴، باب جهات علوم ائمه عليهم السلام .

یکی دیگر از منابع علوم اهل بیت علیهم السلام بهره مندی از روح القدس است. از آیات قرآن و روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم السلام وارد

شده^(۱) به خوبی بر می آید که روح القدس، روح مقدسی بوده که با همه پیامبران و انبیاء و معصومین علیهم السلام بوده و امدادهای الهی را در موارد مختلف به آنها منتقل می ساخته است. حتی از روایات متعددی که در منابع اهل سنت نیز وارد شده است استفاده می شود که گاه که کارهای مهم یا سخنان و اشعار پرمغز از کسی صادر می شد، می فرمودند: «این به کمک روح القدس بوده است».

از جمله، حدیثی در تفسیر درالمنثور آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره شاعر معروف اسلامی «حسان بن ثابت» فرمود:

«اللهم آید حسانا بروح القدس كما نافخ عن نبيه؛^(۲) خداوندا «حسان» را به روح القدس تقویت کن آن گونه که از پیامبرش دفاع کرد».

درباره شاعر معروف اهل بیت علیهم السلام «کمیت بن زید اسدی» می خوانیم که امام باقر علیه السلام به او فرمود: «برای تو همان است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حسیان بن ثابت فرمود: لن یزال معک روح القدس ما ذببت عنا؛^(۳) همیشه روح القدس با تو خواهد بود مادامی که از ما دفاع می کنی».

ص: ۹۹

۱- . مرحوم کلینی در «اصول کافی» دو باب به نام باب «فیه ذکر الارواح التي فی الاثمه» و باب «الروح التي یسد الله بها الاثمه» ایجاد کرده که در هر کدام روایاتی را آورده است. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۲- . الدر المنثور، جلد ۱، ص ۸۷ (ذیل آیه ۸۷ سوره بقره) دو روایت نیز قریب به همین مضمون در صحیح مسلم، جلد ۴، ص ۱۹ و ۳۲ باب فضائل حسان بن ثابت آمده است.

۳- . الکافی، ج ۸، ص ۱۰۲، ح ۷۵ و رجال کشی، ص ۲۰۷.

در حدیث دیگری آمده است که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هنگامی که دعبل خزاعی، بعضی از اشعار قصیده معروف «مدارس آیات» را خواند، امام گریه شدیدی کرد و سپس فرمود:

«نطق روح القدس علی لسانک بهذین البیتین؛ (۱) روح القدس در این دو بیت به زبان تو سخن گفت».

در روایات متعددی آمده که پیامبران و اهل بیت علیهم السلام دارای پنج روح می باشند، در حالی بقیه مردم دارای چهار روح هستند. و آن روح پنجمی که مختص آنان است و به واسطه آن به حقایق غیبی علم دارند در لسان روایات به «روح القدس» و یا «عمود نور» تعبیر شده است. (۲)

امام صادق علیه السلام در تفسیر ((والسابقون السابقون اولئک المقربون)) می فرماید:

فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَخَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ، أَيَدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ؛ (۳)

«پیشگامان همان رسولان الهی علیهم السلام و خاصان خداوند از خلقند که در آنها پنج روح قرار داده، از جمله اینکه آنها را با روح القدس تقویت نموده که به وسیله آن به حقیقت اشیاء معرفت دارند.»

تفسیر قمی در تفسیر آیه، ذیل روح القدس می گوید که آن، مختص اهل بیت علیهم السلام است:

«و قوله: رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» قال: روح القدس و هو خاص لرسول الله صلى الله عليه وآله و الأئمة عليهم السلام. (۴)

ص: ۱۰۰

۱- . كشف الغمه، جلد ۳، ص ۱۱۸ و اعلام الوری، ص ۳۳۱.

۲- . بصائر الدرجات بیش از پنجاه روایت در این زمینه آورده است. ر.ک: ص ۴۴۳-۴۶۵.

۳- . الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱

۴- . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶۵.

به نظر ایشان در دو آیه زیر نیز، مقصود از روح، روح القدس است که طبق روایت امام صادق علیه السلام موجودی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همیشه به همراه اهل بیت علیهم السلام بوده و آنان را یاری می رساند:

ثُمَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ (۱) قَالَ رُوحُ الْقُدُسِ هِيَ الَّتِي قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ ((وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي)) (۲) قَالَ: هُوَ مَلَكٌ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ. (۳)

مشابه روایت فوق، روایتی است که اصول کافی از ایشان نقل می کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ((يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي)) قَالَ: خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. (۴)»

همچنین روایت دیگری از ایشان رسیده است که طبق آن پیامبر صلی الله علیه وآله همواره مورد تأیید روح القدس بوده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِئَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِيُعْضِ أَصْحَابِ قَيْسِ الْمَاصِرِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ (إِنَّكَ لَعَلَى) خُلِقَ عَظِيمٌ ثُمَّ

ص: ۱۰۱

۱- . شوری / ۵۶.

۲- . اسراء / ۸۵.

۳- . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۷۹. این حدیث را بصائر الدرجات با اندک اختلافی از طریق ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند ابی بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام در باره قول خداوند «و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان» پرسیدم آن حضرت فرمود: خلق من خلق الله، اعظم من جبرئیل و میکائیل، کان مع رسول الله صلی الله علیه وآله یخبره و یسده و هو مع الانبیا من بعده. بصائر الدرجات، ص ۴۴۵.

۴- . الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳، باب الوح التي یسدد الله بها الانبیا.

فَوَضَّ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْمَأْمَةَ لِيَسُوسَ عِيَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ ((مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)) وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ مُسَدِّدًا مُوَفَّقًا مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا يَزِلُّ وَ لَا يُخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللَّهِ. (١)

هم چنین در جای دیگری از تفسیر قمی، در تفسیر آیه اول تا هفتم آل عمران آمده است:

١- «فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابن أذينة عن يزيد بن معاوية عن أبي جعفر عليه السلام قال إن رسول الله صلى الله عليه وآله أفضل الراسخين في العلم قد علم جميع ما أنزل الله عليه من التنزيل والتأويل وما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله و أوصياؤه من بعده يعلمونه كله، قال: قلت: جعلت فداك إن أبا الخطاب كان يقول فيكم قولاً عظيماً، قال و ما كان يقول قلت إنه يقول إنكم تعلمون علم الحلال و الحرام و القرآن. قال: علم الحلال و الحرام و القرآن يسير في جنب العلم الذي يحدث في الليل و النهار».

٥- تحدیث

تحدیث، یعنی سخن گفتن فرشتگان با انسانها، به این صورت که فرشتگان به صورت های مختلف با پیامبران و حتی غیر پیامبران سخن گفته و آنان را از یک رشته امور پنهان از حس، مطلع می سازد. چنین انسانی را اصطلاحاً محدث گویند. (٢)

ص: ١٠٢

- ١- الكافي، ج ١، ص ٢٢٦، باب التفويض الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و
- ٢- اگر چه محدث بودن، سخن گفتن فرشته با انسان است اما برخی محدث را اعم از سخن گفتن با فرشته و الهام و مکاشفه دانسته اند. علامه امینی در الغدير می گوید: المحدث من تكلمه الملائكة بلانبوه و لارويه صوره او يلهم له و يلقي في روعه شى من العلم على وجه الالهام و المكاشفه من المبدأ الاعلى، اوينكت له في قبله من حقايق تخفى على غيره او غير ذلك من المعانى التى يمكن ان يراد منه. (الغدير، ج ٥ ص ٤٢).

طبق روایات صحیح، اهل بیت علیهم السلام محدث بودند و یکی از منابع علم اهل بیت علیهم السلام ارتباط آنها با فرشتگان است. ارتباط اهل بیت علیهم السلام با فرشتگان به صورتهای مختلف است، در مواقعی فرشتگان بر آنان نازل می شوند و اعمال انسانها را بر آنان عرضه می کنند. در شب قدر، فرشتگان بر آنان نازل می شوند و مقدرات خداوند را بر آنان ابلاغ می کنند. گاهی نیز ملائکه الهی با آنان گفتگو می کنند و ممکن است که فقط صدای فرشته را بشنوند.

علی علیه السلام می فرماید: من و جانشینانم محدث

هستیم. (۱)

علی بن ابراهیم قمی در این باره، روایتی دارد که در اصول کافی موجود است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: ذُكِرَ الْمُحَدَّثُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يَرَى الشَّخْصَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَلَامُ الْمَلِكِ قَالَ إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلَامُ مَلِكٍ». (۲)

هم چنین در اینکه فرشتگان بر اهل بیت علیهم السلام نازل می گشته اند روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَهَادَةِ وَلَدِ الزَّنَانِ تَجُوزُ فَقَالَ: لَا فَقُلْتُ: إِنَّ الْحَكَمَ بِنِ عُنْتَبَةَ يَزْعُمُ أَنَّهَا تَجُوزُ

ص: ۱۰۳

۱- بحار الانوار ج ۲۶، ص ۷۹. روایت دیگری بدین مضمون از امام باقر علیه السلام است که می فرماید: ان أمير المؤمنين عليه السلام قال لابن عباس: ان ليله القدر في كل سنة، و انه يتنزل في تلك اليله أمر السنه، و لذلك الامر و لاه بعد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال ابن عباس: من هم؟ قال: أنا و أحد عشر من صلبى أئمه محدثون خصال، ص ۴۷۹، إكمال الدين ص ۲۹۹، و بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۵ .

۲- الكافي، ج ۱، ص ۲۷۱، ح ۴، باب أن الأئمه عليهم السلام محدثون مفهوم.

فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَغْفِرْ ذَنْبَهُ مَا قَالَ اللَّهُ لِلْحَكَمِ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ فَلْيَذْهَبِ الْحَكَمُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَوَاللَّهِ لَا يُؤْخَذُ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَزَلَ عَلَيْهِمْ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (۱)

۶- کتاب جفر و جامعه

از جمله منابع علوم اهل بیت علیهم السلام منابع مکتوبی است که همواره نزد آنان بوده و از آن استفاده و مطالب آنها را برای مسلمانان نقل می کردند و به مندرجات آنها استناد و استشهاد می نمودند. این کتب، حاوی احکام و قوانین اسلامی، تفسیر و شأن نزول آیات قرآن، حوادث و وقایع گذشته و آینده است که علی علیه السلام آنها را به دستور و املائی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته اند.

خود آن حضرت به این مطالب تصریح می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود:

«یا علی اکتب ما املی علیک. قلت: یا رسول الله اتخاف علی النسیان؟ قال: لا و قد دعوت الله عزوجل ان يجعلک حافظا و لکن اکتب لشرکائک الائمة من ولدک» (۲)

«یا علی آنچه را برای تو املاء می کنم بنویس. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا می ترسی مطالب را فراموش کنم؟ فرمود: نه من از خدا خواسته ام که تو را حافظ قرار دهد، لیکن مطالب را برای شریکانت در علم و امام های از فرزندان بنویس».

از جمله آن منابع، کتاب جامعه و کتاب جعفر و مصحف فاطمه [است] (۳)

علی بن ابراهیم قمی روایتی را از طریق پدرش نقل می کند که در آن، امام صادق علیه السلام به دو مورد از آن کتابها استناد کرده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ وَ زُرَّارَةَ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَعْيَنَ قَالَ: لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَ الْمُعْتَرِلَةَ

ص: ۱۰۴

۱- . الكافي، ج ۱، ص ۴۰۰، باب انه ليس شيء من الحق في يد الناس .

۲- . ينابيع الموده، ص، ۲۲ و بصائر الدرجات، ص ۱۶۷.

۳- . به جهت رعایت اختصار از توضیح تفصیلی در رابطه با سه کتاب مذکور خودداری گردید.

قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنَّ عِنْدِي لِكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَكُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ لَا وَاللَّهِ مَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا» (۱)

آگاهی نسبت به ادیان و کتب آسمانی

طبق روایات متعدد، کتب آسمانی انبیای گذشته نزد اهل بیت علیهم السلام است و آنان به مضمون کتب مذکور آگاهی کامل داشته، گاهگاهی به آنها استناد می کردند.

چنانچه علی علیه السلام می فرمود:

«می توانم بین اهل تورات با تورات، بین

اهل انجیل با انجیل، بین اهل زبور با زبور و بین اهل قرآن با قرآن قضاوت کنم.» (۲)

قمی روایتی را از طریق پدرش از هشام بن حکم نقل میکند که نشان از تسلط امام کاظم علیه السلام به کتب آسمانی انبیای قبلی دارد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ بُرَيْهِ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَقِيَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْحِكَايَةَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبُرَيْهِ يَا بُرَيْهِ كَيْفَ عَلِمْتَ بِكِتَابِكَ؟ قَالَ: أَنَا بِهِ عَالِمٌ ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ ثِقَّتْكَ بِتَأْوِيلِهِ؟ قَالَ مَا أَوْثَقَنِي بِعِلْمِي فِيهِ.

ص: ۱۰۵

۱- . الكافي، ج ۱، ص ۲۴۲، باب فيه ذكر الصحيفة و الجفر و الجامعة.

۲- . احتجاج، ج ۱ ص ۲۵۸. «بصائر الدرجات»، ص ۱۲۳؛ توحيد صدوق، ص ۳۰۴؛ امالی شيخ طوسي، ص ۵۲۳، عن الاصغ بن نباته قال لما بويع امير المومنين عليه السلام خرج الى المسجد متعمما بعمامة رسول الله صلى الله عليه وآله لابسا بردته منتعلا بنعل رسول الله و متقلدا بسيف رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم فصعد المنبر فجلس متمكنا ثم شبك بين اصابعه فوضعها اسفل بطنه ثم قال يا معشر الناس سلوني قبل ان تفقدوني و هذا سبط العلم هذا لعاب رسول الله صلى الله عليه وآله هذا ما زقني رسول الله زقا زقا سلوني فان عندي علم الاولين و الاخرين اما و الله لو ثبت لي الوسادة فجلست عليها لافتيت اهل التوراه بتوراه بتوراتهم و اهل الانجيل بانجيلهم و اهل الزبور بزبورهم و اهل القرآن بقرآنهم حتى ينطق كل كتاب من كتب الله فيقول صدق على لقد افتاكم بما انزل الله في شيء فيقول لا ادري.

قَالَ: فَأَبْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَقَالَ بُرَيْهٌ إِيَّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ قَالَ فَأَمَّنَ بُرَيْهٌ وَحَسِبَنَ إِيمَانُهُ وَآمَنَتِ الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَهُ فَدَخَلَ هِشَامٌ وَبُرَيْهٌ وَالْمَرْأَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْكَلَامَ الَّذِي جَرَى بَيْنَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ بُرَيْهٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ((ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)) فَقَالَ بُرَيْهٌ أَنَّى لَكُمْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَكُتِبَ الْأَنْبِيَاءُ قَالَ هِيَ عِنْدَنَا وَرَأَيْتَهُ مِنْ عِنْدِهِمْ نَقَرُوهُمَا كَمَا قَرَأُوهُمَا وَنَقُولُهَا كَمَا قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي. (۱)

سپس در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام در جواب بریه که از ایشان پرسید: تورات، انجیل و کتب پیامبران از کجا به شما رسیده است؟ فرمود:

«این کتابها از ایشان به ما به ارث رسیده است. ما هم آن کتب را چنانچه ایشان می خوانده اند می خوانیم و به آنها اعتقاد داریم چنانچه آنها اعتقاد داشته اند. خداوند در زمین حجتی قرار نمی دهد که پیرامون مسأله ای از او پرسش شود و او بگوید نمی دانم».

خاتمه و نتیجه گیری:

از مجموع فصول و مطالب این پژوهش چند نتیجه به دست می آید:

۱. با توجه به آیات و روایات مثبت، اهل بیت علیهم السلام دارای علمی گسترده و با مشخصه غیبی بودن هستند، و این افاضه از جانب خداوند بوده است.

۲. منابعی که اهل بیت علیهم السلام این همه علم را از آن به دست آورده اند عبارتند از: وحی، تعلیم پیامبر، الهام، تحدیث و القای روح القدس، کتب مدوّن همچون جامعه، جفر، مصحف فاطمه و نیز کتب آسمانی پیامبران پیشین که البته وحی تنها مختص پیامبر صلی الله علیه و آله است.

ص: ۱۰۶

۱- . الکافی، ج ۱، ص ۲۲۷، باب أن الائمه عليهم السلام عند هم جميع الكتب.

۳. علم اهل بیت علیهم السلام دارای گستره بس عظیمی است که شامل علم کتاب، آشنایی با تفسیر و تأویل قرآن، آشنایی با زبانهای مختلف انسانهای مختلف حیوانات، آگاهی به زمان و نحوه شهادت خویش، آگاهی به زمان مرگ سایر انسانها، آگاهی به ما کان و ما یکون و ما هو کائن می باشد.

۴. نداشتن عجز علمی در پاسخ گویی به پرسش های مختلف عالمان و دانشمندان عرصه های گوناگون علمی و دینی، و ناتوانی و خضوع دانشمندان، خلفاء، صحابه و حتی دشمنان و اعتراف آنان به علم عمیق و گسترده اهل بیت علیهم السلام که همگی مؤید وجود علم غیب اهل بیت علیهم السلام است.

۵. وجود میراث علمی اهل بیت علیهم السلام که در قالب سخنرانی، نامه، مناظره و کتاب ارائه شده، گنجینه های عظیمی هستند که تبلور علوم الهی و لدنی است که به اهل بیت علیهم السلام عطا شده است.

۶. همه علمای امامیه به اینکه اهل بیت علیهم السلام دارای آگاهی های غیبی هستند، اتفاق نظر دارند گر چه در جزئیات و تفصیل آن از جمله داشتن ضرورت عقلی و یا عدم آن و نیز ارادی و فعلی بودن آن اختلاف نظرهایی دارند.

۷. تفسیر قمی به عنوان یکی از تفاسیر معتبر و قدیمی شیعه، با استفاده از آیات و روایات، بردید گاه مشهور امامیه در باب علم اهل بیت علیهم السلام صححه می گذارد. و این موضوع به لحاظ هم عصر بودن وی با امامان علیهم السلام اهمیت فوق العاده ای دارد.

۸. علی بن ابراهیم قمی علاوه بر تفسیر خویش در کتب روایی دیگر با ذکر روایاتی متعدد از اهل بیت علیهم السلام ضمن تبیین ابعاد دیگری از علوم اهل بیت، همگامی خویش را با سایر دانشمندان امامیه در معرض نمایش قرار می دهد.

در پایان بر خود لازم می دانم که از استاد معظم جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای دکتر عابدی که با سفارش و راهنمایی های عالمانه خویش، زمینه نگارش این تحقیق را برای بنده فراهم آوردند، صمیمانه تشکر نمایم و از خداوند متعال، طول عمر و دوام توفیقات معظم له را خواستارم.

- ١ . القرآن الكريم.
- ٢ . اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، محمد بن حسن حر عاملی، دار كتب الاسلامیه. بی تا. بی جا.
- ٣ . اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عز الدین بن اثیر، دار الفكر، بیروت، ١٤٠٩ق.
- ٤ . الاحتجاج علی اهل اللجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ١٤٠٩ق.
- ٥ . الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محمد بن نعمان (شیخ مفید)، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ١٤١٣ق.
- ٦ . الاستیعاب، ابن عبدالبر، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجيل، بیروت، ١٤١٢ق.
- ٧ . الإصابه فی تمييز الصحابه، أحمد بن علی بن حجر العسقلانی الشافعی، تحقیق علی محمد البجاوی، دار الجيل، بیروت، ١٤١٢.
- ٨ . اعلام الوری باعلام الهدی، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (امین الاسلام)، مؤسسه آل البيت، قم، ١٤١٧ق.
- ٩ . الأمالی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، انتشارات دارالثقافه، قم ١٤١٤ق.
- ١٠ . الايضاح، فضل بن شاذان ازدی نیشابوری، سید جلا الدین حسینی ارموی، دانشگاه تهران، ١٣٦٣ش.
- ١١ . بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ١٤٠٤ق.
- ١٢ . بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ الصفار القمی، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ١٤٠٤ق.
- ١٣ . تاج العروس من جواهر القاموس، محب الدین محمد مرتضی الزییدی، علی شیری، دار الفكر، بیروت، ١٤١٤ق.
- ١٤ . تاریخ الخلفاء، عبدالرحمن بن أبی بکر السیوطی، محمد محیی الدین عبدالحمید، مطبعه السعاده، مصر، ١٣٧١ق.
- ١٥ . تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، دارالکتاب، قم، ١٣٦٧ش.

- ١٦ . التوحيد، محمد بن علي بن بابويه (شيخ صدوق)، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٣٩٨ق.
١٧. حيله الاولياء وطبقات الاصفياء، أبو نعيم أحمد بن عبدالله الأصبهاني، چاپ چهارم، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٥ق.
- ١٨ . خصائص أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام، أحمد بن شعيب النسائي الشافعي، أحمد ميرين البلوشي، مكتبه المعلا، الكويت، ١٤٠٦ق.
- ١٩ . الدر المنثور في تفسير المأثور، جلال الدين سيوطي، كتابخانه آيه الله مرعشي نجفي، قم.
- ٢٠ . الذريعه الى تصانيف الشيعة، آغا بزرگ طهراني، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٣.
- ٢١ . رجال ابن الغضائري، احمد بن حسين بن ابراهيم غضائري، مؤسسه اسماعيليان، قم، ١٣٦٤ ق.
- ٢٢ . رجال ابن داود، تقى الدين حسن بن علي داود حلي، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٨٣ق.
- ٢٣ . رجال البرقي، احمد بن محمد بن خالد برقي، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٨٣ ق، ١٣٤٨ش.
- ٢٤ . رجال الكشي، محمد بن عمر (كشي)، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ش.
- ٢٥ . رجال النجاشي، احمد بن علي بن احمد بن عباس النجاشي الاسدي الكوفي، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٧ق.
- ٢٦ . رجال الشيخ الطوسي، ابو جعفر محمد بن حسن (شيخ طوسي)، انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، قم، ١٤١٥ق.
- ٢٧ . شرح الأخبار، ابوحنيفه القاضي النعمان المغربي، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامي، قم، ١٤١٤ق.
- ٢٨ . شرح نهج البلاغه، ابو حامد عبد الحميد بن هبه الله بن ابي الحديد معتزلي، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي، قم، ١٤٠٤ق.
- ٢٩ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، عبيد الله بن احمد، (حاكم حسكاني)، تحقيق: محمد باقر محمودي، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران، ١٤١١ق.
- ٣٠ . صحيح مسلم (الجامع الصحيح)، مسلم بن حجاج القشيري النيشابوري، دار الفكر، بيروت، بي تا.
- ٣١ . الصحاح اللغه، جوهرى، احمد بن الغفور العطار، چاپ چهارم، دارالعلم للملايين، بيروت، ١٤٠٧ق.

- ٣٢ . الطوائف في معرفه مذاهب الطوائف، سيد على بن موسى بن طاووس، چاپخانه خيام، قم، ١٤٠٠ق.
- ٣٣ . فرهنگ دهخدا، على اكبر دهخدا، دانشگاه تهران، ١٣٣٧ش.
- ٣٤ . الفهرست، محمد بن اسحاق ابوالفرج النديم، دارالمعرفه، بيروت، ١٣٩٨ق.
- ٣٥ . الفهرست، ابو جعفر محمد بن حسن (شيخ طوسي)، المكتبه المرتضويه، نجف اشرف. بی تا.
- ٣٦ . الكافي، ابى جعفر، محمد بن يعقوب الكليني الرازى، تصحيح على اكبر غفارى، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٣ش.
- ٣٧ . كشف الغمه فى معرفه الاثمه، على بن عيسى اربلى، مكتبه بنى هاشمى، تبريز، ١٣٨١ق.
- ٣٨ . كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال، علاء الدين على متقى هندی، چاپ پنجم، موسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ق.
- ٣٩ . مدينه المعاجز، سيد هاشم بحراني، تحقيق: سيد غريب مساکر مجد، انتشارات ارمغان يوسف، قم، ١٣٨٦ش.
- ٤٠ . المستدرک على الصحيحين، محمد بن عبدالله الحاكم النيشابورى، دارالمعرفه، بيروت، بی تا.
- ٤١ . مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه شافعى، موسسه بلاغ، بيروت، ١٤١٩ق.
- ٤٢ . المناقب، موفق بن احمد خوارزمى، دوم، موسسه نشر اسلامى، قم، ١٤١١ق.
- ٤٣ . مناقب آل ابى طالب عليه السلام، ابن شهر آشوب مازندراني، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ١٣٧٩ق.
- ٤٤ . نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتى، نشر مشرقين، قم، هشتم، ١٣٧٩ش.
- ٤٥ . ينابيع المعاجز و اصول الدلائل، هاشم حسن بحراني، انتشارات دارالتفسير، قم، ١٣٨٥ش.
- ٤٦ . ينا بيع الموده لذوى القربى، شيخ سليمان قندوزى حنفى، دارالاسوه، ١٤١٦ق.

بدون شک دانشمندان والامقام شیعه از دیرباز جهت غنا و بالندگی فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و همچنین برای نشر و ماندگاری آثار ارزشمند آن ستارگان معرفت بشری تلاش و کوشش فراوان نموده اند، و در هر عصر و زمانی - با وجود خطرهای جانی و مالی، و بیدادگری خلفای بی دادگر - رنجه کشیده، و گنجهای بسیار ذی قیمتی را برای نسلهای پس از خود به ارمغان بر جای نهاده اند.

از سوی دیگر میدانیم که دشمنان فرهنگ اصیل و ناب شیعه آرام ننشسته برای - نابودی و یا - مخدوش کردن آن؛ یا برای رسید به اهداف فاسد خود؛ به مبانی فرهنگی ما دست اندازی نموده؛ آن را تحریف یا کم و زیاد کرده اند.

و گاهی باگذشت زمان و دست به دست شدن کتاب یا هر اثر دیگر؛ و به کار رفتن ذوق و سلیقه ناسخان و کاتبان تغییر و تبدل و کاستی و افزایش در آن اثر راه یافته است.

به ویژه اخبار و روایات امامان پاک و رسول اعظم اسلام صلی الله علیه و آله که این رشته سر دراز دارد، و الحدیث ذوشجون و اشجان. (۱)

ص: ۱۱۱

از این رو بود که از قرنهای نخستین علم رجال و درایه پدید آمد، که اولی برای

شخصیت شناسی فرد فرد راویان و ناقلان حدیث، تاریخ؛ تفسیر و هرچه به فرهنگ شیعه رابطه دارد. پایه گذاری شد: و دوّمی برای شناسائی معنی و محتوای حدیث، تاریخ، تفسیر و جز آنها ابداع گردید. و نیک میدانیم که این فرهنگ ارزشمند _ که هویت واقعی مکتب تشیع هست _ آسان به دست نیامده که ما آن را به آسانی از دست بدهیم!!

پس چه باید کرد؟ روشن است که باید حتی کوچکترین برگ و کوتاهترین جمله‌ای از این میراث گرانسنگ را با دقت تمام تر و کوشش و جدیت کامل پاس بداریم.

اینک سخن بر سر کتابی است با ارزش، بنام تفسیر قمی، میراثی از اواخر قرن سوم، و اوائل قرن چهارم، منسوب به شخصیتی بزرگوار که عصر شریف حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را درک نموده است، او از راویان موثقی است که بخش عظیمی از روایات کتاب شریف کافی محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق) از وی نقل شده است، و پدرش ابراهیم بن هاشم بن خلیل را اولین کسی میدانند که مکتب حدیثی کوفه را به قم انتقال داد. و خود این تفسیر خمیر مایه بسیاری از تفاسیر پس از خود میباشد.

از سوی دیگر این تفسیر مجموعه‌ای است از تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر زیاد بن منذر معروف به ابوالجارود که از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکنند؛ و تفسیر راوی کل مجموعه ابوالفضل العباس بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام که از اساتید خود روایت میکنند.

آنچه باعث شده که کاوشگران و محققان ژرف اندیش و موشکاف بر سر دو راهی واقع شوند: پذیرش و آنرا بخشی از نظریات تفسیری شیعه دانستن، یا مردود نمودن؟ برای حل این معضل

ما سه راه در پیش رو داریم:

۱. تفسیر را به کلی مردود بدانیم، و آن را از حیز انتفاع بیرون کنیم، که در این صورت بخشی از میراث فرهنگی خود را به دست خود زیرخاک فراموشی از دست داده‌ایم که به نظر میرسد این راه شایسته نیست.

۲. تفسیر و کلیه محتوای آن را پذیرا باشیم، که این راه نیز با عقائد و باورهای دینی ما ناسازگار است، افزون بر این؛ راه را برای تاخت و تاز دشمن و انتقادهای مغرضانه آنان باز کرده‌ایم.

۳. همه مطالب کتاب را بی کم و کاست به کتاب و سنت و سیره عملی معصومین علیهم السلام و اعتقادات حق و متقن شیعه عرضه کنیم، و موضوعات ناسازگار را با پانوشتهای علمی دقیق توضیح دهیم، که در این راستا اعتماد عملی دانشمندان سترگ و بزرگان فن برای ما بسیار کارساز است.

بدین منظور بخشی از تفسیر مزبور را _ تا آنجا که عمر پر برکت دانشمند معظم مرحوم محمد جواد بلاغی (م ۱۳۵۲ ق) یاری نموده؛ و در تفسیر خود «آلاء الرحمان فی تفسیر القرآن» آورده- می‌آوریم، و با خود تفسیر قمی مطابقت مینماییم، و این گامی است بسیار کوچک در این راه پر خیر و برکت و الله المستعان.

مطالبی که در تفسیر آلاء الرحمان؛ مرحوم علامه بلاغی از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده است.

مطالبی که مرحوم علامه بزرگوار محمد جواد بلاغی فرزند شیخ حسن نجفی (تولد ۱۲۸۵ ق-)

وفات شب ۲۲ شعبان ۱۳۵۲ ق) (۱) از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل فرموده اند، که در مقدمه کتاب تفسیر آلاء الرحمن بیان داشته که از جمله منابع تفسیری من از کتب شیعه که از آنها نقل مینمایم: تفسیر علی بن ابراهیم قمی است...

ص: ۱۱۳

۱- . زندگینامه علامه بلاغی، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۵۵.

تا آنجا که میگوید: اما تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام در رساله جداگانهای درباره آن توضیح دادیم که نسبت دروغ است و ساختگی، و از جمله دلائل ساختگی آن تناقض و ناسازگاری است که در خود تفسیر میان دو راوی وجود دارد که آنان گمان میکنند (گفته آنان یک روایت است) (و باز دلیل ساختگی آن) مخالفت برخی مطالب آن با قرآن مجید و معلوم التاریخ است، همانگونه که علامه در خلاصه به آن اشاره کرده است. (۱)

از این فراز میشود نتیجه گرفت که مرحوم بلاغی تفسیر قمی را معتبر میدانسته است.

اینک _ انشاءالله _ آغاز میکنیم به بیان مطالب و مواردی که آلاء الرحمن از تفسیر قمی گزارش نموده است.

۱- ((وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)) (۲)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در روی زمین جانشینی (نمایندهای) قرار خواهم داد، فرشتگان گفتند: (پروردگارا) آیا کسی را در آن قرار میدهی که فساد و خونریزی کند؟! زیرا موجودات زمینی دیگر؛ که قبل از این آدم وجود داشتند نیز به فساد و خونریزی

آلوده شدند، (اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است) ما تسیح و حمد تو را بهجا میآوریم و تو را تقدیس میکنیم، پروردگار فرمود: من حقایقی را میدانم که شما نمیدانید.

از اهل بیت علیهم السلام به فراوانی روایت شده است که پیش از آدم علیه السلام در زمین نوعی از آفریده و مخلوق بودند که فساد کرده به هلاکت رسیدند، همچنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر خود دو روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام (روایت) قوی از حضرت امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است. (۳)

ص: ۱۱۴

۱- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۴۹.

۲- . بقره / ۳۰.

۳- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۸۲.

در تفسیر قمی - ضمن حدیثی - از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است:

خداوند پیش از آفرینش آدم خلقی را آفرید که شیطان از آنان بود، و در روی زمین حکومت میکرد. آنان سرکشی کرده تباهی نمودند، خونریزی کردند خداوند فرشتگانی فرستاده آنان را کشتند و شیطان را اسیر نموده به آسمانش بردند، شیطان با فرشتگان پرستش خدا میکرد تا خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید. (۱)

و از امام محمد باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام که: خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود خلقی را به ید قدرت خود بیافریند و این بعد از گذشت هفت هزار سال از جن و نسناس (شیطان) بود، و میخواست آدم را بیافریند، از طبقات آسمان پرده برداشت، و به فرشتگان فرمود: آفریده‌هایم! جن و شیطان را در زمین بنگرید، فرشتگان وقتی کارهای نافرمانی و خونریزی و فساد ناحق آنان را در زمین

دیدند، (این کارها) در نظر آنان بزرگ آمده به خشم آمدند، و تأسف خوردند الخ. (۲)

۲- ((... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...)) (۳)

در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد.

در تفسیر قمی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که: ((جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)): حجت من باشد بر خلقم و نیز در آن آمده است: از ذریه وی پیامبران و بندگانی شایسته و رهبرانی هدایت شده قرار خواهم داد و آنان را جانشینان قرار میدهم تا پایان حدیث (۴). (۵)

ص: ۱۱۵

۱- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۹ از امام صادق علیه السلام .

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۹.

۳- . بقره / ۳۰.

۴- . آلاء الرحمن، ج ۱، صص ۸۳ - ۸۴.

۵- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۰.

۳- ((وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)) (۱)

(به خاطر بیاورید) زمانی را که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگون آزمود، و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد، خداوند به او فرمود «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نرسد».

در تفسیر قمی آمده است: «فرمود: اتمام کلمات همان آزمایش خداوند است ابراهیم را، به وسیله خوابی که خداوند به ابراهیم علیه السلام نشان داد که عبارت باشد از سر بریدن فرزندش، و حضرت ابراهیم علیه السلام آن را به اتمام رساند (تا پایان).

و معلوم نیست گوینده (این گفتار) خود

قمی است یا امام معصوم علیه السلام (۲)، (۳)

۴- ((وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...)) (۴)

و (به خاطر بیاورید) زمانی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم، و (برای خاطره) از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید....

در تفسیر قمی در سوره حج این است که:

مقام ابراهیم - در زمان ابراهیم علیه السلام - به بیت (و خانه کعبه) چسبیده بود و (حضرت) ابراهیم علیه السلام بالای آن به حج فرا خواند. (۵)، (۶)

ص: ۱۱۶

۱- . بقره / ۱۲۴.

۲- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۸.

۴- . بقره / ۱۲۵.

۵- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۲۵.

۶- . تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۸.

۵- ((رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)) (۱)

(به یاد آور هنگامی را که ابراهیم علیه السلام عرض کرد) پرودگارا در میان امت ما پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و آنها را پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی.

در تفسیر قمی است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «(منظور از) دعای پدرم ابراهیم من هستم». (۲)، (۳)

۶- ((قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...)) (۴)

(نگاههای انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) میبینم! اکنون تو را به سوی قبله‌های که از آن خشنود باشی بر میگردانیم، پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن...).

قمی در تفسیر خود فرموده است:

که یهود پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله را سرزنش نموده میگفتند: او پیرو ما است و به قبله ما نماز میگذارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله غمگین شد، و شب هنگام بیرون آمده به آسمان نظاره میکرد، انتظار فرمان خدا را میکشید، تا پایان. (۵)، (۶)

ص: ۱۱۷

۱- . بقره / ۱۲۹.

۲- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۱.

۴- . بقره / ۱۴۴.

۵- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۳۵.

۶- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۲ با مختصر اختلافی در عبارت.

۷- ((أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَّاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَّاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ...)) (۱)

آمیزش جنسی با همسرانتان _ در شبِ روزهایی که روزه میگیرید _ حلال است، آنها لباس شما هستند، و شما لباس آنان (زینت یگدیگر و سبب نگهداری یکدیگرید) خداوند میداندست که شما به خود خیانت میورزید، (و اینکه کار ممنوع را انجام میدهید) پس او توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید، اکنون با آنان آمیزش کنید....

در کافی در روایت صحیح با سند از حضرت صادق علیه السلام مطلبی وارد شده که حاصل آن این است که: در ماه رمضان آمیزش جنسی و خوردن و نوشیدن- بر کسی که پس از نماز عشاء بخوابد- حرام بوده است، برای مردی اتفاق افتاد که به خواب رفت، وقتی روز در خندق (کندن) کارکرد به حالت بیهوشی در آمد، پس آیه نازل شد، در تفسیر قمی از پدر خود

مرفوعاً (سند را میرساند به) حضرت صادق علیه السلام، مثل آن وارد شده است، و افزوده که گروهی از جوانان به صورت پنهان شبانه آمیزش جنسی به عمل میآوردند، پس آیه مزبور را خداوند نازل فرمود. (۲)، (۳)

۸- ((وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ)) (۴)

ص: ۱۱۸

۱- . بقره / ۱۸۷.

۲- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۶۲.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۵.

۴- . بقره / ۲۰۵.

(نشانه دشمنان سر سخت خوش ظاهر این است که) هنگامی که سلطه پیدا کنند در راه فساد در زمین کوشش میکنند، و زراعت و چهارپایان را نابود میسازند (با اینکه میدانند) خداوند فساد را دوست ندارد. و در مجمع البیان آمده است: و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حرث در اینجا دین است و نسل مردم، و گمان میکنم که مجمع البیان این معنی را از تفسیر قمی برگرفته است، زیرا در آن آمده است که گفته: «حرث در این جا دین است» و این سخن دلالت نمیکند که روایت از حضرت صادق علیه السلام باشد. (۱)، (۲).

۹- ((... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ...)) (۳)

و از تو درباره یتیمان میپرسند، بگو: اصلاح کار آنها بهتر است، و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید (مانعی ندارد) آنها برادر (دینی) شما هستند.

در تفسیر قمی:

در روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام آمده است

که: زمانی که فرمایش خداوند متعال در سوره نساء:

((إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا)) (۴)

نازل شد، هر کس یتیمی نزدش بود بیرون کرد، و از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره بیرون نمودن یتیمان سؤال نمودند، آیه ((وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ)) نازل شد. (۵)، (۶)

ص: ۱۱۹

۱- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۹.

۳- . بقره / ۲۲۰

۴- . نساء / ۱۰؛ کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند (در حقیقت) تنها آتش جهنم می خورند، و به زودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند.

۵- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۹۶.

۶- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۱.

۱۰- (... وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...)) (۱)

... و اگر (زنان مطلقه) به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند برای آنها حلال نیست که آنچه را خداوند در رحمهایشان آفریده پنهان نمایند....

و درباره این آیه در تفسیر قمی آمده است: فرمود: برای زن حلال نیست که حمل یا حیض یا پاکی خود را کتمان کند، و خداوند تعالی سه چیز را به زنان واگذارده: پاکی، حیض، حاملگی (پایان) از مقام روشن نیست که مطلب مزبور روایتی است از امام معصوم علیه السلام در بیان مقصود از آنچه خداوند در رحم آنان آفریده است؟ (۲)، (۳)

۱۱- ((وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ

بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)) (۴)

و کسانی که از شما میمیرند و همسرانی باقی میگذارند؛ باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند (و عده نگه دارند) و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند؛ گناهی بر شما نیست که هر چه میخواهند درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند) و خداوند به آنچه میکنید آگاه است.

در تفسیر قمی و التبیان و مجمع البیان و جز آنها این است که این آیه ناسخ حکم هفتمین آیه بعد از خود است. یعنی آیه ۲۴۰ از همین سوره: ((وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّتَهُ لَأَزْوَاجِهِمْ)) (۵)، (۶)

ص: ۱۲۰

۱- . بقره / ۲۲۸.

۲- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۰۴.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۲.

۴- . بقره / ۲۳۴.

۵- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۱۱.

۶- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۵.

۱۲- ((أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...)) (۱)

آیا مشاهده نکردی گروهی از بنی اسرائیل را _ پس از موسی _ که به پیامبر خود گفتند: زمامدار (و فرمانده ای) برای ما انتخاب کن، تا (زیر فرمان او) در راه خدا پیکار کنیم... .

در تفسیر قمی در روایت صحیح از حضرت باقر علیه السلام وارد شده است که بنی اسرائیل معصیت کردند، و دین خدا را تغییر دادند، و از دستور پروردگارشان سرپیچی نمودند، و در بین آنان پیامبری بود که امر و نهیشان میکرد، و روایت شده که نام وی ارمیا بوده است. (۲)

من (بلاغی) میگویم: این مطلب و ما بعد آن

صحیح نیست، بلکه سخن بی توجهی است از قمی، و در آن سخنی است نادرست، زیرا خود قمی به زودی در تفسیر آیه ۲۶۱ در روایتی صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که ارمیای پیامبر، هم عصر بخت نصیر و قتل و غارت بابل بوده (۳)، همچنانکه مقتضی تاریخ است، و بین آن عصر و عصر طالوت حدود چهار صد سال و نه نسل است. (۴)

۱۳- ((وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ...)) (۵)

ص: ۱۲۱

۱- . بقره / ۲۴۶.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۹.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۵.

۴- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵- . بقره / ۲۴۷.

و پیامبرشان (بنی اسرائیل) به آنان گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما فرستاده (و انتخاب نموده) گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند با اینکه ما از او شایسته تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟!.

و در تفسیر قمی یا در روایت آن است که:

طالوت از نوادگانِ دختری بنیامین بود. (۱)

من میگویم: تاریخ یهود در اواخر ستم‌فر قاضیان بیان میکند که از برخی نوادگان بنیامین خطای زشتی سر زد، بنی اسرائیل خواستند وی را ادب کنند، نوادگان دیگر به حمایت از آنها برخاستند، بقیه نوادگان (یعقوب) با آنان (نوادگان بنیامین) پیکار کردند، تا آنجا که آنان را مایه عبرت دیگران نمودند، پس از آن نوادگان بنیامین از نظر نفرات کم شدند، و در نزد بنی اسرائیل پست. (۲)

۱۴- ((وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ...)) (۳)

و پیامبرشان به آنان گفت: «نشانه حکومت او این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد (همان صندوقی که) در آن آرامشی از پروردگار شما؛ و یادگارهایی از خاندان موسی و هارون علیهما السلام قرار دارد، در حالی که فرشتگان آن را حمل میکنند.

در تفسیر قمی از امام رضا علیه السلام است که: آن سکینه و آرامش بادی است از بهشت که رخساری چون رخسار انسان دارد. (۴)، (۵)

ص: ۱۲۲

۱- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۹.

۲- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۱.

۳- . بقره / ۲۴۸.

۴- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۱.

۵- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۰.

۱۵- ((...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ...)) (۱)

در این (صندوق عهد) نشانهای برای شما هست اگر ایمان داشته باشید.

در تفسیر قمی به سند صحیح از حضرت رضا علیه السلام است که: هرگاه تابوت (صندوق عهد) در میان مسلمانان و کافران گذاشته میشد، اگر مردی جلو تابوت میافتاد بر نمیگشت تا کشته شود یا پیروز گردد، خداوند وحی فرستاد به پیامبرشان که جالوت رئیس مشرکان و شجاعشان را کسی میکشد که زره موسی بر اندام او مناسب باشد، و نام وی داود فرزند آسی است «و در کتابهای یهود در عبرانی یسی» و آسی چوپان بود، و دارای ده پسر؛ کوچکترین آنها داود بود، وقتی که طالوت لشکر برای جنگ جالوت فراهم نمود، دنبال آسی فرستاد که فرزندان را حاضر کن، وقتی حاضر گشتند یکی یکی آنان را فرا خواند و زره موسی را بر وی پوشانید، برای بعضی کوتاه و برای برخی دیگر بلند آمد، به آسی گفت: از فرزندان کسی جا گذاشتهای؟ گفت: آری کوچکترینشان که

او را پهلوی گوسفندان گذاشتم، دنبال او کسی را فرستاد، وقتی دعوت شد او آمد و همراهش فلاخنی بود، در راه سه عدد سنگ وی را صدا کرده گفتند: ای داود! ما را بردار، آنها را برداشته در تو برهاس نهاد، وقتی نزد طالوت آمد زره موسی را بر او پوشانید، زره با اندام داود برابر آمد، طالوت لشکر را جدا نمود. (۲)، (۳)

۱۶- ((فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ...)) (۴)

ص: ۱۲۳

۱- . بقره / ۲۴۸.

۲- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۰.

۴- . بقره، ۲۴۹.

هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند شما را به وسیله نهر آبی آزمایش میکند، آنها که (به هنگام تشنگی) از آن بنوشند از من نیستند، و آنها که جز یک پیمانه با دست خود از آن ننوشند از من هستند.» جز اندکی از آنان از چشمه نوشیدند.

و در تفسیر قمی است: از حضرت صادق علیه السلام که آنان که نوشیدند و دست خود را (از آب) پر نکردند سیصد و سیزده مرد بودند. (۱)، (۲).

۱۷- ((فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِيهِ قَلِيلٍ غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ)) (۳)

سپس هنگامی که او و افرادی که با او ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند (از کمی نفرات خود ناراحت شدند، و عده‌های) گفتند: امروز ما توانائی مقابله با جالوت

و سپاهیان او را نداریم، و آنان که میدانستند با خداوند ملاقات خواهند کرد، گفتند: چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان (و استقامت ورزان) است.

در روضه کافی در روایت صحیح از امام باقر علیه السلام؛ همانگونه که در تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: کسانی که با پیمانه دست آب خوردند این گفتار ((لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ)) را گفتند، و کسانی که با پیمانه دست آب نخوردند آن کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرموده است: گفتند کسانی که میدانستند با خداوند ملاقات خواهند کرد (۴)، (۵).

ص: ۱۲۴

- ۱- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۴.
- ۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱.
- ۳- . بقره / ۲۴۹.
- ۴- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۴.
- ۵- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۱ با اختلافی در عبارت.

۱۸- ((تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ...)) (۱)

بعضی از آن رسولان را بر بعض دیگر برتری دادیم، برخی از آنها خدا با او سخن میگفت، و برخی را درجات برتر داد...

برخی از رسولان خدا با او سخن گفت، و بدین وسیله او را برتری داد، چون موسی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله، حقیقتاً به طور مستفیض از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که تغیر و دگرگونی که به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وحی عارض میشد، فقط به خاطر سخن گفتن خداوند بدون واسطه جبرئیل با آن حضرت بود، همانگونه که با سند در محاسن برقی و علل الشرایع و توحید صدوق و اکمال الدین و امالی شیخ روایت شده است، بلکه احادیث معراج از رسول خدا صلی الله علیه و آله گویا است که خداوند با رسول الله صلی الله علیه و آله سخن گفت و مناجات نمود و صدا کرد، همانطور که

در تفسیر قمی و... از حضرت کاظم و صادق و باقر و امیرمؤمنان علیهم السلام و ابن عباس وارد شده است. (۲)، (۳)

۱۹- ((أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ...)) (۴)

یا مانند کسی که از کنار آبادی (ویران) عبور کرد، در حالی دیوارهای آن بر روی سقفها فرو ریخته بود (و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده بود، او با خود) گفت: چگونه خداوند اینها را پس از مرگ زنده میکند. (در این هنگام خدا او را یکصد سال میراند).

ص: ۱۲۵

۱- . بقره / ۲۵۳.

۲- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۲۵.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۰۳. فقال الله: فنادانی.

۴- . بقره / ۲۵۹.

((كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ)) قمی در تفسیر خود روایت نموده از حضرت صادق علیه السلام که او ارمیای پیامبر بود. (۱)، (۲).

((أَنْتَى يُحْيِي هَيْدَهُ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا)) در روایت قمی در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام: پس به درندگان نگاه کرد که مردار را میخورند پس گفت: چگونه خدا این جسد‌ها را پس از مرگ زنده خواهد کرد؟ (۳)، (۴).

۲۰- ((الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...)) (۵)

کسانی که ربا میخورند (در قیامت) بر نمیخیزند؛ مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان دیوانه شده (و نمیتواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین میخورد و گاهی بر

میخیزد).

در تفسیر قمی از روایات ما این است که شبی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به آسمان (به عنوان معراج) برده شد؛ حال اینان به حضرت ارائه شد. (۶)، (۷).

۲۱- ((أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...)) (۸)

پیامبر به آن چه از طرف پروردگارش نازل شده ایمان آورده است: و همه مؤمنان (نیز) به خدا و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند.

ص: ۱۲۶

۱- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۴.

۳- . آلاء الرحمن: ج ۱، ص ۲۳۱.

۴- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۷.

۵- . بقره / ۲۷۵.

۶- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۴۲.

۷- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۸- . بقره / ۲۸۵.

از حضرت صادق علیه السلام و در تفسیر برهان از علی امیرالمؤمنین علیه السلام و از مقتضب الأثر با سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله: آنگاه که حضرت را به معراج بردند خداوند وی را آواز داد: ((أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ))؛ رسول خدا پاسخ داد از جانب خود و امتش. (۱)، (۲).

۲۲- ((... وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ...)) (۳)

تورات و انجیل را پیش از آن برای هدایت مردم فرستاد، و (نیز) کتابی فرستاد که حق را از باطل جدا سازد.

در تفسیر قمی در روایت صحیح از عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام؛ در این آیه: فرقان هر امر محکم و استوار؛ و کتاب مجموعه قرآنی که آن را پیامبران پیش از آن تصدیق

نموده‌اند. (۴)، (۵)

۲۳- ((... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...)) (۶)

در حالی که تفسیر (صحیح) آن متشابهات (قرآن) را جز خدا و راسخان در علم نمیدانند.

و اما حدیث از طریق ما (شیعیان) پس در تفسیر قمی در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است که همه آنچه را از تنزیل و تأویل در قرآن نازل شده میدانند، و خداوند چیزی را بر وی نازل نکرده که تأویل آن را ندانند، و جانشینان آن حضرت که پس از اویند همه را میدانند. (۷)، (۸)

ص: ۱۲۷

۱- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۲؛ فقلت: أنا مجیب عنی و عن أمتی.

۳- آل عمران / ۲، ۳.

۴- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۵۳.

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۴؛ قال: الفرقان کلّ أمر محکم الخ.

۶- آل عمران / ۷.

۷- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۵۷.

۸- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲۴- ((قُلْ لِلدِّينِ كَفْرُوَا سَتُغْلَبُونَ وَتُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ)) (۱)

به کسانی که کافر شدند بگو: (از پیروزی موقت خود در جنگ احد شاد نباشید به زودی مغلوب خواهید شد، (سپس در رستاخیز) به سوی جهنم محشور خواهید شد، و چه جایگاه بدی است).

در تفسیر قمی است که: اینها یهودیان بنی قینقاع بودند، که پس از جنگ بدر پیمان خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان جنگید، و آنان را به وسیله آنچه خداوند با مشرکان کرد ترسانید، و آنها به (وجود) مردانشان مباحث نمودند، خداوند این آیه را نازل فرمود، پس شکست خورده از دیار و ثروتشان اخراج شده با ذلت و خواری

جلای وطن شدند. (۲)، (۳)

۲۵- ((إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)) (۴)

خداوند؛ آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

در تفسیر قمی است: «عالم فرموده است: آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین نازل شده است» (۵)، (۶)

ص: ۱۲۸

۱- . آل عمران / ۱۲.

۲- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۶۱.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵.

۴- . آل عمران / ۳۳.

۵- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۷۷.

۶- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ و قال العالم علیه السلام : نزل الخ.

۲۶- ((إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا...)) (۱)

(به یاد آور) هنگامی را که همسر عمران گفت: خدایا آنچه را در رحم دارم برای تو نذر نمودم، که محرر (آزاد برای خدمت خانه تو باشد...).

در تفسیر قمی است در روایت حسن چون صحیح از حضرت صادق علیه السلام: که نام همسر عمران حنه است. (۲)، (۳)

۲۷- نیز در ذیل همان آیه آمده است:

و در تفسیر قمی در سوره مریم: و روایت را از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده که:

زکریا رئیس احبار (روحانیان بزرگ یهود) بود، و همسرش خواهر مریم دختر عمران پسر ماثان بود، و فرزندان ماثان از فرزندان سلیمان بن داود بودند. (۴)، (۵)

۲۸- نیز ذیل همان آیه:

و در تفسیر قمی در روایت حسن چون صحیح از حضرت صادق علیه السلام اینک:

خداوند به عمران وحی نمود که من به تو فرزند مبارک پسری میبخشم که به اجازه من کور مادرزاد و بیمار به مرض پیسی را بهبودی میبخشد، و مرده را زنده میکند، وی را پیامبر به سوی بنی اسرائیل قرار میدهم.

زکریا این مطلب را به همسر خود حنه حکایت نمود، پس وقتی همسرش باردار شد؛ در پیش خود گمان میکرد پسر است تا پایان روایت. (۶)، (۷)

۲۹- ((وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ)) (۸)

ص: ۱۲۹

۱- آل عمران / ۳۵.

۲- آلء الرحمن، ج ۱، ص ۲۷۸.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۹ (در ضمن حدیثی): عمران ابن مطلب را به همسر خود حنه مادر مریم نقل نمود.

۴- آلء الرحمن، ج ۱، ص ۲۷۸.

۵- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲ باز یادتی.

۶- آلء الرحمان، ج ۱، ص ۲۷۹.

۷- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۸- آل عمران / ۵۴.

آنها مکر و حيله کردند، و خدا (جزا و پاداش) مکرشان داد، و خدا بهترین (جزا دهنده) مکر کنندگان است و در تفسیر قمی با ذکر سند از حضرت باقر علیه السلام آمده است که:

مسیح به یاران خود فرمود: کدامیک از شما شبیه من خواهید شد تا کشته شود، و به دار آویخته شود، و در مقام و درجه با من باشد؟ جوانی گفت: ای روح خدا! من، فرمود: تو همانی. (۱)، (۲).

۳۰- ((وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَفَرَزْنَا قَالَ فَأَشْهَدُوا وَآنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ)) (۳)

(به یاد آور) هنگامی را که خدا (از امتهای) پیامبران پیمان گرفت هرگاه به شما کتاب و حکمت دادیم سپس پیامبری (به سوی) شما آمد که آنچه را با شما است تصدیق کند، البته به او ایمان آورده؛ و یاریش کنید،

(خداوند) فرمود: آیا اقرار نمودید، و بر این مطلبتان پیمانم را (در ابلاغ بین امتها) گرفتید؟ گفتند: اقرار نمودیم (خداوند) فرمود: پس شما (بر این عهد و پیمان امتتان) گواه باشید، و من (نیز) با شما از گواهانم.

در این آیه دو وجه و دو روایت است: ۱- اینکه عهد و پیمان برای پیامبران بر امتهای خودشان باشد... و میثاق برای پیامبران به اعتبار تبلیغ میثاق به امتهایشان باشد... در تبيان از ابی عبدالله علیه السلام یعنی حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: «تقدیر آن و اذا اخذ الله میثاق امم النبیین بتصدیق نبیها و العمل بما جاء به، و انهم خالفوهم فی ما بعد، و ما وفوا به، و ترکوا کثیراً من شریعتہ، و حرّفوا کثیراً منها».

ص: ۱۳۰

۱- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳- . آل عمران / ۸۱.

و زمانی که خداوند پیمان امتهای پیامبران را گرفت، به وسیله تصدیق پیامبرشان، و عمل به آنچه آورده، و به حقیقت آنان بعدا مخالفت ورزیدند، و به پیمان و عهد وفا نمودند، بسیاری از شریعت خدا را رها نمودند، و بسیاری دیگر از شرایع را تحریف کردند.

... و ابن جریر از امیر مؤمنان علی علیه السلام آورده در قول خداوند متعال: قال فاشهدوا میفرماید شما بر امتهای خودتان گواه باشید بر این پیمان و من با شما از گواهانم، بنابراین خطاب بعدا به امتها است.

۲- گرفتن پیمان از پیامبران باشد، و خطاب بعدا به آنان (پیامبران) باشد، همچنانکه حاصل تفسیر قمی و روایت وی از حضرت صادق علیه السلام همین است. (۱)، (۲)

۳۱- ((كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...)) (۳)

شما بهترین امت و گروه بودید که برای مردم آشکار گشتید، به کارهای نیک دستور میدادید، و از کارهای زشت باز میداشتید، و به خداوند ایمان میآوردید.

در تفسیر قمی است: در حدیث حسن چون صحیح یا صحیح از حضرت صادق علیه السلام:

-در مقام انکار - بهترین امت بودید که امیر مؤمنان و حسن و حسین علیهم السلام را کشتید!! تا پایان حدیث. (۴)، (۵)

ص: ۱۳۱

۱- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳- . آل عمران / ۱۱۰.

۴- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۳۰.

۵- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳۲- ((إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)) (۱)

(به خاطر آور) هنگامی را که دو طائفه از شما خواستند بترسند، وسستی کنند و خداوند سرپرست آنان است، پس مؤمنان فقط به خداوند توکل کنند.

در تفسیر قمی است که این آیه دربارهٔ عبدالله بن ابی و گروهی از یاران وی نازل شده که نظریه او را -در اینکه یاری پیامبر صلی الله علیه و آله نکنند - پیروی نمودند. (۲)

این شأن نزول تفسیر قمی را رد میکند که آیه میفرماید: ((هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا)) (قصد کردند که بترسند و یاری نکنند).

بدیهی است که عبدالله بن ابی و یاران وی ترسیدند و از یاری حضرت عقب نشینی کردند، و نفاق و دورویی به خرج دادند؛ همچنانکه از آیه ۱۶۰ آتیه حالشان معلوم میشود. (۳)

۳۳- ((وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ

تَنْظُرُونَ)) (۴)

و شما آرزوی مرگ (و شهادت در راه خدا) میکردید پیش از آن که (دستور جهاد بیاید و مرگ را) ملاقات کنید (حالا که دستور آمده) و مرگ را نظاره کنید (چرا) نگرانید؟.

در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام است که: مؤمنان وقتی خبر یافتند به آنچه در جنگ بدر بر سر شهیدانشان آورده‌اند؛ و مقام آنان در بهشت؛ آرزوی شهادت نموده، عرض کردند؛ پروردگارا پیکار و کشتار نصیب ما فرما تا ما در آن به شهادت برسیم، خداوند این جنگ را در احد قسمتشان کرد، جز آنان که خدا خواست ثابت قدم ماندند. (عدهای ماندند و به شهادت رسیدند). (۵)، (۶)

ص: ۱۳۲

۱- آل عمران / ۱۲۲.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳- آلای الرحمن، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴- آل عمران / ۱۴۳.

۵- آلای الرحمن، ج ۱، ص ۳۵۱.

۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳۴- ((وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ)) (۱)

چه بسیار (اتفاق افتاده) که جمعیت زیادی از پیروان پیامبران در جنگ کشته شده‌اند، و به خاطر گرفتاری و مشکلاتی که به آنان در راه خدا رسیده سستی به خرج نداده و ضعیف و زبون نشدند، و خداوند شکیبایان را دوست میدارد.

و در تفسیر قمی است: ربیون جمعیت‌های بسیار است، و ربوه مفرد؛ ده هزار کس است. (۲)، (۳)

۳۵- ((لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا...)) (۴)

خداوند شنید گفتار کسانی را که (چون

دستور آمد که به خدا قرض الحسنه بدهید) (آنها به تمسخر) گفتند: که خدا فقیر است و ما اغنیاء و دارا، ما گفتار آنان را ثبت خواهیم کرد...

و در تفسیر قمی قال (گفته): «(یهود) اولیاء خدا را فقیر و نیازمند دیدند، پس گفتند: اگر خدا غنی و دارا بود اولیاء و دوستان خود را بی نیاز و دارا میکرد» نسبت این نقل به امام شناخته نمیشود، و خدا دانا است.

آری از ما بعد آیه معلوم میشود که گویندگان این گفتار یهودند. (۵)، (۶)

ص: ۱۳۳

۱- آل عمران / ۱۴۶.

۲- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۵۴.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۷.

۴- آل عمران / ۱۸۱.

۵- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۷۵.

۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳۶- ((الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِئِنَّا اَلَّا نُوْمِنَ لِرِسُوْلٍ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ...)) (۱)

آنان که گفتند: خدا از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، تا آنکه قربانی آورد که آتش آن را بسوزاند

در تفسیر قمی است که: نزد بنی اسرائیل طشتی بوده که قربانی را نزدیک نموده در طشت مینهادند پس آتشی میآمده در آن میافتاد و آن را میسوزاند (۲). (۳)

۳۷- ((وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَامًا وَاَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ...)) (۴)

اموالی را که خداوند قوام زندگانی شما را به آن مقرر نموده به تصرف سفیهان ندهید، و از (مالشان به قدر لزوم و نیاز) نفقه و لباس به آنها بدهید...

در تفسیر قمی در روایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام است از رسول خدا صلی الله علیه و آله - در حدیث

شرابخوار- وی را امین ندانید، زیرا خدا میفرماید: ((وَلَا- تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ)): دارایی خودتان را به سفیهان (نابخردان) مدهید، کدام نابخرد از شرابخوار نابخردتر است. (۵)، (۶)

۳۸- ((اِنَّ الَّذِيْنَ يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى ظُلْمًا اِنَّمَا يَأْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ نٰرًا وَّسَيَصْلُوْنَ سَعِيْرًا)) (۷)

ص: ۱۳۴

۱- آل عمران / ۱۸۳.

۲- آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۴.

۴- نساء / ۵.

۵- آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۱۳.

۶- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۷- نساء / ۱۰.

حقیقتاً کسانی که اموال یتیمان را به ستمگری میخورند؛ در حقیقت آنان در شکم خود آتش فرو میبرند، و به زودی (در دوزخ) به آتش فروزان خواهند افتاد.

در تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود:

آنگاه که مرا به عنوان معراج به آسمان بردند گروهی را دیدم که بردهانشان آتش پر میشد؛ و از نشیمنگاه آنان بیرون میآمد! گفتم: ای جبرئیل اینان کیانند؟ گفت: کسانی هستند که دارائی یتیمان را به ستمگری میخورند. (۱)، (۲)

۳۹- ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا...)) (۳)

ای اهل ایمان! برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه و اجبار به میراث گیرید.

در تفسیر قمی از روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السلام: در قبائل عرب (رسم بر این بود که) وقتی یکی از بستگان نزدیک مردی میمرد؛ و زن داشت، مرد (وارث) لباسش را بر وی میافکند، در نتیجه همسر بودن او را به ارث میبرد، به مهریه همان خویشی که برای وی مهر قرار داده است، نکاح او را ارث

میبرد، همانگونه که مال و دارائی او را ارث میبرد، و آیه مزبور در این باره نازل شده است. (۴)، (۵)

۴۰- ((الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ...)) (۶)

ص: ۱۳۵

۱- . آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۲۳.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳- . نساء / ۱۹.

۴- . آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۵۹.

۵- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۶- . نساء / ۳۴.

مردان را بر زنان سلطه و حق نگهبانی است، به واسطه آن برتری که خداوند بعضی را بر برخی مقرر نموده، و هم به واسطه آن که مردان از مال خود باید به زن نفقه بدهند، پس زنان شایسته و فرمانبر، در غیبت مردان، حافظ حقوق شوهران باشند، و آنچه را که خدا امر به حفظ آن فرموده نگهدارند....

و در تفسیر قمی از روایت ابوالجارود: قَانِتَاتٌ اِی مَطِیْعَاتٍ، قَانِتَاتٌ یعنی فرمانبران و اطاعت کنندگان. (۱)، (۲).

۴۱- ((وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِالذِّقْرِیِّ وَالْقُرْبَىِّ وَالْيَتَامَىِّ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِی الْقُرْبَىِّ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجُنُبِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ...)) (۳)

خدای یگانه را پرستید، و هیچ چیز را شریک وی نگیرید، و نسبت به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و همسایه خویش و همسایه بیگانه و دوستان نزدیک و رهگذران... احسان و نیکی کنید.

و در تفسیر قمی است: ابناء الطریق کسانی هستند که در راهشان از تو یاری میطلبند. (۴)، (۵).

۴۲- ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا

تَقُولُونَ وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا...)) (۶)

ای اهل ایمان! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه میگویید، و نه در حال جنابت مگر آنکه مسافر باشید، تا وقتی که غسل کنید....

ص: ۱۳۶

۱- . آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳- . نساء / ۳۶.

۴- . آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۱۱۱.

۵- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۶- . نساء / ۴۳.

در علل (الشرايع) صدوق در روايت صحيح از زراره و محمد بن مسلم از حضرت باقر عليه السلام كه هر دو (راوى) گفتند: ما به حضرت عرض كرديم حائض و جنب به مسجد ميتوانند وارد شوند يا نه؟

فرمود: حائض و جنب نميتوانند داخل مسجد شوند، جز به عنوان عبور، به راستى خداوند تبارك و تعالى ميفرمايد: ((وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا)) و نه جنب مگر عبورى راه تا غسل كنيد، از (تفسير) عتاشى از زراره از حضرت باقر عليه السلام مثل حديث علل.

و در تفسير قمى است: از حضرت صادق عليه السلام از (وظيفه) جنب و حائض سؤال شد همانند حديث علل الشرايع را بيان داشته است. (۱)، (۲).

۴۳- ((أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُرْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بِلِ اللَّهِ يُرْكِي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا)) (۳)

نميينى آنان را كه دعوى پاك دلى و نيك نفسى ميكنند (و در عمل ناپاكنند) خدا است كه هر كس را بخواهد پاك و منزّه ميکند، و به اندازه فتيل (رشته باريك خرما؛ در قضا و قدر الهى) به كسى ستم نشود.

و فتيل در تفسير قمى: پوستى است كه بر روى هسته خرما هست. (۴)، (۵).

۴۴- ((رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا...)) (۶)

پرودگارا! ما چون صدای منادى را شنيديم كه خلق را به ايمان ميخواند، اجابت كرديم، و ايمان آورديم.

در مجمع البيان از ابن عباس و ابن مسعود: كه منادى همان رسول خدا صلى الله عليه وآله است. و قمى منادى را به اين معنى تفسير نموده است. (۷)، (۸).

ص: ۱۳۷

۱- . آلاء الرحمن، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲- . تفسير قمى، ج ۱، ص ۱۴۷، حديث دنباله دارد.

۳- . نساء / ۴۹.

۴- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۳۹.

۵- . تفسير قمى، ج ۱، ص ۱۴۸.

۶- . آل عمران / ۱۹۳.

۷- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۸۱.

۸- . تفسير قمى، ج ۱، ص ۱۳۶.

۱- ((كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّينِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَيَّ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ...)) (۱)

همه خوراکیها برای بنی اسرائیل حلال بود، جز آن را که یعقوب پیش از نزول تورات بر خود حرام کرد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود فرموده: «این کلام حکایت از یهود است، و لفظ آن لفظ خبر». (۲)، (۳)

۲- ((وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)) (۴)

و مردانی که بمیرند و زنانشان زنده بمانند، آن زنان باید از شوهر کردن خودداری کنند (و عده نگهدارند) تا مدت

چهار ماه و ده روز بگذرد، پس از انقضای این مدت؛ بر شما گناهی نیست که آنان در حق خویش کاری شایسته نمایند (از زینت کردن و شوهر نمودن اگر کردارشان به خوبی و قانون شرع باشد) و خداوند از کردارتان آگاه است.

ص: ۱۳۸

۱- . آل عمران / صلی الله علیه و آله ۳.

۲- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۳۱۰.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۴- . بقره / ۲۳۴.

و در تفسیر قمی و تیان و مجمع البیان و جز آنها این است که این آیه ناسخ حکم آیه هفتمین بعد از خود میباشد. (۱)، (۲).

یعنی آیه ((وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ...)) (۳).

مردانی که بمیرند و زنانشان باقی بمانند؛ وصیت کنند آنان را تا یکسال نفقه بدهند، و از خانه شوهر اخراج نکنند (عدّه در این آیه یکسال بوده و در آیه پیشین چهار ماه و ده روز که این آیه را نسخ نموده است).

ص: ۱۳۹

۱- . آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۵.

۳- . بقره / ۲۴۰.

تفسیر گران سنگ مجمع البیان از بهترین تفاسیر شیعه به شمار می آید که به مباحث مختلف علوم قرآنی اهتمام دارد. این تفسیر به روشنی تحت تأثیر تفسیر تبیان شیخ طوسی بوده است، اما میزان تأثیر گذاری تفسیر قمی بر مجمع البیان و اینکه مرحوم طبرسی چقدر از این تفسیر بهره برده موضوع و محور این مقاله است.

واضح است که ما در این مقاله صرفاً به استقصاء و جمع آوری مواردی که مجمع البیان از تفسیر قمی نقل کرده است بسنده نموده، تحلیل و نقد و بررسی را به عهده خواننده واگذار می کنیم.

از طرف دیگر روشن است که این مقاله ابتدای راهی عمیق و طولانی در این موضوع است که تفسیر مجمع البیان در چه مواردی تحت تأثیر تفسیر قمی بوده و از آن بهره برده و بدون کم و کاست یا افزایش آن را نقل نموده است و یا مواردی که مرحوم طبرسی با مؤلف تفسیر قمی هم عقیده نبوده و در تفسیر آیات با او تفاوت دیدگاه دارد و میزان این موافقت ها و مخالفت ها در مجموع

کاری تطبیقی و تحلیلی این دو تفسیر نیاز به بحثی دراز و دامنه دار است که از عهده این مقاله خارج می‌باشد، بنابراین: ما فقط در اینجا به نقل مواردی که مرحوم طبرسی از تفسیر قمی نقل کرده می‌پردازیم.

ضمناً فایده و ضرورت این تحقیق برای کسانی که در موضوع تفسیر قمی کاوش می‌کنند و در انتساب آن به مؤلف و کم و زیاد شدن های این تفسیر جای کلام و بحث دارند به خوبی روشن است. امید است که این تلاش، گامی بسیار کوچک در جهت اعتلای فرهنگ قرآنی باشد.

علی بن ابراهیم در مجمع البیان طبرسی

در تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره: ((وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ))

(به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگون آزمود، و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قراریده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقام هستند.

می‌فرماید: ثم انزل عليه الحنيفة، وهي الطهارة، وهي عشرة اشياء، خمسة منها في الرأس و خمسة منها في البدن الى آخر.

سپس خداوند به ابراهیم علیه السلام حنیفه؛ یعنی سنت مستقیمه را نازل کرد که پنج مورد از آنها مربوط به سر انسان است که عبارتند از:

۱. چیدن شارب

۲. ریش گذاشتن

۳. اصلاح و کوتاه نمودن موها

۴. مسواک کردن

ص: ۱۴۲

۵. خلال کردن دندانها

پنج مورد از آنها نیز مربوط به بدن انسان است که عبارتند از:

۱. زایل کردن موها

۲. ختنه کردن

۳. چیدن ناخن

۴. غسل جنابت

۵. شستشوی با آب

سپس این دستورها که حنیفیه (سنت مستقیمه) آشکار نامیده می شود، تا کنون منسوخ نشده است و تا روز قیامت منسوخ نخواهد شد، و در آیه ((وَاتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا)) (۱) نیز به همین دستورها اشاره دارد.

عین این مطلب (۲) در تفسیر قمی نیز آمده است. (۳)

۲- در تفسیر آیه ((وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ)) (۴) و مردان بر زنان برتری دارند.

و فی تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم قال: «حق الرجال علی النساء افضل من حق النساء علی الرجال» (۵) برای مردان بر زنان برتری و درجه است که علی بن ابراهیم فرموده: حق مردان بر زنان برتر است از حق زنان بر مردان.

۳- در تفسیر آیه ((وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ)) (۶)

(و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد).

ص: ۱۴۳

۱- ۱. نساء / ۱۲۵.

۲- ۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۴.

۳- ۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۸.

۴- ۴. بقره / ۲۲۸.

۵- ۵. مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۰۱ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۲.

۶- ۶. بقره / ۲۴۸.

و روی علی بن ابراهیم فی تفسیره عن ابی جعفر علیه السلام: ان التابوت الذی انزله الله الخ. علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

مراد از تابوت، آن صندوقی است که خداوند برای مادر موسی علیه السلام فرستاد که موسی علیه السلام را در آن گذاشت و به دریا انداخت و این تابوت نزد بنی اسرائیل بسیار محترم و با ارزش بود، و بدان تبرک می جستند، تا زمانی که مرگ موسی علیه السلام فرا رسید، و آن حضرت لوح های تورات و زره و آنچه را از آثار نبوت داشت در آن گذاشت و به هنگام وصیت، آن را نزد وصی خود یوشع بن نون به امانت سپرد. تا وقتی این تابوت در دست بنی اسرائیل بود از عزت و عظمت برخوردار بودند، ولی به علت بی اعتنائی آنان نسبت به تابوت تا آنجا که بچه ها در کوچه ها با آن بازی می کردند- وقتی دستشان به گناه آلوده شد و تابوت را خوار شمردند، خداوند تابوت را از آنان گرفت.

بنی اسرائیل وقتی از پیامبر خود درخواست کردند که برای آنان پادشاهی بفرستد، خداوند طالوت را برای آنها فرستاد، و تابوت را به ایشان بازگردانید. (۱) عین این مطلب با اختلاف بسیار ناچیزی در تفسیر قمی آمده است. (۲)

۴- ((فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ)) (۳)

(سپس به فرمان خدا آنها سپاه دشمن را به هزیمت وا داشتند).

داستان داوود علیه السلام

بنابر آنچه علی بن ابراهیم بن هاشم از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده، داستان به این صورت است که خداوند به پیامبر آنان وحی فرستاد که جالوت را کسی می کشد که زره

ص: ۱۴۴

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- ۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۰.

۳- ۳. بقره / ۲۵۱.

موسی علیه السلام براندام او مناسب باشد، و او یکی از فرزندان لاوی فرزند یعقوب و اسمش داوود است که فرزند ایشاء چوپان است. ایشاء پسرانی داشت که داوود کوچکتر از همه بود. وقتی خداوند طالوت را برای بنی اسرائیل برانگیخت و او آنان را به جنگ با جالوت فراخواند، طالوت به سوی پدر داوود (ایشاء) فرستاده شد و به وی گفت پسرانت را حاضر کن. وقتی همه حاضر شدند، یک یک آنها را خواست و زره موسی علیه السلام را بر آنها پوشاند که بر بعضی بلند و بر بعضی کوتاه بود.

طالوت، به ایشاء گفت: آیا پسر دیگری هم داری که نیامده باشد؟ او گفت: آری کوچکترین فرزندم را برای چراندن گوسفند به صحرا فرستاده ام طالوت گفت: او را حاضر کن. ایشاء کسی را به دنبال داوود فرستاد و او را آورد، داوود از صحرا برگشت و با خود فلاخن داشت. در بین راه که می آمد سه عدد سنگ صدا کردند ای داوود! ما را بردار. او هم آنها را برداشت و در خورجین نهاد و آنها سنگ های فیروزه بودند. داوود با سطوت و دلیر و نیرومند بود. وقتی نزد طالوت آمد، داوود زره موسی علیه السلام را بروی پوشاند که، مناسب اندام او بود.

سپس داوود در میدان نبرد در برابر جالوت ایستاد در حالی که جالوت برفیلی سوار و بر سرش تاجی بود و در پیشانی اش یاقوتی درخشانده، و لشکریان در کنارش بودند. داوود سنگی از سنگ ها را برداشت و در طرف راست لشکریان انداخت، که به آنان اصابت کرد و آنها فرار کردند. سپس سنگ دیگری برداشت و به طرف چپ لشکریان انداخت که به آنان نیز اصابت کرد و فرار کردند. داوود علیه السلام سنگ سوم را برداشت به طرف جالوت انداخت که به

یاقوت پیشانی جالوت خورد و به مغز سرش رسید و جالوت مرده بر زمین افتاد. (۱)

همین مطالب با اندک اختلافی در تفسیر قمی نیز آمده است. (۲)

ص: ۱۴۵

۱-۱. مجمع البیان، ج ۲، صص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲-۲. تفسیر قمی، صص صلی الله علیه و آله ۰ و صلی الله علیه و آله ۱.

۵- ((اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)) (۱)

(هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر قائم به او هستند، هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد، آنچه در آسمانها و آن چه در زمین است از آن اوست. کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟)

علی بن ابراهیم از پدرش، از حسین بن خالد روایت نموده که حضرت امام رضا علیه السلام این آیه را این گونه خوانده است: ((اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ - وَمَا تَحْتَ الثَّرَى عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ - مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)) (۲)

همین مطلب با اندکی اختلاف در تفسیر قمی آمده است. (۳)

۶- در تفسیر آیه ((إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ)) (۴)

(اگر انفاق ها را آشکار کنید خوب است، و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است). علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

(زکات واجب خارج می شود و آشکارا داده

می شود، ولی غیر زکات واجب اگر به صورت پنهانی داده شود بهتر است). همین مطلب در تفسیر قمی به عنوان (قال) - نه به عنوان روایت آمده است. (۵)

ص: ۱۴۶

۱- . بقره / ۲۵۵.

۲- . مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۶۱.

۳- . تفسیر قمی، ج ۱، ص ۹۲.

۴- . بقره / ۲۷۱.

۵- ۱. ر.ک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۷- در تفسیر آیه ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِعَدِيْنٍ إِلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُنَّ فَأَكْتُبُوهُ... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)) (۱)

(ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدت داری به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید... از خداوند بپرهیزید، و خداوند به شما یاد می دهد، خداوند به همه چیز داناست).

در تفسیر خود بیان کرده که در سوره بقره پانصد حکم موجود است و در این آیه نیز پانزده حکم وجود دارد. (۲) همین مطلب بدون کم و کاست در تفسیر قمی نیز آمده است، به عنوان (فقد روی فی الخبر؛ حقاً در خبر روایت شده است). (۳)

۸- در تفسیر آیه ((إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ)) (۴)

(دین در نزد خدا اسلام و تسلیم بودن در برابر حق است، و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد اختلافی (در آن) ایجاد نکردند مگر بعد از...). در خطبه امیر المؤمنین علیه السلام _ از آن حضرت _ روایت شده است که فرمود: اسلام را آن چنان تعریف کنم که پیش از من کسی تعریف نکرده باشد. اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین، و یقین همان تصدیق، و تصدیق همان اقرار است، و اقرار همان اداء و اداء همان عمل است. این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده و

ص: ۱۴۷

۱- ۲. بقره / ۲۸۲.

۲- ۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳- ۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۱.

۴- ۵. آل عمران / ۱۹.

سپس فرموده است که حضرت فرمود (مؤمن دین خود را از پروردگارش فرا گرفته نه از خود، ایمان مؤمن از کردارش شناخته می شود، و کفر کافر از انکار او معلوم می گردد، ای مردم! مواظب دین خود باشید، زیرا به راستی گناه در این دین (اسلام) بهتر است از نیکی در سایر دینها، بدیها و گناهان در اسلام آزریده می شود و نیکی ها در سایر دین ها پذیرفته نمی شود). (۱) همین مطلب را در تفسیر قمی مشاهده می کنیم، البته به اضافه (پس از من هم کسی این چنین تعریف نخواهد کرد). (۲)

۹- در تفسیر آیه ((إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلذِّينِ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ)) (۳) (سزاورترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند، و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است). از عمر بن یزید روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم شما از آل محمد علیهم السلام هستید، گفتم: از خود ایشان قربانت کردم، فرمود: آری، به خدا سوگند از خود آنان، این جمله را سه بار تکرار کرد. سپس آن حضرت به من نگاه کرد و من به وی نگریستم، و فرمود: ای عمر! خداوند در کتاب خود می فرماید: ((إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلذِّينِ اتَّبَعُوهُ)) - شایسته ترین افراد به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند.

این حدیث را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از عمر بن یزید روایت کرده است. (۴)

به همین ترتیب این روایت بدون کم و کاست

در تفسیر قمی آمده است. (۵)

۱۰- در تفسیر آیه ((وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ)) (۶)

ص: ۱۴۸

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- ۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸.

۳- ۳. آل عمران / ۶۸.

۴- ۴. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۱۸.

۵- ۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱۳.

۶- ۶. آل عمران / ۱۲۱ و ۱۲۲.

(به یاد آور زمانی را که صبحگاهان از میان خانواده خود _ جهت انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤمنان _ بیرون رفتی! و خداوند شنوا و داناست) و نیز به یاد آور زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه برگردند) و خداوند پشتیبان آنان بود (و به آنها کمک کرد تا از این اندیشه برگردند) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل می کنند).

غزوه احد

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که سبب غزوه احد این بود که قریش چون از جنگ بدر بازگشتند، و هفتاد کشته و هفتاد نفر اسیر به مسلمین دادند، ابوسفیان گفت: ای گروه قریش! نگذارید زنانتان بر مرده های شما گریه کنند، زیرا اشک چشم وقتی که بیرون آید غم و کینه نسبت به محمد را از دل بزدايد، پس از جنگ احد اجازه دهید که گریه و زاری کنند.

قریش با سه هزار سواره نظام و دو هزار پیاده نظام از مکه بیرون آمدند و زنانشان را نیز با خود بردند. چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، اصحاب خود را جمع کرد و آنان را به جنگ تشویق فرمود. عبدالله ابن ابی سلول گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون نمی رویم تا در کوچه های مدینه با دشمن بجنگیم، تا

همه اهل مدینه از کوچک و بزرگ و زن و مرد و پیر و جوان و قوی و ضعیف و غلام و کنیز بر سر راه ها و پشت بام ها با دشمن جنگ کنند. تا کنون با هیچ دشمنی در داخل مدینه و اندرون حصارهای خود نجنگیده ایم جز اینکه پیروز شده ایم و در هر جنگی که از مدینه بیرون رفتیم شکست خوردیم.

سعد بن معاذ و گروهی دیگر از قبیله اوس برخاسته، عرضه داشتند: «ای رسول خدا! تا کنون کسی از طایفه عرب بر ما طمع نکرده، درحالی که ما مشرک بودیم، و اکنون که شما در بین ما هستی چگونه می توانستد طمع نمایند؟! ما حتماً به سوی آنان خواهیم رفت، و با آنان جنگ خواهیم کرد. هر کس از ما کشته شد شهید است، و هر کس ماند ثواب مجاهد در راه خدا را دارد». رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر وی را پذیرفت و با جمعی از اصحاب برای سنگر گرفتن از مدینه خارج شدند، چنان که خداوند متعال می فرماید: ((وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ...))

عبدالله بن ابی سلول از رفتن با رسول خدا صلی الله علیه و آله خودداری نمود و جمعی از قبیله خزرج نیز همراه با وی از رفتن به جنگ خودداری کردند. وقتی قریش به احد رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش که ۷۰۰ نفر بودند آماده باش داده بود و عبدالله بن جبیر را با پنجاه تیر انداز بر درگاه شکاف کوه گماشت تا کفار از آنجا حمله نکنند. آن حضرت به عبدالله بن جبیر و یارانش فرمود: اگر دیدی که کفار را حتی تا پشت دروازه مکه فراری داده ایم، هرگز از اینجا برنخیزید، و اگر دیدید آنان ما را تا مدینه فراری دادند اینجا را خالی نگذارید، بلکه همین جا ثابت قدم باشید.

ابوسفیان خالد بن ولید را با ۲۰۰ نفر سواره نظام در کمین نهاد و گفت: وقتی دیدی که لشکر ما درحال شکست است، از این شکاف

بر ایشان درآید و از پشت به آنان حمله کنید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد و اصحاب موضع گرفتند و پرچم را به دست امیر مؤمنان علیه السلام داد. انصار بر کفار قریش حمله کردند، و آنان را شکستی مفتضحانه دادند و به این ترتیب اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرکز خیمه ها و سپاه و ادوات قریش قرار گرفتند.

خالد بن ولید با ۲۰۰ سوار بر عبدالله بن جبیر حمله ور شدند، ولی با تیر باران آنان روبه رو شده، مراجعت نمودند. همراهان عبدالله بن جبیر چون دیدند یاران

رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال و اثاث قریش را غارت می کنند به وی گفتند: یاران ما غنایم جنگی به چنگ می آورند و ما بدون غنائم می مانیم. عبدالله گفت: از خدا بترسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به ما قبلاً فرمود تا جای خود را هرگز رها نکنیم. ولی آنان سخن وی را نپذیرفتند و یکی یکی جای خود را خالی کردند. در نهایت عبدالله بن جبیر تنها با ۱۲ نفر باقی ماند.

پرچمدار قریش طلحه بن ابی طلحه عبدی از طائفه بنی عبدالدار بود اما علی علیه السلام او را کشت. پرچم وی را ابوسعید بن ابی طلحه گرفت که علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم افتاد. سپس مسافع بن ابی طلحه پرچم را گرفت، ولی علی علیه السلام او را نیز کشت و به همین طریق نه نفر از بنی عبدالدار بر سر پرچم به دست علی علیه السلام کشته شدند، تا اینکه بنده سیاهی از آنان به نام صواب آن را گرفت. علی علیه السلام به وی رسید و دست راستش را انداخت. صواب پرچم را به دست چپ گرفت که حضرت دست چپش را نیز برید. غلام پرچم را با باقی مانده دو دست به سینه چسبانید و رو به ابوسفیان کرد و گفت: آیا وظیفه خود را نسبت به عبدالدار

به انجام رساندم؟ علی علیه السلام ضربتی بر سرش زد و او را کشت و پرچم بر زمین افتاد. در این حال عمره دختر علقمه کنانی پرچم را برداشت و بلند کرد.

از سوی دیگر خالد به طرف عبدالله بن جبیر حمله ور شد و یاران عبدالله به جز چند نفر فرار کردند سرانجام خالد آنان را کشت و از آن شکاف از پشت به مسلمانان حمله کرد. قریش که در حال فرار بودند چون دیدند که پرچمشان بلند شد بازگشتند و به آن پناه آوردند و به مسلمانان حمله ور شدند، یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جلو و عقب در محاصره قرار گرفته بودند و سرگرم جمع آوری غنیمت جنگی بودند شکست سختی خوردند و به بالای کوه و هر طرفی فرار می کردند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را در حال فرار دید عمامه از سر برداشت و فرمود: «به سوی من بیایید من رسول خدایم، کجا فرار می کنید؟ آیا از خدا و پیامبرش می گریزید؟!»

هند دختر عتبه همسر ابوسفیان در میان لشکر بود و هر مردی که از مشرکان فرار می کرد، میل و سرمه دانی به طرف او می انداخت و می گفت: تو زنی بیش نیستی، بگیر و خود را با آن آرایش کن.

حمزه علیه السلام عموی پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند عبدالمطلب بر مشرکان حمله می کرد و مشرکین چون وی را می دیدند فرار می کردند، و هیچ کس در برابر او قدرت ماندن نداشت. هند به غلام خود، وحشی وعده داده بود که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام یا حمزه را بکشد، جایزه ی آن چنانی به او ببخشد و پاداش دهد.

وحشی قبلاً غلام حبشی جبیر بن مطعم بود. وحشی گفت: اما محمد صلی الله علیه و آله که من بر او قدرت ندارم. اما علی را دیدم که آدم بسیار با

احتیاطی است و همه اطراف خود را در نظر دارد و امیدی در کشتن او نیست. پس برای حمزه کمین کردم و دیدم مردم را درهم می پیچد و از کنار من گذشت و بر کنار نهری پا نهاد. پایش فرو رفت و به سر درآمد. من در این زمان اسلحه خود را بر دست گرفته به حرکت در آوردم و به سوی وی پرتاب نمودم، حربه به تهیگاه حمزه نشسته، از جلو بیرون آمد و حمزه به رو در افتاد. من جلو رفتم و شکمش را شکافتم و جگرش را در آورده، برای هند بردم و گفتم: «این جگر حمزه است». هند، جگر حمزه را گرفت و در دهان خود نهاد و در دهان گردانید. خداوند جگر حمزه را در دهان هند چون سنگ سخت گردانید و ناچار هند آن را بیرون افکند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند فرشته ای را فرستاد تا جگر حمزه را به جای خود برگردانید. هند نزدیک جنازه حمزه آمد و گوش و دست و پای وی را برید.

همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله جز دو نفر؛ یعنی حضرت علی علیه السلام و ابودجانه سماک بن خرشه کسی نماند. هر وقت گروهی به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله می کردند حضرت علی علیه السلام به جلو می شتافت و آنان را دفع می کرد تا آنکه شمشیرش شکست. رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر خود ذوالفقار را به علی علیه السلام داد و خود به گوشه ای از دامنه احد رفت و ایستاد. جنگ منحصر به یک طرف شد و علی علیه السلام همواره با مشرکان می جنگید تا این که هفتاد زخم به سر و صورت و شکم و دست و پای حضرت رسید.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود چنین آورده است: جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! الحق این فداکاری علی علیه السلام مواسات با توست، حضرت فرمود: من از علی ام و علی از من است. جبرئیل عرض کرد: من نیز از

شمایم. (۱)

همین مطلب در تفسیر قمی با اختلافاتی اندک آمده است. (۲)

۱۱- ((فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مَنِ اللّٰهِ وَفَضْلِ لَّمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ)) (۳)

(به همین جهت آنها از این میدان با نعمت و فضل پروردگار بازگشتند در حالی که هیچ ناراحتی به آنها نرسید، و از رضای خدا پیروی کردند، و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است).

چون ابوسفیان و یارانش از احد بازگشتند، و به «روحاء» رسیدند، از بازگشت خود و این که مسلمانان را تعقیب نکردند پشیمان شده، همدیگر را سرزنش نمودند که چرا نه پیامبر را کشتند و نه از زنان مسلمانان اسیر گرفتند و در میان خود گفتند: مسلمانان را کشتید و با این که حتی از آنان رمقی نمانده بود، رهایشان کردید، اکنون بازگردید و همه آنان را ریشه کن نمایید.

این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و تصمیم گرفت دشمن را بترساند، و قدرت خود و یارانش را به دشمن نشان دهد، لذا یاران خود را برای بیرون رفتن و تعقیب ابوسفیان فرا خواند و فرمود: آیا گروهی که برای خدا محکم باشند وجود ندارد که به دنبال دشمن بروند زیرا این کار باعث خواری دشمن است و دور از شنیدن (گوش ها به خاطر شگفتی آن).

ص: ۱۵۳

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۲، صص ۳۷۶.

۲- ۲. تفسیر قمی، ج ۱، صص ۱۱۸ - ۱۲۳.

۳- ۳. آل عمران / ۱۷۴.

گروهی با همه زخم‌هایی که داشتند حاضر شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا داد که با ما حاضر نشود جز گروهی که دیروز با ما حضور داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به این علت بیرون آمده اند که

دشمن را بترساند و نیروی خود را در تعقیب آنان نشان دهد و به آنان ثابت کند که کشته و زخمی دادن پیشین آنان را سست نکرده است و در نهایت دشمن از بازگشت منصرف شود. پیامبر صلی الله علیه و آله با هفتاد تن بیرون آمدند تا به حمراء الأسد رسیدند، که تا مدینه هشت میل فاصله داشت.

علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر خود می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی هست که خبر مشرکان را برایم بیاورد؟ هیچ کس جواب حضرت را نداد جز علی علیه السلام که عرض کرد: من خبر آنان را برای شما می آوردم. حضرت فرمود: برو و بنگر اگر آنان سوار اسب شده و شتران را کنار گذاشته اند آهنگ مدینه دارند و اگر شتر سوار شده و اسبها را کنار گذاشته اند قصد مکه دارند».

امیرمؤمنان علی علیه السلام با همه زخم‌ها و دردها تا نزدیک مشرکان رفت و آنان را دید که بر شتر سوارند و اسب‌ها را رها کرده اند. حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام برگشت و جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش داد حضرت فرمود: آنان قصد رفتن به مکه دارند. چون حضرت به مدینه رسید جبرئیل فرود آمد که یا محمد صلی الله علیه و آله! خداوند دستور می دهد که برای تعقیب آنان از شهر بیرون بروی و جز زخمی‌ها با تو نیابند. زخمی‌ها به مداوی زخمهایشان پرداختند و خداوند این آیه را فرستاد: «در تعقیب مشرکان سستی نکنید، اگر شما زخمی شدید و دردناکید آنان نیز زخمی شده درد می کشند» (۱).

ص: ۱۵۴

پس از آن مسلمانان با همه زخم و جراحتی که داشتند با پیامبر صلی الله علیه وآله از مدینه بیرون

رفتند. (۱)

۱۲- ((الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...)) (۲)

(خردمندان که با آفرینش آسمانها و زمین به یگانگی خداوند استدلال می کنند کسانی اند که در حال ایستاده (سلامتی) و نشسته و خوابیده (بیماری) یعنی همه حالات خدا را یاد می کنند).

علی بن ابراهیم قمی آن را در تفسیر خود روایت کرده است. (۳)

۱۳- ((يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا...)) (۴)

(ای مردم! از پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک نفس آفرید و همسرش را از وی آفرید).

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که خداوند متعال حواء را از بهترین سرشت باقی مانده از آفرینش آدم علیه السلام خلق نمود و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است (۵): او را از پایین ترین دنده وی آفریده. (۶)

۱۴- ((وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا)) (۷)

(هر گاه به شما تحیت گویند پاسخ آن را بهتر از آن بدهید یا (لااقل) همان گونه پاسخ گویند، خداوند حساب همه چیز را دارد).

ص: ۱۵۵

۱- ۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- ۲. آل عمران / ۱۹۱.

۳- ۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۳ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴- ۴. نساء / ۱.

۵- ۵. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۸.

۶- ۶. مجمع البیان، ج ۳، ص ۸.

۷- ۷. نساء / ۸۶.

علی بن ابراهیم در تفسیر (۱) خود از صادقین علیهما السلام آورده است که منظور از تحیت در

آیه، سلام است و نیکیهای دیگر. (۲)

۱۵- ((إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ...)) (۳)

(کافران را بگیرید و بکشید) جز آنان که به قومی می پیوندند که میان شما و ایشان عهد و پیمانی باشد یا نزد شما آیند در حالی که از جنگ با شما و جنگ با آنان سینه شان به تنگ آمده است).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده: (۴) منظور از این آیه قبیله اشجع است که هفتصد نفر بودند و با سرکردگی مسعود بن دخیله به مدینه آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان بارهای خرما به عنوان مهمانی فرستاد و فرمود: «بهترین هدیه چیزی است که در وقت نیاز فرستاده شود». سپس از آنان پرسید: برای چه به مدینه آمده اید؟ عرض کردند خانه های ما به شما نزدیک است، و دوست نداشتیم که با شما و قوم بنی ضمیره که میان ایشان پیمان صلح بود جنگ کنیم، زیرا در برابر آنان در اقلیت هستیم. ما آمده ایم با شما پیمان دوستی ببندیم و در امان باشیم. پیامبر گرامی با آنان پیمان بست و آنان به شهرهای خویش باز گشتند، به همین جهت خداوند دستور فرمود که متعرض آنان نشوند. (۵)

۱۶- ((لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ...)) (۶)

ص: ۱۵۶

۱-۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲-۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۴۸.

۳-۳. نساء / صلی الله علیه و آله .

۴-۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۴.

۵-۵. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۳.

۶-۶. نساء / ۱۱۴.

(در بسیاری از گفت و گوهای در گوشه (و محرمانه) آنان خیری نیست، جز کسی که دستور دهد به صدقه دادن یا نیکی نمودن یا اصلاح میان مردم).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود می گوید: (۱) پدرم از ابن ابی عمیر، از حماد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: خداوند تحمیل را در قرآن واجب کرده است، راوی عرض کرد: فدایت شوم تحمیل چیست؟ فرمود: تحمیل این است که صورتت از صورت برادر دینیت اعراض کرده باشد، و تو آن را با گشادگی متوجه وی سازی، و منظور از ((لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ)) همین است. هم چنین در حدیثی دیگر می گوید: پدرم از بعضی مردان (و استادان) خود روایتی که خود سندش را به حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام می رساند نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«خداوند زکات جاه و مقام را بر شما واجب کرده است همان گونه که زکات مال را بر شما واجب نموده است». (۲)

۱۷- ((وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا)) (۳)

(دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد، و خدا ابراهیم را به دوستی خود انتخاب کرد).

وجه دیگری که درباره خلیل بودن ابراهیم علیه السلام گفته شده این است که در تفسیر روایت شده که ابراهیم علیه السلام از مهمانان پذیرایی می نمود و مسکینان را اطعام می کرد تا این که مردم گرفتار قحطی شدند. حضرت ابراهیم علیه السلام دوستی در مصر داشت و به قصد فراهم نمودن خوراک خانواده رهسپار مصر شد. ولی از جانب او چیزی نصیب آن حضرت نشد. در بازگشت به طرف

ص: ۱۵۷

۱-۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲-۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۹.

۳-۳. نساء / ۱۲۵.

خانواده از شنزاری نرم گذشت و جوال های خود را برای این که خانواده اش ناراحت نشوند از ماسه نرم پر کرد و به خانه آمد. برای این که خجالت می کشید در گوشه ای خوابید و خوابش برد. خداوند ماسه ها را به آرد بدل نمود. خانواده اش جوال ها را گشوده، نان پختند و از آن نان برای حضرت ابراهیم آوردند. ایشان پرسید این نان را از کجا آوردید؟ گفتند: از آردی که از رفیق مصری ات آوردی. گفت: آری او دوست من است، ولی مصری نیست، از این رو خداوند سبحان وی را خلیل نامید.

این مطلب را علی بن ابراهیم (۱) از پدر خود از هارون بن مسلم از مسعده بن صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است. (۲)

۱۸- ((وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ...)) (۳)

(شما هرگز نمی توانید در میان زنان عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش کنید).

علی بن ابراهیم در تفسیر (۴) خود فرموده که مردی از زندیقان (مجوسان) از ابوجعفر احول (۵) درباره این دو عبارت از فرمایش خداوند سبحان سؤال کرد. ((فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً)) (۶)

ص: ۱۵۸

۱-۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲-۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳-۳. نساء / ۱۲۹.

۴-۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۲.

۵-۵. ابوجعفر محمد بن علی بن نعمان بجلی، کوفی، صیرفی (احول) مؤمن الطاق که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بود.

۶-۶. نساء / ۳.

و نیز این فرموده که: ((وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا)) (۱)

(و اگر می ترسید که هنگام ازدواج با دختران یتیم عدالت را رعایت نکنید (از ازدواج با آنان چشم پوشی کنید) با زنان

پاک (دیگر) ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر، و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد رعایت نکنید) تنها یک همسر بگیرید و یا از زنانی که مالک آنهاست استفاده نمایید، این کار از ظلم و ستم، بهتر جلوه گیری می کند).

فرد زندیق ادعا کرد که میان این دو فرمایش ناسازگاری است. ابوجعفر می گوید: در این باره جوابی نداشتم تا آنکه به مدینه رفته خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و از ایشان پرسیدم، فرمود: اما فرمایش خدای متعال: ((فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا)) منظور نفقه است و اما فرمایش ((وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا)) منظور محبت است، زیرا هیچ کس نمی تواند میان دو همسر در محبت، عدالت و تساوی برقرار کند. ابوجعفر احوال می گوید: به طرف آن مرد (زندیق) باز گشتم و به او پاسخ دادم گفت این پاسخی است که از حجاز با خود آورده ای. (۲)

۱۹- ((وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ...)) (۳)

(هیچ یک از اهل کتاب (یهود و نصارا) نیستند؛ جز اینکه پیش از مرگ خود به او ایمان می آورند).

ص: ۱۵۹

۱- ۱. نساء / ۳.

۲- ۲. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۷.

۳- ۳. نساء / ۱۵۹.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود(۱) بیان کرده که پدرش از سلیمان بن داود منقری از ابوحزمه شمالی از شهر بن حوشب نقل کرده که حجاج بن یوسف می گفت: آیه ای در کتاب خدا مرا حیران و درمانده کرده است و آن فرمایش خداوند است که: ((وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ))، به خدا سوگند دستور می دهم و گردن یهودی یا نصرانی زده می شود، سپس چشمانم را می دوزم و می بینم که لب های آنان حرکت نمی کند (و حرفی

نمی زنند) تا از روی زمین برداشته شوند. گفتم: خداوند کار امیر را به صلاح آورد، معنی آیه این نیست. گفت پس مقصود چیست؟ گفتم: حضرت عیسی علیه السلام پیش از رستاخیز به جهان فرود خواهد آمد و هیچ یک از پیروان کیش یهود و نصرانی و جز او نمی ماند مگر اینکه پیش از مرگ حضرت عیسی علیه السلام به وی ایمان خواهند آورد و آن حضرت پشت سر حضرت مهدی [عج الله] نماز خواهد خواند.

حجاج گفت: وای بر تو! این مطلب را از کجا فهمیدی و از کجا آورده ای؟ گفتم: محمد بن علی باقر فرزند علی بن الحسین فرزند علی بن ابی طالب برایم نقل فرموده است.

حجاج گفت: سوگند به خداوند از چشمه سار زلال آورده ای!

به شهر بن حوشب گفتند: منظورت چه بود (که این گونه پاسخش دادی؟) گفت: می خواستم وی را به خشم آورم.(۲)

۲۰- ((...وَأَنْ تَشْتَقِسْمُوا بِالْأَزْلَامِ...)) (۳)

(و همچنین حرام است قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمایی...)

ص: ۱۶۰

۱- ۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲- ۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۳۶.

۳- ۲. مائده / ۳.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود(۱) از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده، است که تعداد تیرها ده عدد بود که از هفت عدد آنها سهم داشتند و در سه عدد تیر سهم نداشتند. هفت عدد سهم دار بدین نام بوده اند: فذ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب، معلی و آن سه عدد که سهم نداشتند به نام های سفح، المنیع، و وغد خوانده می شدند.

تیرهای سهمدار به ترتیب هر کدام یک سهم بیشتر از قبلی داشته است بدین گونه که فذ یک سهم، توأم دو سهم و معلی هفت سهم.

آنان گوسفندی را می کشتند و گوشت آن را به بخش هایی قسمت می کردند. آن گاه تیرها را به دست یک نفر داده، تا به نام افراد تیرها را بیرون بیاورد و بهای گوسفند به گردن کسانی بود که آن سه تیر بدون سهم به نامشان در می آمد و تیرهای سهمدار به نام هر کس در می آمد برابر آن، صاحب تیر سهم خود را می گرفت.(۲)

۲۱- ((...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)) (۳)

(امروز دین شما را کامل کردم)

علی بن ابراهیم در تفسیر خود(۴) فرموده که پدرم از صفوان از علا و محمد بن مسلم، از حضرت امام باقر علیه السلام نقل نموده است که نزول آیه در کراع الغمیم(۵) بوده، و رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجفه به پا داشت.(۶)

۲۲- ((يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ... فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ...)) (۷)

(از تو ای رسول من) می پرسند: برای آنان چه چیز حلال است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال است و شکارسگان که با آنها شکار می کنید... پس از آنچه برای شما نگه میدارند بخورید).

ص: ۱۶۱

۱- ۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۹ او این روایت را به هیچ یک از صادقین علیهما السلام نسبت نداده است، بلکه به عنوان قال بیان شده.

۲- ۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۲.

۳- ۲. مائده / ۳.

۴- ۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۰ با اختلاف جزئی.

۵- ۴. مکانی است میان مکه و مدینه.

۶- . مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۴.

۷- ۶. مائده / ۴.

علی بن ابراهیم در تفسیر خویش به اسناد خود از ابوبکر حضرمی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت سؤال کردم از شکار بازها و کرکس ها و یوزپلنگ ها و سگ ها؟ فرمود: جز آنچه تذکیر کرده اید نخورید مگر شکار سگ ها، عرض کردم: اگر کشته باشد؟

فرمود: بخورید که خداوند می فرماید (و ما علمتم من الجوارح مکلبین) (و نیز صید) حیوانات شکاری و سگ های آموخته و تربیت یافته سپس فرمود: تمام حیوانات درنده، شکار را برای خود شکار می کنند، جز سگ آموزش یافته که شکار را برای صاحبش می گیرد. سپس فرمود: هر گاه سگ تعلیم دیده را فرستادی، نام خدا را ذکر کن که همین در حکم سر بریدن آن شکار است. (۱)

۲۳- ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...)) (۲) (ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از آیین خود باز گردد. خداوند گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند، آنها در راه خدا جهاد کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی هراسند).

علی بن ابراهیم بن هاشم بیان کرده که: آیه درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فی فرجه و یاران وی نازل شده است (۳).

۲۴- ((جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ...)) (۴)

(خداوند کعبه _ بیت الحرام _ را وسیله ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده، و هم چنین ماه حرام).

ص: ۱۶۲

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۸ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲- ۲. مائده / ۵۴.

۳- ۳. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۸ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۰.

۴- ۴. مائده / ۵۴.

گفته شده معنی (قیاما للناس) این است که اگر خانه کعبه را یک سال رها کنند و حج نکنند، مهلت داده نخواهند شد و هلاک شوند، این معنی را علی بن ابراهیم از معصومین علیهم السلام روایت کرده و فرموده «تا وقتی که مردم به سوی کعبه حج گزارند هلاک نخواهند شد، اما هر گاه کعبه ویران شود و حج را رها کنند،

نابود خواهند شد. (۱)

۲۵- ((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)) سوره انعام

علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدر خود از حسین بن خالد، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: سوره انعام یکبار نازل شده که هفتاد فرشته آن را بدرقه کردند به طوری که صدای تسبیح و تهلیل و تکبیر آنان بلند بود. هر کس این سوره را تلاوت نماید آن فرشته ها بر وی تا روز رستاخیز درود فرستند. (۲)

۲۶- ((فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)) (۳)

(و دنباله جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص خداوند جهانیان است).

علی بن ابراهیم از پدرش از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود مقری از فضیل بن عیاض از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که درباره ورع از حضرت پرسیدم، فرمود: کسی ورع دارد که از محرّمات الهی پرهیز و دوری نماید. کسی که از امور شبهه ناک پرهیز نکند، در حرام می افتد بدون این که حرام را بشناسد. و کسی که کارزشت و بد را ببیند و با داشتن توانایی درصدد جلوگیری بر نیاید او دوست دارد معصیت خدا شود، و چنین شخصی دشمنی خود را با خدا آشکار نموده است. و کسی که بقا و ماندن ستمکاران را دوست داشته باشد او دوستدار معصیت خداست و خداوند خود را به خاطر هلاک ستمکاران ستایش نموده است. و فرموده ((فقطیع...)) دنباله و نسل گروهی که ستم می کردند قطع شد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. (۴)

ص: ۱۶۳

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۲۴ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲- ۲. مجمع البیان، ج ۴، ص ۶ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۳- انعام / ۴۵.

۴- ۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۶ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲۷- ((وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ

فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ)) (۱)

(او کسی است که برای شما ستارگان را قرارداد تا به وسیله آنها در تاریکی های بیابان و دریا راه یابید، برآستی ما آیات و نشانه های خود را برای گروهی که خواهان هدایتند توضیح دادیم).

در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم آمده: «به راستی ستارگان؛ آل محمد علیهم السلام هستند». (۲)

۲۸- ((وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ)) (۳)

و بر یهودیان هر حیوان سمدار را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند چربی آنها را تحریم نمودیم، جز چربی هایی که بر پشت یا دو پهلوئی آنها قرار دارد یا آن مقداری که با گوشت به هم آمیخته است، این تحریم را به خاطر ستمی که می کردند به آنها کیفر دادیم، حَقّاً ما راست می گوئیم. (در تفسیر ذلک جزیناهم ببغیهم) گفته شده که پادشاهان بنی اسرائیل نیازمندان خودشان را از گوشت پرنده و چربی ممنوع کرده بودند. خداوند به علت ستم آنان نسبت به فقرا و نیازمندان، گوشت و چربی را بر ملوک تحریم فرمود. این معنی را علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده است. (۴)

ص: ۱۶۴

۱- ۲. انعام / صلی الله علیه و آله ۷.

۲- ۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۲۰ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۳- . انعام / ۱۴۶.

۴- ۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۸۵ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲۹- ((وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ)) (۱)

(بهشتیان دوزخیان را صدا می زنند که: آنچه پروردگار ما به ما وعده داده بود همه

را حق یافتیم، آیا شما نیز آنچه پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید؟ گویند: آری. پس اعلان کننده ای در میان آنها ندا کند که لعنت و دوری از رحمت خداوند بر ستمکاران باد).

از امام رضا علیه السلام نقل شده که اعلان کننده، حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است. این حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل نموده است. (۲)

۳۰- ((ادْعُوا رَبُّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ)) (۳)

(پروردگار خود را از روی تضرع و پنهانی بخوانید، همانا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد).

گفته شده که تضرع، بلندی صدا و خفیه، آهستگی صداست؛ یعنی او را آشکارا و پنهان بخوانید. این معنی را علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابومسلم نقل کرده است.

۳۱- ((فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ)) (۴)

(سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود). و در کتاب علی بن ابراهیم آمده است که خداوند صیحه و زلزله را برایشان فرستاد و آنها به هلاکت رسیدند. (۵)

ص: ۱۶۵

۱- ۲. اعراف / ۴۴.

۲- ۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۵۹ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۵ «يُؤذَنُ أَذَانًا يَسْمَعُ الْخَلَائِقُ كَلِمَاتَهَا».

۳- . اعراف / ۵۵.

۴- . اعراف / ۷۸.

۵- ۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۹۶ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۳۲- ((فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالِدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ)) (۱)

سپس طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را بر آنها- به عنوان نشانه های جدا از هم - فرستادیم. پس آنها کبر ورزیدند و گروه بزهکاری بودند.

ابن عباس و سعید بن جبیر و محمد بن اسحاق بن یسار و علی بن ابراهیم به روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می گویند: آنگاه که جادوگران ایمان آوردند و فرعون مغلوب شد، او و قومش بر کفر ماندند: هامان به فرعون گفت: بنی اسرائیل به موسی ایمان آورده اند، آنها را زندانی کن. فرعون همه افرادی را که به موسی ایمان آورده بودند زندانی کرد. خداوند نشان های خود را پی در پی برای آنها آورد و آنان را گرفتار قحطی نمود و سپس طوفان را بر آنها نازل کرد و خانه هایشان را ویران نمود. آنان در صحرا خیمه زدند و خانه های فرعونیان را آب فرا گرفت، ولی به خانه های بنی اسرائیل حتی یک قطره آب وارد نشد. زمین های زراعتی در زیر آب پنهان شد و نتوانستند کشت کنند. به موسی علیه السلام گفتند از پروردگارت بخواه که ما را از این باران نجات دهد تا ما به تو ایمان بیاوریم و بنی اسرائیل را همراه تو بفرستیم، موسی علیه السلام دعا کرد و آنها نجات یافتند، ولی ایمان نیاوردند. هامان به فرعون گفت: اگر بنی اسرائیل را آزاد کنی موسی علیه السلام بر تو غالب می شود و سلطنت تو از بین می رود.

خداوند آن سال زمین را سرسبز و خرم، و کشتزار و میوه را فراوان نمود، فرعونیان گفتند: این آب و فراوانی فقط نعمتی است برای ما. بنا به قول علی بن ابراهیم در سال دوم، و به قول دیگر مفسران: در ماه دوم، خداوند ملخ

ص: ۱۶۶

فرستاد و همه زراعتها را خورد. آنگاه به خوردن درها و لباسها و اثاثیه پرداخت تا آنجا که موها و ریش های آنان را نیز می کند. ملخ ها در خانه های بنی اسرائیل وارد نمی شدند و هیچ گونه صدمه ای

بر آنان وارد نمی نمودند. فرعونیان به ناله در آمدند تا این که فرعون به موسی علیه السلام گفت: از خداوند بخواه ملخ ها را دفع کند تا بنی اسرائیل را آزاد کنیم. موسی علیه السلام دعا کرد و ملخ ها پس از یک هفته - از شنبه تا شنبه - رفتند.

می گویند موسی علیه السلام بیرون آمد و با عصا به مشرق و مغرب اشاره نمود و ملخ ها از همان جا که آمده بودند بازگشتند، آن چنان که گویی ملخ ها هرگز نبودند. بازهم همان نگذاشت فرعون بنی اسرائیل را آزاد کند.

بنا به روایت علی بن ابراهیم، در سال سوم و به قول سایر مفسران در ماه سوم، خداوند ملخ هایی ریز و بی بال فرستاد که بدترین نوع ملخ بودند و در کمترین مدت همه چیز را خوردند، و زمین را برهنه نمودند.

برخی می گویند: موسی علیه السلام مأور شد به عین الشمس برود و عصای خود را به تلی از ماسه بزند همین که عصای خود را زد، شپش های بسیاری پدیدار شد. این شپش ها به لباس های مردم داخل می شدند و آنها را می گزیدند و هر کس خوراک می خورد، خوارکش پر از شپش می شد الخ. (۱)

۳۳- (... سَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ) (۲)

(برای او (موسی علیه السلام) در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم، و بیانی از هر چیز نمودیم، پس آن را با جدیت بگیر، به قوم خود دستور بده، به نیکوترین آنها عمل کنند؛ (و آنها که به مخالفت برخیزند کیفر آنها دوزخ است) و به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهیم داد).

ص: ۱۶۷

۱- ۱. مجمع البیان: ج ۴، ص ۳۴۰؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۳۹: بدون سند و اسناد به امام و با اختلاف در عبارت و معنی.

۲- ۲. اعراف / ۱۴۵ .

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که معانی ((سَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ)) این است که گروهی فاسق و بزهکار می آیند که حکومت را به دست می گیرند. (۱)

۳۴- ((وَإِخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَإِيَّايَ...)) (۲)

(موسی علیه السلام از قوم خود هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند) گفت: پروردگارا اگر می خواستی می توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی، آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده اند (مجازات و) هلاک می کنی؟...).

در بین دانشمندان تفسیر، اختلاف است که موسی علیه السلام برای چه و کی هفتاد نفر را برگزید. ابوعلی جبائی و ابومسلم و جمعی از مفسران می گویند: موسی علیه السلام هنگامی آنها را برگزید که برای سخن گفتن با خداوند به میقات می رفت، برای این که آنها در موقع تکلم و نزول تورات حاضر و شاهد باشند تا اگر بنی اسرائیل به فرمایش موسی علیه السلام اعتماد نکردند آنان گواه باشند. هنگامی که در میقات حاضر شدند و سخن حق تعالی را شنیدند، درخواست رؤیت و دیدن خدا را نمودند، در نتیجه صاعقه آنان را فرا گرفت. سپس خداوند آنان را زنده کرد.

خداوند سبحان سخن را از داستان میقات آغاز کرد و سپس به بیان داستان گوساله پرداخت و هنگامی که به اتمام رسید به باقی مانده داستان بازگشت. سپس این میقات همان اولین میعادی است که (در سابق) گذشت.

این قول را علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده و صحیح است. (۳)

ص: ۱۶۸

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۵۵ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲- ۲. اعراف / ۱۵۵.

۳- ۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۶۸ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳۵- ((وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)) (۱)

(و به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: پروردگارا! اگر این قرآن حق است، و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر، یا عذابی دردناک برای ما بفرست).

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش فرمود: من پادشاهان دنیا را می کشم، و سلطنت را به شما می دهم، از من پیروی کنید تا بر عرب و عجم حکومت نمایید. ابوجهل از روی حسادت به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بار پروردگارا! اگر این قرآن حق است تا پایان آیه. سپس گفت: خداوندا ما آمرزش تو را خواهانیم، پس خداوند (ما) کان الله ليعذبهم) تا آخر را نازل فرمود. (۲)

۳۶- ((مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثْخَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)) (۳)

(هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد. (جای پای خود را در زمین استوار کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن فدیة آزاد کنید، ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می خواهد و خداوند توانا و حکیم است).

در کتاب علی بن ابراهیم آمده است: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را کشت؛ انصار ترسیدند که همه اسیران کشته شوند، گفتند: ای رسول خدا! ما هفتاد نفر را کشتیم و آنان قوم و قبیله تو هستند، می خواهی آنان را ریشه کن کنی؟ از

ص: ۱۶۹

۱- ۱. انفال / ۳۲.

۲- ۲. مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۶۱ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳- ۳. انفال / ۶۷.

آنها فدیه بگیر، این سخن را وقتی گفتند که در ارتش قریش هرچه را از غنائم جنگی یافتند گرفته بودند. وقتی این درخواست را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند این آیه نازل شد ((مَا كَانَ لِإِنبِيَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى)) تا پایان و به آنان اجازه گرفتن فدیه داده شد که فدیه گیرند و اسیران را آزاد کنند. (۱)

۳۷- ((وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَيْدًا وَحَظِيَ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ * آ لَآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ)) (۲)

(و بنی اسرائیل را از دریا (رود نیل) عبور دادیم، فرعون و لشگریانش از روی ستم و تجاوز دنبال آن ها رفتند تا این که غرق شدن دامنش را گرفت (فرعون) گفت: ایمان آوردم به اینکه معبودی نیست جز خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، و من از مسلمانانم (به او گفته شد) اکنون در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی).

علی بن ابراهیم بن هاشم به استناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده، است که جبرئیل خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسید جز غمگین و گرفته. همواره از زمانی که خداوند فرعون را هلاک کرد افسرده و غمگین بود. وقتی خداوند دستور داد این آیه را نازل کند، جبرئیل شاد و خندان نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حیب من جبرئیل! تا این ساعت هر گاه می آمدی غم و اندوه در رخسارت نمایان بود، جبرئیل عرض کرد: آری ای محمد وقتی خداوند فرعون را غرق کرد؛ گفت ایمان آوردم به این که معبودی نیست جز آنکه بنی اسرائیل به وی ایمان آورد، من مشتکی گل برداشته به دهانش انداختم. سپس به او

ص: ۱۷۰

-
- ۱- ۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۹۴ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۶۸.
 - ۲- ۲. یونس / صلی الله علیه و آله و صلی الله علیه و آله ۱.

گفتم: الآن ایمان می آوری و حال آنکه قبلاً عصیان نمودی و از مفسدان بودی؟! پس از آن ترسیدم رحمت خداوند شامل حال او شود. و خداوند مرا بر آنچه کردم عذاب فرماید، اکنون که مأمور شدم این آیه را بر تو نازل کنم. ایمن گشتم و فهمیدم که کارم مورد رضای خداوند بوده است. (۱)

۳۸- ((فَلَوْلَا كَانَتْ قُوَّتُهُ آمَنْتَ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ)) (۲)

چرا هیچ یک از آبادی ها ایمان نیاوردند (و ایمانشان به موقع باشد) و به حالشان سود دهد، جز قوم یونس آنگاه که ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را در دنیا از آنان برطرف کردیم، و آنان را تا مدت معینی (تا پایان عمرشان) بهره مند ساختیم.

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود، از ابن ابی عمیر از جمیل روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: در میان ایشان مردی بود عابد که نام وی ملیخا بود و مرد دیگری بود عالم به نام روبیل. عابد به یونس علیه السلام می گفت: این گروه را نفرین کن، ولی عالم یونس علیه السلام را از نفرین کردن جلوگیری می کرد و می گفت: نفرین نکن، زیرا که خداوند نفرین تو را اجابت می کند، و خدا هلاک و نابودی بندگانش را دوست ندارد حضرت یونس علیه السلام گفتار عابد را پذیرفت و نفرین کرد. سپس خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که در فلان ماه و فلان روز عذاب بر آنان نازل خواهد شد.

وقتی زمان عذاب نزدیک شد، یونس علیه السلام همراه عابد از میان آنان بیرون رفت، ولی عالم در میان آنان ماند. وقتی روز عذاب فرا رسید؛

ص: ۱۷۱

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۲۳ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲- ۲. یونس / صلی الله علیه و آله.

عالم به آنان گفت به درگاه خدا رو آورده، به او پناه ببرید، شاید خداوند بر شما رحم کند، و عذاب را از شما برگرداند، شما از شهر به بیابان بروید و میان زنان و فرزندان و حیوانات و بچه هایشان جدایی افکنید و سپس گریه کنید و خدا را بخوانید و دعا کنید.

قوم یونس دستور عالم را اجرا کردند، و خداوند عذابی را که نازل شده و به آنان نزدیک بود بازگرداند. حضرت یونس علیه السلام عصبانی شد و از آنجا بیرون رفت - همچنان که خداوند متعال از او نقل می کند - تا به ساحل دریا رسید. کشتی را دید که بارگرفته و آماده حرکت بود. یونس علیه السلام از آنان خواست او را هم سوار کنند. آنان نیز حضرت یونس علیه السلام را سوار کردند تا به وسط دریا رسیدند، خداوند نهنگ بزرگی را فرستاد و کشتی را نگه داشت. در این حال قرعه کشیدند و قرعه، به نام یونس علیه السلام درآمد. بنابراین او را بیرون نمودند و در دریا انداختند. نهنگ وی را بلعید و در میان آب به راه افتاد.

گفته شده که به کشتی بانان گفتند: قرعه می کشیم، و هر کس قرعه به نام وی درآمد او را در آب می اندازیم، زیرا در این کشتی بنده ای نافرمان و فراری است. هفت بار قرعه کشیدند که در هر بار نام یونس علیه السلام درآمد. آن حضرت برخاست و گفت: من بنده نافرمان فراری ام، و خود را در آب انداخت و نهنگ وی را بلعید. خداوند به آن نهنگ وحی کرد، مویی از وی را میازار، چون من شکم تو را زندان وی قرار دادم، و او را خوراک تو قرار ندادم. یونس علیه السلام در شکم نهنگ سه روز و به قولی هفت روز و بنابر نقلی دیگر چهل روز درنگ کرد

تا آخر. (۱)

۳۹- ((وَيَضِيعُ الْفُلُوكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَجِرًا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْحَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْحَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْحَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَجْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ)) (۲)

ص: ۱۷۲

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۳۰ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۸. با اختلاف در عبارت.

۲- ۲. هود / ۳۸ و ۳۹.

(او کشتی می ساخت، و هرگاه گروهی از قوم او می گذشتند؛ وی را مسخره می کردند، گفت: اگر امروز شما ما را مسخره می کنید، ما هم شما را (روزی) مسخره خواهیم کرد، آنچنان که شما مسخره می کنید. به زودی خواهید فهمید عذاب، چه کسی را خوار خواهد کرد، و عذاب همیشگی بر او فرود می آید؟!)

علی بن ابراهیم از پدر خود از صفوان از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که: آن حضرت فرمود: وقتی خداوند خواست قوم نوح را به هلاکت برساند، تا چهل سال رحم زنان را نازا نمود، و فرزندی متولد نگشت. وقتی نوح علیه السلام از ساختن کشتی فراغت یافت؛ خداوند به وی دستورداد که به زبان سریانی فریاد کند که همه حیوانات کنار او جمع شوند، سپس همه حیوانات جمع شدند و از هر جنس حیوانی یک جفت را داخل کشتی نمود. (۱)

۴۰- ((قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غِيَابِهِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ)) (۲)

(یکی از آنان گفت: یوسف را نکشید، وی را در نهانگاه چاه بیفکنید، تا برخی از کاروانیان او را بگیرند (و او را با خود به جای دیگری دور ببرند).

گوینده این سخن «روبین» بود بنا بر قول قتاده و ابن اسحاق و او پسر خاله یوسف بود که بهترین آنان از جهت نظر و رأی بود که

آنان را از کشتن یوسف باز داشت. و گفته شده او «یهودا» بود و بنا بر قولی گفته شده او «لاوی» بود که این قول را علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است. (۳)

۴۱- ((فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِهِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتَسْبِتَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)) (۴)

ص: ۱۷۳

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۷۲ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲- ۲. یوسف / ۱۰.

۳- ۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۶۵ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۴- ۴. یوسف / ۱۵.

(چون یوسف را بردند، و توافق کردند که وی را در ته چاه قرار دهند، ما به او وحی نمودیم که تو آنان را به این کارشان آگاه خواهی کرد، و آنان نمی فهمند).

علی بن ابراهیم روایت نموده که یوسف علیه السلام در چاه گفت: یا اله ابراهیم و اسحاق و یعقوب! به ناتوانی و بیچارگی و خردسالی من ترحم فرما. (۱)

۴۲- ((وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ)) (۲)

(و دوجوان همراه او (یوسف) وارد زندان شدند، یکی از آنان گفت: من در خواب دیدم (انگور) برای شراب می فشارم، و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می کنم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر این خواب آگاه کن که ما تو را از نیکوکاران می بینم).

یوسف علیه السلام وقتی وارد زندان شد به زندانیان فرمود: من خواب تعبیر می نمایم. یکی از غلامان به رفیقش گفت: بیا وی را بیازماییم، لذا از وی - بدون این که خوابی ببیند- تعبیر خوابشان را پرسیدند. ابن مسعود چنین گفته است.

همچنین گفته شده که خواب دیدنشان راست و

حقیقت بود، ولی انکارشان (که ما خواب ندیده بودیم) دروغ بود. این مطلب از مجاهد و جابئی نقل شده است. و گفته شده آن کس که به دار آویخته شد دروغگو بود و دیگری راستگو. این قول ابی مجلز است که آن را علی بن ابراهیم نیز در تفسیر خود از امامان علیهم السلام روایت کرده است. (۳)

۴۳- ((ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ)) (۴)

ص: ۱۷۴

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۳ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲- ۲. یوسف / ۳۶.

۳- ۳. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۰۰ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۶.

۴- ۴. یوسف / ۴۹.

(پس از آن سالی فرا می رسد که باران بسیار نصیب مردم می شود و در آن سال مردم عصاره (میوه ها و دانه های روغنی را) می گیرند (و سالی پر باران و برکت خواهد شد).

در کتاب علی بن ابراهیم آمده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مردی در محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام این آیه را خواند، و گفت: (یعصرون) با یاء و کسر صاد. حضرت فرمود: وای بر تو! چه چیز را می فشارند؟ آیا شراب را می فشارند؟ آن مرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! پس آیه را چگونه بخوانم؟ فرمود: ((عَامٌ فِيهِ يُعَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يُعَصِّرُونَ)) با یاء مضمومه و صاد مفتوحه، یعنی پس از سال های خشک سالی از نعمت باران بهره مند می شوند. و براین دلالت می کند فرمایش خدای متعال ((وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا)) (۱) از ابرهای بارانی آب فراوان فرو ریختیم. (۲)

۴۴- ((وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)) (۳)

و ما اینگونه به یوسف توانائی دادیم، که

در هر جای زمین (مصر) بخواهد منزل گزیند، ما به رحمت خود هر کس را بخواهیم بهره مند سازیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم.

در تفسیر علی بن ابراهیم است که گفت: وقتی عزیر (مصر) مرد؛ که سال های قحطی بود، زن عزیز فقیر و نیازمند شد (به آن اندازه که) محتاج شد از مردم دریوزگی کند، مردم به وی گفتند: چه زیان دارد که بر سر راه عزیز بنشین، و یوسف عزیز نامیده می شد، (مصریان) هر پادشاهی داشتند او را عزیز می نامیدند

ص: ۱۷۵

۱- ۱. نبأ / ۱۴.

۲- ۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۰۷ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳- ۳. یوسف / ۵۶.

(زلیخا) گفت: از یوسف خجالت می کشم مردم به قدری اصرار کردند تا زلیخا بر سر راه یوسف نشست، یوسف با همراهان و کاروان سلطنت رسید، زلیخا به پاخاست و گفت: پاک و منزّه خدایی که پادشاهان را به خاطر معصیت و گناه بنده قرارداد و بندگان را به خاطر اطاعت و فرمانبری پادشاه نمود. گفت: تو همان زنی؟ گفت آری، و نام وی زلیخا بود، یوسف گفت: هنوز به من علاقه داری؟ زلیخا گفت: پس از پیری و ناامیدی مرا رها کن، آیا مرا مسخره می کنی؟! یوسف علیه السلام فرمود: نه، زلیخا گفت: آری. یوسف علیه السلام دستور داد وی را به خانه اش بردند و زلیخا به سن پیری رسیده بود. حضرت یوسف گفت: تو همان نیستی که با من چنین و چنان کرد؟ زلیخا گفت: ای پیامبر خدا مرا سرزنش نکن، من گرفتار بلایی شدم که کسی به آن گرفتار نشد، یوسف گفت: چه بلایی؟ گفت به محبت و عشق تو مبتلا گشتم، زیرا خداوند مانند تو را در دنیا نیافریده است و من گرفتار شدم با این که در مصر زنی زیباتر و ثروتمند تر از من نبود. و نیز گرفتار شدم به شوهری عنین (که توانایی عمل آمیزش نداشت).

یوسف علیه السلام به وی فرمود: چه می خواهی؟ گفت: این که از خداوند درخواست کنی جوانی ام را

به من برگرداند یوسف علیه السلام از خدا تقاضا کرد، و خداوند جوانی زلیخا را برگرداند، و یوسف علیه السلام با وی ازدواج نمود و دید که او دوشیزه است. (۱)

۴۵- ((وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ اِثْنَيْنِ يَا اَخِ لَكُمْ مِنْ اَبْيِكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ)) (۲)

(و هنگامی که بارهای آنان را آماده نمود؛ گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید آیا نمی بینید که من حق پیمان را ادا می کنم و من بهترین مهاندارانم).

ص: ۱۷۶

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۱۸ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲- ۲. یوسف / ۵۹.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که وقتی یوسف علیه السلام برادران را تجهیز کرد و بارهای آنان را داد و در دادن بار به آنان نیکی کرد، به ایشان گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما گروهی از رعیت های زمین شام هستیم و گرفتار قحطی شده ایم، آمده ایم تا آذوقه تهیه کنیم. یوسف علیه السلام گفت: شاید شما جاسوسید و آمده اید تا از اسرار کشور من آگاه شوید. آنان گفتند: نه، به خدا سوگند ما جاسوس نیستیم. ما برادران، فرزندان یک پدریم و او یعقوب، فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم خلیل الرحمن است. اگر پدر ما را می شناختی ما را گرامی می داشتی، چون وی پیامبر خداست، و فرزند پیامبران الهی، و او غمناک است. یوسف علیه السلام گفت: چرا غمگین است؟ شاید غم و اندوه وی از ناحیه بی خردی و نادانی شماست. گفتند: شاه! ما نه بی خردیم و نه نادان، و نه غمناکی وی از جانب ماست، ولی او فرزندی داشت که از ما کوچکتر بود... (۱).

۴۶- ((فَلَمَّا اسْتِأْذَنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ...)) (۲)

(هنگامی که برادران) از او مأیوس شدند؛ به کناری رفته، به نجوا پرداختند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی دانید پدر از شما پیمان الهی گرفته است...).

قال کبیرهم: و او «رو بین» است که مسن ترین آنها و پسر خاله یوسف بود و همو بود که برادران را از کشتن یوسف علیه السلام باز داشت، و این قول قتاده و سدی و ضحاک و کعب است. برخی گفته اند که مراد از بزرگترین آنها «شمعون» بوده که از نظر خرد و دانش بزرگترین آنان بود، نه در سن. و او رئیس آنان بود. این قول از مجاهد است و گفته شده که منظور یهوداست که عاقل ترین آنهاست، این قول وهب کلبی است. و گفته شده مقصود «لاوی» است و این قول از محمد بن اسحاق و از علی بن ابراهیم بن هاشم است. (۳)

ص: ۱۷۷

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۲۲ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۸. به صورت بسیار موجز و کوتاه برخی از مطالب مجمع را در بر دارد.

۲- ۲. یوسف / ۸۰.

۳- ۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۴۰ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۱.

۴۷- ((وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...)) (۱)

(پدر و مادر خود را بر فراز تخت نشاند و به خاطر او همگی به خاک افتادند...).

علی بن ابراهیم گفته است: محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین برایم حدیث کرد که یحیی بن اکثم از موسی بن محمد بن علی بن موسی مسائلی پرسید، و موسی بن محمد آن مسائل را به حضرت ابی الحسن علی بن محمد (امام هادی) علیه السلام عرضه نمود، یکی از سؤال‌ها این بود که: آیا حضرت یعقوب و فرزندان‌اش برای یعقوب سجده کردند در حالی که آنان پیامبر بودند؟!

حضرت امام هادی علیه السلام پاسخ فرمود: سجده یعقوب و فرزندان‌اش برای یوسف نبود، بلکه تنها به

جهت طاعت خدای متعال، و تحیت حضرت یوسف علیه السلام بود، همان گونه که سجود فرشتگان برای آدم به خاطر طاعت و فرمانبرداری خداوند و تحیت حضرت آدم بود. پس حضرت یعقوب و فرزندان‌اش و حضرت یوسف به خاطر سپاس‌گزاری خداوند متعال سجده نمودند به جهت گردهم جمع شدن و نعمت به هم پیوستن که پس از پراکندگی آنان بود، و شاهد این مطلب آن است که حضرت یوسف در دعای خود عرض می‌کند: (رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ) پروردگارا به من سلطنت بخشیدی. (۲)

۴۸- ((الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ)) (۳)

(آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند برای ایشان است پاکیزه‌ترین (زندگی) و فرجام نیک).

ص: ۱۷۸

۱- . یوسف / ۱۰۰.

۲- . مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۵۷ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵۷.

۳- . رعد / ۲۹.

ریشه شجره طوبی در بهشت درخانه پیامبر صلی الله علیه و آله است و درخانه هر مؤمن، شاخه ای از آن می باشد. علی بن ابراهیم از پدر خود، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی عبیده حذاء از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه [را بسیار می بوسید تا آنجا که برخی از همسران حضرت اعتراض نمودند. حضرت فرمود: آنگاه که به معراج رفتم و وارد بهشت شدم، جبرئیل مرا نزد شجره طوبی برد، و از آن سیبی به من داد و من آن سیب را خوردم. خداوند آن سیب را در پشت من به آب بدل کرد و بر زمین فرود آمدم و باخدیجه همبستر شدم و خدیجه به فاطمه [باردار شد، و من هرگاه مشتاق بهشت شوم فاطمه را می بوسم، و هر زمان فاطمه را ببوسم، بوی درخت طوبی را می یابم. فاطمه فرشته ای است بشری (به صورت انسان). (۱)

۴۹- ((أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ)) (۲)

(آیا ندیدی کسانی که نعمت خدا را به کفران تبدیل نمودند، و قوم خود را به نیستی و نابودی کشاندند؟!)

احتمال دارد که مقصود این باشد که آیا نمی بینی این گروه کافران را که نعمت خدا را به وسیله محمد صلی الله علیه و آله شناختند؛ یعنی محمد صلی الله علیه و آله را شناختند و سپس به وی کفر ورزیدند، پس به جای شکر و سپاس کفران نمودند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: سوگند به خدا ما نعمت خداوندیم که خدا آن را انعام فرموده و، بر بندگانش انعام کرده است و هر کس رستگار می شود به وسیله ما رستگار می گردد. این مطلب را علی بن ابراهیم در تفسیر خود بیان کرده است. (۳)

ص: ۱۷۹

۱- . مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۷ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۶، با اختلاف بسیار ناچیز.

۲- . ابراهیم / ۲۸.

۳- . مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۸ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۵۰- ((إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ)) (۱)

(حقیقتاً در این (هلاکت و نابودی قوم لوط) نشانه‌هایی است برای هوشیاران و ویرانه‌های سرزمین آنان بر سر راه (کاروانیان) همواره ثابت و برقرار است).

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما متوسِّمین و هوشیاران هستیم. و راه در (روش و منش) ما ثابت و پا برجا است و سبیل راه بهشت است. (۲)

۵۱- ((وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا)) (۳)

(از آنچه به آن آگاهی نداری پیروی مکن،

زیرا چشم و گوش و دل همه مسئولند).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام باقر علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت بنده در برابر خداوند عزوجل قدم از قدم بر نمی‌دارد تا از چهار خصلت مورد بازخواست قرار گیرد:

عمر خود را در چه فانی و نابود کردی؟! و بدن خود را در چه پوساندی؟! و مال و دارایی خود را از کجا به دست آوردی و کجا هزینه نمودی؟! و از محبت ما خاندان. (۴)

۵۲- ((وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا)) (۵)

ص: ۱۸۰

۱- ۱. الحجر / ۷۶ و ۷۵.

۲- ۲. مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۲۶ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۳- ۳. اسراء / ۳۶.

۴- ۴. مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۵۱ و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۵- ۵. کهف / ۱۸.

(ای پیامبر!) برای آنان مثالی یزن، آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ و از انواع انگورها قرار دادیم، و گرداگرد باغ ها را با درخت خرما پوشاندیم، و در میان باغها زراعت پربرکتی قرار دادیم).

در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم آمده که منظور، مردی است که دو بستان بزرگ و پر میوه ای داشت - آن گونه که خدای سبحان حکایت فرموده - و او همسایه فقیری داشت. ثروتمند بر مستمند مباحات کرد و به وی گفت: من از نظر ثروت از تو بیشتر و از نظر نفرت گرامی ترم. (۱)

۵۳- ((وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا)) (۲)

(به یاد آور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جست وجو بر نمی دارم تا به محل برخورد دو دریا برسم، هرچند مدت طولانی

به راه خود ادامه دهم).

درباره شأن نزول این آیه علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله داستان اصحاب کهف را به قریش خبر داد؛ گفتند: آن عالمی که خداوند به موسی دستور فرمود از وی پیروی کند؛ کیست؟ و چگونه از وی تبعیت نمود و داستانش چیست؟ خداوند تعالی این آیات را فرو فرستاد. (۳)

۵۴- ((فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا)) (۴)

(هنگامی که از آنجا گذشتند (موسی) به همسفر خود گفت: غذای مرا بیاور، که در این سفر خسته شدیم).

علی بن ابراهیم فرمود: محمد بن علی بن بلال برایم حدیث نمود و گفت: یونس و هشام بن ابراهیم درباره عالمی که موسی علیه السلام به نزد وی رفت و این

ص: ۱۸۱

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۴۲؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰، با اختلاف ناچیز در عبارت.

۲- ۲. الکهف / ۶۰.

۳- ۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۶۲ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱. با اختلاف جزئی در عبارت.

۴- ۴. الکهف / ۶۲.

که کدام یک از آنها عالتر بودند اختلاف نمودند و نیز این که آیا جایز است بر حضرت موسی در زمان خویش حجتی باشد، و حال آنکه او خودش حجت خدا است بر خلق. پس موضوع را خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشتند و مسأله را از حضرتش پرسیدند. آن حضرت در پاسخ نوشت: «موسی علیه السلام پیش عالم رفت و او را در جزیره ای از جزیره های دریا ملاقات کرد. موسی علیه السلام بر او سلام نمود، ولی عالم متوجه سلام نشد، چون در زمینی بود که در آن سلام (دادن) نبود. عالم گفت: تو کیستی؟ آن حضرت گفت: من موسی بن عمرانم. گفت همان موسی بن عمرانی که خداوند با وی سخن گفت؟ گفت: آری، گفت: چه کار داری؟ گفت آمده ام تا آنچه از رشد و صلاح آموخته ای به من بیاموزی. گفت من مأمور به

کاری هستم که تو طاقت آن نداری، و تو به کاری مأموری که من تاب و توان آن را ندارم تا پایان خبر. (۱)

۵۵- ((لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)) (۲)

(آنان (مجرمان) هرگز مالک شفاعت نیستند، مگر کسانی که نزد خدای رحمان عهد و پیمانی دارند).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده است: پدرم برای من حدیث کرد، از حسن بن محبوب از سلیمان بن جعفر از حضرت صادق علیه السلام، از پدر خود، از پدرانش که می فرمود پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس هنگام مرگ، وصیتش را نیکو نکند نقص و عیبی در مردانگی و انصاف او خواهد بود. گفته شد: ای رسول خدا! میت چگونه وصیت کند؟ فرمود: وقتی مرگ وی فرا رسید مردم نزد او اجتماع کردند بگویند:

ص: ۱۸۲

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۶۲ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲، با اختلاف جزئی و ادامه حدیث.

۲- ۲. مریم / ۸۷.

«اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغيب و الشهاده، الرحمن الرحيم، انى اعهد اليك فى دارالدنيا، انى اشهد ان لاله اِلا انت، وحدك لا شريك لك، و ان محمدا صلى الله عليه و آله عبدك و رسولك و انّ الجنة حق، و انّ النار حق، و ان البعث حق، و الحساب حق، و القدر و الميزان حق، و ان الدين كما وصفت، و ان الاسلام كما شرعت و ان القول كما حدثت، و ان القرآن كما انزلت، و انك انت الحق المبين، جزى الله محمداً عناخير الجزاء و حيا الله محمداً و آله بالسلام. اللهم ياعدتى عند كرتى، و يا صاحبى عند شدتى يا ولى نعمتى، و الهى و اله آبائى، لا تكلنى الى نفسى طرفه عين، فانك ان تكلنى الى نفسى اقرب من الشر و ابعد من الخير، و آنس فى القبر و حشتى و اجعل له عهدا يوم القاك منشورا».

سپس حاجتش را وصیت نماید، و شاهد این وصیت در سوره مریم و فرمایش خداوند است.

((لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)) این پیمان میت است، و وصیت بر هر مسلمانی حق است و بر وی حق است که این وصیت را حفظ کرده، آن

را آموزش دهد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و آله آن را به من یاد داد و فرمود که جبرئیل علیه السلام آن را به من آموخت. (۱)

۵۶- ((وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا... وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ...)) (۲)

(به مؤمنان بگو چشمانشان را (از نگاه به نامحرم) فروپوشند، و دامنشان را نگهدارند و زیورشان را آشکار نکنند جز آنچه آشکار است.... و (هنگام راه رفتن) پاهای خود را به زمین نزنند تا زیور پنهانشان معلوم شود).

ص: ۱۸۳

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۵۲ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰، با اختلاف جزئی.

۲- ۲. نور / ۳۱.

درباره زینت سه قول است: اول از ابن مسعود که مقصود از زینت آشکار لباس و زینت باطن دو خلخال و دو گوشواره و دو دست بند و النگو است. قول دوم از ابن عباس است که مراد از زینت ظاهر، سرمه و انگشتر و دو گونه صورت و خضاب کف دست است و قتاده گوید: مقصود سرمه و النگو و انگشتر است. قول سوم از ضحاک و عطاست که منظور صورت و دو کف دست است، و حسن گفته: صورت و انگشتان است.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: دو کف دست و انگشتان مراد است. (۱)

۵۷- ((وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ)) (۲)

(شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند).

این که منظور از غاوون (گمراهان) چه کسانی هستند؟ برخی می گویند مراد شیطان ها هستند که این قول قتاده و مجاهد است، و گفته شده: مقصود کسانی هستند که شعر بر آنان چیره گشته که دیگر به قرآن و سنت نمی رسند...

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آنان فقط کسانی هستند که دین خدای تعالی را دگرگون می کنند، و با فرمان خدا مخالفت می ورزند. همچنین فرمود: آیا شاعری را دیده ای که یک نفر از وی پیروی نماید؟ خداوند کسانی را منظور نموده که با آرای خود، دینی ساختند، و مردم در آن دین پیرو او شدند. (۳)

۵۸- ((قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مَّا يُشْرِكُونَ)) (۴)

(بگو حمد مخصوص خدا است، و سلام بر بندگان برگزیده اش...)

ص: ۱۸۴

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۴۱ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷. زیور آشکار لباس است و سرمه و انگشتر و خضاب کف دست و النگو.

۲- ۲. شعراء / ۲۲۴.

۳- ۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۹ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۰. با اندکی اختلاف در لفظ.

۴- ۴. نمل / ۵۹.

مقاتل گفته است که بندگان برگزیده پیامبرانند. ابن عباس و حسن گفته اند منظور یاران محمد صلی الله علیه و آله هستند. هم چنین گفته شده که آنان امت محمد صلی الله علیه و آله هستند. از علی بن ابراهیم نقل شده که آنان خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند. (۱)

۵۹- ((وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ)) (۲)

(و هنگامی که فرمان عذاب آنها برسد (و در آستانه رستاخیز قرار بگیرند) جنبنده ای را از زمین برای آنها خارج کنیم که با آنان سخن بگوید).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردی به عمار یاسر گفت: ای ابو یقظان! (کنیه عمار) در کتاب خدا آیه ای است که دل مرا تباه نموده! عمار گفت آن آیه کدام است؟ گفت: این آیه، (آن جنبنده زمین کدام است؟) عمار گفت: سوگند به خدا نمی نشینم و نمی خورم و نمی آشامم _ تا آن را به تو نشان دهم. عمار همراه با آن مرد به خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمد، در حالی که حضرت خرما و کره می خورد. حضرت به عمار فرمود: ای ابو یقظان! بیا و بخور. عمار نشست و با حضرت مشغول خوردن شد و آن مرد شگفت زده شد. وقتی عمار برخاست، مرد (با تعجب) گفت: سبحان الله سوگند خوردی که نخوری و نیاشامی تا دابه الارض را به من بنمایانی. عمار پاسخ داد: اگر بفهمی نشانت دادم. (۳)

۶۰- ((وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ...)) (۴)

ص: ۱۸۵

۱-۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۹۳ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲-۲. نمل / ۸۲.

۳-۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۰۴ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۴-۴. احزاب / ۳۷.

(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خدا به او نعمت داده بود، و تو نیز به وی نعمت داده بودی (به فرزند خوانده ات زید) می گفتم: همسرت را نگهدار و از خدا بپرهیز! (و پیوسته در دل این امر را تکرار می کردی) و در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند).

علی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله زید را بسیار دوست داشت هر گاه زید دیر به خدمتش می رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزل وی تشریف می برد و سراغش را می گرفت. روزی زید دیر کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزل وی تشریف

برد. ناگهان زینب در میان حجره نشسته با سنگی که داشت عطر می سایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در را گشود، آن گاه زینب را دید. فرمود: سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین؛ منزه و پاک است آفریدگار نور، مبارک باد خداوند بهترین آفرینندگان، و برگشت، زید آمد و زینب جریان را به وی بازگو کرد، گفت: شاید تو بر دل پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته ای؟ آیا مایلی من طلاق بدهم تا حضرت با تو ازدواج کند؟ زینب گفت: می ترسم طلاق بدهی و حضرت با من ازدواج نکند، زید خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا پایان داستان. پس آیه ((وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ...)) نازل شد. (۱)

۶۱- ((وَالْقَمَرَ قَدْرَ نَاهٍ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ)) (۲)

(و برای ماه منزلگاهی قرار دادیم (هر گاه این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» درمی آید).

علی بن ابراهیم به اسناد خود روایت کرده که ابوسعید مکاری که از واقفیه (۳) بود بر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شد،

ص: ۱۸۶

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۱ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۰، با اختلافی در الفاظ.

۲- ۲. یس / ۳۶.

۳- ۳. فرقه واقفه از شیعه که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را امام شناختند و رحلت آن حضرت را انکار کردند، و آن حضرت را قائم و مهدی دانسته، امامت را به ایشان ختم کردند. و گفتند: امام هفتم زنده است. و تا دنیا را پر از عدل نماید رحلت نخواهد کرد. فرهنگ معین، ج ۶ ص ۲۱۸۵.

و عرض کرد: مقام تو به جایی رسیده که آنچه را پدرت ادعا می کرد تو ادعا می کنی؟ حضرت به وی فرمود بر تو چه شده؟ خدا نور تو را خاموش کند و فقر را داخل خانه ات نماید، مگر نمی دانی که خداوند عزوجل به عمران وحی کرد که پسری به تو عطا می کنم که کور مادر

زاد و بیمار پیسی گرفته را شفا می دهد، پس مریم [را به وی عطا فرمود، و به مریم عیسی علیه السلام را عطا نمود. پس عیسی علیه السلام از مریم است و مریم از عیسی علیه السلام، و مریم و عیسی علیه السلام یک چیزند. من از پدرم هستم و پدرم از من است و من و پدرم یک چیزیم.

ابوسعید گفت: از تو سؤالی می کنم؟ فرمود: بی برادر بپرس از من می پذیری در حالی که بهره من نیستی (جز و شیعیان من نیستی) ولی بپرس. او گفت: چه می گویی درباره کسی که در حال مرگ می گوید: هر چه غلام و کنیز از قدیم دارم به خاطر خدا آزاد است؟ حضرت فرمود: هر کس را از شش ماه پیش مالک شده قدیم است و آزاد. گفت: چرا؟ فرمود: زیرا خداوند تعالی می فرماید: ((وَالْقَمَرَ فَمَدْرَنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ)) ماه را قدیم نامیده، چون در شش ماه برمی گردد و آن گونه می شود. راوی می گوید: ابوسعید بیرون رفت و نایبنا شد و در خانه ها در یوزگی می کرد تا مرد. (۱)

۶۲- ((يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ)) (۲)

(ای گروه ما! دعوت کننده الهی را پاسخ گوید، و به او ایمان بیاورید تا گناهاتان را ببخشد، و شما را از عذابی دردناک پناه بدهد).

علی بن ابراهیم فرموده: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و به وی ایمان آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله شرایع و احکام اسلام را به آنان آموخت. و خداوند سبحان نازل فرمود: ((قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ)) تا پایان سوره. و در هر زمان به

ص: ۱۸۷

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۷۵ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- ۲. احقاف / ۳۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعه می نمودند. (۱)

۶۳- ((وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ)) (۲)

(سوگند به آسمان که دارای خطوط و راه های ارتباطی است).

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از حسین بن خالد از ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده است که به حضرت عرض کردم: از قول خدای تعالی ((وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ)) مرا با خبر کن.

فرمود: آسمان به زمین مربوط است و انگشتان (دو دست خود) را در یکدیگر فرو برد. گفتم: چگونه آسمان به زمین مربوط می شود. در حالی که خداوند متعال می فرماید: ((رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ)) آن حضرت فرمود: سبحان الله! آیا خداوند نفرموده ((بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا))؟ عرض کردم: بلی. فرمود: پس آنجا ستونی است، ولی ما آن را نمی بینیم، گفتم قربانت گردم این چگونه است؟ حسین بن خالد می گوید: حضرت دست چپ خود را باز کرد و کف دست راستش را روی آن قرارداد، و سپس فرمود: این زمین دنیا است، و آسمان دنیا به صورت گنبدی روی آن است، و زمین دوم برفراز آسمان دنیاست، و آسمان دوم گنبدی است که بالای آن قرار گرفته است، و زمین سوم بالای آسمان دوم است، و آسمان سوم گنبدی است برفراز آن، همین گونه تا زمین هفتم که بالای آسمان ششم است، و آسمان هفتم گنبدی است بالای آن و عرش پروردگار برفراز آسمان هفتم است، آنجا که می فرماید: ((اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ)) (۳) و

ص: ۱۸۸

۱-۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۵۷ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۵، با اختلافی اندک و زیادی مطلب.

۲-۲. ذاریات / ۷.

۳-۳. طلاق / ۱۲. (خداوند) هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را فرمان او در میان آنها پیوسته فرود می آید.

صاحب این امر پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی او بر روی زمین پس از وی می باشد، و این امر از بالای این آسمان ها و زمین ها به صاحب امر می رسد. گفتم: زیر پای مایک زمین بیشتر نیست، فرمود: آری زیر پای ما یک زمین بیشتر نیست، ولی شش زمین دیگر بالای سر ما قرار گرفته است. (۱)

۶۴- ((إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا)) (۲)

(به یقین نیکان از جامی می نوشند که با عطر خوش بویی آمیخته است).

علی بن ابراهیم از پدر خود، از عبدالله بن میمون، از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: نزد حضرت فاطمه [مقداری جو بود که آن را شوربا نمودند. زمانی که آن را پخت و (برای خوردن) آوردند، مسکینی آمد و گفت: خدا شما را رحمت کند. حضرت علی علیه السلام برخاست و یک سوم آن را به او داد، چیزی نگذشت که یتیمی آمد و گفت: خدا شما را رحمت کند، حضرت علی علیه السلام برخاست و یک سوم دیگر آن را به وی داد. سپس اسیری آمد. گفت: خدا شما را رحمت کند. حضرت علی علیه السلام برخاست و یک سوم باقی مانده را به وی داد، و چیزی از آن را خود نچشید. خداوند سبحان این آیات را درباره آنان نازل فرمود و این آیات جاری و ساری است درباره هر مؤمن که چنین ایشار و از خود گذشتگی برای خداوند عزوجل داشته باشد. (۳)

۶۵- ((يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ

وَقَالَ صَوَابًا)) (۴)

(روزی که روح و ملائکه در یک صف می ایستند، و هیچ یک جز به اجازه خداوند رحمان سخن نمی گوید (و آن گاه که می گویند) درست می گویند).

ص: ۱۸۹

۱- ۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۴ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۴. با اختلاف اندکی در عبارت.

۲- ۲. انسان / ۵.

۳- ۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۱۰ و تفسیر قمی ج ۲، ص ۳۹۰، با اختلافی اندک.

۴- ۴. نبأ / ۳۸.

(مفسران در معنی و مقصود روح اختلاف نموده اند). علی بن ابراهیم با سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود: این روح فرشته ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل. (۱)

۶۶- ((فَالْمَدْبِرَاتِ أَمْرًا)) (۲)

(قسم به فرشتگانی که امور را تدبیر می نمایند).

در باره «مدبرات امر» اقوالی است. سومین آنها این است که مقصود افلاکی است که فرمان خداوند متعال در آنها واقع و به وسیله آنها قضا و قدر در دنیا جاری می شود. این قول را علی بن ابراهیم روایت کرده است. (۳)

ص: ۱۹۰

-
- ۱- ۱. مجمع البیان، ج ۱۰ ص ۲۴۸ و تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۵، با زیادتی: این اضافه که: «آن ملک با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و با امامان علیهم السلام است.»
- ۲- ۲. نازعات / ۵.
- ۳- ۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۵۴. این مورد را در تفسیر قمی نیافتیم.

تعریف اخلاق

اخلاق جمع خلق، به معنای سیرت و سجایاست، همچنان که خَلق صورت و شکل ظاهری است.

راغب اصفهانی در مفردات میگوید: «الْخَلْقُ وَ الْخُلُقُ فِي الْاَصْلِ وَاحِدٌ... لَكِنْ خُصَّ الْخَلْقُ بِالْهَيْئَاتِ وَ الْاَشْكَالِ وَ الصُّورِ الْمُدْرَكَةِ بِالْبَصْرِ، وَ خُصَّ الْخُلُقُ بِالْقَوِي وَ السَّجَايَا الْمُدْرَكَةِ بِالْبَصِيرَةِ»^(۱).

در اصطلاح، علم اخلاق اعم از اینهاست؛ یعنی علم اخلاق، افعال و اقوال و افکاری است که از آن صفات صادر میشوند چه آن صفات حسنه باشد چه رذیله. بنابراین تعریف علم اخلاق این شد که علمی است که از صفات پوشیدگی نفس و از افعال و اقوال و افکار صادره از آن صفات و از کیفیت تهذیب نفس از رذایل و از کیفیت و تخلق به فضایل و نشان دادن راههای سعادت ابدی و... بحث میکند.^(۲)

ص: ۱۹۱

۱- مفردات الفاظ القرآن، ماده خلق، ص ۲۹۷.

۲- اخلاق مظاهری ص ۲۱؛ اخلاق اسلامی، ص ۲۲؛ اخلاق حسنه از فیض کاشانی، صص ۱۰- صلی الله علیه و آله.

در اهمیت روایات اخلاقی همین بس که این روایات اخلاقی نشان دهنده راه و هدف بعثت انبیاء به خصوص خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله است. این سجایای باطنی هستند که انسان را به مقام

عالی می‌رسانند و به وسیلهی آن، انسان به هدف بعثت ختم الرسل میرسد. اکنون به برخی از روایات اخلاقی اشاره می‌کنیم:

۱. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «بعثت لأتمم مكارم الاخلاق». (۱)

۲. در جای دیگری نیز فرمودند: «عليكم بمكارم الاخلاق فان ربي بعثني بها». (۲)

۳. در حدیثی دیگر نزدیکترین شخص را به خود در روز قیامت چنین معرفی فرموده‌اند: «ان احبكم الی و اقربكم منی مجلسا يوم القيامة احسنكم خلقا». (۳)

۴. امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام میفرماید: «راسُ الايمان حسن الخلق و التحلی بالصدق» (۴).

۵. امام حسن علیه السلام فرمودند: «ان احسن الحسن خُلق حسن» (۵).

۶. امام صادق علیه السلام میفرماید: «ان الله تبارك و تعالی ليعطى العبد من الثواب على حسن الخلق كما يعطى المجاهد فى سبيل الله» (۶).

این روایات، اهمیت اخلاق را روشن می‌سازند و وظیفه انسان را در موارد گوناگون مشخص می‌کنند که اگر در جسم ظاهری، سر نباشد جسم بیجان است، هم چنانکه اگر در نفس انسان، اخلاق نباشد، جانش مرده است.

ص: ۱۹۲

۱- . متقی هندی، کنز العمال، ح ۵۲۱۷.

۲- . حر عاملی، وسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۴، ح ۱۵۹۹۸.

۳- . علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۵، ح ۲۶.

۴- . عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۶۴.

۵- . بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۶، خصال، ج ۱، ص ۱۷.

۶- . کافی، ج ۲، ص ۱۰۱، ح ۱۲، بحار، ج ۶۸، ص ۳۷۷.

اگر کسی چهرهای زیبا نداشته باشد بلکه زشت صورت باشد یا خدای نه کرده مبتلای مرض جذام شده باشد و به سبب آن چهرهاش خراب شده باشد اگر روح، پاکیزه و آراسته نباشد، کسی خریدار روح انسان نمیشود، لذا مرکز حسن و صفا امام حسن مجتبی علیه السلام میفرماید: «ان

احسن الحسن الخلق الحسن»^(۱)

اهمیت روایات اخلاقی زمانی جلوهگری خود را نمایان میکند که این مطلب را باور کنیم که این روایات اخلاقیاند و ما را در تجسم باطن خود کمک به سزایی میکنند.

خَلَقَ را خدای متعال به عهدی خود گرفته و در خلقت ظاهری، انسان هیچکاره است. سیاه و سفید، حسن و جمیل و زشت رو، کامل الخلقه و ناقص الخلقه، همه اینها به دست خدای متعال است. البته در حد معدّات، پدر و مادر هم شریک هستند و شریعت اسلامی آداب زناشویی را برای این امر معین کرده، لکن خداوند متعال در ساختار وجود انسان به او اختیار نداده است.

اما در خلقت باطنی، انسان، مخیر است که هر طوری میخواهد خود را آماده کند. اگر نفس خودش را ریاضت بدهد «احسن الخلق خُلِقا» میشود و اگر نفس را آزاد بگذارد «اسوء الخلق خُلِقا» میشود و روز قیامت که روز ((يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ))^(۲) است شهود غالب و ملک مقهور است. در آنجا صورت خُلقی انسان آشکار میشود. بعضیها مثل مخبوط الحواس وارد میشوند زیرا که در دنیا باطن خود را بخاطر رباخواری غیر متعادل کرده است لذا آنجا مخبوط الحواس وارد میشود همچنان کسانی که غرور و تکبر میورزند بصورت مورچه به عرصه محشر وارد و مردم بر آنها گام میزنند تا اینکه متکبر از حساب فارغ شود.^(۳) البته اگر با ریاضت نفسانی چشم برزخی باز شود. انسان در همین دنیا نیز میتواند انسان صورت اصلی خود و دیگران را ببیند، البته اینگونه افراد همیشه

کتوماند.

ص: ۱۹۳

-
- ۱- الخصال، ج ۱، ص ۱۷.
 - ۲- طارق / صلی الله علیه و آله.
 - ۳- «ان المتكبرين يجعلون في صور الذی يتوطءهم الناس حتى يفرغ الله من الحساب»؛ کافی، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۱۱، کتاب الایمان و الکفر، باب الکبر.

در خلقت ظاهری، چهرهی هر فرد اهمیت بسیاری دارد. اگر کسی خوب رو است حسن و خوش سیما گفته میشود. اگر در سیمای انسان یک یا چند چیز خوب باشد، دیگران همان را خوب میدانند؛ مثلاً میگویند بینی فلان آقا چه قدر خوب است یا ابروی فلانی چه قدر خوب است. لب و دندانش متوازن هستند و یا گردنش کشیده است. اما اگر همهی اجزای چهرهی یک انسان خوب باشد میگویند چهرهی فلانی مثل مهتاب نورانی است.

در خلقت باطنی انسان نیز سه رکن اساسی وجود دارد که چهرهی اخلاق را نور باران میکند. اگر همهی اینها به درجهی عالی برسند، چهرهی اخلاق مثل مهتاب نورانی میشود و اگر هر یک از اینها خوب باشد، انسان به همان صفت متخلق است.

آن سه رکن مهم اخلاق، حکمت، عفت و شجاعت است که به مجموعه آنها عدالت میگویند. در حقیقت، انسان مرکب از جسم و روح است. آنچه که مربوط به جسم انسان است، آداب زندگی است؛ یعنی چگونه نشستن، چگونه خوردن، چگونه خوابیدن و چگونه صحبت کردن که همگی از آداب زندگی هستند؛ یعنی چه کاری را با چه نحوی میتوان انجام داد. در این صورت به انجام آن کار به نحو احسن، ادب گفته میشود.

جنبهی دیگر انسان، روح یا نفس است که اخلاق، مربوط به این جنبه روحی انسان است.

روح سه قوه دارد:

۱. قوهی درک که نفس ناطقه نامیده میشود.

۲. قوهی جذب که نفس اماره از اینجا نشأت میگیرد.

۳. قوهی دفع که نفس لوامه از اینجاست.

نفس ناطقه نیز سه مرحله دارد:

__مرحله اول: __ افراط که وسوسه نامیده میشود و قرآن مجید به ما میآموزد که از آن به خدا پناه ببریم، زیرا وقتی نفس ناطقه به مرحلهی افراط میرسد، شیطان جن و انس، انسان را وسوسه میکنند و او را از راه خدا و محبت خدا دور میکنند.

مرحوم علی بن ابراهیم رحمه الله در ذیل سورهی الناس روایتی از ابن عباس نقل میکند که شیطان ملعون میخواهد که در قلب آدم رسوخ پیدا کند و زمانی که انسان رو به دنیا میآورد و چیزهایی انجام میدهد که خدا دوست ندارد انسان را به وسوسه میاندازد. (۱) در ذیل همین سوره روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که هر قلب، دو تا گوش دارد. بر یک گوش ملک مرشد و بر دیگری شیطان فتنهگر است که یکی حکم میدهد و دیگری نهی میکند.

به همین ترتیب بین انسانها هم شیطانهایی هستند که انسان را بر گناه بر میانگیزند و اگر انسان، قوه ناطقه را کنترل نکند این وسوسه انسان را به چاه ذلت و خواری میاندازد.

__مرحله دوم: __ قوه ناطقه یا نفس ناطقه، مرحله حد وسط است که آن را حکمت میگویند. حکمت به حدی اهمیت دارد که تمام دنیا در برابر آن از نظر خدای متعال قلیل است. ((قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ)) (۲). اما حکمت خیر کثیر است. ((مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا)) (۳).

در روایات، حکمت هم به معرفت خدا و هم به معرفت امام تفسیر شده است که حقیقت و کمال نفس ناطقه همینطور است. همچنین به معنای فهم و قضاوت معنی شده است.

ص: ۱۹۵

۱- . تفسیر قمی، ص ۷۷۴ .

۲- . نساء / ۷۷ .

۳- . بقره / ۲۶۹ .

آیه ۵۴ سوره نساء ((أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا)) روایتی از ابی جعفر احوال آورده که او از امام صادق علیه السلام سؤال میکند که حکمت چیست؟ ایشان جواب میدهند: الفهم و القضاء؛

یعنی دو امر فهم و شعور و قضاوت بین مردم فضیلتی است که خدا آن را برای ائمه اطهار علیهم السلام قرار داده است. اگر کسی خوش فهم باشد مطالب را خوب درک میکند و در واقع حکمت به او رسیده است. یقیناً اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود، کسی به این صفت متصف نمیشود لذا برای حصول این صفت، اخلاص عمل لازم است.

روایت است که اگر کسی چهل روز برای خدا کار کند چشمهای حکمت از قلب او به زبان او جاری میشود. (۱)

حکمت دولت لایزالی است که خدا به خلصین از عباد اعطا میکند. این دولت نه به سبب حسب و نسب حاصل میشود و نه به مال و دولت و نه خاندان و فامیل و نه قوت جسمی و زیبایی صورت، لذا هیچ کدام از این موارد موجب حکمت نمیشود، بلکه استقامت در امر خدا، پرهیزگاری در نواهی الهی، سکوت، ژرف نگری، فکر و اندیشه طولانی، تیزبینی، عبرت گرفتن از عبرتها، حیا و عفت، بیجا نخندیدن، غیض و غضب نکردن، با کسی مزاح نکردن، به یاد مرگ بودن و... اسباب حصول حکمت است. این مطلب را امام جعفر صادق علیه السلام در روایتی به حماد فرموده‌اند.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در تفسیر گرانقدر خویش ذیل آیه ۱۲ سوره لقمان ((و لقد آتینا لقمان الحكمة...)) در حدیث مفصلی علت اعطای حکمت را به جناب لقمان ذکر کرده است.

ص: ۱۹۶

این حدیث میفرماید: «به خدا قسم به لقمان به سبب حسب و مال و اهل و قوت جسمی و زیبایی، حکمت داده نشد، بلکه او در امر خدا شخصی قوی و پرهیزکار، سکوت پیشیه، ژرف نگر، طویل الفکر و تیزبین بود. او از عبرتها عبرت میگرفت، لذا به او حکمت داده شد.

داستان رسیدن به حکمت را بعد از بیان اوصاف مفصل اینگونه نقل میکند که خداوند متعال گروهی از فرشتگان را در نصف النهار حکم داده که پیش لقمان بروند پس ملائکه به لقمان ندا دادند؛ به گونهایکه او صدای آنها را میشنید اما آنها را نمیدید. پس آنها گفتند: آیا تو میپسندی که خدا تو را خلیفه روی زمین قرار دهد که تو بین مردم قضاوت کنی. لقمان جواب داد: اگر خدا مرا امر کند، میپذیرم و اطاعت میکنم. زیرا اگر خدا با من چنین کاری بکند، در این امر به من کمک خواهد کرد و مرا علم عطا میکند و نگه میدارد و اگر مرا اختیار بدهد من عافیت این کار را میپذیرم.

ملائکه از او پرسیدند: ای لقمان چرا اینطور گفتی؟ لقمان جواب داد: زیرا حکومت و قضاوت بین مردم از سختترین کارهای دینی است و بزرگترین فتنه و بلا با آن همراه است... صاحب این کار، بین دو امر اسیر است یا مصیب میشود پس سزاوار تسلیم است و یا راه خطا را پیش میگیرد که در این صورت از راه جنت دور میشود. کسیکه در دنیا رنج و سختی میبیند، کار او در قیامت آسان است، زیرا آنجا حکیم و شریف میشود. اما کسیکه دنیا را بر آخرت مقدم میکند در دنیا و آخرت خسارت میبیند زیرا دنیا زود میگذرد و در نهایت آخرت را از دست میدهد.

با این بیان حکمت آمیز ملائکه از گفتار

حکمت آمیز وی سخت در شگفت شدند و خدای رحمان منطق وی را نیکو شمرد. پس زمانیکه که شامگاه شد و بستر خود را گسترده و خوابید، خدای متعال بر او حکمت نازل کرد و از سر تا پا او را از حکمت پوشانید. زمانیکه

لقمان بیدار شد حکیمترین شخص روزگار بود. (۱) پس این درک و فهم بود که او را به درجه عالی حکمت رساند. خدای متعال زمانی به لقمان حکمت داد که او فهم و فراست خود را در بوته اخلاص گذاشت. بنابراین افرادی که خدا به آنان حکمت اعطا کرده است، در فهم و قضاوت دارای درجهای عالی بودند.

وقتی انسان با حکمت پیش برود، بلایا و فتنه از او دور و در قضاوت او نیز حکمت متجلی میشود.

حضرت علی علیه السلام که نه درجه حکمت را به خود اختصاص داده بود و در درجه دهم حکمت نیز اعلم در بین مردم است، قضاوت آن حضرت نمودار حکمت بود و فهم و فراست و قضاوت ایشان جهانیان را به شگفتی در آورده است.

علی ابن ابراهیم قمی در ذیل آیه ۳ سوره نور: ((الزَّانِي لَا يَنْكِحُ...)) میفرماید: زنا بر چند قسم است، همچنان که حد آن نیز مختلف است. او برای اثبات قول خود نمونه‌های از قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرده است که در زمان عمر بن خطاب شش نفر به جرم زنا احضار شدند. عمر هم قضاوت کرد که بر همه اینها باید حد جاری شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن مجلس حضور داشت فرمود: ای عمر! حکم این افراد، چنین نیست، عمر گفت: اکنون شما برخیزید و بر اینها حد جاری کنید.

پس حضرت یکی از آنها را آورد و گردنش را زد و دومی را رجم کرد و بر سومی حد جاری کرد؛ یعنی صد تازیانه زد و چهارمی را نصف حد زد و پنجمی را تعزیر کرد؛ یعنی کمتر از حد زد و ششمی را هم آزاد کرد. با این کار حضرت، عمر و مردم حاضر در آنجا بسیار شگفت زده شدند.

ص: ۱۹۸

عمر گفت: ای ابوالحسن شش نفر مرتکب جرم شده بودند، اما شما شش کیفر متفاوت برای آنها انتخاب کردید، در حالیکه همه در جرم شبیه هم بودند.

حضرت جواب دادند: بله همینطور است. شخص اول کافر ذمی بود و با زنی مسلمان زنا کرده بود و با این کار از ذمه خود خارج شده، بنابراین حکم درباره او شمشیر بود. دومی، شخصی بود که همسر داشت، پس بر او را رجم کردیم. سومی، فردی غیر محصن بود، پس بر او حد جاری کردیم. چهارمی، غلامی بود که زنا کرده بود، پس بر او نصف حد را جاری کردیم. پنجمی شخصی بود که این فعل، اشتبهاً از او سر زده بود پس او را تعزیر و تأدیب کردیم. ششمین نفر نیز دیوانه بود و قوه عاقله نداشت، بنابراین تکلیف از او ساقط است.

مرحله سوم: نفس ناطقه، تفریط آن قوه است که به آن حماقت میگویند. در این حالت فهم و ادراک انسان از حد معمولی پایینتر میآید و انسان کج فهم میشود و مطالب را خوب درک نمیکند و در آخر به حدی میرسد که به تعبیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حماقت سراسر وجودش را فرا میگیرد. (۱)

قوه دوم روح، قوه جذب و نفس اماره و به عبارت دیگر شهوت است. نفس اماره یا قوه جاذبه، خود دارای سه مرحله است:

الف) مرحله اول افراط است که به آن شره گفته میشود؛ یعنی وقتی انسان نفس خود را کنترل نکند، شهوت او از حد و مرز معمولی پا را فراتر میگذارد. لذا شره، یک صفت ناپسند اخلاقی است و سوء اخلاق را به بار میآورد.

جناب لقمان وقتی پسرش را موعظه میکرد، به او سفارش نمود که روزه بگیرد، زیرا روزه، شهوت و شره را کنترل میکند. در این حدیث آمده «صم صوما یقطع شهوتک؛ (۲) روزهای بگیر که شهوتت را قطع کند». از این موعظه فهمیده میشود که یکی از ص: ۱۹۹

۱- علی بن ابراهیم قمی رحمه الله می گوید: عیینه بن حصین خزاری کسی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را احمق نامید هاند و آیه صلی الله علیه و آله ۱ سوره نسا درباره او نازل شده است. نک: تفسیر قمی، ص ۱۴۰.

۲- ذیل تفسیر آیه ۱۲ سوره لقمان، ص ۵۲۱.

فلسفه‌های روزه این است که انسان از شره نجات میابد و مرحله افراط نفس اماره به حدی کشنده و سومی است که اگر رحمت خدا شامل حال بندهاش نباشد این نفس همیشه فرمان به بدیها می‌دهد. قرآن مجید در سوره یوسف نفس اماره را ذکر کرده است و آنجا نص قرآن است که نفس اماره یعنی همان مرحله افراط نفس اماره که شره است حکم به بدی می‌دهد ((وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ)) (۱) علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود می‌گوید «ای تأمر بالسوء» و بنابراین انسان باید همیشه از خدا در این زمینه طلب رحمت کند.

ب) مرحله دوم نفس اماره حد وسط است که آن را عفت می‌گویند. عفت، کنترل شهوت و استفاده درست از آن در راهی است که عقل و شرع مشخص کرده است.

عقیف بودن هرگز منافی تولید مثل نیست، زیرا زاد و ولد امری پسندیده است و خدا

اینگونه افراد را دوست دارد. آیات مختلفی در قرآن مجید بر این مطلب دلالت می‌کنند؛ مثلاً در سوره فرقان وقتی «عباد الرحمان» را توصیف می‌کند می‌فرماید: «آنان زنا نمی‌کنند، ولی دعا می‌کنند که از ازواج و ذریات ما، خنکی چشم به ما مرحمت فرما» (۲).

امام صادق علیه السلام درباره لقمان فرموده‌اند: «قد نکح من النساء و ولد له من الاولاد الكثير» (۳). پس عفت و عقیف بودن یک صفت پسندیده اخلاقی است که حد وسط قوه جاذبه نفس می‌باشد. عفت ضد شره و خمود است؛ یعنی قوه شهویه باید در برابر قوه عقلیه مطیع و منقاد باشد و این امر در شرع و عقل بسیار مورد پسند است.

ص: ۲۰۰

۱- . یوسف / ۵۳.

۲- . فرقان / ۷۴.

۳- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۲ سوره لقمان ص ۵۲۰.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که عفت افضل عبادات است. (۱) از امام محمد باقر علیه السلام هم روایت شده که هیچ عبادتی افضل از عفت شکم و فرج نیست. (۲) عفاف و پاکدامنی به حدی مورد پسند ذات باری تعالی است که ذات حق، آن را به لباس تقوا تعبیر کرده است.

در سوره اعراف آیه ۲۶ خدای تعالی میفرماید: ((يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ))

در ذیل این آیه شریفه، تفسیر قمی روایت جالبی ذکر کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: مراد از لباس همان پارچه‌های است که میپوشند و ریش متاع و مال است و لباس تقوا عفاف است. «لِأَنَّ عَفِيفٌ لَا تَبْدُو لَهُ عَوْرَهُ وَانْكَانَ عَارِيًا مِنَ الثِّيَابِ»؛ شخص عقیف عورت خود را آشکار نمی‌کند گرچه برهنه از لباس باشد، ولی شخص فاجر آشکار کننده‌ی عورت است، گرچه لباس بر تنش

باشد. و الفاجر بادی العوره و ان كان كاسيا من الثياب. لباس التقوى ذلك خير؛ یعنی العفاف خیر. لباس عفاف و پاکدامنی و حیا از لباس مادی بهتر است.

از این حدیث به خوبی استنباط میشود که یکی از مصادیق عفت حیاست. بنابراین شخص عقیف صاحب حیاست و فاجر بیحیاست.

با لباس بودن و یا برهنه بودن مایه‌ی عفاف و بیعفتی نیست، بلکه حیاست که به عفت معنی میدهد، لذا مؤمن اگر برهنه هم باشد عقیف است. چنانکه در مورد جناب لقمان گفته‌اند: این قدر حیا داشت که هیچ وقت به هنگام دستشویی رفتن و غسل کردن دیده نشد؛ (۳) یعنی اینها را خیلی پوشیده و مستور انجام میداد.

ص: ۲۰۱

۱- . کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۳.

۲- . همان، ص ۸۰، ح ۸.

۳- . تفسیر قمی، ص ۵۲۰.

پس شهوت و عدم شهوت ملائک عفت و شره و یا خمود نیست، بلکه اگر انسان در چارچوب موازین شرعی به دنبال شهوت برود این عین عفت است. اما اگر بدون رعایت موازین شرعی از شهوت دست بکشد و خود را از تولید مثل دور نگه دارد، این کار شره محسوب میشود همچنین اگر به تفریط گرایش داشته باشد در واقع دچار خمودی شده است.

همچنان که اگر لباس و تجمل در حد موازین شرعی باشد، استفاده از نعمات الهی به حساب میآید، زیرا خدا میفرماید که لباس را ما بر شما نازل کردیم، پس اگر کسی برهنگی را کمال تصور کند، در واقع انکار نعمت الهی کرده است و کفران نعمت الهی موجب ازدیاد عذاب میشود.

اگر لباس از چارچوب موازین شرعی خارج شود لباس تکبر و غرور و تجمل گرایی میشود که نتیجه انحطاط فکری انسان است. پس نتیجه بحث این شد که تقوا بدون عفاف قابل تصور

نیست. و انسان متقی همیشه عقیف است و حیا جزء وجود اوست و او هیچ وقت از حیا دور نیست. از سوی دیگر کسی که عفت ندارد، در افراط (شره) و تفریط (خمود) قرار میگیرد.

(ج) مرحله سوم قوهی جاذبهی مرحله تفریط است که آن را خمود مینامند. انسان خمود، صفت پسندیدهی اخلاقی ندارد، بنابراین از این صفت باید به خدا پناه ببریم.

(۱) قوه سوم نفس قوه دافعه است. این خود در سه مرحله است.

مرحله افراط آن غضب نامیده میشود که بدترین صفت اخلاقی است و انسان را از حد طبیعی خارج میکند. شیطان، هنگام غضب، انسان را همراهی میکند، لذا در مورد حضرت لقمان فرمودهاند که ایشان هیچ وقت غضب نمیکرد «و لم یغضب قط» (۱).

ص: ۲۰۲

این صفت را گاهی تهوّر هم مینامند؛^(۱) یعنی قوه دافعه انسان یا نفس لوامه وقتی از حد خود تجاوز میکند انسان متهوّر میشود و با هر کسی دست به گریبان میشود که این امر همیشه موجب پشیمانی و مایه ملامت نفس است. این نفس لوامه، همان نفس ملامتگر است که انسان را بعد از عصیان، سرزنش میکند.^(۲) غضب اگر در حد وسط نباشد؛ یعنی برای خدا نباشد و یا مقابل دشمن خدا نباشد و به دیگر سخن اگر انسان مصداق ((أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ))^(۳) نباشد، همیشه مایه شرمندگی و سرافکنندگی است. پس غضب مطلقاً چیز بدی نیست، بلکه اگر از حد تجاوز کند و به افراط بگراید موجب نکوهش است. اما اگر در راه خدا و برای خدا

باشد امری مستحسن است. به عبارت دیگر اگر غضب در چارچوب دین و شریعت نباشد کلید همه بدیها میشود.^(۴)

نکته دیگر این که غضب، قلب حکیم را از بین میبرد. کسیکه قدرت ندارد غضب خود را مهار کند عقل خود را هم مهار نمیکند. لذا در دین اسلام به کظم غیظ خیلی سفارش شده است.^(۵)

۲) مرحله دوم قوه دافعه، مرحله حد وسط است که آن را شجاعت مینامند. مهار قوه غضبیه و آن را در چارچوب موازین شرعی قرار دادن و از افراط و تفریط دور نگه داشتن، همان شجاعت است. شجاعت در واقع همراه با صدق و صفاست. حضرت علی علیه السلام میفرماید: «لو تمیزت الاشیاء لکان الصدق مع الشجاعة؛

ص: ۲۰۳

-
- ۱- . در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده که «للشجاعه مقدار فان زاد علیه فهو تهوّر» بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۷۷، ح ۳.
 - ۲- . تفسیر قمی، ص ۷۳۱، ذیل آیه دوم سوره قیامت.
 - ۳- . فتح / ۲۹.
 - ۴- . کافی، ج ۲، ص ۳۰۳ و منتخب میزان الحکمه، باب غضب، ص ۳۸۹.
 - ۵- . آل عمران / ۱۳۴. من کفّ غضبه کفّ الله عنه عذابه، نعم الجرعه الغیظ لمن جبرع علیها. . .، منتخب میزان الحکمه، ماده غضب.

اگر اشیاء با یک دیگر جدائی پیدا کنند و جدا از هم قرار گیرند صدق و راست گوئی همراه شجاعت خواهد شد» (۱). در جایی دیگر فرموده‌اند: شجاعت یک عزت است (۲). همچنین میفرمایند: سخت‌ترین مردم شجاع‌ترین انسان است (۳). در روایتی دیگر فرموده‌اند: هر قدر حمیت انسان بالا می‌رود شجاعت به آن اندازه نمود پیدا میکند (۴).

داستان شجاعت علی علیه السلام در تفسیر قمی موجود است؛ مثلاً در تفسیر سوره العادیات به طور مفصل شجاعت حضرت علی علیه السلام مورد بررسی قرار

گرفته است که ایشان چگونه دشمنان خدا را نابود کرده است (۵).

در جنگ بدر در لشکر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فقط دو اسب موجود بود یکی از آن زیبر و دیگری متعلق به مقداد. مسلمانان در این جنگ هفتاد شتر داشتند و حضرت علی علیه السلام بر شتر سوار بود. اما در سپاه قریش چهارصد اسب بود (۶). ولی باز هم به خاطر شجاعت علی علیه السلام و مجاهدین بدر، فتح و ظفر پیشانی این سلحشوران را بوسید.

۳) مرحله سوم قوه دافعه، مرحله تفریط است که آن را خوف یا جبن مینامند. این صفت ناپسند اخلاقی انسان را در مرحله تفریط قرار می‌دهد. خوف و ترس، مطلقاً مورد نکوهش واقع نشده است، بلکه اگر این خوف برای خدا باشد مورد ستایش است. در حدیثی آمده است: «من خاف الله، اخاف الله منه کل شیء و من لم يخف الله اخافه الله من کل شیء». ملاک خوف این است که اگر انسان از خدا بترسد همه موجودات از او می‌ترسند و شجاعت وجود انسان را احاطه می‌کند. اما اگر در دل کسی خوف خدا نباشد از همه چیز می‌ترسد.

ص: ۲۰۴

۱- . منتخب میزان الحکمه - ماده شجاعت.

۲- . همان.

۳- . همان

۴- . همان

۵- . تفسیر قمی، تفسیر العادیات ص ۷۶۵-۷۶۳.

۶- . تفسیر قمی، ص ۲۴۲.

حضرت علی علیه السلام چون از خدا میترسید، مثل مار گزیده به خود میپیچید، اما از هیچکس دیگری نمیترسید و جبن و ترس اصلاً در او راه نداشت. در جنگها هیچ وقت پشت به میدان نبرد نکرد و خودش فرمود: «لو تظاهرت العرب علی ما ولیت منهم» (۱) اگر تمام عرب در برابر من بیایند من به آنها پشت نمیکنم. البته آن حضرت این ادعای خودشان را در میدانهای نبرد به اثبات رساندند.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در تفسیر خودش مینویسد: وقتی اهل وادی یابس قرار گذاشتند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و علی بن ابی طالب علیه السلام را به قتل برسانند، جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله ماجرا را خبر داد. آنها ده هزار سوار بودند، پیغمبر صلی الله علیه وآله اولی را فرستاد، اما او از ترس از آنجا فرار کرد و به نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله برگشت. سپس دومی را فرستاد، اما او هم عصیان کرد و برگشت. پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود: «یا فلان عصیت الله فی عرشه و عصیتنی و خالفت قولی و عملت برأیک و الأقبیح الله رأیک» در ادامه نیز فرمود: «و آن جبریل قد امرنی ان ابعث علی بن ابی طالب فی هولاء المسلمین و اخبرنی ان الله یفتح علیه و علی اصحابه فدعا علیا و اوصاه بما اوصی به الاول و الثانی...» حضرت علی علیه السلام هم شجاعانه بر آنها حمله ور شد؛ مردان را به قتل رساند ذریه آنها را اسیر کرد و اموال آنها را مباح ساخت. جبرئیل خبر این فتح را به پیغمبر صلی الله علیه وآله رساند. آن حضرت خارج از مدینه به استقبال علی علیه السلام رفت و بین دو چشم آن حضرت را بوسه زد. همان روز بود که سوره والعادیات نازل شد.

ص: ۲۰۵

۱- . نهج البلاغه، نامه ۴۵، فیض الاسلام، ص صلی الله علیه و آله ۷۱.

این است شجاعت و نتیجه ترس از خدا که مایه خوشحالی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میشود و این است نتیجه جبن و خوف از غیر الله که انسان، از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مورد سرزنش واقع میشود.

خلاصه کلام اینکه ارکان علم اخلاق سه چیز است: حکمت، عفت و شجاعت که مجموعه اینها را عدالت میگویند. این سه ویژگی ریشه همه فضایل اخلاقی است. در مقابل این ویژگی شش صفت است که مرحله افراط و تفریط است که عبارتند از: وسوسه، حماقت، شره، خمود، غضب و خوف یا جبن که ریشهی رذایل اخلاقی میباشند.

مفهوم اعتدال و حد وسط

مفهومی که باید در این بحث مورد توجه قرار گیرد، این است که حد وسط به چه معناست. بعضی بر این باورند که هر چیزی که دور از افراط و تفریط باشد، حد وسط است. ولی به نظر میرسد که این سخن، اشتباه است. زیرا بعضی چیزها هستند که اگر هم اندک باشند ارزش دارند و هرچه بیشتر به آنها پرداخته شود خوب است؛

مثلاً درباره رضای خدا باید گفت که اگر خداوند تنها اندکی از ما راضی شود از تمام دنیا و مافیها بیشتر ارزش دارد. (۱)

همچنان که عدالت، چه فردی باشد و چه اجتماعی، هرچه بیشتر باشد بهتر است. حتی اگر انسان به حدی برسد که در عدالت اجتماعی بین برادر حقیقی خود و یک شخص عادی فرق نگذارد، این معراج عدالت است، گرچه مردم این را شدت عدل مینامند اما این عین عدل است.

ص: ۲۰۶

پس حد وسط دوری از افراط و تفریط نیست. این یک نظریه فلسفی است که ارسطو آن را مطرح کرده است و اخلاق حسنه را میانه روی در همه چیز قرار داده و بر اساس آن، فضایل و رذایل اخلاقی را مطرح کرده است. بعد از او افرادی مثل علامه نراقی صاحب جامع السعادات و فرزند وی صاحب معراج السعاده، چون فلسفی بودند لذا کتاب این بزرگواران در همین راه و روش گام بر میدارد.

اما بعضیها مثل امام خمینی رحمه الله بر این باور بودند که هرچه مقرب الی الله است، اخلاق حسنه

است و هرچه مبعود عن الله است اخلاق سیئه است. (۱)

این نگرش، همان مطلبی است که یحیی بن عدی معاصر امام حسن عسکری علیه السلام در تعریف حد وسط میگوید که حد وسط؛ یعنی چیزیکه با عقل و شرع مطابقت داشته باشد. بنابراین ممکن است که چیزی خیلی کم باشد، اما چون در چارچوب شرع است، لذا خلق و خوی خوب و فضیلت اخلاقی محسوب میشود. از سوی دیگر ممکن است که چیزی ذاتاً خیلی خوب باشد، اما چون خلاف شرع است افراط و تفریط است. مثلاً صبر و حبس نفس خیلی خوب است و در دین اسلام هم خیلی به آن سفارش شده اما در بعضی موارد چون خلاف موازین شرعی است و مورد پسند خدای متعال نیست، لذا باید از آن دست بکشیم و اگر عمل کردیم ممکن است که به نتیجه وضعی آن نائل بشویم. اما این فعل ما موجب رضایت الهی نمیشود، لذا این فضیلت اخلاقی شمرده نمیشود.

این مطلب هم قابل ذکر است که علم اخلاق به سه بخش تقسیم میشود:

تهذیب نفس

تدبیر منزل

تدبیر مُدُن

ص: ۲۰۷

بحث ما در این نوشتار در بخش اول علم اخلاق است؛ یعنی ما در مورد تهذیب نفس، فضایل و رذایل و یافتن راه چاره و تدبیر برای تجلیه نفس بعد از تخلیه رذایل صحبت میکنیم.

در اینجا ما بر اساس کتاب جامع السعادات و معراج السعاده بحث را پی میگیریم.

روش بیان مطالب در علم اخلاق

علمای اخلاق در بیان فضائل و رذایل اخلاقی دو روش را به پیش میگیرند:

یک بار فضایل اخلاقی را مقدم بر رذایل اخلاقی و بار دیگر رذایل اخلاقی را بر فضایل اخلاقی مقدم میکنند. از آنجا که بحث علم اخلاق به ترتیب در سه مرحله تجلیه، (۱) تخلیه (۲) و تخلیه (۳) میباشد و صاحب جامع السعادات هم تخلیه را بر تخلیه مقدم کرده، لذا به تبع او ما هم ابتدا رذایل اخلاقی را برای خواننده ذکر میکنیم و سپس علاج آن امراض روحانی را ذکر میکنیم که در واقع همان مرحله تجلیه است.

به این طریق همانگونه که در صفحات قبل ادراک نفس را در سه مرحله بحث کردیم و قوه ناطقه را در مرحله اول ذکر کردیم به تبع آن رذایل و فضایل اخلاقی را به همین ترتیب ذکر میکنیم.

ص: ۲۰۸

-
- ۱- تجلیه یعنی آراسته نمودن ظاهر که این توسط انجام واجبات و ترک محرمات محقق می شود.
 - ۲- تخلیه یعنی خالی کردن نفس از صفات رذیله و ناپسند.
 - ۳- تحلیه یعنی آراسته نمودن نفس به صفات حسنه و پسندیده.

الف) رذيله جهل

یکی از رذایل نفس ناطقه، جهل و نادانی است که انسان باید بدان آشنایی داشته باشد و کاری نکند که دچار جهل مرکب شود که در این صورت برای همیشه در قعر جهل باقی خواهد ماند.

جهل مرکب این است که انسان چیزی را نداند و یا خلاف واقع بداند و در عین حال بپندارد که حق را یافته است، پس او نمیداند و نمیداند که نمیداند و آن بدترین رذایل و دفع آن بسیار مشکل است. سبب این است که انسان تا وقتی که نداند مریض است چگونه پیش طبیب میرود. حال اگر مریض این را بفهمد که صحیح و سالم است دیگر هیچ کس نمیتواند او را مداوا کند.

قرآن مجید در مقامات مختلف، جهل و نادانی را نکوهش کرده و در برخی آیات، جهل را کوری و علم را بینایی خوانده است و میفرماید: ((قُلْ هَلْ يَشْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ)) (۱). آیا کور و بینا مساویانند؟ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در تفسیر خود میفرماید: مراد از کوری، جهل و مراد از بصیر، علم است. (۲)

در سوره زمر میفرماید: آیا عالم و نادان مساویانند که مراد همان صاحبان عقل و بیخردان هستند. خلاصه اینکه جهل از بدترین رذایل اخلاقی است. اگر آدمی این موضوع را بفهمد و جهل را از خود دور کند و خویش را به زیور علم آراسته کند، امری پسندیده است. اما اگر انسان خود را به زیور علم آراسته نکند همیشه در فریب جهل باقی میماند، لذا امام جعفر صادق علیه السلام در یک حدیث مفصل فرمودند: «کفی بالاغترار بالله جهلاً؛ (۳) جهل برای فریب کافی است.»

این جمله در ظاهر یک جمله کوچک است، اما امام علیه السلام تمام ضرر و زیان جهل را در این جمله خلاصه کردهاند. همه فریب خوردن انسان،

ص: ۲۰۹

۱- انعام / ۵۰.

۲- تفسیر قمی، ذیل آیه ۵۰ سوره انعام و ذیل آیه صلی الله علیه و آله - زمر.

۳- تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۳ عنکبوت.

چه در جنبه مادی و چه در جنبه معنوی، چه از شیطان جنی (ابلیس) و عفاریت آن باشد و چه از شیاطین انسی باشد، همه و همه به علت جهالت و نادانی است. در واقع انسان نادان از همه فریب میخورد پس باید خود را با زیور دانایی آراسته کند.

فضیلت علم

علم فضیلتی است نورانی که خدا به همه نمیدهد، بلکه در قلب هر کسی که میخواهد به ودیعه میگذارد.

قرآن مجید در جاهای مختلف از صاحبان علم تعریف کرده است.

در قرآن مجید خدای متعال خشیت را مخصوص علما ذکر کرده است ((إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ))^(۱) قابل ذکر است که «العلماء» جمع محلی به «ال» است یعنی عموم علما هر کسی که عالم است خشیت پروردگار را دارد؛ یعنی اگر کسی صاحب علم است، ولی خشیت ندارد اصلاً علم ندارد، زیرا خشیت مخصوص علماست. البته همانطور که مراتب علم گوناگون است، مراتب خشیت هم مختلف است.

امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید: «کفی بخشیه الله علما»^(۲) برای خشیت خدا علم کافی است؛ یعنی اگر کسی عالم باشد خشیت خدا را دارد.

فرق بین خشیت و خوف مذموم

محقق طوسی رحمه الله در فرق این دو واژه میفرماید: خوف و خشیت گرچه در لغت به یک معنی است، ولی نزد ارباب علم بین این دو،

ص: ۲۱۰

۱- . فاطر / ۲۸.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۳ عنکبوت.

فرق است. اینکه خوف، تالم درد نفس از عقاب متوقع به سبب ارتکاب منهیات و تقصیر در طاعات است و این چیزی است که برای اکثر خلق حاصل میشود گرچه مراتب آن مختلف است. اما خشیت، وقتی برای انسان حاصل میشود که شعور به عظمت خالق و هیبت را حاصل میکند و خوف این را دارد که نکند حجاب برای او انداخته شود. این حالت فقط برای کسانی حاصل میشود که مطلع بر حال کبریا باشند و لذت قرب را چشیده باشند لذا خدای متعال فرموده که ((انما یخشی الله من عباده العلماء)) (۱).

یقین در برابر جهل مرکب

گفتیم جهل مرکب مرضی است که انسان را فریب خورده نگه میدارد و این بدترین و مستهجن ترین اقسام جهل است اگر انسان میخواهد از این مرض نجات پیدا کند باید به درجه یقین برسد. یقین، اعتقاد ثابت و جازم مطابق واقع است؛ یعنی صددرصد در مقابل جهل مرکب که اعتقاد به غیر واقع است قرار دارد.

یقین؛ مطلقاً خوب است، اما در امور دینی مایه سعادت و کمال و در تکمیل نفوس بشری دخیل است، زیرا ایمان موقوف به یقین بلکه اصل آن است. خلاصه اینکه مرتبه یقین، اشرف فضایل است و افضل کمالات است. حتی در روایت است که اگر کسی عاقل باشد گناه به او ضرر نمیرساند. زیرا هرگاه گناهی کند پشیمان میشود و استغفار میکند و گناهان وی آمرزیده میشود و فضیلتی برای او باقی میماند که او را داخل بهشت میکند. (۲)

قرآن مجید یقین و صاحبان یقین را مورد تعریف و تمجید قرار داده است.

در یک آیه یقین را بنیاد و اساس امامت قرار داده است: ((وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ)) (۳).

ص: ۲۱۱

۱- معجم الفروق اللغویه، ص ۲۱۸.

۲- حقایق فیض، ص ۱۹۵ و به حواله معراج السعاده، ص ۱۲۱.

۳- سجده / ۲۴.

اثر یقین این است که به امر مردم هدایت نمیکنند بلکه امر خدا را بر امر مردم مقدم میدارند اما اگر یقین نباشد انسان، دیگران را به آتش جهنم راهنمایی میکند.

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه شریفه میفرماید که پدرم فرموده: «الائمه فی کتاب الله امامان؛ امام عدل و امام جور. قال الله و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا لا بامر الناس یقدمون امر الله قبل امرهم و حکم الله قبل حکمهم قال: ((وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ)) (۱) یقدمون امرهم قبل امر الله و حکمهم قبل حکم الله و يأخذون بأهوائهم خلافا لما فی کتاب الله» (۲).

سنگینی وظیفه عالم

خود علم فضیلت دارد و حفظ آن هم فضیلت است و گرنه شیطان آن را به رذیلت تبدیل میکند، لذا وظیفه عالم و حساب و کتاب وی هم سنگین است.

در حدیثی مفصل امام صادق علیه السلام خطاب به حفص بن غیاث میفرماید: «انه یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر

للعالم ذنب واحد؛ خدا هفتاد گناه جاهل را میبخشد قبل از اینکه یک گناه عالم را ببخشد» (۳).

ص: ۲۱۲

۱- . قصص / ۴۱.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۲۴ سوره سجده، ص ۵۲۷؛ ائمه در کتاب خدا دو گونه هستند امام عدل و امام جور خدای متعال میفرماید که ما از این ها پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند نه به امر مردم آنها امر خدا را بر امر مردم مقدم می دارند و حکم خدا قبل از حکم مردم است . بعد می فرماید ما آن ها پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می کنند و امر و حکم خودشان را برابر امر و حکم خدا مقدم می دارند و بر خلاف آنچه که در کتاب خدا است عمل به هوا و هوس خود می کنند.

۳- . همان، ص ۵۰۴، ذیل آیه ۸۳ عنکبوت.

از این حدیث فهمیده میشود که وظیفه عالم بسیار سنگین است و رفتار و گفتار وی قابل حساب و کتاب است. لذا شخص عالم باید سنجیده قدم بردارد و هر کاری را که انجام میدهد فقط برای خدا باشد. اگر مرء و ریا و کبر و عجب، علم را آفت زده کند، این آفت به عالم نیز میرسد. البته اگر علم و تعلیم و تعلّم فقط برای خدا باشد، آن وقت انسان در عالم ملکوت با عظمت شناخته میشود، زیرا عالم ملکوت جایی است که حقیقت وجود در آنجا آشکار است.

در آنجا دنیا مقهور و شهود غالب است؛ یعنی اگر علم برای خدا باشد انسان خودش را به حدی میرساند که عظمت خودش را در عالم ملکوت اثبات میکند. لذا امام صادق علیه السلام میفرماید: «من تعلم الله و عمل لله و علم الله دعی فی ملکوت السموات عظیما؛ کسی که برای خدا علم حاصل کند و بر آن عمل کند و برای خدا تعلیم دهد در ملکوت آسمانها عظیم خوانده می شود» (۱).

لذا شخص عالم نزد خدا اهمیت زیادی دارد، در صورتیکه علم خود را توأم با عمل کند.

عالم بدون عمل

یکی از آفات علم، علم بلا عمل است. اگر انسان، علم خود را توأم با عمل کند در ملکوت سماوات عظیم شناخته میشود.

حدیث میگوید: «من تعلّم و علمّ و عمل بما علم دعی فی ملکوت السموات، عظیما؛ اما اگر عالم علم خود را با

عمل توأم نکند، ارزش علم او اندک میشود و دعای برای زیاد شدن علم هم قبول نمیشود بلکه موجب دوری از خداست».

امام زین العابدین علیه السلام میفرماید:

ص: ۲۱۳

«لا-تطلبوا علم ما لا- تعلمون و لَمَّا عملتم بما علمتم فان العالم اذا لم يعمل به لم يزد من الله الا بعدا(۱)؛ علمی را که نمیدانید طلب نکنید حال آنکه آنچه میدانید هنوز بدان عمل نکرده‌اید، زیرا عالم وقتی به علم خود عمل نمیکند غیر از بُعد و دوری از خدای متعال چیزی از جانب خداوند برای او زیاد نمیشود».

پس عالمی که به علم خود عمل نکند موجب دوری از خدای متعال میشود و چه مصیبتی بزرگتر از اینکه از خدای متعال به وسیله چیزی دور شود که آن چیز مایه تقرب خدای متعال است.

رابطه علم با زهد

زهد صفتی است که انسان به وسیله آن، فریب دنیا را نمیخورد. موضوع مهم این است که چگونه انسان به حدی میرسد که از دنیا فریب نمیخورد. جواب این سؤال در مناجات حضرت موسی علیه السلام و خدای متعال است.

خدای متعال به جناب موسی علیه السلام فرمود: «یا موسی ان عبادی الصالحین زهدوا فیها بقدر علمهم بها و سایرهم من خلقی رغبوا فیها بقدر جهلهم»(۲).

از این حدیث ثابت میشود که زهد، کار صالحین است و آن صالحینی که زهد پیشه‌اند به خاطر علمشان زهد و پارسایی را زینت وجود

خود قرار میدهند و برعکس کسانی که از حقیقت دنیا جاهلانند و به آن رغبت دارند. از این بحث معلوم میشود که بین زهد و علم ارتباطی خاص و مرموز وجود دارد؛ یعنی این علم، انسان را به حدی میرساند که او را بندهی صالح الهی قرار میدهد.

ص: ۲۱۴

۱- همان، ذیل آیه ۶۵ غافر.

۲- همان، ذیل آیه ۱۵۷ اعراف، ص ۲۲۴؛ ای موسی بندهای صالح من در این بحسب و مقدار علمشان بیرغبت و زاهدانند و سائر مخلوقات من در این دنیا به اندازه جهلشان رغبت دارند.

محبت به دنیا یکی از مهمترین صفات رذیله برخاسته از قوه غضبیه است. در روایتی آمده است که حب دنیا ریشه همه بدیهاست. (۱)

اگر جرایم و مجرمین مورد بررسی قرار گیرند، معلوم میشود که دوستی دنیا چقدر مؤثر بوده است. اگر انسان از زیان و ضرر این دنیا آگاه شود هیچ وقت به دنیا دل نمیندند. اکنون لازم است جهت روشن شدن بحث، برخی از ویژگیهای دنیا را نام ببریم:

۱. فریبندگی دنیا. (۲)

۲. دنیا مثل آب است که هرچه از آن نوشیده شود تشنگی زیادتیر میشود. (۳)

۳. دنیا مثل کرم ابریشم است و هرچه این کرم چاقتر شود زمان هلاکت او نزدیکتر میشود. (۴)

البته انسان دل بسته به دنیا نمیفهمد که دنیا مثل کرم ابریشم است؛ یعنی این حقیقت را نمیفهمد، اگر این حقیقت را درک میکرد به دام دنیا نمیافتاد. انسان اگر بفهمد که اقبال دنیا به او، نعمت نیست

بلکه در واقع نوعی عقاب به علت گناهان وی است نظرش عوض میشد و با ننگ اهی دیگر به دنیای مینگرد.

امام جعفر صادق علیه السلام به حفص بن غیاث میفرماید که خداوند متعال به حضرت موسی فرمود: «یا موسی اذا رایت الفقر مقبلاً فقل مرحباً بشعار الصالحین و اذا رایت الغنی مقبلاً فقل: ذنب عجلت عقوبه فما فتح الله علی احد هذه الدنيا بذنب لیسئیه ذلك فلا یتوب فیکون اقبال الدنيا علیه عقوبه لذنوبه» (۵).

ص: ۲۱۵

۱- . بحار، ج ۷۳، ص ۹۰.

۲- . همان، ص ۵۵.

۳- . همان، ج ۸۷، ص ۳۱۱.

۴- . بحار، ج ۷۳، ص ۲۳.

۵- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۴۴ سوره انعام، ص ۱۹۰.

این حدیث میگوید که اقبال دنیا به خاطر گناهی است که انسان، آن را فراموش کرده و از آن گناه توبه نکرده است. پس اقبال دنیا به یک شخص، عقاب گناهان وی میشود. در حقیقت روی آوردن دنیا یک عذاب است در حالی که انسان میپندارد که خداوند از او راضی است. این حدیث در واقع اقبال دنیا را نوعی عذاب گناه میداند کما اینکه قرآن مجید میفرماید: مهلت، نوعی عذاب است تا اینکه گناهکار زیاد گناه کند و این همان آیه شریفهای است که حضرت زینب [در خطبه خود در دربار یزید استفاده فرموده بودند:

((وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ)) (۱)

عادت انسان همین است که وقتی بدو مهلت داده میشود میپندارد خدا از او راضی است، اما آیه شریفه میگوید: خود این مهلت، نوعی عذاب است تا اینکه کفار زیاد گناه کنند.

از مذکور حدیث شریف نیز همین نکته را میگوید که اقبال دنیا عقاب گناه است.

حقیقت لذات دنیا

اگر انسان حقیقت لذایذ دنیا را بفهمد

هرگز به دنیا روی نمیآورد چه رسد به این که به آن دل ببندد.

حضرت داوود علیه السلام از عابدی به نام حزقیل سؤال کرد که آیا شما به دنیا اعتماد

ص: ۲۱۶

کردید و دوست داشتید که از شهوات و لذات دنیا استفاده کنید؟ حزقیل عابد جواب داد: آری گاهی این چیزها به قلب خطور میکند. داوود علیه السلام گفت: در آن وقت شما چه میکنید؟ حزقیل عابد گفت: آن وقت من به دره این کوه وارد میشوم و از آنچه که در آن است عبرت میگیرم. پس حضرت داوود علیه السلام داخل آن شعب و درّه کوه رفته در آنجا دید که بر یک سریر آهنین جمجمه ای قدیمی و استخوانهایی پوسیده موجود است و آنجا یک لوحی از آهن است که روی آن نوشته‌های است. پس حضرت داوود علیه السلام آن را خواند، در آن نوشته چنین آمده بود: من اروی بن سلمه هستم. که هزار سال حکومت کرده‌ام. هزار شهر را ساختم و با هزار کنیز جماع کرده‌ام، ولی آخر امر من، این است که خاک رختخواب من است و سنگها متکای من هستند و مارها و حشرات همجوار من، لذا کسی فریب این دنیا را نخورد. (۱)

این است حقیقت دنیا و کسیکه فریب دنیا را بخورد آن را نشناخته است، بنابراین انسان باید از دنیا در حد «اکل میته» استفاده کند.

امام جعفر صادق علیه السلام به حفص بن غیاث فرمود: «یا حفص ما منزله الدنیا من نفسی الا بمنزله المیتة اذا اضطرت الیها اكلت منها» (۲). قانون مردار این است که وقتی انسان مضطر بشود از آن استفاده میکند. کسیکه مثل

امام صادق علیه السلام دنیا شناس باشد، وقت ضرورت از دنیا استفاده میکند و به دنیا دل نمیندند. به هر حال حب دنیا رذیلت است اما استفاده از دنیا کار ناپسندی نیست، بلکه اگر انسان از دنیا برای رسیدن به آخرت استفاده کند، این دنیا مورد نکوهش واقع نشده است.

ص: ۲۱۷

۱- . تفسیر قمی، ذیل سوره ص آیه ۲۴، ص ۵۹۷.

۲- . همان، ذیل آیه ۸۳ سوره القصص، ص ۵۰۴؛ ای حفص! قدر و منزلت دنیا نزد من فقط به اندازه مردار است زمانیکه کسی به آن مضطر میشود از آن میخورد.

امام جعفر صادق علیه السلام به شخصی که میگفت: «انا لنحب الدنيا»؛ ما دنیا را دوست داریم. پرسیدند: برای چه دنیا را میخواهی؟ جواب داد برای اینکه ازدواج کنم؛ حج بروم؛ به خانواده انفاق کنم و مخارج آنها را تأمین کنم و به دوستان کمک کنم و در راه خدا صدقه بدهم. امام فرمودند: لیس هذا من الدنيا هذا من الآخرة؛ (۱) این دنیا نیست بلکه این از آخرت است.

از این حدیث استفاده میشود که انسان اگر از دنیا در راه خدا استفاده کند، این امر نه تنها مورد ستایش است، بلکه به فرمودهی امام علیه السلام این دنیا نیست، این آخرت است.

در ذیل آیه ۲۶ سوره یونس: ((للذین احسنوا الحسنی و زیاده...)) امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: «اما الحسنی الجنه الحسنی» همان بهشت است و اما الزیاده فالدنیا و زیاده، دنیاست. ما اعطاهم الله فی الدنيا لم یحاسبهم به فی الآخرة...، (۲) آنچه که خدا به خوبان در دنیا عطا نموده است در آخرت به آن محاسبه نمیکند و ثواب دنیا و آخرت را یکجا به آنها میدهد و بهترین ثواب دنیا و آخرت را به آنها اعطا میکند.

بنابراین اگر انسان در دنیا اعمال صالح انجام دهد و جزء خوبان شود، دنیا برای او مایه ذلت و رسوایی نیست، بلکه سبب عزت و ثواب دنیا و آخرت است. البته باید توجه

داشته باشیم که شیطان ما را نفریبد؛ یعنی وسوسه نکند که چون تو آدم خوبی هستی خدا این دنیا را به تو داده است. انسان باید اهل محاسبه و بر نفس خود بصیر باشد و همیشه دعا کند که ((رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ)) (۳)

ص: ۲۱۸

۱- . بحار، ج ۷۳، ص ۱۰۶ و تفسیر قمی، ص ۲۸۸.

۲- . تفسیر قمی، ص ۲۸۸.

۳- . بقره ۲۰۱.

امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید: هر کسی که از حج بر میگردد خدای متعال گناهان او را میبخشد، البته منازل مغفرت سه گونه است:

«مؤمن غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و اعتقه من النار و ذلك قوله و منهم من يقول ربنا آتنا فی الدنيا حسنه و فی الآخرة حسنه و قنا عذاب النار»^(۱)، وقتی خدای متعال مؤمن را میبخشد همه گناهان قبل و بعد او را میبخشد و همین است قول خدای متعال و منهم من يقول... . پس اگر انسان با صدق دل این دعا را بخواند خدای متعال همه گناهان او را میبخشد.

فضیلت زهد

اشاره

وقتی انسان قلب خود را از محبت دنیا خالی کند فضیلت زهد را در آن جایگزین میکند تا محبت خدای متعال در ظرف وجود او قرار بگیرد، زیرا زهد ضد محبت دنیاست. وقتی دل انسان از محبت دنیا تهی شد باید زهد جای آن را بگیرد او باید بیرغبتی به دنیا را در وجود خود جای دهد و به آخرت روی آورد، بلکه از غیر خدا خود را منقطع سازد.

تعریف زهد

عالم ربانی ملا احمد نراقی در معراج السعاده میفرماید: «ضد محبت دنیا و مال را

زهد میگویند و آن عبارت است از دل کندن از دنیا و دست کشیدن از آن و اکتفا کردن به قدر ضرورت برای حفظ بدن»^(۲).

خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین میگوید: «الزهد اسقاط الرغبه عن الشیء بالکلیه»^(۳).

ص: ۲۱۹

۱- . تفسیر قمی، ص ۶۷.

۲- . معراج السعاده، ص ۳۳۵.

۳- . شرح منازل السائرین، قاسانی، ص ۲۵۷.

زهد دل کردن از تمام اشیاء به تمام معنا و بیرغبت شدن است؛ یعنی زهد آن است که انسان شوق به دنیا نداشته باشد و نفس خود را از میل به دنیا خالی کند. از این تعریف معلوم میشود که داشتن مال دنیا یا نداشتن آن به زهد تعلق ندارد. ممکن است که کسی مال و منال زیادی داشته باشد، ولی باز هم زاهد زمانه باشد، زیرا دل به دنیا و مال آن نداده است. اما ممکن است یک نفر هیچ چیز از مال دنیا نداشته باشد، ولی زاهد هم نباشد، زیرا او به دنیا دل بسته است. در حدیثی امام معصوم علیه السلام دنیا را تعریف نموده‌اند که دال بر همین معناست.

حفص بن غیاث از امام جعفر صادق علیه السلام می‌پرسد: جعلت فداک فما حد الزهد؟ فقال: قد حد الله فی کتابه فقال عزوجل: ((لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم)) (۱)؛ قربانت شوم تعریف زهد چیست؟ حضرت جواب دادند: خدای متعال در کتاب خود تعریف کرده است و فرموده بر آنچه که فوت شده تأسف نخورید و به آنچه که می‌یابید خوشحال نشوید. پس اقبال و ادبار دنیا برای شخص زاهد باید مساوی باشد.

جناب علم الهدی سید مرتضی اعلی الله مقامه معروف به ذوالثمانین بودند، چون از همه چیز مثل خانه، اسب و... هشتاد تا داشتند،

لذا معروف به صاحب هشتاد شدند. داستان معروفی درباره ایشان نقل شده که یک روز گدایی همراه با زنبیل و کاسه خود وارد باغ و بوستان سید مرتضی شد و بر سید اشکال کرد که شما زاهد نیستید و راه و روش امیرالمؤمنین علیه السلام را ترک کرده‌اید؛ زاهد من هستم زیرا از مال و منال دنیا فقط همین زنبیل را دارم.

سید جواب نداد و بعد از دقایقی سؤال کرد که آیا شما با من به مکه می‌آیید. آن گدا اظهار رضایت کرد. سید مرتضی کاری کرد که گدا آن زنبیلش را فراموش کند. وقتی هر دو وسط راه رسیدند گدا به یاد زنبیلش افتاد و به سید گفت برگردیم تا آن زنبیل را برداریم و بعد بیاییم.

ص: ۲۲۰

۱- تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۳ سوره عنکبوت، ص ۵۰۴ و حدید / ۲۳.

جناب علم الهدی گفت: آن را رها کن، ما به مکه میرویم، پس نگران نباش. ولی آن فقیر اصرار کرد. آن وقت سید به مرد فقیر گفت: الان معلوم شد که چه کسی زاهد است و چه کسی زاهد نیست. من این قدر دارایی دارم ولی به خاطر سفر مکه به همه آنها پشت کردم و راه سفر را اختیار نمودم ولی در دل شما محبت آن زنبیل جا گرفته است و نمیتوانید دل از آن بردارید پس شما زاهد نیستید، بلکه من زاهد هستم.

از آیه الله العظمی مکارم شیرازی مد ظله العالی نقل میکنند که ایشان فرموده است: من از امروز تا برای صد سال آینده برنامه ریزی کرده‌ام و در عین حال همین امروز نیز آمادگی مرگ هستم. (۱)

پس معنای زهد، خمود و سستی نیست بلکه حرکتی جاودانه است که زاهد را برای خدا حرکت میدهد و هرچه برای خدا و در راه خدا

باشد از آن استفاده میکند ولی به هیچ وجه به دنیا دل نمیندود و به همین سبب است که درجات زهد مختلف است، زیرا دل کندن از دنیا کار آسانی نیست لذا افراد در این زمینه مختلفند.

درجات زهد

از امام زین العابدین علیه السلام سؤال شد که زهد چیست؟ ایشان جواب دادند: «الزهد عشرة اجزاء فاعلی درجات الزهد ادنی درجات الرضا ألا و ان الزهد فی آیه من کتاب الله ((لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)). (۲) زهد ده جزء است که عالی ترین درجه ی زهد، پایین ترین درجات رضاست. آگاه باشید که زهد در آیه ای از کتاب خدا این است که بر آنچه که فوت شده، تأسف نخورید و برای آنچه که به شما رسیده خوشحال نشوید».

ص: ۲۲۱

۱- . درس خارج فقه، استاد عابدی زیدعزه

۲- حدید / ۲۳. تفسیر قمی، (ذیل آیه ۶۵ سوره غافر)، ص ۶۰۱.

از این حدیث شریف استفاده میشود که زهد دارای مراتب است و انسان سعی کند که به عالیترین درجات زهد برسد.

معراج السعاده سه درجه و هفت قسم برای زهد ذکر کرده است. این سه درجه عبارتند از: ادنی، وسطی و اعلی.

درجهی ادنی این است که انسان دل به دنیا داده باشد ولی با مجاهدت و مشقت آن را ترک کند.

درجه وسطی این است که گرچه دنیا در نظر او قدری اهمیت داشته باشد ولی نسبت به آخرت آن را حقیر میدانند و برای آخرت با رغبت دنیا را ترک کند.

درجه اعلی این است که دنیا در نظر زاهد مطلقاً قدری نداشته باشد و آن را هیچ بداند و کم بشمارد.

اقسام زهد نیز عبارتند از: زهد فرض، زهد سلامت، زهد فضل، زهد معرفت، زهد خائفین، زهد راجین و زهد عارفین. (۱)

در کتاب منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری ده درجهی زهد را آورده است. درجه اول همان تعریف زهد است که قبلاً گذشت؛ یعنی بیرغبتی به تمام دنیا. در درجات بعدی زهد را به سه درجه تقسیم میکند که هر درجهای نیز سه رتبه دارد:

زهد در شبهه

وقتی انسان حرام را ترک کند، باید به حدی برسد که از چیزهای شبهه ناک هم پرهیز کند. این نوع زهد، خود دارای سه رتبه است.

ص: ۲۲۲

۱- . معراج السعاده، صص ۳۴۳ - ۳۴۸.

۱. پاکیزگی نفس

چنین انسانی از چیزهای شبهه ناک پرهیز میکند، زیرا اینگونه موارد، موجب عتاب و سخط الهی میگردد و بنابراین نسبت به موارد شبهه ناک بیرغبت میشود و نفس او به طرف پاکیزگی و نزاهت سیر میکند.

۲. صعود و رفعت به سوی خدا

وقتی انسان از شبهه پرهیزد به سوی کمال صعود میکند و آنچه را که نزد خدا نقص است، ترک کرده، رفعت پیدا میکند، یعنی از آنچه که نزد خداوند متعال موجب نقص انسان است گرچه برای بندگان نقص نباشد، دوری میکند.

۳. دوری از هم نشینی با فاسقان

وقتی انسان به طرف خدا صعود میکند هم نشینی با فساق را ترک میکند چرا که آنان مانع سیر الی الله هستند و انسان را به طرف دنیا میکشانند تا انسان شهوات خود را از دنیا اکتساب کند. زیرا مال مایه شهوت است و اگر شخص زاهد با این افراد هم نشینی کند و در رغبت به دنیا با آنان مشارکت داشته باشد جزئی از آنها شمرده میشود. و در این صورت در مجالسی که رنگ و بوی دنیا دارد شرکت میکند، در حالیکه شخص زاهد نسبت به وقت خود و هدر دادن آن، بسیار بخیل است و درحقیقت چنین افرادی را ناپسند می‌شمارد ارتباط با اهل فسق در رغبت و حرص انسان به دنیا تأثیر دارد و در نتیجه سبب هلاکت زاهد میشود.

پس زاهد واقعی آن کسی است که با حرکت در مسیر الهی خود را از اینگونه افراد دور نگه دارد.

زهد در فضول

به این معنا که آنچه را بیش از قدر حاجت و گذران زندگی وی است کنار بگذارد. بیش از قدر حاجت را فضل و فضول میگویند که زاهد باید نسبت به آنها بیرغبت باشد؛ یعنی به حد قوت لایموت برسد و تنها برای رمق در جان جهت زندگی در دنیا استفاده کند. چنین زهدی سه درجه دارد:

حصول وقت زیاد برای سلوک الی الله

وقتی انسان، فضولیات خود را کنار

میگذارد فراغت بیشتری پیدا میکند. این فراغت باعث میشود تا در حضور الهی بیشتر وقت خود را مصرف کند.

قطع اضطراب

وقتی انسان خود را از فضولیات دور میکند قلب او از اضطراب منقطع میشود و سکون و اطمینان به طرف خدای متعال حاصل میشود و تمام همت خود را برای خدا میگمارد. اگر میل به دنیا در دل او باقی بماند اضطراب خاطر، گاهی او را به دنیا و گاهی به حق متمایل میکند، در این صورت با اطمینان خاطر سراغ ذات باری تعالی نمیرود.

آراسته شدن به زیور انبیاء و صدیقین

مرتب به سوم این است که انسان با ترک فضولیات، وقت کافی برای خدا و اطمینان خاطر پیدا میکند، در این حال وجود او به صفات انبیا و صدیقین آراسته میشود و شخص زاهد در وصف و اوصاف به انبیا و صدیقین شباهت پیدا میکند و به آنها اقتدا میکند زیرا همه انبیا و صدیقین زاهد در دنیا بودند مثل حضرت ابراهیم و حضرت سلیمان علیهما السلام. زیرا با وجودی که دنیا زیر پای آنان بود و حاکم بر تمام عالم بودند، ولی باز هم زاهد بودند و با کثرت اموال، قلوبشان نسبت به دنیا بیرغبت بود و خود را از تعلق و محبت به دنیا منقطع ساخته بودند.

این تعبیر به این جهت است که در دو مرحله دیگر در قلب زاهد، دنیا وجود دارد،

اما او آخرت را بزرگ می‌شمارد. اما در این درجه از زاهد خواسته شده که تعلق خود را از دنیا منقطع سازد و تجلی نور حق تعالی را در خود جای دهد. این درجه، خود سه مرتبه دارد:

۱. کوچک شمردن آنچه که از آن زهد ورزیده؛ یعنی آن چیزی که دنیا را به خاطر آن ترک کرده، کوچک بشمارد؛ یعنی آن ثواب و عقابی را که به خاطر، آن دنیا را ترک کرده، کوچک بشمارد و فقط خدا در نظر او باشد و از دنیا و آخرت و نعمات وی هم بیرغبت باشد و به حدی برسد که بگوید الهی انت المُنَى و فوق المُنَى.

۲. مساوی بودن حالت فقر و غنا، انسان باید به حدی برسد که اگر دنیا به او روی آورد و یا به او پشت کند هیچ غم و غصهای نداشته باشد.

این درجه‌های است که امام جعفر صادق علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام در تعریف زهد فرمودند که ((لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)) (۱) یعنی ائمه معصومین علیه السلام این درجه

را از ما خواست‌هاند و درجات دیگر را در نظر نداشتند.

ص: ۲۲۵

۳. زاهد چون وادی حقایق را می‌خواهد، لذا آنچه را که کسب کرده نمی‌خواهد ببیند. در مرحله سوم از زهد در زهد، زاهد از خود هم بیرغبتی نشان می‌دهد زیرا او فانی فی الله شده است و به وسیله آن، شاهد حقایق و صفات می‌شود. وقتی که همه چیز در نگاه او بیارزش است پس در چه چیز زهد کند؟

لذا خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «و هو للعامه قربه و للمريد ضروره و للخاصه حسنه»^(۱) بنابراین مردم

عادی برای تقرب به خدا زهد میکنند تا به وسیله زهد ثواب ببرند. اوساط مردم زهد می‌ورزند تا به مرحله جمعی برسند و همت و رغبت آنها در راستای الهی یکجا شود و اگر زهد نداشته باشند افکارشان مشوش می‌شود لذا برای آنها زهد ضرورت دارد. اما برای خواص زهد توهین است، زیرا آنها برای غیر خدا اهمیتی قائل نیستند و دنیا به نظر آنها ارزش ندارد که ترک کردن آن را مقام بدانند. لذا اگر کسی به آنها زاهد بگوید برای آنان توهین است. مرحله سوم از درجه سوم یعنی جز دهم زهد همین است که انسان زاهد، فقط خدا را می‌خواهد و او را میبیند و برای ما سوی الله ارزشی قایل نیست تا به آن بها دهد.

راه درک زهد

در باب زهد بحث اصلی این است که انسان چگونه عمل کند تا زهد برای او آسان شود. در موجبات زهد مطالب زیادی گفته شده که خلاصه آنها این است که آشنایی با حقیقت اشیاء انسان را با زهد نزدیک میکند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «احق الناس بالزهد من عرف نقص الدنيا»^(۲) کسیکه نقص دنیا را بشناسد به زندگی زاهدانه سزاوارتر است». در جایی دیگر آن بزرگوار می‌فرماید: «کیف یزهد فی الدنيا من لا یعرف قدر الاخره»^(۳). از امام محمد باقر علیه السلام نیز روایت شده که «کثرت یاد مرگ، ضامن زهد در دنیاست»^(۴).

ص: ۲۲۶

۱- . منازل السائرين، ص ۵۴ - ۵۳.

۲- . غرر الحکم، ح صلی الله علیه و آله، ۳۲.

۳- . همان، ح ۶۹۸۷.

۴- . بحار، ج ۷۳، ص ۶۴.

خلاصه همه این فرمایشها این است که هرچه

علم به حقیقت دنیا زیادتر شود زهد انسان نیز بیشتر میشود؛ یعنی رابطه زهد با علم یک رابطه عمیقی است. در مناجاتی که موسی علیه السلام با ذات باری تعالی داشته است خدای متعال فرموده:

«یا موسی: ان عبادی الصالحین زهدوا فیها بقدر علمهم بها و سائرهم من خلقی رغبوا فیها بقدر جهلهم...»^(۱).

در این کلمات خدای متعال فرموده است که بندگان صالح من به سبب علم خودشان از دنیا زاهدند و هرچه درجه علم بالا میرود درجه زهد بالا- میرود، اما سایر مخلوقین را به لقب خاصی معنون نفرموده است، بلکه جهل و نادانی بقیه مردم سبب میشود که راغب در دنیا باشند و اسیر زرق و برق دنیا شوند. ولی کسیکه علم به حقیقت اشیاء دارد میفهمد که اگر دنیا مانند طلا- و آخرت هم چون خزف باشد، عاقل، آخرت را اختیار میکند، زیرا آخرت ابدی است و دنیا فانی. در حقیقت که دنیای فانی خزف است و آخرت پایدار و مافوق طلاست، به حدی که اوصافش قابل ستایش نیست لذا کسیکه علم او از همه بالاتر است و مصداق ((من عنده علم الكتاب))^(۲) است، او میفرماید: «عزّی غیری طلقتك ثلاثه؛ برو ای دنیا و دیگری را فریب بده که من تو را سه طلاقه کرده‌ام که بعد از آن رجوعی نیست.»^(۳)

ص: ۲۲۷

۱- تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۵۷ سوره اعراف، ص ۲۲۷.

۲- . رعد / ۲۳.

۳- . هیئات عزّی غیری لاحاجته لی فیک طلقتك ثلاثا رجعة فیها- نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۱۱۹، کلمه قصار ۷۴.

بخل؛ یعنی امساک و نگه داشتن آنچه باید

انفاق کرد و ندادن آنچه باید داد. این طرف تفریط است و آن طرف افراط و اسراف است و مراد این است که آنچه را نباید خرج کند، هزینه میکند که هر دو مذمومند.

اسراف مورد مذمت قرآن مجید قرار گرفته است لذا میفرماید: ((كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا)) (۱) خوردن و آشامیدن مشکل ندارد، اما اسراف مورد نهی واقع شده است. اما بخل که نتیجه و ثمره محبت به دنیاست یکی از بدترین صفات خبیثه و اخلاق رذیله است.

خداوند متعال در قرآن مجید میفرماید:

((وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)) (۲)

کسانیکه بخل میورزند گمان نکنند آنچه خدا به فضل خود به آنها عطا کرده است، خیر ایشان است، بلکه این، برای اینها شر است. به زودی آنچه که بخل کرده‌اند طوق شود و در روز قیامت به گردن آنان افتد.

پس این مرض روحی به حدی شدید است که اگر انسان خودش را علاج نکند همین مال برای او وبال جان میشود. در حدیث آمده است که: «من بخل و لم ینفق ما له فی طاعه الله صار ذلک یوم القیامه طوقا من نار فی عنقه و هو قوله سیطوقون؛» (۳) کسانیکه بخل میورزند و مال خود را در راه طاعت خدا خرج نمیکنند همین مال در روز قیامت طوق آتشین در گردن آنها میشود». این حدیث، همان مطلبی است که در آیه اخیر بدان اشاره شده بود.

ص: ۲۲۸

۱- اعراف / ۳۱.

۲- آل عمران / ۱۸۰.

۳- تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۸۰ آل عمران.

مرض بخل به حدی سنگین است که اگر کسی به آن مبتلا بشود خدا برای عبرت، اوصاف او را در قرآن مجید آورده و آن فرد را منافق معرفی کرده است.

در سوره توبه میفرماید:

((وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ)) (۱).

این آیه شریفه به صراحت میگوید: نفاقی که در روز قیامت در دل این گونه افراد قرار گرفته به سبب این است که آنان با خدا خُلف وعده کردند و کارشان دروغ گویی است زیرا همیشه وعده میکنند که اگر پولدار شدم صدقه میدهم، ولی وقتی به فضل خدا به آنان نعمتی عطا میشود بخل میورزند.

ذیل این آیات از امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام روایت شده که آن شخصی که به خدا وعده کرده ثعلبۀ بن حاطب بن عمرو بن عوف بوده که شخصی محتاج و نادار بود. او با خدا عهد بست که اگر خدا به او از فضل خود عطا کند، انفاق خواهد کرد، ولی وقتی که خداوند به او عطا کرد، بخل ورزید و خداوند عالم هم در آخر این آیه اظهار کرد که خدا از ظاهر و باطن همه این افراد خبردار است، بلکه او علام الغیوب است: ((أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ)) (۲) در جای دیگر در همین سوره به آنان که مال را انباشته میکنند، و در راه خدا خرج نمیکنند وعدهی عذاب داده است.

((وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ فَدُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ)) (۳)

ص: ۲۲۹

۱- . توبه ۷۷-۷۶-۷۵.

۲- . توبه / ۷۸.

۳- . ه. مان / ۳۵- ۳۴.

و کسانی که طلا- و نقره را اندوخته میکنند و آن را در راه خدا انفاق نمیکنند پس آنان را به عذابی دردناک بشارت بده روزی که آن

طلاها و نقرهها در آتش گداخته میشوند و با آنها پیشانیها و پهلوها و پشتهای آنان را داغ میکنند و فرشتگان عذاب به آنها میگویند این است آنچه برای خود اندوختید، پس مزی آنچه را که اندوختید بچشید.

این همان آیات شریفه هستند که جناب ابوذر غفاری در اعتراض به زراندوزیهای معاویه و عثمان و عمال حکومت و حیف و میل اموال عمومی، صبح و شام با صدای بلند در برابر معاویه و سپس در مقابل عثمان میخواند و میفرمود که این آیه مخصوص برای ما تعیین زکات نیست، بلکه هر نوع زراندوزی را شامل میشود.

در تفسیر قمی ذیل این آیات شریفه آمده است که «کان ابوذر الغفاری یندو کل یوم و هو بالشام و ینادی بأعلى صوته: بشر اهل الكنوز بکئی فی الجباه و کئی فی الجنوب و کی فی الظهور حتی یتردد الحرفی اجوافهم»^(۱).

ابوذر زمانی که در شام بود هر روز با صدای بلند میگفت: بشارت باد به اهل خزانها که پیشانیشان داغ نهاده میشود و پهلوهای آنان طلا و نقره گداخته شده، چسپانده میشود و در پشتهای آنها گنجهای گداخته شده چسپانده میشود تا اینکه گرمی این چیزها در شکمهای آنان قرار بگیرد.

بخیل کافر

جرم بخل از نظر اخلاقی به این حداست که بخیل به زبان قرآن مجید کافر شناخته شده است:

ص: ۲۳۰

۱- . تفسیر قمی، ص ۲۶۷.

((إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا - فَخُورًا * الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا)) (۱).

همانا خداوند هر که را متکبر و فخر فروش باشد دوست نمیدارد. اینها کسانیاند که بخل میورزند و مردم را به بخل فرمان میدهند و آنچه را که خداوند از فضل خود به آنان عطا فرموده کتمان میکنند و ما برای کافران عذابی خوار کننده آماده کرده ایم.

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه شریفه میفرماید که «فسمی الله البخيل كافرا» (۲) خدای متعال بخیل را کافر نام گذاری کرده است. حال سؤال این است که مراد از کفر چیست و کافر در این بحثها به چه معنی است. به عبارت دیگر بین کافر اخلاقی و کافر فقهی چه تفاوتی وجود دارد.

جناب علی بن ابراهیم در اوایل سوره بقره حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام ذیل آیه ۶ سوره بقره آورده که کفر بر چهار قسم است:

۱- کفر جحود: یعنی انکار کردن که خود این بر دو قسم است: یکی جحود به علم و دیگری جحود به غیر علم اینها کسانیاند که خدای متعال درباره آنان فرموده است: ((وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ)) (۳) اما کسانی که با علم انکار میکنند خدای متعال میفرماید ((وَكَاؤُوا مِنْ قَبْلُ يَشْتَكُونَ عَلَيَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ)) (۴).

ص: ۲۳۱

۱- . نساء / ۳۷ و ۳۶.

۲- . تفسیر قمی، ص ۱۳۲.

۳- . جائیه / ۲۴.

۴- . بقره / ۸۹.

۲- کفر برائت: خدای متعال میفرماید: ((ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ)) (۱) یعنی از یک دیگر دوری میجویند.

۳- کفر ترک: خدای متعال میفرماید: ((وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ)) (۲) یعنی کسی که استطاعت داشته باشد و حج را ترک کند، کافر است.

۴- کفر نعمات: خدای متعال میفرماید: ((لِيُبْلِغُنِي أَشْكُرَ أَمْ أَكْفُرُ وَمِنْ شَكَرٍ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمِنْ كَفَرٍ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ)) (۳) یعنی کسی که شکر نعمت الهی را به جای نمی آورد کافر است.

با توجه به این تقسیم کفر، بخیل جزء قسم چهارم است، زیرا که آیه شریفه فرموده که بخیل آنچه که خدای متعال از فضل خود به او داده است آن را پنهان میکند، پس بخیل، کافر نعمت الهی است.

سؤال دیگر این بود که آیا این کفر حکم فقهی دارد یا خیر؟ جواب این است که خیر این کفر آثار فقهی مثل قتل، حرام بودن همسر و به ارث تقسیم شدن اموال وی در حیات و غیر ذلک ندارد، بلکه این کفر اخلاقی است که باطن انسان را خراب میکند و او را از خداوند دور میکند.

شح بدتر از بخل

از نظر لغت، شح همان بخل است. (۴) در کتاب فروق اللغویه فرق این دو را اینگونه گفته‌اند:

ص: ۲۳۲

۱- . عنكبوت / ۲۵.

۲- . آل عمران / صلی الله علیه و آله ۷.

۳- . نمل / ۴۰.

۴- . المصباح المنیر، فیومی، ص ۳۰۶، القاموس المحیط، فیروز آبادی، باب الشین.

الف: شح، همان حرص و اشد از بخل است.

ب: شح، نفس حریص بر منع.

ج: شح، افراط حرص بر چیزی است چه در مال باشد چه در غیر مال، ولی بخل فقط در مال است. (۱)

این صفت به حدی شنیع است که امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید:

«الشح اشد من البخل ان البخیل ببخل بما

فی یده و الشحیح یشح علی ما فی ایدی الناس و علی ما فی یده حتی لایری فی ایدی الناس شیاء الا تمنی ان یکون له بالحل و الحرام و لا- یقنع بمارزقه الله تعالی» (۲)؛ شح از بخل شدیدتر است، زیرا بخیل نسبت به آنچه که در دست اوست بخل میورزد ولی شحیح نسبت به آنچه که در دست مردم و در دست خود اوست حریص است. هیچ چیزی در دست مردم نمیبیند مگر اینکه تمنا میکند که برای او باشد چه از حلال و چه از حرام و او به رزق خدای متعال قانع نمیشود. در نسخهای دیگر «لا یشح و لا ینتفع بما رزقه الله» دارد؛ یعنی او سیر نمیشود و از رزق خدا نفع نمیببرد. این مرض به حدی سنگین است که خدای متعال در قرآن مجید رستگاری را موقوف بر مصونیت از شح نفس قرار داده است.

((وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)) (۳) کسانی که نفس خود را از شح و بخل مصون بدارند پس آنها رستگارند.

فضل بن ابی قرن گوید: من اباعده الله علیه السلام را دیدم که از اول شب تا صبح طواف میکند و این جمله را میگوید: «اللهم قنی شح نفسی» بار الها مرا از شح نفس خودم نگهداری فرما. من عرض کردم: «جعلت فداک ما سمعتک تدعو بغیر هذا الدعاء» فدایت شوم من از شما غیر از این دعا نشنیدم. حضرت جواب داد.

ص: ۲۳۳

۱- . معجم الفروق اللغویه، باب الشین، ص ۲۹۵.

۲- . تحف العقول، ص ۳۷۱؛ معجم فروق اللغویه، ص ۲۹۵.

۳- . حشر ۹/ - تغابن ۱۶/.

«و ای شیء أشد من شح النفس ان الله يقول ((و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون))»^(۱) چه چیزی اشد از شح نفس است، چرا که خدای متعال میفرماید کسانی که شح نفس خود را نگهداری کنند پس آنها رستگارانند.

از این کلام فهمیده میشود که اگر کسی شح

نفس را مهار نکند، باطن او به حدی تاریک میشود که فلاح و رستگاری نصیب او نمیشود، در نتیجه آن شخص طعمه آتش جهنم میشود.

معالجه بخل

با توجه به اینکه عذاب آخرت و مشکلات بخل را بیان کردیم، راه علاج این مرض سنگین هم روشن میشود. اگر انسان توجه کند که بخیل هیچ وقت رستگار نمیشود و یا کفر بخیل، یقینی است، و نیز عذاب بخل رسوا کننده است میتواند از این مرض نجات پیدا کند. در یک جمله اگر انسان حقیقت دنیا را بفهمد و به فریب آن آشنا شود به خوبی میتواند از این مرض رهایی پیدا کند. از سوی دیگر اگر به خدای متعال توکل کند و همه اموال را از آن خدا بداند دیگر جایی برای بخل نمیماند. همچنین اگر به آثار اجتماعی بخل بنگرد بازهم از بخل نجات مییابد، زیرا بخیل هیچ وقت عزیز نمیشود بلکه همیشه ذلیل است.^(۲) محبت بخیل در دل مردم جای نمیگیرد^(۳) و از همه مهمتر بخیل آنچه میخواهد بدان نمیرسد، بلکه فقری که از آن فرار میکنند زود به او میرسد و غنایی را که میخواهد از او فوت میشود و نکته مهم این است که در دنیا زندگیش آمیخته با فقر است و در آخرت حسابش، حساب اغنیاست^(۴).

ص: ۲۳۴

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۶ سوره تغابن، ص ۷۰۷.

۲- . غرر الحکم، ۷۹۲۱-۷۹۲۲.

۳- . همان، ۷۴۷۳.

۴- . بحار، ج ۷۲، ص ۱۹۹.

اگر انسان به این مطالب توجه کند، قلب او از مرض بخل و شح نفس نجات پیدا میکند، در این قسمت باید سراغ فضیلتی برود که جایگزین این مرض مهلک باشد و آن سخاوت است.

فضیلت سخاوت

اشاره

بعد از این که انسان خود را از رذیله بخل دور نگه داشت باید خود را با زیور جود و سخا آراسته کند. سخاوت در واقع نمونه ای از زهد و بیتوجهی به دنیا و مال دنیاست و این صفت از ویژگیهای انبیا و اوصیاست. از امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که «من جاد ساد؛(۱) هر که جود ورزد بزرگ و آقا میشود». این صفت به حدی ممدوح است که در منفورترین انسانها نیز اثر مثبت ایجاد میکند.

سامری که به واسطه او قوم موسی علیه السلام به انحراف کشیده شدند. و همه زحمات حضرت موسی علیه السلام را بر باد داد، وقتی که حضرت موسی علیه السلام میخواست آن ملعون را بکشد، خطاب الهی رسید که ای موسی او را نکش زیرا که او سخی است(۲).

حد سخاوت

سخاوت در همه وقت و در همه موارد خوب است، اما نه در حدی که برای خود هیچ نداشته باشد. در تفسیر قمی روایتی است که عادت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که هیچ سائلی را رد نمیکرد. روزی سائلی آمد و درخواستی داشت. اتفاقاً نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ چیز نبود که به او بدهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: که ان شاء الله میشود.

ص: ۲۳۵

۱- . معراج السعاده، ص ۳۷۴.

۲- . تفسیر قمی ذیل آیه صلی الله علیه و آله، ۷، سوره طه، ص ۴۱۹.

پس سائل گفت: یا رسول الله این پیراهن خود را به من عطا کنید و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را رد نمیکرد، لذا آن پیراهن را به آن شخص داد. در این وقت این آیه نازل شد ((وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ

مُلُومًا مَّحْسُورًا)) امام صادق علیه السلام فرمودند که مراد از محسور، عریان است (۱).

از این آیه شریفه استفاده میشود که انسان در مراحل عادی نباید در سخاوت زیاده روی کند. البته ایثار مرحله بالاتری است که در همه جا قابل توصیه نیست.

مصادیق سخاوت

۱. انفاق در راه خدا

مصدق بارز سخاوت، انفاق در راه خداست. زمانی انفاق در مال و یک وقت، انفاق در علم است. خدای متعال یکی از صفات متقین را همین انفاق دانسته است. در ذیل آیه سوم سوره بقره: ((وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)) علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرموده که «مما علمنا هم ینبئون و مما علمنا هم من القرآن یتلون» (۲). آنچه که آنها را از قرآن علم دادیم آن را تلاوت میکنند و آنچه که به آنها علم دادهایم خبرش را میدهند.

در جای دیگر خدای متعال فرمود ((لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ)) (۳) در این آیه شریفه خدای متعال شرط رسیدن به نیکی را انفاق از اشیاء محبوب بر شمرده است. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرموده که «لن تنالوا البر حتی تردوا علی آل محمد حقهم من الخمس و الانفال و الفئی» (۴).

ص: ۲۳۶

۱- همان، اسراء / ۲۹، ص ۳۷۸-۳۷۹.

۲- تفسیر قمی، ص ۳۳.

۳- آل عمران / صلی الله علیه و آله و آله ۲.

۴- تفسیر قمی، ص ۱۰۴.

۲. قرض و صدقه

یکی از مصادیق سخاوت صدقه و خیرات و قرض دادن است، ولی قرض دادن بیشتر فضیلت دارد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که بر باب جنت مکتوب است ثواب قرض ۱۸ درجه است و ثواب صدقه ۱۰ درجه است، زیرا قرض فقط به محتاج تعلق میگیرد، لکن صدقه گاهی به دست غیر محتاج هم میرسد (۱).

۳. سخاوت در جان

یکی از مصادیق سخاوت، شهادت در راه خداست که البته این صفت نصیب همه نمیشود، بلکه برای کسانی است که دلشان از محبت اهل بیت علیهم السلام سرشار است. امام جعفر صادق علیه السلام در ذیل آیه ((وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)) (۲) میفرماید: «هم والله شیعتنا؛ به خدا قسم اینها فقط شیعیان ما هستند اِذَا دَخَلُوا الْجَنَّةَ وَ اسْتَقْبَلُوا الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ اسْتَبَشَرُوا بِمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِهِمْ مِنْ اخْوَانِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدُّنْيَا».

اینار بالاترین درجه سخاوت

اینار آن است که انسان به خود سختی دهد و مشکل دیگران را حل کند. این مرتبه برای هر کس نیست هر کسی به این درجه نمیرسد. خدای متعال در مدح این گروه میگوید ((وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ)) (۳) اینها کسانیاند که دیگران را بر خود اختیار میکنند گرچه خودشان احتیاج داشته باشند.

ص: ۲۳۷

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۳، سوره حدید، ص ۶۸۶.

۲- . آل عمران / ۱۶۹.

۳- . حشر / ۹.

این صفت به حدی بالاست که مخصوص به حضرت علی علیه السلام و فرزندان وی علیهم السلام و حضرت فاطمه [شده که تمام سوره دهر در مدحشان نازل شد و در آخر نیز خداوند از سعی آنها تشکر کرده

است. البته راه ایثار باز است، گرچه انسان به آن درجه بالا نرسد که خود بحثی دیگر است، اما به هر حال راه باز است لذا بعد از داستان آمدن فرشتهها و بردن نان، علی بن ابراهیم قمی رحمه الله فرموده که «و هی جاریه فی کل مؤمن فعل مثل ذلک لله عزوجل»^(۱) این راه برای هر مؤمنی که میخواهد اینطور افعال را در راه خدا انجام دهد باز است و خدا هم از او تشکر میکند به شرطی که برای خدا باشد.

ردیلت غنا و بی نیازی

یکی از ردائل اخلاقی که ناشی از قوه شهویه است غنا و بی نیازی میباشد. این صفت مراتب زیادی دارد. معنای این سخن آن نیست که غنا و بی نیازی مطلقا از صفات ردیله باشد، بلکه بنابر قول مرحوم نراقی در معراج السعاده غنا چند قسم دارد:

الف) غنایی مورد مذمت است که انسان تمام وقت خود را در آن صرف نماید و اگر چیزی از دستش برود غمگین شود.

ب) کسی که سختی و زحمت نکشیده، اما از آنچه که خدا از ثروت به او میدهد خیلی خوشحال میشود، اما اگر از دستش برود اندوهناک میشود.^(۲)

ص: ۲۳۸

۱- . تفسیر قمی، ص ۷۳۳.

۲- . معراج السعاده ، ص ۳۴۹.

اگر انسان مال داشته باشد و آن را در راه خدا خرج کند، اینکار مورد مذمت نیست. به عبارت دیگر آن بینایی مورد مذمت است که سبب سرکشی شود. (۱) لذا در حدیث است که وقتی انسان خود را بی نیاز بداند آن وقت کفر میورزد و سرکشی میکند. در حقیقت این

غنا و ثروت امتحانی الهی است که خدا به سبب آن، انسان را در بوته آزمایش قرار میدهد. لذا وقتی که اغنیا از وجود اصحاب صفه اظهار انزجار کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند که آن حضرت اصحاب صفه را از اطراف خود دور کند، خدای متعال از این عمل منع فرمود و حکم داد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از این افراد دوری نکند و بعد فرمود که این یک آزمایش و فتنه است ((وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ)) (۲)

جناب علی بن ابراهیم ذیل این آیه شریفه فرموده که «أى اخترنا الاغنياء بالغناء» ما ثروتمندان را به وسیله ثروت در بوته آزمایش قرار دادیم تا ببینیم مواسات آنان با فقرا چگونه است و چگونه از اموال خودشان برای فقرا خرج میکنند. (۳)

فقر بعد از غنی

خداوند عالم وقتی انسان را بی نیاز میکند و مقداری مال و ثروت به او عطا میکند، این انسان در پوست خود نمیگنجد، غافل از این که آن کسی که به او مال و ثروت عطا کرده همان کسی است که میتواند آنها را بگیرد. لذا وقتی خدا انسان را غنی میکند و بعد دوباره به دروازه فقر نزدیک میسازد، این انسان ناله و زاری میکند، لذا در حدیث میخوانیم زمانی که خدا بندهای را غنی میکند و سپس او را فقیر میکند آن فرد مأیوس میشود و جزع و فزع میکند، دوباره وقتی که این مشکلات را حل میکند خوشحال میشود. بنابراین فقط کسانی که صبر پیشهاند فلسفه این آزمایشها را میفهمند، (۴) ولی

ص: ۲۳۹

۱- .سوره علق / ۶ و ۷.

۲- .انعام / ۵۳.

۳- .تفسیر قمی، ص ۱۹۱ - ۱۹۲.

۴- .تفسیر قمی، ص ۳۰۱، ذیل آیه ۱۰ سوره هود.

افراد بی نیاز نمیفهمند که چرا مال و ثروت از آنها سلب شده است. فقط وقتی مال به آنها میرسد میگویند که خدا ما را مورد اکرام قرار داده در حالیکه این یک امتحان است و فقر بعد از غنا هم امتحان است زیرا وقتی انسان از اموال خود، حقی را که در آن قرار داده شده پرداخت نکند به فقر و تنگدستی مبتلا میشود. و در این مورد خدای متعال در سوره فجر به صراحت فرموده است: «کسانی را که خدا به فقر مبتلا کرده به خاطر این است که اینها یتیم را اکرام نمیکردند و مسکین را طعام نمیدادند و فقط دوست داشتند که مال را جمعآوری کنند» (۱). اینگونه افراد همیشه میپندارند که این بینایی و ثروت که به صورت مال دنیا نزد آنان است، دست رنج خودشان است و مثل قارون میگویند که این اموال دست رنج علم من است، (۲) ولی خدای متعال اینگونه افراد را به گونهای سرکوب میکند که خود میگوید هلاکت اینها برای من امر مهمی نیست، کسانی که از آنان قویتر بودند و بیش از این افراد مال جمع کرده بودند ما آنها را هلاک کردیم.

فضیلت فقر

ضد بی نیازی و غنا، فقر و نیازمندی است. این فقر بر دو قسم است:

الف) فقر حقیقی؛ یعنی مطلق فقر. انسان موجودی است که در ذات او فقر نهفته است و در مقابل آن ذات واجب الوجود است که غنای محض است. در مقابل او همه فقیرند و او غنی حمید است. (۳)

ب) فقر اضافی؛ یعنی نسبت به بعضی

ضروریات که خود بر چند قسم است:

۱. فقیر حریص ۲. فقیر قانع ۳. فقیر زاهد ۴. فقیر مستغنی راضی.

بین این اقسام، قسم چهارم بهترین نوع است که در درجه اول ائمه اطهار علیهم السلام مصداق این قسماند. مراحل دیگر در درجات بعدی قرار دارند که کمترین آنها قسم اول است. البته این فقیر حریص از غنی حریص بهتر است.

ص: ۲۴۰

۱- . سوره فجر / ۱۶-۱۵.

۲- . قصص / ۷۸- فاطر / ۱۵.

۳- . فاطر / ۳۵.

فقر فضیلت است اما هیچ وقت مورد توصیهی معصومین علیه السلام نیست بلکه همیشه ما را ترغیب کرده‌اند که دست سؤال به سوی کسی دراز نکنید. این حدیث نبوی معروف است «کاد الفقر ان یکون کفرا»^(۱) در روایتی دیگر آمده است که «الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله»^(۲) با توجه به این روایت تکدی و سربار مردم شدن مورد مذمت واقع شده است. به عبارت دیگر فقر نسبت به بعضی عقوبت و نسبت به برخی کرامت است. فقری که انسان را بد خلق و او را مجبور به معصیت کند و سبب شود تا انسان از خدا شاکی باشد و بر قضا و قدر الهی راضی نباشد این فقر باعث عقوبت است. اما فقری که انسان را خوش خلق و مطیع پروردگار کند و بنده از حال خود به خدا شکایت نکند، بلکه خدا را بر فقر خود شکر کند، این فقر کرامت است.

آن فقری قابل ستایش است که بر فقر خود پوشش استغنا بگذارد و مردم را از احوال خود آگاه نکند. در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده «هر که فقر خود را بپوشاند خدا به او اجر آن کسی را عطا می‌فرماید که همه روزها را روزه بگیرد و همه شبها را عبادت کند».

برای شخص فقیر سزاوار است که با اغنیا

همنشین نشود و آنان را جهت مالشان تواضع نکند، بلکه باید در این زمینه با آنان با تکبر برخورد کند. روایت است که حضرت امیرالمؤمنین علی و حضرت خضر علیهما السلام با یکدیگر ملاقات کردند. حضرت علی علیه السلام از حضرت خضر پرسید که بهترین اعمال چیست؟ حضرت خضر فرمود: بذل اغنیا بر فقرا به جهت رضای خدا. حضرت فرمود: از آن بهتر ناز و تکبر فقیر است بر اغنیا از راه وثوق و اعتماد به خدا. حضرت خضر فرمودند: این کلامی است که باید با نور بر صفحه رخسار حور نوشت.^(۳)

ص: ۲۴۱

- ۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷، کتاب الدیمان و الکفر باب الحد، ح ۴.
- ۲- الکافی، ج ۵، ص ۸۸؛ کتاب المعیشته باب من کدّ علی عیاله ح ۱.
- ۳- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۳.

اوصافی که در آن سه یا دو قوه از قوای سه گانه وجود داشته باشد. و رذایل یا فضائل اخلاقی آن بدان سبب بروز میکند.

۱. حسد

اشاره

یکی از مهم ترین رذیلت‌های اخلاقی که از قوه غضبیه و شهویه ناشی میشود، حسد است و آن صفتی است که انسان میخواهد نعمتی از دیگری سلب شود. «الحسدان تمنی زوال نعمه المحسود الیک»^(۱).

چنین انسانی زندگی را برای خود تلخ میکند «اسوء الناس عیسا الحسود»^(۲) و این مرضی نیست که بهزودی درمان شود بلکه مرضی طویل الامد است؛ یعنی تا انسان حاسد و محسود زنده‌اند این مرض ادامه دارد. «الحسد داء لا یزول الا بهلک الحاسد او بموت المحسود»^(۳). این مرض هم جسم انسان را متأثر میکند و هم روح او را آلوده میکند.

حضرت علی علیه السلام میفرماید: «الحسد یذیب الجسد»^(۴) حسد جسم را آب میکند. امام صادق علیه السلام نیز میفرماید: «انّ الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب»^(۵) همانا حسد ایمان را میخورد همان طور که آتش هیزم را. در جای دیگری نیز فرمودند: «حسد در قلب انسان ایمان را میمیراند کما اینکه آب، یخ را نابود میکند»^(۶)،^(۷).

ص: ۲۴۲

۱- . الصحاح، جوهری، ج ۲، ص ۴۶۵.

۲- . عیون الحکم و المواعظ، ص ۱۱۴.

۳- . همان، ص ۵۶.

۴- . همان، ص ۲۳.

۵- . بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۴.

۶- . مستدرک، الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸.

۷- . همان.

ظرف وجودی شخص حاسد بسیار مضیق است به حدی که او نمیتواند نعمات الهی را در بندگان خدا مشاهده کند، بلکه در صدد است تا حد ممکن این نعمت را از شخص محسود سلب کند. در واقع اینگونه افراد در حال مبارزه با خدایند.

خدای متعال به حضرت موسی فرمود: ای فرزند عمران نسبت به آنچه که به مردم دادهام حسد نورزید و چشم به آن ندوزید و نفس خود را پیرو آن نکنید، زیرا حاسد نسبت به نعمات من ناراضی است و مانع تقسیم من به بندگان است و کسی که چنین باشد نه من با اویم و نه او با من است. (۱)

این مرض به حدی مهلک است که انسان در مقابل خدا قد علم میکند و مثل ابلیس برای همیشه راندهی در گاه الهی میشود. زیرا آنچه که خدا به حضرت آدم داد ابلیس بهخاطر حسد اعتراض کرد و بر کار خدا اشکال گرفت که چرا آدم را به این سمت انتخاب کردی؛ یعنی بر تقسیم الهی راضی نبود. زمانیکه خدای

متعال به ملائک گفت ((أَسْجُدُوا لِآدَمَ)) همان موقع ابلیس حسد خود را آشکار کرد و از سجده کردن امتناع کرد و برای کار خود استدلال آورد که او (شیطان) بهتر از آدم است. (۲) از این عبارت میتوان استفاده کرد که شخص حاسد مثل ابلیس به تقسیم الهی راضی نیست، بلکه او در زمره اعوان ابلیس محسوب میشود.

ص: ۲۴۳

۱- . کافی / ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- . تفسیر قمی، ص ۴۱.

حسد وقتی به اوج خود میرسد انسان هیچ چیزی را نمیشناسد و حتی به نبی خدا هم تهمت میزند کما اینکه برادران یوسف به حضرت یعقوب علیه السلام تهمت زدند پدر ما در گمراهی آشکار قرار گرفته است. (۱) این گناه بزرگ فقط به سبب حسد بود زیرا حضرت یعقوب علیه السلام به خاطر کمالات، حضرت یوسف علیه السلام را از همه فرزندانش بیشتر دوست میداشت. لذا این برادران به حضرت یوسف حسد ورزیدند و به سبب آن بر نبی خدا تهمت زدند و برای قتل حضرت یوسف علیه السلام برنامه ریزی کردند گرچه بعداً از قتل منصرف شدند و در چاه تاریک انداختند (۲) در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که وقتی حضرت یوسف را در چاه انداختند حضرت جبرئیل آمده و گفته چه کسی شما را در چاه انداخته پس یوسف جواب داد: چون برادران منزلت من را نزد پدرم دیدند به من حسد ورزیدند و به همین خاطر مرا در چاه انداختند (۳) پس مرض حسد به حدی مهلک است که انسان بر قتل دیگری آماده میشود.

بنابراین انسان باید نفس خود را از این

بیماری نجات دهد. بدین ترتیب که ابتدا آن را ریشه یابی کند و بعد در صدد علاج آن بر آید و در راه علاج، این مطلب را باور کند که قدرت خدای متعال بر همه چیز سیطره دارد و اگر توانست این صفت را از خود دور کند صفت نصیحت و دوستی را در خود جای دهد.

فضیلت نصیحت

در مقابل حسد سه او صاف حسنه وجود دارند که ممدوح میباشند و در ادامه بحث هر یک را جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم.

ص: ۲۴۴

۱- . یوسف ۸/.

۲- . تفسیر قمی، ص ۳۱۷.

۳- . همان، ص ۳۳۰.

۱. غبطه، منافسه یا رشک: این صفت به نوعی تمنای نعمت است. به این معنی که وقتی انسان نعمت خدا را در دست کسی میبیند تمنای زوال نعمت برای آن فرد نمیکند، بلکه همان نعمت را از خدای متعال برای خود طلب میکند. این حالت در واقع حسن ظن به قدرت خدای متعال است؛ یعنی همان خدایی که قدرت دارد به دیگران نعمت عطا کند قدرت دارد که به ما هم عطا کند. پس غبطه و رشک صفتی است که از یقین به قدرت الهی نشأت میگیرد.

۲. غیرت: حسد این است که انسان برای دیگری زوال نعمت را میخواهد. در غیرت هم انسان، زوال چیزی را از خدا میخواهد اما آنچه که صلاح او در آن نیست. اگر کسی چنان صفتی داشته باشد که از خدا بخواهد که آن اوصافی که در صلاح انسان نیست زائل شوند، چنین شخصی غیرتمند است و این صفتی عالی اخلاقی به حساب میآید.

۳. نصیحت: این صفت ضد حسد است و آن عبارت است از این که انسان برای دیگران همان را بخواهد که برای خود میخواهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «المؤمن يحب للمؤمن ما

يحب لنفسه؛ مؤمن هر چه برای خود میخواهد برای مؤمن دیگر نیز همان را میخواهد».^(۱) در این حالت انسان برای بندگان خدا جز خیر چیز دیگری نمیخواهد. این صفت پیشوایان ما است که وقتی مصیبتی به ما میرسد آنها غمناک میشوند^(۲). به هر حال کسی که برای خیر دیگران دغدغه دارد هر خیری به او برسد این شخص شریک در ثواب آن است.

ص: ۲۴۵

۱- . جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲- . بحار، ج ۶۸، ص ۱۶۷.

یکی از صفات رذیله، قطع ارتباط با ارحام و وابستگان است. گناه این صفت به حدی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «ابغض الاعمال الی الله الشریک بالله ثم قطیعه الرحم ثم الامر بالمنکر و النهی عن المعروف»؛ (۱) بعد از شرک به خدا مبعوض ترین اعمال نزد خدای متعال قطع رحم است سپس امر به منکر و نهی از خوبیها است». پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «جبرئیل به من خبر داده که بوی خوش جنت از مسیر هزار سال به مشام میرسد، ولی این بوی خوش به عاق والدین، قاطع رحم و پیرمردی که زنا کرده باشد، نمیرسد» (۲).

عذاب بدتر برای قطع رحم این است که خدای متعال بر قاطع رحم لعنت کرده و در سوره رعد میفرماید: ((وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ)) (۳).

خدای متعال در این آیه شریفه به صراحت کسانی را لعنت کرده است که آنچه را خدا

صله آن را امر کرده ترک کنند. اگر کسی به وسیله لعنت از رحمت الهی دور شود معلوم است که نه دین دارد و نه دنیا، لذا باید این صفت رذیله را از خود دور کنیم و صفت حسنه صله رحم را جایگزین آن سازیم.

صله ی رحم

صله رحم و ارتباط با خویشاوندان یک حق لازم است و لو آنها با ما ارتباط نداشته باشند و به وظیفه خود عمل نکنند، بلکه ارتباط با این چنین افرادی ارزشی مضاعف دارد. برادر و خواهری که قطع رحم و یا احیاناً دشمنی میکنند مستحق صله رحماند و ارزش این نوع صله رحم هم بیشتر است.

ص: ۲۴۶

۱- . جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲- . بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۵.

۳- . رعد / ۲۵.

امام زین العابدین علیه السلام میفرماید: «ما من خطوه احب الی الله عزوجل من خطوتین؛ خطوه یسدّ بها المؤمن صفا فی الله و خطوه الی ذی رحم قاطع؛(۱) گامی نزد خدا محبوبتر از دو گام نیست گامی که صفی را در راه خدا تشکیل دهد و گامی به سوی رحم و خویشاوندی که قطع رابطه نموده است».

معنا و حدود صله رحم

صله رحم به معنای ارتباط داشتن با بستگان نسبی است و مثل روزه و نماز واجب است. اما سؤال این است که حدود و مقدار آن چه قدر است؟ آیا ارتباط تلفنی کافی است یا حضور نزد آنها لازم یا بالاتر و رسیدگی به آنان هم ضروری است؟

آنچه در پاسخ این سؤال میتوان گفت این است که صله ارحام یک درجه اش حداقلی است که با سلام کردن شروع میشود. حضرت علی علیه السلام

میفرماید «صلوا ارحامکم و لو بالسلام؛(۲) صله ارحام داشته باشید ولو به یک سلام کردن باشد». درجه دیگرش حداکثری است و آن رسیدگی به تمام نیازهای آنان است. ولی آنچه که لازم است این است که انسان باید به آن مقداری ارتباط داشته باشد که در عرف به آن قطع رابطه نگویند. این ارتباط نسبت به پدر و مادر و برادر و خواهر و عمو و عمه و عموزادگان شاید زیادتر باشد. این صله رحم نزد خدای متعال به حدی اهمیت دارد که فردای قیامت این امر، مورد سؤال قرار میگیرد خدای متعال در اول سوره نساء میفرماید: ((وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا)) (۳).

ص: ۲۴۷

۱- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۹.

۲- همان، ج ۷۴، ص ۹۱.

۳- نساء / ۱.

در تفسیر قمی آمده است که خدای متعال روز قیامت در مورد تقوا سؤال میکند که آیا تقوا پیشه کردید و در مورد ارحام میپرسند که آیا با آنها صله و ارتباط داشتید یا نه؟ از این آیه به خوبی این مطلب هم فهمیده میشود که لازمه تقوا رعایت حقوق خویشاوندان است. صله رحم آثار دیگری نیز مثل اینکه کسی که صله رحم بکند رزقش زیاد میشود و یا عمر او افزایش پیدا میکند؛ آن فرد وارد بهشت میشود(۱) و علاوه بر اینها سکرآت موت هم بر او آسان میشود.(۲)

خدای متعال ما را جزء کسانی قرار دهد که صلهی رحم را جزء زندگی خود قرار میدهند.

ص: ۲۴۸

۱- . بحار، ج ۷۴، ص صلی الله علیه و آله ۲.

۲- . مشکوه الانوار ، ص ۴۰۴.

یکی از مصادیق قطع رحم عقوق والدین است،

اما چون در علم اخلاق اهمیتش خیلی زیاد است، لذا آن را جداگانه ذکر میکنند. این صفت رذیله به حدی سنگین است که خدا همه انسانها را از این صفت بد برحذر میدارد. در این باره همین بس که اذیت کننده پدر و مادر نزد خدا به حدی مورد ملامت است که بوی بهشت به مشامش نمیرسد، با وجودیکه بوی بهشت از مسیر پانصد سال به مشام میرسد. (۱) یکی دیگر از عقوبتهای عقوق والدین سختی در سكرات موت است (۲) و اینکه رزق انسان کم میشود. (۳)

عقوق والدین و بیاحترامی نسبت به آنها به حدی سنگین است که اگر کسی مطیع والدین باشد ولی در بعضی از مراتب و احترام تأمل و درنگی کند خدا این کار را هم مورد مؤاخذه قرار میدهد و در همین دنیا اثر آن را آشکار میکند. حضرت یوسف علیه السلام نبی خدا و برگزیده ذات باری بود و جهان کفر و شرک مصر را با طنین توحید نور باران کرد. اما همین که در احترام پدر خود لحظهای درنگ کرد اثرش این شد که نبوت در نسل او باقی نماند، با وجودیکه بعد از لحظهای احترام را به جا آورد، اما همین درنگ در آن لحظهای که یوسف علیه السلام از تخت به احترام پدر بلند نشده بود این اثر را گذاشت.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله میگوید: زمانی که یعقوب علیه السلام همراه اهل و عیال خود وارد مصر شد یوسف علیه السلام بر تخت خود نشسته بود و تاج پادشاهی بر سر او بوده حضرت یوسف خواست که پدر و مادرش او را به این حالت ببینند، لذا وقتی پدر بر او وارد شد او بلند نشد و

آنها در برابر حضرت یوسف سجده کردند. همین وقت بود که جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای یوسف! دست خود را بیرون بیاور. پس حضرت یوسف این کار کرد و از بین انگشتانش نوری خارج شد. حضرت یوسف پرسید! ای جبرئیل این چه نوری بود؟ جبرئیل علیه السلام جواب داد: این نور نبوت بود که خدا از صلب شما خارج کرده به علت اینکه برای پدر خود بلند نشدید. (۴) این خداوند سپس نور نبوت را در صلب برادرش لاوی قرار داد زیرا او سبب شده بود که یوسف به قتل نرسد، لذا خدا برای تشکر از این فعل این جزا را به او مرحمت فرمود. (۵)

ص: ۲۴۹

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۱۶.

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۵.

۳- همان، ص ۳۳۲.

۴- تفسیر قمی، ص ۳۳۱.

۵- تفسیر قمی، ص ۱۳۳.

مصدق بارز صله رحم، اطاعت از والدین و حسن سلوک با آنان است. حسن سلوک و نیکی به والدین نزد باری تعالی به حدی حائز اهمیت است که بعد از توحید و یکتا پرستی خود، حسن سلوک به والدین را مطرح میکند: ((وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)) (۱).

نزد معصومین علیهم السلام نیز این عمل با ارزش ترین کار به حساب آمده است. (۲) این عمل نزد خدای متعال به حدی اهمیت دارد که خدای متعال روش احترام به والدین را هم به ما یاد داده و در سوره اسراء میفرماید: ((فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ)) (۳).

امام صادق علیه السلام میفرماید: «لو علم ان شیاء اقل من اف

لقاله؛ (۴) اگر چیزی کمتر از کلمه «اف» معلوم بود خدا آن را میفرمود. سپس در ادامه، ذیل آیه ((وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ...)) (۵). علی بن ابراهیم قمی رحمه الله میفرماید: معصوم فرموده است: «تذلل لهما ولا تتجبر علیهما» (۶). حتی دین اسلام در مورد والدینی که کافرند حکم داده است که با آنها با رفتار نیکو عمل شود. البته گوشزد کرده که اگر به غیر خدا دعوت کردند، سخنشان را نپذیرید. خدای متعال در سوره لقمان میفرماید: ((وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا)) (۷).

ص: ۲۵۰

۱- . نسا / ۳۶.

۲- . بحار الانوار ج ۷۴ ص ۴۵.

۳- . اسراء / ۲۳.

۴- . تفسیر قمی ذیل آیه ۲۳ اسراء، ص ۳۷۸.

۵- . اسراء / ۵.

۶- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۲۴، ص ۲۷۸.

۷- . لقمان / ۱۵.

یکی از اوصاف منفی و رذایل اخلاقی استهزاء است؛ یعنی بیان نحوهی گفتار مردم یا رفتار و کردار آنها و یا خلقت آنان بهگونهای که سبب خنده مردم شود. ریشه این صفت خبیثه یا عدوات است یا تکبر؛ یعنی فرد استهزاء کننده میخواهد طرف مقابل را حقیر بشمارد.

این صفت ناپسند از ویژگیهای کفار است. خدای متعال قول کفار را نقل میکند که آنها در بین خودشان میگفتند: ((إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ)) (۱) ما که با شمایم ما استهزاء کنندهایم. خدا هم در جواب آنها فرمود: ((اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ)) (۲) و میدانیم که استهزای خدا همان عذاب خدا است. (۳)

عاقبت استهزاء کنندگان

استهزاء و سخریه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را خیلی اذیت میکرد، لذا وقتی بعد از سه سال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم رسید که کار خود را علنی کند و از مشرکین اعراض کند، آنجا خدای متعال فرمود: ((إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ)) (۴) از افراد استهزاء کننده ما برای تو کافی هستیم. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه شریفه میفرماید: استهزاء کنندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج نفر بودند: ۱- ولید بن مغیره ۲- عاص بن وائل ۳- اسود بن عبد المطلب ۴- اسود بن عبد یغوث ۵- حارث بن طلطله خزاعی.

زمانی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از استهزای ولید خیلی اذیت شد او را نفرین کرد: «اللهم اعم بصره و اثكله بولده» در نتیجه او نابینا شد و پسرش هم در جنگ بدر کشته شد. روزی ولید بن مغیره از نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میگذشت

ص: ۲۵۱

۱- . بقره / ۱۴.

۲- . بقره / ۱۵.

۳- . تفسیر قمی، ص ۳۶.

۴- . حجر / صلی الله علیه و آله ۵.

و جبرئیل هم آنجا بود پس جبرئیل پرسید: یا محمد! ولید بن مغیره همین است که شما را استهزاء میکرد؟ پیغمبر اکرم فرمود: آری. ولید وقتی از کنار مردی از طایفه خزاعه میگذشت و او نوک تیر را درست میکرد قسمتی از آن تیر در چشم ولید فرو رفت به حدی که خون جاری شد. جبرئیل به همان موضع زخم اشاره کرد. ولید به خانه رسید و در رختخواب خود خوابید دخترش پایتزر از او خوابیده بود پس آن زخم سر باز کرد و خون سرازیر شد و به رختخواب دخترش رسید. آن دختر بیدار شد و گفت بابا دهان مشک را ببند. او گفت این آب مشک نیست، بلکه خون پدرت است. بچه‌های مرا

جمع کن بعد از آن وصیتهایی کرد و مرد.

همچنان ربیعہ بن اسود نیز از کنار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میگذشت جبرئیل به او اشاره کرد که نایبنا شد و مرد. جبرئیل علیه السلام به شکم فرد دیگر یعنی اسود بن عبد یغوث اشاره کرد و نتیجه این شد که او همیشه آب میخورد ولی سیراب نمیشد تا اینکه شکمش پاره شد. به همین ترتیب جبرئیل به پای عاص بن وائل اشاره کرد. در این حال چوبی زیر پای او چسبید و از بالای پای بیرون آمد و او مرد. آخرین فرد یعنی حارث بن طلائله هم به مرض استسقاء مرد(۱) و در نتیجه همه استهزاء کنندگان طعم استهزاء به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را چشیدند. به هر حال این صفت، بسیار ناپسند است که انسان را نزد خدای متعال مغضوب و منفور قرار میدهد.

چند آیه کریمه در قرآن مجید در مورد مذمت سخریه وارد شده است. گرچه بین استهزاء و سخریه چندان تفاوتی وجود ندارد؛ اما در معجم الفروق اللغویه تفاوتی اندک بین این دو کلمه ذکر شده است: استهزاء عملی است که استهزاء کننده ابتدا به ساکن (به قصد توهین) کسی را استهزاء کند و او را دست اندازد «ان الانسان يستهزاء به من غیر ان لیسبق منه فعل يستهزاء به من اجله». ص: ۲۵۲

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه صلی الله علیه و آله ۵ سوره حجر، ص ۳۵۳-۳۵۴.

اما سخریه فعلی است که قبلاً از مسخورمنه عملی سر زده باشد که مسخره کننده آن عمل را حيله ای برای ریشخند کردن طرف مقابل قرار دهد «السخر یدل علی فعل لیسبق من مسخور منه»^(۱).

با توجه به این فرق اگر در قرآن مجید تدبری کرده باشیم بهخوبی این فرق آشکار می شود. مثلاً در سوره هود آیه ۳۸ داستان ساختن کشتی نوح علیه السلام که مردم این عمل را بهانه‌های برای مسخره کردن قرار داده بودند.

جناب علی بن ابراهیم قمی رحمه الله داستان عذاب قوم نوح را ذیل آیه ۳۶ این سوره بررسی کرده و حدیث مفصل امام صادق علیه السلام را از عبدالله بن سنان روایت کرده است که ۶۰۰ سال عذاب بر قوم نوح تأخیر شد و هر وقت حضرت نوح علیه السلام دست به نفرین بلند می کرد فرشته الهی از او استدعا می کرد که نفرین نکند و ایشان تا سیصد سال از نفرین دست کشیدند. این عمل دو بار تکرار شد. وقتی صلی الله علیه و آله ۱۰۰ سال شد نوح علیه السلام دست به نفرین زد و آن موقع این آیه نازل شد ((أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ))^(۲) بعد خدای متعال امر کرد که حضرت نوح درخت خرمايي بکارد. وقتی این عمل از حضرت نوح سر زد، مردم، ایشان را به مسخره گرفتند که این پیرمرد نهصد ساله آمده است که درخت خرما بکارد و بعد ایشان را سنگ باران می کردند. زمانیکه پنجاه سال از این عمل گذشت نوح علیه السلام مأمور به قطع این درخت شد، مردم دوباره بهانه‌های برای مسخره کردن پیدا کردند در این موقع قرآن می گوید: ((كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسِخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ))^(۳) بعد خدای متعال او را به ساختن کشتی امر نمود و گفت: از قوم خود کمک جوید. ص: ۲۵۳

۱- . معجم الفروق اللغویه، ص ۵۰.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۳۶ سوره هود، ص ۳۰۳.

۳- . هود / ۳۸ و ۳۹.

وقتی نوح علیه السلام از آنها کمک خواست آنها دوباره ایشان را مسخره کردند که می خواهد در خشکی کشتی بسازد. (۱) در ادامه نیز داستان طوفان ذیل آیات مربوطه آورده شده است.

در سوره توبه در تفسیر آیه ۷۹ آمده که

عمل سالم بن عمیر انصاری سبب شد تا منافقین بهانه‌های برای ریشخند کردن داشته باشند. داستان این واقعه به این صورت است که سالم بن عمیر انصاری مقداری خرما نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد و نبی خدا صلی الله علیه و آله امر فرمودند: آن را به عنوان صدقه نثار کنند. این عمل سبب شد تا منافقین به ریشخند کردن پردازند. آنان گفتند به خدا سوگند خدا از این صاع بینیز است و به این مقدار اندک محتاج نیست. در این هنگام این آیه نازل شد: ((الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)) (۲) از این آیه شریفه استفاده می شود که به ریشخند گرفتن کسی موجب عذاب دردناک خواهد بود و این گناه قابل آمرزش نمی باشد.

همچنین ذیل آیه ۱۰ سوره انعام خداوند عالم به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دل گرمی می دهد که مسخره کنندگان، قبل از شما هم انبیا و رسل دیگر را مسخره می کردند ولی ما آنها را عذاب کردیم؛ (۳) یعنی مسخره کنندگان شما هم عذاب می شوند.

طبق آیه ۱۴ سوره صافات یکی از ویژگیهای این است که آیات الهی را مسخره می کنند. (۴)

ص: ۲۵۴

۱- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۳۸ هود ص ۳۰۴.

۲- . توبه / ۷۹، تفسیر قمی، ص ۲۷۸.

۳- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۰ سوره انعام، ص ۱۸۵.

۴- . صافات آیه ۱۴، تفسیر قمی، ص ۵۶۹.

در سوره مؤمنون خداوند عالم تصویر اهل جهنم را ترسیم و مکالمه آنان را مطرح می کند و در آیه ۱۱۰ به آنها می گوید: شما همان کسانی بودید که مؤمنانی را مسخره می کردید که می گفتند خدایا ما بر تو ایمان آوردیم پس ما را بیخس و بر ما رحم کن، اما شما آنان را به مسخره می گرفتید و به آنها

می خندیدید. از سیاق و سباق این آیات استفاده می شود که مسخره گران، به آیات الهی و مؤمنان توهین می کردند و وقتی که آنان خدا را مخاطب قرار میدهند خدا به آنها می فرماید: ((اِحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ)) (۱) و خدا به آنها اجازه تکلم را نمی دهد.

کسانی که دوستداران اهل بیت علیهم السلام را مسخره می کنند روز قیامت وقتی آنها را می بینند و جایگاه آنان را مینگرند، میگویند: اینها را که ما آنان را بدترین خلق میدانستیم و آنها را مسخره می کردیم، (۲) امروز که ورق برگشته است ما کجاییم و آنها کجایند.

نکته دیگر این که در آیه یازدهم سوره حجرات خدای متعال به صراحت از مسخره کردن نهی می کند و میفرماید مرد یا زن کسی را مسخره نکنند، زیرا ممکن است کسی که مسخره میشود بهتر از مسخره کننده باشد. علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه شریفه می فرماید این آیه در شأن صفیه بنت حُیی بن اخطب نازل شد. او زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و داستانش این است که عایشه و حفصه این بانو را اذیت و او را مسخره می کردند و میگفتند ای دختر یهودی! این بانوی بزرگوار از آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الَا تُجِيبِيَهُمَا؛ چرا آنها را جواب نمی دهی؟» او گفت: چه بگویم ای رسول الله؟ قال: قولی: ابی هارون نبی الله و عمی موسی کلیم الله و زوجی محمد رسول الله فما تنکران منی؟ حضرت فرمودند: بگو: پدر من هارون نبی الله است، عمویم موسی کلیم الله و همسر من محمد رسول الله است پس چرا شما مرا نکوهش می کنید. زمانیکه صفیه این مطلب را به آن دو زن گفت

ص: ۲۵۵

۱- مؤمنون / ۱۰۸.

۲- تفسیر قمی، ذیل آیه ۶۳ سوره ص .

آنها گفتند: اینها را رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو یاد داده است. پس در این موقع آیه شریفه ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِّنْ قَوْمٍ...)) نازل شد. (۱) از این روایت استفاده می شود که جواب مسخره کردن را نباید با مسخره کردن داد، بلکه باید حقیقت را بیان نمود.

خلاصه کلام این که این صفت بسیار مذموم است و موجب عذاب الهی می شود. در برابر این صفت رذیله، صفت حسنه ای به نام مزاح است که روش پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام بود. البته معنای مزاح قهقهه و دروغ گویی و غفلت از یاد الهی نیست، بلکه خوشحال کردن مؤمنین و ایجاد محبت بین آنهاست. عبوس بودن و درشت رویی کار انبیا و اوصیای آنها نیست، لذا در مورد حضرت علی علیه السلام می بینیم که ایشان مزاح می کرد و دشمنان، این صفت حسنه را برای ایشان عیب می شمردند. اما این صفتی پسندیده و معجزه انسان کامل است که با همه کمالی که دارد با مردم عادی همنشین می شود و آنها را خوشحال می کند. روایاتی که مزاح را مذمت می کنند، آن مزاحی را بیان می کنند که موجب غفلت از یاد خدا باشد، اما اگر مزاح دل مؤمنی را شاد کند و از گناهان دیگر پاک باشد، ریسمان محبتی است که مردم را به سوی خود می کشاند، لذا باید انسان از مسخره کردن پرهیز کند و از مزاحی که موجب یاد الهی و خوشحال کردن مؤمن شود استفاده کند.

ص: ۲۵۶

یکی از رذایل اخلاقی که بحثهای مختلف دارد، غیبت است یعنی کسی دیگری را که از

دوستداران اهل بیت علیهم السلام است به گونه ای یاد کند که اگر او بشنود نپسندد. فرقی نمی کند که این عیب و نقص در کجا باشد، در بدن باشد یا در عقیده، در صفات و اخلاق باشد یا چیزیکه متعلق به لباس و یا خانه اوست و یا هر چیزیکه منسوب به او باشد. به هر حال هر چیزی که او را ناراحت کند غیبت است.

این بحث، بسیار دامنهدار است. هم بحث فقهی و هم بحث اخلاقی است. تقریباً پنجاه روایت درباره غیبت در مجموعه روایی وجود دارد. درباره معنای غیبت نزد فقها اختلاف وجود دارد که آیا تهمت هم شامل غیبت است یا خیر؟ نکته دیگر اینکه آیا اهل سنت شامل در حکم غیبت اند یا تخصصاً از آن خارج میشوند و نیز مستثنیات غیبت و اینکه آیا غیبت مضر به عدالت است یا نیست. اینها بحث هایی درباره غیبت است که ما نمیخواهیم هیچ یک از آنها را بحث کنیم. آنچه که مربوط به موضوع این مقاله میشود این است که در قرآن مجید چهار آیه در مورد غیبت وجود دارد که صریح ترین آنها آیه ۱۲/ سوره حجرات است: ((وَلَا يَغْتَب بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ)) در این آیه شریفه غیبت به خوردن گوشت برادر تشبیه شده است که در وجه شباهت آن، سه احتمال وجود دارد:

الف) شاید مقصود این باشد همانطور که خوردن میتة حرام است، غیبت نیز حرام است؛ یعنی حرمت غیبت به حرمت اکل میتة تشبیه شده است.

ب) احتمال دارد به درندگی و سبعت تشبیه کرده باشد؛ یعنی که غیبت کننده مثل سگ و گرگ است و همان طور که لاشخورها گوشت میتة میخورند، غیبت کننده هم مثل آن حیوانات لاشخور است.

ج) احتمال سوم این که شاید این آیه

میخواهد تجسم اعمال را در آخرت مطرح کند که عمل غیبت کننده در روز قیامت عمل لاشخورها است. (۱)

به هر حال این آیه شریفه در حرمت غیبت، صراحت دارد و شاید همین صراحت موجب شده که علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر این آیه هیچ بیانی نداشته باشد.

آیه دیگر در سوره نساء است: ((لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا)) (۱) این آیه با صراحت بر حرمت غیبت دلالت نمی کند، بلکه با کمک روایات، دال بر حرمت غیبت است. معنای آیه فقط این است که مظلوم حق فریاد دارد و غیر از مظلوم کسی حق ندارد که زشتی ها را بر ملا کند زیرا خداوند این فعل را نمی پسندد. از این آیه در جواز غیبت برای مظلوم استفاده کرده اند بدین معنا که یکی از موارد استثنای از غیبت، تظلم است. ولی بعضی از محققین این استدلال را قبول ندارند (۲). علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه می فرماید: خداوند عالم نمی پسندد که مردی ظلم و زشتی کسی را بر ملا کند مگر کسیکه بر او ظلم شده باشد (۳). پس به او اجازه داده شده که با ظلم مبارزه کند.

آیه سوم: ((إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)) (۴) از این آیه شریفه در معنای غیبت استفاده می شود. البته این آیه هم در حرمت غیبت صراحت ندارد، بلکه از روایاتی استفاده می شود که از امام

صادق علیه السلام ذیل این آیه دارد. البته این آیه در داستان إفک و درباره تهمت است، پس آیه عمومیت دارد. ذیل این آیه شریفه علی بن ابراهیم قمی رحمه الله از امام صادق علیه السلام حدیثی آورده است که آن حضرت فرمود: ص: ۲۵۸

۱- . نساء / ۱۴۸.

۲- . تقریر درس خارج استاد احمد عابدی ۱/۲/۸۷ _ مسجد اعظم.

۳- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۴۸ نساء.

۴- . نور / ۱۹.

من قال في مؤمن من رأته عيناه و ما سمعت اذناه كان من الذين قال الله فيهم ((إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ...)) (١) کسیکه درباره مؤمنی هر چیزی را بگوید که چشم او دیده و گوش او شنیده، چنان کسی داخل در کسانی است که خدا درباره آنها فرموده: همانا کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شایع شود، برای آنان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی است.

این حدیث به صراحت حرمت چنین کاری را بیان می کند زیرا برای فاعل، وعده عذاب می دهد.

آیه چهارم: ((وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ)) (٢) ذیل این آیه شریفه علی بن ابراهیم قمی رحمه الله آورده که «همزه یعنی الذی یغمزه الناس و يستهزء الفقراء و لمزه الذی یولی عنقه و راسه و یغضب اذا رأى فقيراً او سائلاً؛ (٣) همزه کسیکه مردم را چشمک بزند و با چشم، ابرو یا پلک اشاره کند و فقرا را حقیر بشمارد و لمزه؛ یعنی کسیکه زمانیکه فقیر را ببیند سر و گردن خود را برگرداند و ناراحت شود.»

در این آیه شریفه چشمک زدن و اشاره با چشم مورد نکوهش جدی قرار گرفته است.

حرمت مجلس غیبت

گناه غیبت به حدی سنگین و از صفات خبیثه

اخلاقی است که شارع مقدس راضی نیست که کسی در مجلسی بنشیند که در آن غیبت میشود. لذا علی بن ابراهیم قمی رحمه الله ذیل آیه ۶۸ سوره انعام حدیثی آورده است که بیانگر مطلب فوق می باشد.

ص: ۲۵۹

۱- . تفسیر قمی، ص ۴۵۸.

۲- . همزه / ۱.

۳- . تفسیر قمی، ص ۷۶۸.

اخبرنا احمد بن ادریس، عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضاله بن ايوب عن سيف بن عميره، عن عبد الاعلی بن اعین قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ((من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر))، فلا يجلس في مجلس يسب فيه امام او يغتاب فيه مسلم ان الله يقول في كتاب: ((وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ...))

خلاصه کلام اینکه خدای تعالی از این صفت زشت اخلاقی غضبناک می شود و انسان را در عذاب الیم قرار می دهد.

علاج مرض غیبت

هر مسلمانی باید از این صفت دور باشد و در صورت آلوده شدن به این گناه به فکر معالجه بیفتد و از خود پرسد که چه عواملی باعث شده که او به این صفت مبتلا شود، هرچند که کاری مشکل است. اگر غضب سبب این امر شده، غضب خود را کنترل کند؛ اگر عداوت و کینه باعث غیبت است خود را از این صفت دور کند؛ اگر حسد موجب این امر شد خود را از او برهانند؛ اگر مزاح و شوخی سبب غیبت شده از آن بپرهیزد؛ اگر ریشخند کردن دیگران باعث غیبت است درباره آن فکر کند و از آن دوری جوید؛ اگر فخر و مباهات موجب این صفت زشت شده است از عذاب آن بترسد، اگر غیبت کسی سبب غیبت شده باید بفهمیم کما این که آن غیبت کننده مورد عذاب واقع می شود این شخص هم مثل اول است. اگر نسبت قبیحی به ما داده شده و ما می خواهیم آن را از خود برطرف کنیم و از این جهت غیبت میکنیم، بدین معناست که می خواهیم خود را

تبرئه کنیم ولی ناخودآگاه به کاری ناپسندتر دست میزنیم. پس باید در اینگونه موارد بکوشیم تا در دام شیطان نیفتیم.

ممکن است که سبب غیبت، همنشینی و همزبانی با دوستان باشد که باید از آن هم بپرهیزیم. حدیثی که ذکر شد به ما هشدار می دهد که اگر ایمان به خدا و آخرت دارید از این گونه مجالس ص: ۲۶۰

بپرهیزید. گاهی سبب غیبت، مظنه غیبت است؛ یعنی ما می‌پنداریم که فلانی پیش فلان شخصیت می‌رود و عیب ما را می‌گوید و آبروی ما را پیش آن بزرگوار می‌برد. در این صورت برای حفظ آبروی خود پیشدستی می‌کنیم و آبروی او را می‌بریم تا کلام او نزد آن شخصیت اثری نداشته باشد. این روش بسیار ناپسند است؛ زیرا ما برای رضای مخلوق، رضای خالق را از دست داده ایم.

گاهی برای اظهار تألم و رنج غیبت میشود؛ یعنی گاهی مظلومی را می‌بینیم و ظالم را هم می‌شناسیم، بنابراین برای اظهار همدردی با مظلوم، غیبت می‌کنیم و غافل از این هستیم که اگر غیبت ظالم جایز باشد فقط برای مظلوم جایز است نه برای دیگران. حتی بعضی به این حد احتیاط کرده اند که ممکن است برای مظلوم، غیبت کردن جایز باشد اما معلوم نیست استماع آن برای دیگران جایز باشد.

گاهی غیبت سبب می‌شود وقتی ما معصیتی را می‌بینیم و برای خدا غضبناک می‌شویم، برای اظهار غضب، نام آن عاصی را برملا می‌کنیم. ولی این غیبت کننده، غافل است که غضب برای خدا گرچه صفت خوبی است، اما حرمت غیبت سر جای خود باقی است. در واقع غضب برای خدا باعث رفع حرمت از غیبت نمیشود. پس باید توجه به این نکات، خود را از مرض غیبت برهانیم و به صفت خوب مدح و ستایش مؤمنین نائل شویم.

فضیلت مدح مؤمنین

در برابر غیبت، صفت حسنه مدح و ستایش مؤمنین است که دل را به خود جذب می‌کند و جامعه بشری را یکپارچه می‌کند. البته باید هوشیار باشیم و از این طریق در دام ابلیس نیفتیم؛ یعنی مواظب باشیم برای حطام بیارزش دنیا کسانی که دچار عجب و غرور میشوند و نیز کسانی که مستحق مدح نیستند بلکه مستحق ذمند آنها را مدح نکنیم. خلاصه کلام این که در صفات اخلاقی تیزبین باشیم و همان میانهروی و عدالت را در همه امور داشته باشیم تا خدا از ما خوشنود شود و ما به او نزدیکتر شویم.

یکی از صفات رذیله کذب و دروغ گویی است. این صفت به حدی زشت و بد است که آدمی را نزد مردم ذلیل می کند، بیاعتبار می سازد. دروغ، مایه شرمساری و باعث ملال و سبب ریختن آبرو نزد بندگان خدا و باعث روسیاهی در دنیا و آخرت می شود. این گناه به حدی ناپسند است که علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در آیه ۲۳ سوره انعام، فتنه را به معنای کذب گرفته است. (۱)

حرمت کذب و زشتی آن برای عموم انسانها معلوم است و شرع مقدس نیز بر دوری از آن تأکید فراوانی کرده است. بحث کذب هم مثل بحث غیبت بحث دامنه داری است، مواردی مانند معنای کذب، مسوغات کذب، این که آیا حضرت ابراهیم و حضرت یوسف علیهما السلام دروغ گفته اند یا خیر، آیا تقیه کذب است، جواز یا عدم جواز

کذب در رفع اختلاف، آیا خلف و عهد کذب است، در ارشاد جاهل به دین آیا کذب جایز است، آیا مبالغه کذب است و این که آیا توریه کذب است؟ همگی مباحثی هستند که از دایره این نوشتار خارج هستند آن چه که برای ما در این بحث مهم است، تهمت هایی است که به حضرت ابراهیم و حضرت یوسف (علی نبینا و آله و علیهما السلام) زده شده و گفته شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن مجید در چند مورد دروغ گفته است. و همچنین جناب یوسف علیه السلام.

تهمت کذب به حضرت ابراهیم علیه السلام

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام گفته شده است که ایشان در سه مورد دروغ گفته است که هر یک را جداگانه بررسی خواهیم کرد.

ص: ۲۶۲

۱- ((فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ)) (۱) این آیه میفرماید که ایشان نگاه خاصی به ستارگان کرد و پس گفت من بیمارم.

در ذیل این آیه شریفه مفسّرین توجیّهات متعددی کرده اند که بعضی از آنها ملال آور است. با توجه به این که خدای متعال به جناب ابراهیم علیه السلام قلب سلیم عطا کرده بود و علی بن ابراهیم قمی رحمه الله آن را قلب سلیم از شک و تردید معنی کرده است، (۲) لذا دروغ گویی از ساحت مقدس حضرت ابراهیم علیه السلام محال است.

علامه طباطبایی رحمه الله علیه در ذیل این آیه شریفه فرموده که ما دلیلی نداریم که حضرت ابراهیم علیه السلام مریض نبوده و ممکن است که آن حضرت مریض بوده باشد و همه توجیّهات را

رد کرده است. (۳) ولی در روضه کافی حدیثی است که همه توجیّهات مفسّرین را لغو می کند و خود علامه طباطبایی رحمه الله علیه در بحث روایی این حدیث را آورده است که امام باقر علیه السلام فرمودند: ابراهیم علیه السلام نه مریض بود و نه دروغ گفت. «و الله ما كان سقيماً و ما كذب» (۴).

با توجه به این حدیث شریف آن چه مسلم است این است که حضرت ابراهیم علیه السلام دروغ نگفته است اما این که چنین سخنی از سر توریه بوده و یا مقصود این بوده که با این وضع شما من مریض شدم، هر چه باشد، جناب ابراهیم علیه السلام هرگز دروغ نگفته است.

ص: ۲۶۳

۱- . صافات / ۸۹-۸۸.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۸۴، صافات ص ۵۷۱.

۳- . تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۴۸.

۴- . روضه کافی، ح ۵۵۹.

۲_ ((قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ)) (۱) این آیه شریفه هم در مورد بت شکنی جناب ابراهیم علیه السلام است که ایشان فرمودند بلکه بت بزرگ اینها را شکسته است پس از این ها سؤال کنید اگر آنها میگویند، گفته شده که بتها را خود حضرت ابراهیم علیه السلام شکست ولی گفت که بت بزرگ شکسته است. امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند: «و الله ما فعله کبیرهم و ما کذب ابراهیم فقیل: و کیف ذلک؟ قال: انما قال: فعله کبیرهم هذا ان نطق و ان لم ينطق فلم يفعل کبیرهم هذا شیئا؛ (۲) به خدا سوگند این بت شکنی را بت بزرگ انجام نداده بود و ابراهیم علیه السلام هم دروغ نگفت پس پرسیده شد که این چگونه شد؟ حضرت جواب دادند: ابراهیم علیه السلام گفته که این فعل را بت بزرگ انجام داده است اگر او بگوید و اگر نگوید پس بت بزرگ اصلا این فعل را انجام نداده است. بنابراین موضوع این آیه نیز روشن شد.

۳_ ((هَذَا رَبِّي)) (۳) این کلمه در سه آیه سوره انعام تکرار شده است. زمانیکه حضرت ابراهیم علیه السلام ستاره را دید فرمود: ((هَذَا رَبِّي)) وقتی که غروب کرد فرمود: ((لَا- أَحِبُّ الْآفِلِينَ)) زمانیکه ماه را دید فرمود: ((هَذَا رَبِّي)) وقتیکه آن نیز غروب کرد فرمود: ((لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لِأ- كُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ))، زمانیکه خورشید را دید فرمود: ((هَذَا رَبِّي)) این مالک من است این بزرگتر است و زمانیکه هم غروب کرد فرمود: ((يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ)) از این آیات شریفه استفاده کرده اند که دروغ مصلحت آمیز جایز است. زیرا جناب ابراهیم علیه السلام با وجودیکه آنها را خدا نمیدانست اما رب خود نامید. این موضوع فقط برای این مطلب بوده که اول آنها بفهمند که حضرت ابراهیم علیه السلام از خود آنهاست زیرا اگر این چنین نگوییم دامن آن حضرت به شرک آلوده میشود در حالیکه این امر دور از ساحت قدس ابراهیمی است. پس یکی از مسوغات کذب این است که انسان، کذب مصلحت آمیز بگوید.

ص: ۲۶۴

۱- . انبیاء / ۶۳.

۲- . تفسیر قمی، ص ۴۲۸.

۳- . انعام / ۷۸-۷۷-۷۶.

جواب این گفتار این است که حضرت ابراهیم علیه السلام اصلاً دروغ نگفته است. زیرا در مباحث تعلیم و تربیت این امری متعارف است که انسان، ابتدا کلام باطل کسی را بپذیرد تا به موقع بر ضدش استفاده کند؛ یعنی ابتدا می گوید این ستاره خداست و در ادامه اعتراض میکند که این چه خدایی است که غروب میکند. در واقع ابتدا کلام او را میگیرد تا بعد آن کلام را نقض کند. در این صورت به چنین سخنی کذب نمیگویند بلکه توطئه به جواب یا مقدمه جواب میگویند.

ثانیاً این جملات حضرت ابراهیم علیه السلام اصلاً اخبار نیست، بلکه استخبار و انکار است. عین همین

سؤال را مأمون الرشید از امام رضا علیه السلام داشت. مأمون پرسید: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را از قول خدای متعال درباره ابراهیم علیه السلام با خبر سازید که فرمود: ((فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي)) امام علیه السلام جوابی دادند که خلاصه آن این است که کلام حضرت ابراهیم در هر سه مورد استخبار و انکار است نه اخبار و اقرار. ابراهیم علیه السلام میخواست از گفتار خود آنها بطلان دینشان را بیان کند و برای آنها ثابت کند که زهره و قمر و خورشید مستحق عبادت نیستند، زیرا صفت افول و غروب دارند، بلکه خالق این اجرام و آسمان و زمین شایسته عبادت است. و در واقع حضرت ابراهیم خواسته است با این استخبار و انکار به آن سه طائفه مشرک جواب بدهد؛ یعنی سه طایفهای که زهره، ماه و خورشید را میپرستیدند. (۱) از این حدیث شریف روشن شد که حضرت ابراهیم اصلاً دروغ نگفته بلکه از آنها به لسان انکار طلب خبر کرد که آیا اینکه افول می کند رب من است؟

ص: ۲۶۵

۱- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج ۱، باب ۱۵ ح ۱، صص ۱۷۶-۱۷۵.

و روشن است که قرآن مکتوب، چگونگی لهجه را نشان نمی دهد و آهنگ صدا را آشکار نمی کند و این یکی از جوابهای مهم به طرفداران حسبننا کتاب الله است که اگر قرآن به واسطه‌ی وارثین واقعیاش آموخته نشود، انسان دچار مشکل جدی می شود لذا همراه تحریر یک لهجه شناس هم باید باشد که بفهماند گوینده چه طور این کلمه را ادا کرده تا مطلب به وضوح آسان شود.

تهمت دروغ به حضرت یوسف علیه السلام

یکی از ادله قرآن درباره مسوغات کذب در داستان حضرت یوسف علیه السلام است که ندا دهنده صدا

زد ((أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ)) (۱) کاروانیان شما دزدید. از این آیه شریفه استفاده کرده‌اند که دروغ مصلحت آمیز جایز است، زیرا آنها دزدی نکرده بودند ولی حضرت یوسف علیه السلام به دلایلی به آنها نسبت سرقت داد و این خلاف واقع است که حضرت یوسف علیه السلام به کاروانیان نسبت داده بود لذا باید بگوییم که یکی از مسوغات کذب، مصلحت اهم است. جواب این قول این است که اولاً جناب یوسف علیه السلام این جمله را نگفته بود، بلکه ندا دهنده‌ای، این کلام را گفته پس نمیتوان نسبت دروغ به ایشان بدهیم. اگر گفته شود که این به ایماء حضرت یوسف بود جواب این است که خلاف واقع گفتن کذب است، اما نقشه کشیدن برای امر مهم کذب نیست. ثانیاً همین مطلب از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده شده که ((أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ)) چه معنا دارد؟ حضرت جواب دادند: «ما سرقوا و ما کذب یوسف فانما عنی سرقتم یوسف من ایبه» (۲) از این حدیث شریف هم به خوبی روشن می شود که اگر حضرت یوسف علیه السلام این را گفت دروغ نبود و البته آنها نیز دزدی نکرده بودند بلکه مقصود حضرت یوسف علیه السلام این بود که شما یوسف را از پدرش دزدیدید.

ص: ۲۶۶

۱- . یوسف / ۷۰.

۲- . تفسیر قمی، ص ۳۲۶.

بنابراین از هیچکدام از آیات قرآنی جواز دروغ مصلحت آمیز اثبات نشد. بنابر گفته بعضی از محققین اصلاً دروغ همیشه بد است و هیچ سببی دروغ را جایز قرار نمی دهد. اگر ما قائل شویم که قبح کذب بالوجه والاعتبارات است این حرف به زبان امروزی یعنی نسیت اخلاق. لذا درست این است که بگوییم آنچه که به اخلاق مربوط است حسن عدل و قبح ظلم است و صدق و مطابق واقع بودن یک امر، غالباً مصداق عدالت است و کذب و مطابق

واقع نبودن یک امر معمولاً مصداق ظلم است. اما گاهی می شود که خلاف واقع گفتن، عدل است و مطابق واقع بودن، ظلم. در این صورت خلاف واقع گفتن، واجب و مطابق واقع گفتن حرام است. این تخصیص در یک مسأله اخلاقی نیست، بلکه همان مطلق بودن است. آنچه که واجب و لازم است عادل بودن است بیشتر اوقات، عدالت مطابق با واقع است و گاهی نیز عدالت، مطابق با واقع نبودن کذب است. در این صورت مشکل نسیت اخلاقی هم لازم نمی آید. (۱)

صدق

وقتی انسان خود را از رذیلت کذب دور کرد و از این مرض رهایی بخشید باید صفت حسنه صدق و راستگویی را در خود جای دهد. این صفت از ویژگیهای انبیا و اولیای الهی است و در قرآن مجید با مشتقاتش بیش از صد بار آمده است.

آیات و احادیث درباره حسن راستگویی بسیار زیاد است و به حدی است که اگر کسی در درجه معراج صدق باشد که همان محمد و آل محمد علیهم السلام هستند، باید راه آنها را مشعل راه خود قرار دهد و پا به پای آنان برود. خدای متعال در قرآن مجید میفرماید: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)) (۲)

ص: ۲۶۷

۱- درس خارج استاد عابدی، ۲۸/۲/۸۸.

۲- توبه / ۱۱۹.

علی بن ابرهیم قمی رحمه الله می فرماید: «هم الائمه؛ این صادقین، ائمه علیهم السلام هستند». خلاصه کلام اینکه راه صدق و صفا راه انبیا و اولیاست که انسان باید خود را در سلک آنها قرار دهد تا تقرب الهی بیشتر شود.

ریا

یکی از مهلک ترین امراض نفسانی ریاست به این معنا که انسان کار خیر را برای اعتبار و منزلت یافتن نزد مردم انجام دهد. توضیح این که انسان گاهی در برابر غیر خدا مانند خورشید و ماه کرنش می کند که همان شرک جلی است، ولی گاهی معبودهای پنهان را پرستش می کند و حتی گاهی خودش هم نمی فهمد که دارد به شرک آلوده میشود. در این صورت خداوند متعال اعمال او را باطل می کند، زیرا شرط قبولی عمل در آن مفقود است و این عمل به حدی روشن است که خدای متعال برای کسانی که صدقه می دهند؛ ولی بعداً منت می گذارند و اذیت می کنند مثال می زند که صدقات و خیرات خود را با منت و اذیت باطل نکنید. همچنین کسی که انفاق می کند تا مردم ببینند او نه به خدا ایمان دارد و نه به روز قیامت. (۱)

گفتیم که ریا نوعی شرک است و کسی که لقای رب را دوست دارد باید عمل صالح انجام بدهد و در عبادت خدا احدی را شریک نکند. در هر عملی که انسان ریا داشته باشد شرک است و خدا آن را قبول نمی کند.

علی بن ابرهیم قمی رحمه الله در ذیل آیه ۱۱۰ سوره کهف حدیث جالبی را از امام محمد باقر علیه السلام آورده که ایشان در تفسیر آیه ((فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ...)) (۲) فرموده که «من صلی مرءاه الناس فهو مشرک من زکی مرءاه الناس فهو مشرک و من صام مرءاه الناس فهو مشرک و من حج مرءاه الناس فهو مشرک»

ص: ۲۶۸

۱- . بقره / ۲۶۴.

۲- . کهف / ۱۱۰.

و من عمل عملا مما امر الله به معرأه الناس فهو مشرك ولا يقبل الله عمل معرأه» (۱). یکی از اوصاف

منافقین که در قرآن به آن اشاره شده این است که آنها در نماز ریا می کنند؛ یعنی اظهار می کنند که مؤمن هستند (۲). در حالی که خداوند متعال بر کسانی که ریا می کنند نفرین کرده است (۳). خداوند متعال به مؤمنین هشدار می دهد که مثل کسانی نشوید که برای نمایش به مردم از خانه هایشان بیرون رفتند (۴). خلاصه کلام اینکه این عمل به حدی مورد نکوهش و مذمت واقع شده است که انسان عاقل باید مواظب باشد تا عمل او شرک آلود نشود و خالصانه پیش خدا برود و خود را با زیور اخلاص آراسته سازد.

اخلاص

وقتی انسان خود را از عمل شرک آلود ریا و ارسته کرد، باید با زیور اخلاص خود را آراسته کند. اخلاص راز و رمزی است که در اختیار همگان قرار نمی گیرد و تنها کسانی که خود را به وادی محبت خدا رسانده اند طعم آن را می چشند. اخلاص عملی قلبی است و فقط گفتن قربه الی الله، عمل را خالص نمی کند بلکه عمل درونی انسان ها در کار است.

مخلصین و مخلصین

یکی از درجه های اخلاص، مخلص بودن است که کمی آسان تر است؛ یعنی ممکن است انسان بهص: ۲۶۹

۱- . تفسیر قمی، ص ۴۰۴.

۲- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۱۴۲ نساء، ص ۱۵۰.

۳- . ماعون / ۶.

۴- . انفال / ۴۷.

طور موقت عمل را به انگیزه الهی انجام دهد. لذا این صفت حتی در بدترین انسانها نیز ممکن است که پیدا شود، مثلاً زمانی که در مشکلات بیفتند، لذا قرآن مجید میگوید: ((فَإِذَا

رَكِبُوا فِي الْفُلَمِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ)) (۱) ولی کسانی که به درجه عالی کمال رسیده اند و به مقام عصمت نائل شده اند یا تالیتلو معصومانند و همیشه در یاد خدایند آنها مخلص اند، لذا خدای متعال امثال حضرت موسی (۲) و حضرت یوسف علیهما السلام (۳) را مخلص مینامد. در نتیجه شیطان هم از رخنه در دل اینگونه افراد مأیوس است (۴).

نشانه های اخلاص

بیان شد که اخلاص فقط با گفتن قربه الی الله حاصل نمی شود، بلکه انسان باید در وجود خود نشانه هایی از اخلاص را مشاهده کند، اگر این نشانهها وجود داشت چه بهتر و گرنه در کسب آن صفت زحمت بکشد.

۱. انتظار پاداش نداشتن: کاری که انسان انجام می دهد انتظار دارد که در برابر آن پاداش داشته باشد، ولی اگر این پاداش را از غیر خدا بخواهد این عمل در درگاه احدیت هیچ ارزشی ندارد.

قرآن مجید عمل اخلاص را اینگونه ترسیم می کند که انسان اگر به طعام علاقه داشته باشد ولی آن طعام را به مسکین و یتیم و اسیر می دهد و می گوید: ((إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا)) (۵) وقتی عمل به این درجه از اخلاص می رسد خدا جواب می دهد ((وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا)) (۶).

ص: ۲۷۰

۱- . عنكبوت / ۶۵.

۲- . مریم / ۵۱.

۳- . یوسف / ۲۴.

۴- . حجر / ۴۰.

۵- . انسان / صلی الله علیه وآله .

۶- . همان / ۲۲.

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله می گوید: این سوره

از ((یوفون)) تا آیه ۲۲ درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، اما این درباره هر مؤمنی که اینگونه برای خدا عملی را انجام دهد جریان دارد. (۱) یعنی عمل به حدی خالص باشد که خدای متعال آن را قبول کند و درجه عمل به حدی می رسد که انسان از غیر خدا پاداش نخواهد.

۲. بیتوجهی به حصول رضایت دیگران، در بحث ریا ذیل آیه ۱۱۰ سورهی کهف گفته شد که عملی که برای رضایت دیگران و نمایش دیگران باشد عملی شرک آلود است.

۳. دوری از شهرت: عملی که انسان برای مشهور شدن انجام می دهد ناخالص است در حالیکه خدا عمل خالص را قبول می کند ((أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ)) (۲) لذا در حدیث شریف آمده که «ان الله تبارك و تعالی لا يقبل الامن اخلص... الا لله دين الخالص» (۳).

راه های رسیدن به اخلاص

۱- دل نبستن به دنیا

هنگامی که انسان به این درجه از علم برسد و حقیقت دنیا را بشناسد رعایت اخلاص برای او آسان میشود و خشیت او بیشتر می شود، (۴) لذا امام علیه السلام فرمودهاند: «ان اعلم الناس بالله اخوفهم لله و اخوفهم له اعلمهم واعلمهم به ازهدهم فيها» (۵)، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «الزهد سجيح المخلصين» (۶).

ص: ۲۷۱

۱- . تفسر قمی رحمه الله ، ص ۷۳۳.

۲- . زمر / ۳.

۳- . میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۴۴.

۴- . تفسر قمی، ص ۵۰۴.

۵- . همان.

۶- . غرر الحکم، شماره / ۶۶.

اگر تعریف و تمجید، انسان را مغرور کند و بدگویی او را منزجر می کند چنین شخصی از راه اخلاص دور است، بلکه سالک اخلاص، خدا را در نظر بگیرد، اگر عمل او مورد پسند الهی است حتی اگر همه مردم بدی او را می گویند باکی نداشته باشد. اگر عمل او مورد نکوهش الهی باشد چنانچه همه دنیا هم او را تمجید کند سودی ندارد. سالک راه خدا باید ملکوت سماوات را در نظر بگیرد تا در آنجا او را با عظمت یاد کنند، لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: «من تعلم الله و عمل به و علم الله دعی فی ملکوت السموات عظیما»^(۱).

امام محمد باقر علیه السلام خطاب به جابر می فرماید: «واعلم بانک لاتکون لنا ولیا حتی لو اجتمع اهل مصرک و قالوا انک رجل سوء لم یحزنک ذلک ولو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذلک ولكن اعرض نفسك علی کتاب الله فان کنت سالکا سیله زاهدا فی تزهیده و راغباً فی ترغیبه خائفاً من تخویفه فاثبت فابشر فانه لا یضرک ما قیل فیک وان کنت مبائنا فی القرآن فما الذی یغرک من نفسك»^(۲).

ص: ۲۷۲

۱- . تفسیر قمی، ص ۵۰۴.

۲- . بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۲؛ تو ولی و دوستدار ما نخواهی بود مگر اینکه گونهای باشی که اگر تمام اهل شهر بگویند: تو مرد بدی هستی موجب ناراحتی تو نگشته و اگر همه بگویند که تو مرد خوبی هستی موجب سرور تو نگردد بلکه خودت را در مقابل کتاب خدا قرار بده و بر آن عرضه کن اگر دیدی که راه قرآن را رفتهای و تحت تاثیر تشویق و تهدید قرآن قرار گرفتهای پس بر تو بشارت باد که در این حال بدگوئی دیگران ضرر به تو نمیرساند ولی اگر مطابق قرآن نبوده و مخالف قرآن بودی پس چه چیز باعث غرور تو میگردد.

اگر انسان در مرحله توحید به جایی برسد که فقط خدا را در عالم مؤثر بداند، آن وقت عمل او خالص می شود. این بحث در واقع بحث توکل است که بحث آن خواهد آمد انشاءالله.

۴- اخفای عمل

اگر انسان اعمالش را در منظر و مرآی دیگران انجام ندهد و سعی بر پنهان ماندن آن داشته باشد از خطر ریا رهایی می یابد و به وادی اخلاص رهنمون می شود. لذا غیر از صدقه واجب گفته شده که دیگر صدقات را پنهانی انجام دهید. قرآن مجید می فرماید: «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۱) علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه شریفه می فرماید: «الزکاه المفروضه تخرج علانیه و تدفع علانیه و بعد ذلک غیر الزکاه ان دفعته سراً فهو افضل» (۲) امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: «یا عمار، الصدقه و الله فی السرّ افضل من الصدقه فی العلانیه و کذلک و الله العباده فی السر افضل منها فی العلانیه» (۳).

ص: ۲۷۳

۱- . بقره / ۲۷۱.

۲- . تفسیر قمی، ص ۸۸.

۳- . وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۷.

۱. هیبت و خشوع موجودات

اگر انسان با خدای متعال ارتباط همیشگی داشته باشد خدای متعال محبت او را در دل مردم جای می‌دهد(۱) و همه در برابر عظمت او کرنش میکنند و خداوند متعال رعب و هیبت چنین شخصی را در دل مشرکان قرار می‌دهد لذا خدای متعال می‌فرماید: ((فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا

أَشْرَكُوا بِاللَّهِ)) (۲) یعنی در قلوب قریش رعب می‌اندازیم؛ یعنی شرک، سبب مرعوب شدن و اخلاص موجب هیبت می‌شود.

همچنین در جنگ بدر خداوند متعال می‌فرماید: ((سَيَأْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ)) (۳) سبب مرعوب شدن کفار شرکشان است و سبب هیبت مؤمنین اخلاص آنان بود. زیرا در جنگ بدر در لشکر اسلام فقط دو اسب بود؛ یکی نزد زبیر و دیگری نزد مقداد. اما در لشکر قریش چهار صد اسب بود. اما اعتماد خالصانه به خدا سبب پیروزی مسلمانان شد.

به همین ترتیب خداوند متعال در دل قبیله بنی قریظه که عهد شکسته بودند، رعب اسلام و مسلمین را قرارداد و آنها کشته و اسیر شدند(۴). مسلمانان همچنین وقتی قبیله بنی نظیر عهد خود را شکستند با وجودیکه آنها فکر می‌کردند قلعه آنها مانع مسلمانان میشود، ولی از آنجایی که آنها گمان نمی‌کردند خدا از هم آنجا به آنان آسیب رساند و در دل آنها رعب مسلمین را قرار داد، نوبت بدینجا رسید که از خانه‌های خودشان با دست خالی فرار کردند؛ بعضی به طرف فدک و بعضی‌ها به طرف شام(۵).

ص: ۲۷۴

۱- . مریم / صلی الله علیه و آله ۶.

۲- . آل عمران / ۱۵۱.

۳- . انفال / ۱۲.

۴- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۲۶ سوره احزاب.

۵- . تفسیر قمی، ذیل آیه ۲ سوره حشر، ص ۶۹۴.

این اعتماد خالصانه به خدا بود که هم کفار و هم یهود و هم نصاری، از مسلمانان مرعوب شدند لذا خدا میفرماید ((فَاعْتَبِرُوا)) (۱) واقعاً این جای عبرت است که انسان در این زمینه تفکر کند. لذا امام صادق علیه السلام می فرماید: «ان

المؤمن ليخشع له كل شيء ويهابه به كل شيء ثم قال اذا كان مخلصا لله اخاف الله منه كل شيء حتى هوام الارض و سباعها و طير السماء» (۲).

۲. کفایت امور

انسانی که خودش را برای خدا خالص گردانیده و پیشانی بندگی خویش را فقط به در خانه او میساید، خداوند عالم او را رها نمی کند، بلکه سرپرستی او را خود به عهده می گیرد. کار بنده فقط بندگی است و کار معبود تدبیر امور اوست، لذا خداوند متعال در جاهای مختلف قرآن مجید می فرماید: ((كُفِيَ بِاللَّهِ وَكَيْلًا))، ((كُفِيَ بِاللَّهِ نَصِيرًا)) در حدیث قدسی آمده است: «لا اطلع علی قلب عبد فاعلم منه حب الاخلاص لطاعتي و لوجهي و ابتغاء مرضاتي الاتوليت تقويمه وسياسته» (۳).

۳. روشن بینی

یکی از آثار اخلاص این است که شخص مخلص همه چیز را از نگاه دل می بیند و حقیقت اشیاء را همانطور که هست میبیند و گفتار او رنگ الهی پیدا می کند و خدا به او حکمتی عطا می کند که خیر کثیر باشد. به همین خاطر است که به هر کسی حکمت داده نمی شود، بلکه حکمت در مرحله ((مَنْ يَشَاءُ)) است و به هر کسی که داده شود ((خَيْرًا كَثِيرًا)) نصیب او میشود. (۴).

ص: ۲۷۵

۱- حشر/۲.

۲- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۸.

۳- همان، ج ۸۵، ص ۱۳۶.

۴- بقره / ۲۶۹.

حکمت در نتیجه اخلاص عمل داده می شود. امام جعفر صادق علیه السلام ذیل آیه ۱۲ سوره لقمان می فرماید: «بدین خاطر به لقمان حکمت عطا کردند که او مردی قوی در امر خدا و متورع

در خدا بود...» (۱).

در حدیثی معروف آمده است: «ما اخلص عبد الله عزوجل اربعین صباحاً الا جرت ینایع الحکمه من قلبه علی لسانه» (۲) مقصود این است که اگر اخلاص عمل برای انسان ملکه شود، او از زبان حرف نمی زند، بلکه از دل حرف می زند و چشمه حکمت بر زبان او جاری می شود.

اصرار بر معصیت

یکی از صفات رذیله که انگیزه‌های مختلف دارد اصرار بر گناه و نافرمانی خدای متعال است. تکرار گناه آنچنان روح انسان را تیره و تاریک می نماید که گاهی تمام روزنهای امید را بر او می بندد و انسان را در تاریکی محض قرار می دهد به گونه‌ای که نور الهی اصلاً قابل دیدن نیست و انسان یکی از نشانه‌های منکرات می شود.

امام باقر علیه السلام میفرماید: «مامن عبد الا- و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداً فان تاب ذهب تلك السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذاک السواد حتی یغطي البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا» (۳).

از این حدیث شریف استفاده می شود که اصرار بر گناه به تدریج قلب انسان را تیره و تاریک می کند و نتیجه این می شود که راه رسیدن به خیر برای چنین انسانی بسته می شود.

ص: ۲۷۶

- ۱- . تفسیر قمی، ص ۵۲۰.
- ۲- . بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۲؛ بندهای نیست که چهل روز خود را برای خدا خالص کند مگر اینکه (به سبب این اخلاص) چشمه حکمت از قلبش به زبان جاری شود.
- ۳- . کافی ج ۲، ص ۲۲۳.

یزید بن معاویه تدریجاً گناه میکرد و یکی

پس از دیگری به گناهان بزرگ روی آورد کار از طلب بیعت شروع شد در شام با اسارت اهل بیت به پایان رسید. سپس مدینه را تاراج کرد و خانه خدا را به آتش کشاند. به همین سبب زمانیکه آن ملعون با چوب بر دهان امام حسین علیه السلام میزد و بیادبی می کرد حضرت زینب کبری [با دیدن این منظره برای خطبه برخاست و فرمودند: صدق الله و رسوله یا یزید: ((ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاءُوا الشُّوْءَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ)) (۱)

عاقبت گناه همین می شود که انسان آیات الهی را تکذیب می کند و آن را مورد استهزاء قرار میدهد. لذا انسان باید خود را از این رذیله پاک کند و به زیور توبه آراسته شود. در واقع توبه برای مؤمنی که از هر جانب مورد حمله شیطان است یک نعمت الهی است؛ از طرفی حمله ابلیس و عفاریت آن و از طرف دیگر نفس اماره و وساوس آن، از سویی این جهان که همه عواملش دست به دست هم دادهاند تا انسان در گناه فرو رود. ولی این توبه است که دست انسان ضعیف الاراده را می گیرد و او را به کمک نفس لوامه به طرف خدا برمی گرداند و توفیق توبه و بازگشت به بندگی را به انسان می دهد.

توبه

اشاره

یکی از فضائل اخلاقی توبه است که به معنای بازگشت از اصرار بر گناه است. توبه سرمایه پاکیزگی انسان، راه وصول به محبت الهی و موجب خشنودی ذات باری تعالی میباشد. شخص تائب و تواب در زمره محبوبان

ص: ۲۷۷

الهی قرار می گیرد: ((إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ)) (۱) آنچه انسان را سیراب می نماید تقرب به درگاه باری تعالی است و دور شدن از در خانه او جز محرومیت و فقر و فلاکت چیز دیگری را در پی ندارد. توبه، یعنی بازگشت به جوار مولای مهربانی که با دیدن او مسرور میگردیم و ما را مورد لطف خود قرار می دهد و فلاح و رستگاری را شامل حال آن تائب می کند ((وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ)) (۲)

مراحل توبه و استغفار

توبه که سرمایه تقرب الاهی است مراحل مختلفی دارد که بدون طی آن مراحل، توبه محقق نمیشود. در توبه فقط گفتار و یک استغفارالله گفتن کافی نیست، بلکه حقیقت توبه حالتی است که در نفس انسان پیدا می شود و این حالت، نیازمند مقدماتی است که بدون آن، توبه محقق نمی شود.

بنابر فرموده جناب امیر بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام توبه شش مرحله دارد ۱- پشیمانی بر آنچه گذشته ۲- تصمیم بر عدم تکرار گناه ۳- پرداخت حقوق مردم ۴- پرداخت حقوق واجب خداوند ۵- ذوب و آب کردن گوشتی که از حرام روییده شده ۶- چشاندن درد و سختی عبادت به بدنی که لذت معصیت را به او چشاندن ایم. (۳)

داستان قوم یونس علیه السلام

اگر انسان از صمیم قلب پشیمان شود و تصمیم بر عدم تکرار گناه داشته باشد، رحمت باری تعالی بر او به حدی می بارد که او

تائب می شود.

ص: ۲۷۸

۱- . بقره / ۲۲۲.

۲- . نور / ۳۱.

۳- . بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۷.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که خدای متعال بعد از وعده‌ی عذاب، فقط از قوم حضرت یونس علیه السلام عذاب را برداشته است. زیرا یونس علیه السلام قوم خود را به خدا دعوت می کرد ولی قومش او را انکار می کردند. پس جناب یونس علیه السلام تصمیم گرفت آنان را نفرین کند. بین پیروان حضرت یونس علیه السلام دو نفر بودند که یکی عالم بود و دیگری عابد؛ عابد می گفت که ای نبی خدا نفرین کن، ولی شخص عالم می گفت که نفرین نکنید، زیرا دعای شما مستجاب می شود. حضرت یونس علیه السلام قول عابد را پذیرفت و نفرین کرد. در این حال حکم خدا آمد که در فلان سال و در فلان روز عذاب نازل می شود. در روز موعود حضرت یونس علیه السلام همراه با عابد از قریه بیرون رفت و آثار عذاب پدیدار شد. عالمی که آنجا بود گفت: ای قوم به خدا پناه ببرید شاید او بر شما رحم کند و عذاب را از شما بردارد. مردم گفتند: بگو ما چه کاری انجام دهیم؟ عالم گفت: همه شما جمع شوید و به طرف بیابان بی آب و علفی بروید و بچه ها را از مادرانشان جدا کنید، شتران و اولادشان را از هم جدا کنید، بین گاو و بچه هایشان جدایی بیندازید و نیز بین گوسفندها و اولادشان جدایی بیندازید، سپس گریه کنید و دعا کنید پس آنها رفتند و همان کار را انجام دادند و ناله کشیدند و گریه میکردند، پس خدا بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنها برداشت. (۱)

این داستان نشان می دهد که توبه اگر از صمیم قلب باشد و شرایط قبولی دعا کامل شده باشد عذاب الهی که موجب هلاکت دنیا و آخرت است، تبدیل به رحمت دنیا و آخرت می شود،

اما انسان باید به درجه «توبه نصوح» برسد تا این صفت شامل حال او شود ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)) (۲) ابوالحسن علیه السلام در ذیل این آیه شریفه میفرماید: «یتوب العبد ثم لا يرجع فيه؛

ص: ۲۷۹

۱- . تفسیر قمی، ص ۲۹۵، ذیل آیه صلی الله علیه و آله ۸ یونس . ادامه این داستان در تفسیر قمی و در صفحه مذکور آمده است.

۲- . تحریم / ۸ .

توبه نصوح آن است که بنده توبه می کند و دوباره به طرف گناه بر نمی گردد». در حدیث دیگری آمده است: «ان احب عباد الله الى الله المتقى التائب؛ (۱) محبوبترین بنده نزد خدا متقی تائب است».

راه رسیدن به توبه

باید کاری کنیم تا حالت توبه در نفس ما به وجود بیاید. اولین کار برای رسیدن به توبه این است که گناه خود را فراموش نکنیم، زیرا وقتی گناه فراموش شد، انسان درصدد جبران آن بر نمی آید. دومین کار این است که ما به آثار دنیوی گناه توجه داشته باشیم. تمام گرفتاری ها و مشکلاتی که در زندگی انسان پیش می آید برخاسته از گناهی است که انسان مرتکب آن شده و بدان توجه ندارد، در حالی که توبه میتواند این مشکلات را برطرف کند.

در دعای ابو حمزه ثمالی می خوانیم که آثار گناه این است که انسان از مجالس توایین دور می شود؛ وقتی نماز می خواند خواب بر او غلبه میکند؛ حال راز و نیاز از او گرفته میشود «اللهم انی کما قلت قدتهیات و تعبات و قمت للصلاه بین یدیک و ناجیتک القیت علی نعاسا اذا انا صلیت و سلبتنی مناجاتک اذا انا ناجیتک مالی کما قلت قد صلحت سریرتی و قرب من مجالس التوایین مجلسی عرضت لی بلیه ازاله قدمی و حالت بینک و بین خدمتک لعلک رائیتی مستخفا بحقک او رائیتی فی مقام الکاذبین او رائیتی فی الغافلین...».

راه سوم این است که انسان به عقوبت

اخروی گناه توجه کند، زیرا یادآوری سختی های پس از مرگ، انسان را از خواب غفلت بیدار میکند. رفتن به قبرستان و دیدن انسانهایی که بدون یار و انصار در زیر خاک آرمیده اند نیز میتواند جرقه های در زندگی ایجاد کند. اگر انسان احساس پشیمانی داشته باشد زودتر به طرف توبه حرکت می کند و خود را از آلودگی گناه دور می سازد.

ص: ۲۸۰

اولین شرط قبولی توبه، ایمان است. کسی که کافر است و در حال کفر می میرد توبه او قبول نمی شود خدای متعال در قرآن مجید میفرماید:

((إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا)) (۱)

از این آیه شریفه استفاده می شود که توبه کفار پذیرفته نیست، بلکه آنها باید برای عذاب رنج آور آماده باشند. از این آیه شریفه شرط دوم قبولی دعا هم معلوم شد؛ یعنی انسان باید زود توبه کند. کسی که در تمام عمر خود گناه می کند ولی همین که نشانه‌های مرگ را می بیند، توبه کند، این توبه پذیرفته نمی شود. زیرا خدای متعال میفرماید: توبه برای کسانی نیست که در تمام عمر گناه میکنند، اما همین که مرگ را حاضر دیدند بگویند ما الآن توبه می کنیم. لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که فرموده: «نزل فی القرآن أن زعلون تاب حیث لم تنفعه التوبه و لم

ص: ۲۸۱

تقبل منه»(۱) لذا خدای متعال در سوره منافقون به صراحت بیان میکند هرچه کار خیر و انفاق دارید قبل از مرگ انجام دهید، زمانیکه اجل بیاید دیگر قابل تأخیر نیست، حتی اگر بگویید پروردگار تأخیر بینداز تا صالح شویم: ((وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَنَّكُمْ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ)) (۲)

البته اگر خدای متعال صدق نیت را بشناسد و پشیمانی بنده از صمیم قلب باشد تا قبل از مرگ هم توبه قبول می شود. خدای متعال می فرماید: ((وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ)) (۳) و بعد می فرماید که اگر کسی بعد از گناه و ظلم به نفس استغفار کند خدای متعال را غفور و رحیم می یابد: ((وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا)) (۴) لذا در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله مروی است که ایشان از قبل از یک سال مردن توبه را تعلیم داد و تا وقت مرگ رساند و فرمود هر کسی قبل از آن که مرگ گلوی او را بگیرد و مرگ را از دو چشم خود ببیند خدای تعالی دعای او را قبول می کند. (۵)

از این حدیث هم این مطلب روشن شد که تا قبل از رسیدن موت دعا قبول است، اما همین

که موت رسید دیگر کار از کار گذشته، لذا انسان باید دعا کند تا قبل از فرا رسیدن مرگ توفیق دعا برای او حاصل شود.

ص: ۲۸۲

۱- . تفسیر قمی، ص ۱۲۸؛ در قرآن نازل شده که زعلون وقتی توبه کرد که توبه او نفع نبخشید و از او قبول نشد «آنچه به شما (روزی) داده‌ایم (در راه خدا) مصرف کنید پیش از آنکه مرگ به سراغ یکی از شما آید و بگویید: پروردگارا چرا (مرگ) مرا تا سر آمد نیز یکی تاخیر نید اختی تا بخشش صادقانه کنم و از شایستگان باشم؟ و خدا: مرگ کسی را که هنگامی که سرآمد (عمر) او فرارسد به تاخیر نمیاندازد و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۲- . منافقون / ۱۱-۱۰.

۳- . شوری / ۲۵.

۴- . نساء / ۱۱۰.

۵- . کافی، ج ۲، ص ۴۲۰، ح ۲.

کسانی که توبه شان پذیرفته نمی شود :

کسی که برادر دینی خود را بکشد توبه او قبول نیست. همچنین کسی که نبی یا وصی او را به قتل برساند توبه اش پذیرفته نیست؛ یعنی توفیق توبه به او داده نمی شود. (۱)

یکی از شرایط قبولی توبه، ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. اگر بنده ای تمام شرایط قبولی توبه را داشته باشد اما ولایت اهل بیت علیهم السلام را نپذیرد توبه او قبول نمیشود. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: «لا خیر فی الدنیا الا لاحد الرجلین؛ رجل یزداد کل یوم احسانا و رجل یتدارک منیته بالتوبه و انی له بالتوبه والله ان سجد حتی ینقطع عنقه ما قبل الله منه الا بولایتنا اهل البیت» (۲).

چگونگی توبه

توبه اظهار پشیمانی از اعمال سیئه، اقرار گناه نزد باری تعالی و توجه به گناه خود است. اما این که اظهار پشیمانی چگونه باشد؛ آیا در برابر مردم نزد جمع کثیر اظهار پشیمانی کنیم و به همه مردم بگوییم که گناه کرده ایم و از آن توبه می کنم یا اینکه در خلوت سرای وجود در تیرگی شب بین خود و خدای متعال اقرار جرم کرده و توبه

کنیم تا به خدا برسیم؟ جواب این است که در توبه باید خود را از فضاحت عمومی نجات دهیم. در اینباره داستانی جالب وجود دارد که آن را نور چشم خود قرار می دهیم.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و به ایشان گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده ام مرا تطهیر کن. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا تو مجنون بودی؟ گفت: نه. امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: أَتَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئًا؟ آیا چیزی از قرآن را خوانده ای؟ مرد عرب گفت: بله.

ص: ۲۸۳

۱- تفسیر قمی، ذیل آیه ۹۳ نساء، ص ۱۴۱.

۲- همان، ص ۲۲۷؛ در دنیا خیر و صلاحی نیست مگر برای دو نفر یک مردی که هر روزگار نیک را زیاد کند و (دوم) مردی موت خود را با توبه تدارک کند و کجا است برای او توبه بخدا قسم اگر بندهای این قدر سجده کند که گردش بردیده شود باز هم از او قبول نمیشود الا با ولایت ما اهل بیت.

امیرالمؤمنین علیه السلام دوباره پرسیدند: از کدام قبیله ای؟ مرد عرب گفت: من از مزنیه یا جهینه هستم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برو تا درباره تو سؤال کنم. پس حضرت درباره او سؤال کردند، اهل قبیله گفتند که او مردی صحیح العقل و مسلمان است. سپس آن شخص برگشت و گفت: یا علی! من زنا کرده‌ام مرا پاک کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا تو زن داری؟ مرد عرب جواب داد: بله. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا او نزد تو حاضر است یا پیش تو نیست؟ مرد عرب جواب داد: او نزد من است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: اذهب حتی ننظر فی امرک؛ برو تا درباره تو فکر کنم.»

آن مرد بار سوم نزد حضرت آمد و حرف خود را تکرار کرد، اما حضرت باز هم او را برگردانند. پس او رفت و سپس بار چهارم آمد و گفت من زنا کرده‌ام مرا تطهیر کنید. در این لحظه امیرالمؤمنین علیه السلام امر کردند که او را زندانی کنید. سپس ندا کردند که ای مردم این شخص می خواهد که من بر او اقامه حد کنم. پس شما به گونه ای بیرون بیایید که یکدیگر را نشناسید و همراه شما سنگ باشد.

روز بعد در آخر شب امیرالمؤمنین علیه السلام او را بیرون آورد و دو رکعت نماز خواند و گودالی حفر کرد و او را در آن قرار داد. سپس ندا داد: ای مردم! ان هذه حقوق الله لا يطلبها من كان عند الله حق مثله؛ ای مردم این حقوق الهی است، این حق را کسی طلب نکند که برای خدا نزد او مثل آن حقی باشد، پس کسیکه بر گردن او مثل آن حق وجود دارد از این کار منصرف شود، زیرا کسیکه بر گردن او حد است نمی تواند اقامه حد کند. فانه لا یقیم الحد من كان علیه الحد. پس مردم برگشتند در این حال امیرالمؤمنین علیه السلام سنگی گرفت و چهار تکبیر خواند سپس به سوی او پرتاب کرد. سپس امام حسن علیه السلام همین کار را تکرار کرد و سپس حسین علیه السلام مثل همین کار را انجام داد.

زمانیکه او مُرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را بیرون آوردند و بر او نماز خواندند. مردم گفتند که ای امیرالمؤمنین علیه السلام آیا او را غسل نمی دهی؟ حضرت جواب داد: قد اغتسل بما هو منها طاهر الی یوم القیامه؛ این شخص به وسیله چیزی غسل داده شده است که تا روز قیامت طاهر باقی می ماند. سپس فرمود: ایها الناس من اتی هذه القاذوره فلیتب الی فیما بینه و بین الله فوالله لتوبه الی الله فی السّر افضل من ان یفصح نفسه و یهتک ستره؛ ای مردم! اگر کسی این چنین کار زشتی را انجام دهد پس او بینه و بین الله توبه کند. به خدا قسم توبه سَرّی نزد خدا افضل از فضاحت و ذلت خود و هتک ستر خود است. (۱)

رذیلت اعتماد به ما سوی الله

یکی از صفات ناپسند و شعبه ای از شرک، اعتماد به غیر خداست که در قرآن مجید به

شدّت مورد نکوهش قرار گرفته است. در سوره یونس خدای متعال می فرماید: ((وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ)) (۲) علی بن ابراهیم قمی رحمه الله می فرماید: مخاطب این آیه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، ولی مراد از معنی و مفهوم آیه، مردم هستند. (۳)

چشم دوختن به غیر خدا و انتظار کمک و یاری داشتن از غیر او در تاریکی قدم گذاشتن و در جهالت فرو رفتن است. زیرا دست نیاز دراز کردن به کسانی که خودشان محتاج اند چه سودی می دهد؟ خدای متعال چه زیبا فرموده: ((إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ)) (۴) و بعد به صراحت فرموده است: کسانی که غیر از خدا، دیگران را می خوانند آنان نه استطاعت کمک به آنها را دارند و نه به خودشان می توانند کمک کنند. (۵)

ص: ۲۸۵

۱- تفسیر قمی ذیل آیه ۴ سوره نور، ص ۴۵۵-۴۵۶.

۲- یونس / ۱۰۶.

۳- تفسیر قمی، ص ۲۹۸.

۴- اعراف / ۱۹۴.

۵- اعراف / ۱۶۷.

خدای متعال کسانی که غیر خدا را ولی خود قرار می دهند به خانه عنکبوت تشبیه میکند. کسانی که غیر خدا را ولی خود قرار می دهند مثل کسانی هستند که بر خانه عنکبوت اعتماد می کنند. همانا سست ترین خانهها، خانه عنکبوت است. (۱)

لذا انسان عاقل هیچ وقت بر غیر خدا اعتماد نمی کند، بلکه همیشه بر خدا و بر کسانی که خدا بر آنها حکم داده است، اعتماد میکند.

فضیلت توکل

زمانیکه انسان دل خود را از اعتماد به غیر خدا خالی کرد و فهمید که راه اعتماد

به غیر خدا بن بست است، باید چاره ای بیندیشد تا تکیه گاه محکمی برای خود ایجاد کند و تنها تکیه گاه، توکل به خدای متعال است.

این درجه یکی از درجات موقنین و موحدین می باشد که اصل آن ایمان به خداست ((فَتَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ)) (۲) وقتی انسان دارای این صفت حمیده شد از محبوبین الهی می شود. ((إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)) (۳)

ارزش توکل

ارزشهای توکل را به صورت زیر میتوان ارائه کرد.

۱- ارزشمندترین و عالی ترین وجود: امام جواد علیه السلام می فرماید: «الثقه بالله ثمن لكل غال وسلم الى كل عال» (۴).

ص: ۲۸۶

۱- . عنکبوت / ۴۲-۴۱.

۲- . مائده / ۲۳.

۳- . آل عمران / ۱۵۹.

۴- . بحارالانوار، ح ۷۸، ص ۳۶۴؛ هر کس دوست دارد قویترین مردم باشد توکل و اعتماد بر خدا نماید.

۲- متوکل قویترین انسان: نبی اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: «(من احب ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله)» (۱).

۳- متوکل مغلوب و مهزوم نمی شود: امام باقر علیه السلام می فرماید: «من توکل علی الله لا- یغلب و من اعتصم بالله لا یهزم» (۲).

توکل و توحید افعالی

توکل در واقع اعتقاد به توحید افعالی خداوند متعال است. به این معنی که اگر او

بخواهد آهن برندگی دارد و اگر نخواهد برندگی ندارد و اسماعیل را ذبح نمی کند. اگر او بخواهد آتش می سوزاند و اگر اراده او نباشد آتش برای ابراهیم علیه السلام گلستان می شود. اگر او بخواهد کسی را عزت می بخشد اگر بخواهد اسباب عزت را تبدیل به ذلت می کند (۳) و به طور کلی اراده او در عالم حکم فرماست (۴) و دست قدرت او بالای همه دستهاست. (۵)

مراحل توکل

۱- وکالت: درجه اول توکل این است که انسان بر خدا اعتماد می کند همانند کسی که بر وکیل خود اعتماد و کارها را به او واگذار می کند.

۲- طفل گونه: مرحله دوم توکل مثل توکل طفل بر مادر خود است که او هر چیز را از آن مادر خود می داند و هر چیز را از مادر خود می طلبد. بدین ترتیب انسان هم، همه چیز را از خدا بخواهد.

ص: ۲۸۷

۱- همان، ج ۷۱، ص ۱۵۱؛ اعتماد به خدا به معنای هر گرانبها و نردبان هر بلندی است.

۲- همان، ج ۷۱، ص ۱۵۱؛ کسی که بر او تکیه کند آن چنان قوی میشود که مغلوب احدی نگردد و راه شکست بر او بسته میشود.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۸.

۴- آل عمران / ۷۶.

۵- ملک / ۱.

۳_ میت گونه: عالیتین درجه توکل این است که انسان هیچ کاره می شود، نه چیزی طلب می کند و نه تقاضای خود را برای خدا قرار می دهد، چون می داند خدا رثوف است. این حالت مربوط به جناب ابراهیم خلیل علیه السلام است که هنگام رفتن در آتش کمک نمی خواهد، بلکه می گوید: «علمه بحالی حسبی عن مقالی»^(۱) یا حالت جناب حزقیل است که می فرماید: ((أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ))^(۲).

خاصان خدا از این می ترسند که نکنند خدا به اندازه چشم به هم زدن آنان را به خود واگذار کند که در این صورت هلاک می شوند. آنان همیشه در راه حق قدم برمی دارند و با اعتماد به او حرکت می کنند. در حدیثی است که امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: شبی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در خانه ام سلمه بود ناگهان امسلمه دید که آن حضرت در رختخواب نیست. پس ام سلمه جویای پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله شد و دید که پیغمبر صلی الله علیه وآله در گوشه خانه ایستاده است دست بلند کرده و گریه می کنند و می گویند: «اللهم لا تنزع قلبی صالح ما اعطینی ابدا اللهم ولا تکنی الی نفسی طرفه عین ابدا اللهم لا تشمت بی عدوا و لاحاسدا ابدا اللهم لا تردنی فی سوء استنقذتنی منه ابدا»^(۳). با دیدن این حالت ام سلمه از آنجا برگشت در حالیکه گریه می کرد تا این که ص: ۲۸۸

۱- . بهشت اخلاق، سید خلیل حسینی، ص ۱۷۰.

۲- . غافر / ۴۴.

۳- . بارالها! بهترین آنچه که به من دادی هیچ موقع از من نگیری پروردگارا! به حد چشم به هم زدن هم مرا به حال خود وا مگذار، خدایا دشمن و حاسد هیچ وقت مرا مورد طعن قرار ندهد. بارالها از آنچه که مرا از آن نجات دادی دوباره در آن نیاندازی.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از گریه ام سلمه متوجه او شدند و پرسیدند: ما بیکیک یا ام سلمه؛ ای ام سلمه چه چیز تو را می گریاند؟ ام سلمه جواب داد: «فقالت بابی انت و امی یا رسول الله و لم لا ابکی و انت بالمکان الذی انت به من الله قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر...» پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله، من چگونه گریه نکنم در حالیکه شما با این مکان و منزلت که خدا به شما داده است و خداوند، سابق و لاحق شما را بخشیده است، با این حال از او مسئلت می کنید که دشمن و حاسد بر شما شتمات نکنند و شما در هیچ سوء و بدی قرار ندهد با این که او برای همیشه شما را از آن نجات داده است و آنچه را که به شما داده، هیچ وقت از شما نمی گیرد و

لحظه ای شما را به خود شما وا نمی گذارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جواب داد: «یا ام سلمه ما یؤمنی و انما و کل الله یونس بن متی الی نفسه طرفه عین، فکان منه ما کان» (۱) (۲).

رذیلت کفران نعمت

یکی از صفات رذیله در وجود انسان، کفران و پوشاندن نعمت الهی است. کفر به معنای مخفی کردن است و کشاورز را بدین جهت کافر میگویند که بذر را در زمین می پوشاند. شب تیره و تار را به این علت کافر میگویند که همه چیز را در تاریکی خود می پوشاند و در نهایت شخص کافر را به همین سبب کافر میگویند که نعمات الهی را نسبت به خود می پوشاند. (۳)

زندگی بعضی از انسانها به گونه ای تیره و تار می شود که حتی آنها وجود خدا را هم نادیده می گیرند. چنین افرادی کافر مطلق هستند. ولی گاهی تیرگی کمتر است؛ یعنی خدا را میبیند و ص: ۲۸۹

۱- * . ام سلمه من خودم را در امان نمیبینم خدای متعال همانا یونس بن متی را به حد چشم به هم زدن به خود او واگذارد پس شد آنچه شد.

۲- . تفسیر قمی، ص ۴۳۱.

۳- . صحاح جوهری، ماده کفر.

به او ایمان دارد، اما نعمات بیشمار او را در زندگی نادیده می‌گیرد. گاهی نیز به نعمات الهی توجه دارد، اما آن طور که باید و شاید است آن‌ها را مصرف نمی‌کند، بلکه طبق خواسته‌های خود استفاده می‌کند. در هر سه مرحله انسان، کافر است، با این تفاوت که در مرحله اول کافر علی‌الله، در مرحله دوم کافر علی‌النعم و در مرحله سوم کافر در مصرف است.

آثار کفران نعمت

۱- فقر و فلاکت دنیوی: -

یکی از آثار کفران نعمت، مختل شدن زندگانی دنیاست ممکن است خدای متعال برای مدتی نعمات فراوانی به بنده بدهد تا مورد استفاده قرار دهد، ولی غفلت و مصرف ناصحیح موجب میشود که خدای متعال داده‌های خود را از او سلب کند. قرآن مجید در این باره داستان یک قوم را ذکر میکند: ((وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمٍ كَانَتْ آمَنَهُمْ مُطْمَئِنُّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ)) (۱).

علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه شریفه بیان میکند: این آیه درباره قومی نازل شده که در قریه آنها نهری بود که به آن «ثرثار» میگفتند و بلاد آنان زر خیز بود. پس آنها نسبت به نعمات الهی ناسپاسی کردند و با غذاها استنجا می‌کردند و میگفتند که اینکار برای ما آسان است. در نتیجه خدا آن نهر «ثرثار» را حبس نمود و آنان مجبور شدند از همان غذای استنجا شده استفاده کنند، بلکه بین خودشان تقسیم کردند. (۲)

ص: ۲۹۰

۱- . نحل / ۱۱۲؛ خدا مثلی زده: آبادی که امن (و) آرام بوده (و) روزیاش از هر فراوان و گوارا به (مردم) ش می‌رسید (ولی) نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند، پس خدا بخاطر آنچه همواره با زیرکی انجام میدادند (طعم) پوشش و گرسنگی و ترس را به آن (مردم) چشاند.

۲- . تفسیر قمی، ص ۳۶۶.

این داستانها به ما میآموزند که هر وقت انسان از منعم حقیقی غافل شود و نعمات الهی را بيمورد مصرف کند باید منتظر باشد که آرام و آسایش از زندگی و برچیده شود.

۲- عذاب آخرت: -

کفران نعمت فقط آسایش دنیا را سلب نمیکند، بلکه در آخرت نیز چنین انسانی عذاب دردناکی خواهد دید که به برخی از آنها اشاره میکنیم.

الف) کافران و آتش جهنم: خدای متعال

برای کسانی که به آیات الهی کفر ورزیدند، عذاب رنجآور قرار داده است و در آتش آنها را میسوزاند به گونهای که هر وقت پوششهای آنان بسوزد پوششهای جدیدی جایگزین میشود تا عذاب الهی را بچشند: ((إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصِيلِهِمْ نَارًا كَلَّمَآ نَضَّةٍ جَثَّ جُلُودُهُمْ يَدْلُنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا)) (۱) در حدیث است که مقصود از آیات، مولا امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام هستند. (۲)

از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد: چگونه پوششها تغییر می کنند. حضرت جواب دادند: «أرأيت لو أخذت لبنة فكسرتها و صيرتها ترابا ثم ضربتها في القالب أهي التي كانت، انما هي تلك، و حدث تغيير آخر و الاصل واحد» (۳) آیا تو آجری را دیده‌ای که آن را بشکنند و خاک کنند و دوباره آن را در قالب بریزند آیا این همان است، شکی نیست که این، همان آجر است ص: ۲۹۱

۱- . نساء / ۵۶؛ به راستی کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند آنان را در آینده به آتشی وارد میکنیم (و می سوزانیم) که هرگاه پوست هایشان (در آن) بریان گردد) و بسوزد) پوست های غیر از آنها بر جایش نهیم تا عذاب الهی را بچشند به درستی که خدا شکست ناپذیری فرزانه است.

۲- . تفسیر قمی، ص ۱۳۴.

۳- . تفسیر قمی، ص ۱۳۵.

که در آن یک تغییر دیگری ایجاد شده، اما اصل یکی است.

ب) کافر به نعمات الهی در روز قیامت کور محشور میشود. کسانی که نعمات الهی را فراموش میکنند و از یاد الهی غافل میشوند زندگانی آنها دشوار و در آخرت نابینا محشور میشوند. زیرا چنین شخصی در دنیا نعمات الهی را فراموش میکند پس خدای متعال هم در روز قیامت او را فراموش میکند. (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ

تُنْسَى * وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنِ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى) (۱).

ممکن است در ذهن کسی سؤال ایجاد شود که ما خلاف این را میبینیم؛ یعنی کسانی که آیات الهی را کنار گذاشته و آن را فراموش کرده‌اند، در ناز و نعمت زندگی میکنند، ولی افرادی که مدام در یاد الهیاند زندگانی آنها به سختی میچرخد. همین سؤال از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده شده که «جعلت فداک قد رایناهم دهرهم الاطول فی کفایه حتی ماتوا». حضرت جواب دادند: «ذلک والله فی الرجعه یا کلون العذره» (۲) اینگونه افراد اگر قبل از رجعت مردند، در رجعت به حدی زندگی سختی خواهند داشت که مجبور به خوردن مدفوع خواهند شد.

همچنین کسانی که اموال خود را اسراف می کنند و خدا را فراموش کرده اند و با وجودی که پول دارند اما به حج نمیروند، اینگونه افراد هم در روز قیامت کور محشور میشوند؛ یعنی راه جنت را نمیبینند. زیرا آنان در دنیا خدا را فراموش کردند و خدا هم در آخرت آنان را فراموش میکند؛ یعنی آنان را کور قرار میدهد.

ص: ۲۹۲

۱- طه / ۱۲۷-۱۲۴.

۲- تفسیر قمی، ص ۴۲۱.

معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام میپرسد کسی که مال دارد و اصلاً حج نرفته چه سرنوشتی دارد؟ حضرت جواب دادند: «هو ممن قال الله ونحشره يوم القيامة اعمى» چنین شخصی از کسانی است که خدای متعال درباره او فرموده است: و روز قیامت او را نابینا محشور میکنیم. عرض کردم: سبحان الله اعمى! حضرت جواب دادند: اعماه الله عن طريق الجنة (۱) و مقصود از تنسی

این است که متروک میشود. (۲)

ج) کفران نعمت موجب عذاب شدید: کسی که نعمات الهی را فراموش میکند این صفت ((عذاب شدید)) را برای خود مهیا کرده است. قرآن مجید به صراحت میگوید که نتیجه کفر نعم الهی عذاب شدید است: ((وَلَيْسَ كَفْرُكُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ)) (۳).

فضیلت شکر نعمت

اشاره

یکی از راههای آراستگی روح، شکر نعمت است که انسان را برای نیل به سلام الهی کمک کرده، موجبات ازدیاد نعمت را فراهم میسازد. صفت شکر همان فطرت خدادادی است که انسان را در برابر نعمات، خاضع میکند. بنابراین قانون، خدای متعال که این همه ما را مورد لطف و رحمت خود قرار داده باید او را شکر کنیم، لذا ذات باری تعالی شکر را فلسفه نعمات اعضا و جوارح بیان کرده است. ((وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)) (۴).

ص: ۲۹۳

۱- . تفسیر قمی، ص ۴۲۲.

۲- . همان، ص ۴۲۲.

۳- . ابراهیم / ۷.

۴- . نحل / ۷۸؛ و خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ چیزی نمیدانستید و برای شما گوش و چشمها و دلها(ی سوزان) قرارداد تا شاید شما سپاسگزاری کنید.

تعریف شکر

شکر نعمت به معنای اظهار نعمت است و در مقابل کفران نعمت که پوشاندن نعمت است به کار می‌رود. راغب در مفردات می‌گوید: «الشکر تصور النعمه و اظهارها، قيل: و هو مقلوب عن الكشرای: الكشف و يضاده الكفر و هو: نسيان النعمه و سترها... و قيل: اصله من عين شكری، ای ممتلئه، فالشكر على هذا هو الامتلاء من ذكر المنعم عليه»^(۱).

بنابراین شکر، کشف نعمت الهی و دائم الذکر بودن به منعمی است که همه این نعمات را به ما ارزانی نموده است.

ارکان و پایه های شکر

اشاره

برای رسیدن به حقیقت شکر، لازم است تا ارکان و اصول شکر را مورد بررسی قرار دهیم.

۱- معرفت به نعمت و منعم

رکن اول شکر، این است که داده‌های الهی را بشناسیم، نعمات الهی گسترهی آفاق و انفس را فرا گرفته است. منعم حقیقی وقتی نعمات خود را بر می‌شمارد می‌گوید که آسمان و زمین را برای شما خلق نمودیم و از آسمان باران فرو فرستادیم و به وسیله آن، رزق را برای شما از زمین بیرون آوردیم. برای حرکت و سفر شما کشتیها را در دریا قرار دادیم. از سوی دیگر خداوند متعال نهرها و آبها را در اختیار ما گذاشت؛ خورشید و ماه و شب و روز را به دست تسخیر ما داد و انواع نعماتی را که از او درخواست کردیم به ما داد.

ص: ۲۹۴

۱- . مفردات الفاظ القرآن، ماده شکر؛ شکر تصور نعمت و اظهار آن است. گفته شده که این کلمه مقلوب از کشر است که به معنای کشف و پرده برداری است و ضد آن کفر است و آن فراموش کردن و پوشاندن نعمت است و گفته نشده که اصل آن (عين شكری) یعنی پر شده است بنابراین شکر هم پر شدن از ذکر منعم میباشد.

خلاصه این که اگر بخواهیم نعمات او را بشماریم از آن ناتوان هستیم از این بدتر، با این همه لطف و رحمت خدا، انسان کفر میورزد و ستمگر است. (۱) پس باید همه نعمات مادی و معنوی خدا را بشناسیم که از همه

برتر نعمت وجود انبیا و ائمه علیهم السلام هستند و این نعمتی است که خداوند متعال از آن سؤال خواهد فرمود لذا در ذیل آیه هشتم تکاثر، امام علیه السلام میفرماید که مقصود از (لتسئلن یومئذ عن النعم) نعمت وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن، نعمت وجود اهل بیت علیهم السلام است. (۲)

برای آشنایی کامل با نعم الهی باید توجه کنیم که چگونه ولی خدا بلاهای نازل شده را از ما دور نگه داشته است، زیرا توجه به این امر، سبب میشود که در برابر منعم خاضع باشیم.

۲- حالت خضوع و تواضع

رکن دوم شکر این است که بعد از آشنایی با نعمت و منعم، در برابر منعم خاضع و متواضع باشیم. زیرا باید این مطلب را دانست که خود این شکر هم یک توفیق الهی است که خدا به ما ارزانی داشته است. اگر توفیق او نبود ما کجا میتوانستیم او را شکر کنیم.

خدای متعال به موسی علیه السلام وحی کرد که ای موسی: «شکرنی حق شکری» پس موسی علیه السلام عرض کرد که چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالیکه آن شکری را که من انجام میدهم، آن هم نعمت ص: ۲۹۵

۱- . ابراهیم / ۳۴ - ۳۲.

۲- . تکاثر آیه ۸ و تفسیر قمی، ص ۷۶۷.

توست که بر من ارزانی نمودهای. جواب آمد: «یا موسی الان شکر تری حین علمت ان ذلک منی؛ ای موسی تو هم اکنون شکر مرا به جای آوردی، زیرا فهمیدی که این هم از طرف من است» (۱).

همچنین زمانیکه حضرت ایوب علیه السلام در بلا و مصیبت گرفتار شد و در آخر گفت: خدایا تو

میدانی که بین دو امری که طاعت تو بود، همیشه سختترین آنها را انجام دادم، آیا من تو را حمد نکردم، آیا من تو را شکر نکردم، آیا من تو را تسبیح نکردم؟ جواب آمد که ای ایوب، چه کسی تو را متعبد قرار داد در حالیکه مردم از او غافل بودند، و تو تسبیح و تحمید و تکبیر میگفتی در حالیکه مردم از او غفلت داشتند. آیا به وسیله چیزی برخدا منت می گذاری که خدا آن را بر تو منت نهاده است.

وقتی ایوب علیه السلام این را شنید و فهمید که همه این عبادات خود توفیق الهی بوده است، خاک در دهان گذاشت و سپس گفت: «لک العتبی یارب انت فعلت ذلک بی». وقتی حضرت ایوب علیه السلام چنین اقرار کرد و اظهار تواضع و خضوع نمود، خدای متعال به وسیله فرشته ای، چشمه آب جاری کرد و ایوب علیه السلام را شفا داد. (۲)

مراحل شکر

شکر و سپاس به درگاه الهی دارای مراحل است که به طور خلاصه آنها را مورد بررسی قرار میدهیم.

مرحله اول شکر، شکر زبانی است که بنده باید همیشه با زبان، خدا را شکر کند. زیرا این امر موجب ازدیاد نعمت میشود.

ص: ۲۹۶

۱- بحار الانوار، ج ۷۱، ۳۶.

۲- تفسیر قمی، ص ۵۸۳.

مرحله دوم: شکر قلبی است؛ یعنی قلب و فکر انسان همیشه متوجه شکر نعمت الهی باشد، و گرنه ناسپاسی به فکر انسان نفوذ پیدا میکند و غفلت دامنگیر او میشود. اما اگر قلب او آماده شکر باشد و با زبان اظهار کند نعمات الهی هیچ موقع زائل نمیشود بلکه رو به افزایش میرود. امام

جعفر صادق علیه السلام میفرماید: «ایما عبد انعم الله علیه بنعمه فعرفها بقلبه و حمد الله علیها بلسانه لم تنفد حتی یامر الله له بالزیاده و هو قوله لئن شکرتم لازیدنکم» (۱).

مرحله ی سوم شکر، شکر جوارحی است، یعنی بنده با اعضاء و جوارح خود همان کاری انجام میدهد که خدا میخواهد و از آن چیزی اجتناب میکند که او نهی کرده است. اگر انسان با اعمال خود اظهار شکر نکند خدای متعال شکر لسانی را فقط لقلقهی زبانی محسوب میکند، لذا انسانهای متعالی عبادت را همیشه برای ازدیاد نعمت انجام نمی دهند بلکه میخواهند در زمره عباد شکور قرار بگیرند. زیرا بندگان شکور کم اند، لذا خدای متعال میفرماید که ((اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا)) ای فرزندان داود شکر مرا به جا بیاورید. در حدیث آمده که بر آنچه شکر میگویند عمل کنید اما، ((وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ)) (۲) یعنی بندگان شکر گزار که با عمل خود، شکر را به جای میآورند.

شکر خالصین

معمولاً شکر متعلق بر نعمت و صبر به بلاست. اما کسانی که به درجه انسان کامل رسیده باشند، آنها بلا را هم از نگاه نعمت محاسبه میکنند. لذا ما میبینیم که اهل بیت علیهم السلام در برابر بلاها نیز شکر ص: ۲۹۷

۱- . همان، ص ۳۴۳؛ هر بندهای که خدا نعمت خود را بر او ارزانی کند پس او آن نعمت را از قلب خود بشناسد و بر آن با زبان خود حمد خدا کند آن نعمت تمام نمیشود تا اینکه خدا حکم میکند که آن نعمت را زیاد کند و همین معنای لئن شکرتم... میباشد.

۲- . سبأ / ۱۳ تفسیر قمی، ذیل همین آیه، ص ۵۵۰.

میکردند. کلمات حضرت زینب ل هنوز هم در تاریخ ثبت است که «ما رأیت منه الأجمیلا»^(۱) این کلام، همان بلا را نعمت الهی

شمردن است. روایات معصومین علیهم السلام این صفت را برای حضرت ایوب علیه السلام ذکر کرده‌اند.

از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد که چرا ایوب علیه السلام به بلا مبتلا شد. حضرت جواب دادند: «لنعمه انعم الله علیها بها فی الدنيا و ادی شکرها؛ به خاطر نعمتی که خدا به او در دنیا داده بود و شکرش را ادا کرده». در آن زمان ابلیس در عرش محبوب نبود زمانیکه بالا رفت و شکر ایوب علیه السلام را دید حسودیش شد و گفت: بار خدایا! این شکر ایوب علیه السلام به خاطر نعمتهای دنیوی است که شما به او داده‌اید اگر این نعمات دنیا را از او بگیری و او شکر بجا نمی‌آورد پس تو مرا بر دنیای او مسلط کن تا بدانی که او شکر را هیچ وقت انجام نمیدهد. جواب آمد: من تو را بر مال و اولاد او مسلط کردم. پس ابلیس آمد و همه اموال و اولاد او غارت شدند. با این کار شکر و حمد ایوب علیه السلام بیشتر شد. ابلیس گفت: مرا بر زراعت او هم مسلط کن، جواب آمد: مسلط کردم. ابلیس همراه با شیاطین آمد و همه زراعت حضرت ایوب علیه السلام آتش گرفت. با این وضع شکر ایوب علیه السلام بیشتر شد پس ابلیس گفت: خدایا مرا بر گوسفندانش مسلط کن. پس خدا او را بر گوسفندان هم مسلط کرد و آنها هلاک شدند، اما حمد و شکر ایوب علیه السلام بیشتر شد. سپس گفت خدایا مرا بر بدن او مسلط کن و ابلیس به جز چشم و عقل او بر بدن آن حضرت مسلط شد. پس در بدن حضرت ایوب زخم ایجاد شد و این زخم تا زمانی باقی ماند، ولی ایوب علیه السلام حمد و شکر به جا می‌آورد. نوبت به اینجا رسید که در بدن او کرم آمد، ولی آن حضرت کرمهایی را که خارج می‌شدند دوباره بر میگردداند و میگفت برو در جایی که خدا تو را در آنجا خلق کرده است. به هر حال بوی بد به حدی

ص: ۲۹۸

۱- . تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۷؛ ارشاد، ص ۴۷۲.

رسید که اهل قریه، او را از آنجا بیرون کرده، به محل زبالهدانی قریه بردند. با همه اینها شکر ایوب علیه السلام اضافه‌تر شد. وقتی ابلیس مایوس شد خدای متعال همه این چیزها را به ایوب علیه السلام برگرداند و او به سجده شکر افتاد. (۱)

رذیلت جزع و بی‌تابی

یکی از صفات ناپسند جزع و بی‌تابی است. کم ظرفیت بودن انسان در برابر سختی‌ها بسیار مورد نکوهش قرار گرفته است.

راغب اصفهانی می‌گوید: «الجزع ابلغ من الحزن فان الحزن عام و الجزع هو: حزن یصرف الانسان عما هو بصددہ و یقطعه عنه، و اصل الجزع قطع جبل من نصفه...» (۲) پس جزع از حزن بالاتر است و صفت اولیای الهی این است که آنها محزون نمی‌شوند (۳) چه برسد که جزع و فزع کنند. پس کسیکه جزع میکند از اولیای الهی نیست، بلکه در زمره منافقین محسوب می‌شود. در حدیثی آمده که جزع، صفت منافقین است. (۴) قرآن مجید هم می‌فرماید: ((إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا)) (۵) انسان خلقتاً حریص است و هنگامی که فقر و فاقه پیش می‌آید بی‌تابی میکند. (وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) (۶) زمانیکه انسانی توانگر و وسعت مالی پیدا می‌کند مانع استفاده دیگران می‌شود و بخل می‌ورزد.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خدای متعال کسانی را از این صفت استثنا فرموده که نماز گزارند

ص: ۲۹۹

۱- تفسیر قمی، ص ۵۸۲.

۲- مفردات الفاظ قرآن، ماده ج .

۳- یونس / ۶۳.

۴- مصباح الشریفه، باب صلی الله علیه و آله ۱، ص ۴۹۸.

۵- معارج / ۱۹ - ۲۰.

۶- همان / ۲۱.

أَعْمَالِهِمْ» و اینها را به بهترین اعمال وصف نموده که ((الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صِيْلَاتِهِمْ دَائِمُونَ)) (۱) پس از این حدیث شریف و آیه قرآنی استفاده می شود که صفت جزع و بیتابی متعلق به کسانی است که از حقیقت نماز دورند. اما کسانی که به این صفت متصف اند از جزع و بیتابی دورند.

البته عامه مردم که عنان ضبط و تحمل را زود از دست می دهند، باید خودشان را از صحنه های غیر قابل تحمل دور نگه دارند؛ مثلاً پدر نباید داخل قبر پسر شود، زیرا شیطان وسوسه می کند و چیزی در قلب انسان وارد می کند که انسان بیتاب شود و این امر باعث حبط اجر او میشود. (۲) البته باید توجه داشته باشیم که جزع و بیتابی در امور دنیایی و مادی مورد نکوهش است، اما اگر انسان در فقدان امور معنوی و سرمایه های بزرگ انسانیت جزع و بیتابی کند، نه تنها مذموم نیست بلکه مورد پسند و مورد ستایش هم واقع شده است.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام می خواستند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دفن کنند کنار قبر ایستادند و فرمودند: «ان الصبر جميل لا عنك و الجزع قبيح الا عليك؛ (۳) صبر زیباست اما نه از شما و بیتابی هر آینه قبیح است مگر در فراق شما». همچنین جزع و بیتابی بر شهادت امام حسین علیه السلام مذموم نیست، بلکه اجر و ثواب عظیمی در پی دارد. از سوی دیگر چنین شخصی، وقت موتش ائمه معصومین علیهم السلام را دیدار می کند و آن حضرت به ملک الموت سفارش می کنند که ملک الموت از این شخص دلنوازی کند.

امام جعفر صادق علیه السلام از مسمع سؤال فرمود:

«اما تذكر ما صنع به يعني الحسين عليه السلام؟ قلت: بلى. قال: أتجزع؟ قلت: اى والله و استعبر بذلك حتى ص: ۳۰۰»

۱- . معارج / ۲۳، تفسیر قمی، ص ۷۲۲.

۲- . کافی، ج ۳، ص ۲۰۶.

۳- . مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۴۴.

یری اهلی اثر ذلک علی فامتنع من الطعام حتی یستین ذلک فی وجهی. فقال: رحم الله دمتک اما انک مع الذین یعدون من اهل الجزع لنا و الذین یحزونون لحننا و یفرحون لفرحنا اما انک ستری عند موتک حضور آبائی لک و وصیتهم ملک الموت بک» (۱).

فضیلت صبر

یکی از فضائل اخلاقی صبر است. راغب اصفهانی میگوید: «الصبر الامساک فی ضیق و الصبر حبس النفس علی ما یقتضیه العقل و الشرع او عما یقتضیان حبسها عنه فالصبر لفظ عام و ربما خولف بین اسمائه به بحسب اختلاف مواقعه فان کان حبس النفس لمصیبه سمی صبرا لا غیر و یضاده الجزع و ان کان فی محاربه سمیشجاعه و یضاد الجبن و ان کان فی نائبه مضجره سمی رحب الصدر و یضاده الضجر و ان کان فی امساک الکلام سمی کتماناً و یضاده المذل» (۲).

ملاحظه فرمودید که اصل صبر، کنترل نفس است که مصادیق مختلفی دارد و در هر لحظه از زندگی، یک اسم خاصی به خود می گیرد.

ص: ۳۰۱

۱- . وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۷؛ آیا مصیبات حسین بن علی را بیاد میآوری عرض کرد: بله، فرمودند: آیا جزع و بیتابی میکنید عرض کرد: بله به خدا قسم بر این مصیبت اشکم جاری میشود و از غذا خوردن میافتم بطوری که اهل خانه آثار حزن و اندوه را در چهره من میبینند حضرت فرمودند: خدا بر شما رحمت خود را بیارد تو از کسانی هستی که اهل جزع بر ما هستند و در ناراحتی ما محزون و در سرور ما مسرورند بر تو بشارت باد که هنگام مرگ حضور پدرانم و توصیه آنان به ملک الموت را نسبت به مشاهده خواهی نمود.

۲- . مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ماده صبر؛ صبر نگه داشتن خود است در ضیق و تنگی و حبس نفس است بر مقتضای عقل و شرع یا آنچه که آن دو اقتضا دارند حبس آن را پس صبر یک لفظ عام است گاهی اختلاف اسماء به حسب اختلاف موارد آن میشود و پس اگر کنترل نفس در دقت مصیبت باشد صبر گفته میشود، غیر از آن و ضد آن جزع است اگر در جنگ باشد شجاعت گفته میشود و ضد آن ترس است اگر در مصیبت بیتاب کننده باشد بردبار گفته میشود و ضد آن بیتابی و دلتنگی است اگر حبس نفس در کلام باشد کتمان گفته میشود و ضد آن مذل است.

صفت صبر در فضائل اخلاقی بالاترین مرتبه را دارد و رکن رکن تمام فضائل اخلاقی است. اگر تمام صفات اخلاقی در یک انسان جمع باشد ولی صبر نباشد، مانند جسم بیسر است. مؤمن بدون صبر جسم بدون سر است؛ یعنی حیات ایمان صبر است. اگر صبر نباشد ساختمان ایمان فرو می ریزد. لذا در روایات مشاهده میکنیم که در یک تعبیر دقیق، صبر مثل سر در بدن گفته شده است.

امام جعفر صادق علیه السلام به حفص فرمود: «الصبر من الايمان كالرأس من البدن»^(۱) همین مطلب را در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام هم مشاهده میکنیم که فرمودند: «عليكم بالصبر فان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد و لا خير في جسد لا رأس معه و لا- في ايمان لا صبر معه؛ بر شما باد صبر زیرا که صبر از ایمان مثل سر در بدن است و در جسمی که سر نباشد خوبی ندارد همچنان ایمانی که صبر ندارد خوبی ندارد»^(۲) صبر به حدی اهمیت دارد که درود و سلام خدای متعال در بهشت برای اهل جنت به خاطر صبر است. ((سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ))^(۳) که اینجا هیچ کدام از عبادات و ترک محرمات موجب درود و سلام الهی قرار نگرفته است، بلکه فقط صبر سبب تحیت الهی شده است. شاید علت این باشد که صبر مجموعه تمام فضائل و کمالات است و تمام عبادت و محرمات هم به صبر برمی گردد. زیرا عبادت، صبر و حبس نفس از سختی هاست و ترک محرمات، صبر و حبس النفس از اشیاء به ظاهر محبوب است. لذا حضرت علی علیه السلام

فرمودهاند: «الصبر صبران صبر علی ما تکره و صبر عما تحب»^(۴)

ص: ۳۰۲

۱- تفسیر قمی، ص ۱۸۷.

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۴.

۳- رعد / ۲۴.

۴- نهج البلاغه، قصار / ۵۵.

صبر بر دو قسم است صبر بر آنچه که نمی پسندی و صبر از آنچه که دوست داری». پس همه عبادت و ترک محرمات و تمام فضائل و کمالات به صبر برمی گردد.

از همه مهمتر این که صبر، بنیاد امامت است؛ یعنی در اهمیت و جایگاه صبر همین بس که این صفت اساس و بنیاد امامت محسوب می شود. خدای متعال در قرآن مجید می فرماید: ((وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ)) (۱) در این آیه شریفه خداوند عالم بنیاد امامت را صبر قرار داده است؛ یعنی سبب جعل امامت این است که آنها صبر نمودند.

علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خودش از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: خدای متعال بشارت داده که از عترت نبی اکرم صلی الله علیه وآله ائمه‌های می آیند و آنها را به صبر وصف نموده است. (۲) با توجه به این که درجه امامت عالیتین درجه یک عبد است و بنیاد این درجه صبر است، جایگاه صبر برای ما محرز و مشخص میشود.

ارزش صبر شیعیان

یکی دیگر از موارد اهمیت صبر این است که دوستان اهل بیت علیهم السلام صابرند. در روایت آمده است که شیعیان ما از ما هم صابرترند زیرا ما صبر میکنیم و می دانیم، ولی شیعیان ما صبر می کنند و نمی دانند. در ذیل آیه ۲۴ سوره رعد (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ)، علی بن

ابراهیم قمی علیه السلام می گوید: این آیه درباره ائمه علیهم السلام و شیعیان صابر آنها نازل شده است. از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که «نحن صبرنا و شیعنا اصبر منا، لا نا صبرنا بعلم و صبروا علی ما لا یعلمون» (۳).

ص: ۳۰۳

۱- سجده / ۲۴؛ و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) راهنمایی میکردند چون که شکیبایی نمودند و همواره به آیات ما یقین داشتند.

۲- تفسیر قمی، ص ۱۸۷.

۳- تفسیر قمی، ص ۳۴۰؛ ما صبر کردیم و شیعیان ما از ما صابرتراند زیرا که صبر ما با علم است اما آنها صبر میکنند بر آنچه که نمیدانند.

دستیابی به صبر، از طرقی محقق میشود که آنها را جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم.

۱- حریت

دل به دنیا بستن و خود را اسیر دنیا کردن، انسان را بیصبر و بیتاب می کند. اما کسانی که خود را به خدا نزدیک می کنند و به حقیقت دنیا آشنا می شوند صبر برای آنها آسان میشود و هر بلایی از مادیات و معنویات به سراغ آنان بیاید بر آن صبر می نمایند و در آخر از طرف خدا بشارت دریافت میکنند، لذا خدای متعال می فرماید: ((وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ)) (۱). بنابراین وقتی انسان در برابر همه سختی ها صبر می کند و خود را از آن خدا بداند خدا به او بشارت می دهد که از رستگاران است. از ابی بصیر روایت شده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «الْحَرَّ حَرَّ عَلَىٰ جَمِيعِ اِحْوَالِهِ اِنْ نَابَتْهُ نَائِبَةُ صَبْرٍ لَهَا وَ اِنْ تَوَالَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ... كَمَا كَانَ يُوَسِّفُ الصِّدِّيقِ الْاَمِينِ لَمْ يَضُرَّرْ حَرِيَّتَهُ اِنْ اسْتَعْبَدَ وَ قَهَرَ وَ اُسْسِرَ وَ لَمْ تَضُرَّرْهُ ظَلْمَةُ الْجَبِّ» (۲).

ص: ۳۰۴

۱- . بقره/ ۱۵۵؛ و قطعاً (همه) شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهشی در ثروتها و جانها و محصولات آزمایش میکنیم و به شکیمان مژده ده.

۲- . کافی، ج ۲، ص ۸۹...؛ انسان آزاده در تمام شرائط زندگی آزاد است، هنگام سختی تحمل کرده و مصائب او را نمیشکند حتی اگر همانند یوسف صدیق به اسارت در آید به آزادی او لطمه ای وارد نمیشود. افتادن در چاه و تاریکی آن به او آسیبی نرسانده... .

اگر انسان یقین داشته باشد که از طرف خدا آمده و به سوی خدای متعال بازگشت دارد هیچ وقت مصائب و آلام، او را بیتاب نمی کند بلکه همه مصیبتها را در راه خدا آسان می شمارد. اعتقاد بازگشت به سوی خدا، راه صبر را بر انسان می گشاید. انسانهایی که در برابر مصیبت ها دست و پای خود را گم می کنند و نعوذبالله زبان اعتراض به ساحت قدس الهی می گشایند در واقع آنها خدا را مالک خود نمی دانند بلکه خود را مالک می دانند و روز بازگشت به طرف او را فراموش کرده اند. اما شعار ((إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)) (۱) همیشه به انسان یاد می دهد که مالک حقیقی انسان خداست. چنین انسانی در برابر مصیبت هیچ وقت دست و پای خود را گم نمی کند، بلکه در برابر مصائب پایداری و مقاومت نشان داده، صبر می کند.

۳_ چگونگی مقایسه خود و دیگران در مادیات و معنویات

زندگی انسان دو بخش دارد یکی مادی و دیگری معنوی. مریضی، صحت، غذا، خانه، لباس و درد و رنج از مادیات محسوب می شوند. اگر انسان در این گونه امور به مادون خود نگاه کند همیشه صبر برای او آسان می شود. مریضی که از درد به خود می پیچید وقتی کسانی را نگاه می کند که رنج و دردشان بیشتر است تحمل درد برای او آسان می شود. مانند کسانی که چشمهایشان از دست رفته، یا کلیه

خود را از دست داده اند. بنابراین با دیدن چنین افرادی به سجده شکر میافتند از سوی دیگر انسان باید در معنویات بالاتر از خود را نگاه کند. اگر برای نماز صبح بیدار می شود آنهایی را در نظر بگیرد که برای نماز شب بیدار می شوند. اگر برای نماز شب بیدار می شود کسانی را در نظر بگیرد که کل شب به عبادت مشغولند و هم چنین مراتب دیگر معنویات. این صفت سبب می شود که در معنویات از ص: ۳۰۵

خود ناراضی شود و برای پایداری بیشتر جهت نیل به رتبه های برتر گام بردارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من نظر فی دینه الی من هو فوقه فاقتدی به و نظر فی دنیاه الی هو دونه فَحَمِدِ الله علی ما فضله به کتبه الله شاکراً او صابراً» (۱).

۴_ توجه به حکمت تکالیف و مصائب

خدای متعال هیچ تکلیفی را بدون حکمت و ملاک قرار نداده است، بلکه هرچه الزام کرده مصلحتی دارد و هرچه حرام نموده مفسدهای دارد. توجه به فلسفه بایدها و نبایدها انسان را در برابر دشواری ها استوار و پایدار می سازد. مریضی که می داند جراحی به نفع اوست به راحتی به طرف اتاق جراحی حرکت می کند و تن به خطرات می دهد. در داستان حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام می بینیم که موسی علیه السلام فقط به این دلیل صبر نکرد که از حکمت کارهای خضر علیه السلام خبر نداشت، لذا به کارهای خضر علیه السلام اعتراض کرد و نتوانست صبر کند. (۲)

صبر در مسائل اجتماعی

صبر فقط در مسائل فردی نیست، بلکه حوادث اجتماعی هم صبر را می طلبد. انسانهای کم ظرفیت در برابر حوادث واکنش منفی نشان می دهند، اما افراد صابر دوراندیش هستند و صبر می کنند. بعد از ص: ۳۰۶

۱- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۰؛ کسی که در دینش به مافوق نگاه کرده و او را الگو قرار دهد و در دنیایش به مادون و زیردست نگاه کند و برتریاش که خدا داده سپاس بجا آورد خداوند او را در زمره شکرگزاران و یا صبر پیشهگان ثبت مینماید.

۲- . سور کهف / ۸۲ تا ۶۴.

رحلت مرسل اعظم صلی الله علیه وآله حوادثی عظیم و دردناک دامن گیر حضرت علی علیه السلام شد، ولی چون آن حضرت از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله حکم به صبر داشت، لذا در بدترین وضعیت هم صبر نمود و خود فرمود: من چنین فضایی را تحمل کردم در حالی که بسیار سخت و دشوار بود، همانند کسیکه استخوان در گلو و خار در چشم او قرار گرفته باشد نه می تواند چشمها را بسته و حوادث را نبیند و بیتفاوت از کنار آن بگذرد و نه می تواند چنین حوادث تلخی را مشاهده کند که بزرگترین آنها مورد هجوم قرار گرفتن و به غارت رفتن سرمایه ولایت بود. «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا ارای تراهی نهی» (۱).

ریشه صبر

با این که صبر این همه ارزش و اهمیت دارد و خدا معیت خود را با صابرين اعلام میکند ((إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ)) (۲) باید پرسید که چرا انسان از صبر دوری می جوید؟ اگر خوب ریشهیابی کنیم معلوم میشود که اولاً شوق بهشت در دل انسان وجود ندارد تا هوسرانی های دنیا را ترک کند. همچنین بیم از دوزخ مشهود نشده که از حرام روگردانی کند؛ یعنی خوف و رجا در وجود انسان تقویت

نشده و زرق و برق دنیا او را کور و کر کرده است. وقتی که انسان به دنیا عشق می ورزد زهد برای او مشکل است، لذا نفس خود را از دنیا حبس نمی کند و با وجودیکه مرگ دیگران را می بیند ولی مرگ خود را انتظار ندارد لذا در رفتن به طرف عمل صالح شتابی ندارد. اگر انسان این مورد را بفهمد صبر برای او آسان می شود.

ص: ۳۰۷

۱- نهج البلاغه/ خ ۳، خطبه شقشقیه.

۲- بقره / ۲۴۹، ۱۵۳، ۱۵۵؛ انفال / ۶۴، ۴۶.

وقتی از حضرت علی علیه السلام درباره ایمان سؤال شد فرمودند: ایمان چهار رکن دارد؛ رکن اول صبر است، دوم یقین سوم عدل و چهارم جهاد. خود صبر چهار شعبه دارد: <علی الشوق و الشفق و الزهد و الترقب، فمن اشتاق الی الجنة سلاعن الشهوات و من اشفق من النار اجتنب المحرمات و من زهد فی الدنیا استهان بالمصیبات و من ارتقب الموت سارع الی الخیرات...>(۱).

آنچه گفتیم نهایت توان ما بود از غواصی در تفسیر قمی که لعل و گهر کلام معصومان علیهم السلام را در معرض دید شما خوانندگان گرامی قرار داد. گرچه غوطهور شدن در دریای معانی و علوم اهل بیت علیهم السلام ادعای ما نیست، اما امیدواریم صاحبان خرد و اندیشه، ما را در اصلاح این نوشته یاری دهند.

اگر آثار و نتایج این صفات و افعال را در تفسیر قمی بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که گرچه تفسیر قمی یک تفسیر روایی است اما ایشان به روایات اخلاقی هم نظر داشته است. بدین ترتیب که درباره برخی اوصاف بیشتر و درباره بعضی از آنها کمتر

توضیح داده است؛ مثلاً در بحث غیبت آیه صریح سوره حجرات را مسکوت گذاشته است، اما در بحث کذب، تهمت کذب به حضرت ابراهیم و یوسف علیهما السلام را دقیق بررسی کرده است. از این مطالب فهمیده می‌شود که ایشان در باب رفع شبهات نظری دقیق داشته است. از این گذشته درباره صبر بحثهای زیادی دارد، زیرا موضوعی مهم و کلیدی است. آن بزرگوار بحث توبه را نیز مورد توجه ویژه قرار داده است، زیرا این صفت هم در سرنوشت انسان اثر زیادی دارد، اما اصرار بر گناه یا صدق و یا اصل کذب را چندان مورد توجه قرار نداده است؛ یعنی ایشان در این تفسیر نخواستند که تمام روایات را جمع کنند، بلکه خواسته است آنچه را که اهم است ذکر کند.

ص: ۳۰۸

۱- . نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۰؛ صبر چهار شعبه دارد: ۱- اشتیاق ۲- ترس ۳- زهد ۴- مراقبت و انتظار پس هر که اشتیاق به بهشت داشته باشد هوس رانیها را کنار گذارد و هر که از دوزخ بیم دارد از حرام روگرداند و هر که زاهد و بیرغبت به دنیا گردد مصیبتها بر او آسان شود و هر که منتظر مرگ باشد به انجام دادن نیکیهها شتاب کند.

در خاتمه به این نتیجه میرسیم که علی بن ابراهیم در جاهای مختلفی از تفسیرش که بحث های اخلاقی مطرح کرده، به این موضوع دقت کامل داشته تا روایاتی را که در سرنوشت انسان تأثیر بیشتری دارند، ذکر کند.

خداوند عالم را شکر میکنیم که به ما توفیق داد تا این مطالب را به رشته تحریر در آوریم. ناگفته نماند که این هم حسن ختامی است که آخرین بحث صبر در شب میلاد ام المصائب سرّ ابیها زینب کبری [تمام می شود. اگر این نوشته نزد خدا ارزشی دارد به حد بضاعت خود آن را به مخدره عصمت و طهارت حضرت علیای مقدسه زینب کبری [هدیه میکنم. به این امید که این اثر، مورد پسند خدای متعال قرار گیرد.

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. صحیفه سجاده.
۴. اخلاق اسلامی، محمدی گیلانی، ناشر مؤسسه الهادی، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۵. اخلاق حسنه، فیض کاشانی، ناشر پیام آزادی، ۱۳۶۹.
۶. اخلاق درخانه، قم، نشر اخلاق، ۱۳۸۴.
۷. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، دارالکتب الاسلامی.
۸. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، قم مؤسسه و نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.
۹. تفسیر قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی رحمه الله، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ناشر بیروت، ۱۴۲۸.
۱۰. جامع السعادات، شیخ محمد مهدی نراقی، مکتبه النعمان، نجف اشرف.
۱۱. شرح منازل السائرين؛ ابو اسماعیل عبدالله انصاری، شارح: کمال الدین عبد الرزاق قاسانی، تحقیق و تعلیق شیخ بیدارفر، انتشارات بیدار، چاپ سوم، ۱۳۸۵ ش.

۱۲ . الصحاح، اسماعيل بن حماد جوهرى، ناشر دارالمعدين، بيروت.

۱۳ . عيون الحكم و المواعظ، كافى الدين، ابوالحسن على بن محمد اليتى الواسطى (از اعلام قرن ۶)، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۱۴ . غرر الحكم و دررالكلم، عبدالواحدى آمدى، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۵ . القاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروز آبادى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۲۴ هـ. ق.

۱۶ . الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، چاپ آخوندى و انصاريان.

۱۷ . مستدرک الوسائل، محقق نورى طبرسى، مؤسسه آل البيت.

المصباح المنير، احمد بن محمد على مقرى

۱۸ . فيومى، دارالهجرة، چاپ سوم، ۱۴۲۵ هـ. ق.

۱۹ . معجم الفروق اللغويه، تنظيم شيخ بيت الله بيات و مؤسسه نشر السالم، نشر اسلامى، ۱۴۱۲.

۲۰ . معراج السعاده، ملا احمد نراقى، مؤسسه انتشارات هجرت، تابستان ۱۳۷۸.

۲۱ . مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانى، تحقيق صفوان عدنان داودى، ذوى القربى، ۱۳۸۴ ش.

۲۲ . ميزان الحكمه، محمدى رى شهرى، دارالحدیث، قم.

۲۳ . وسائل الشيعه، حر عاملى، دار احياء التراث العربى، بيروت.

لما كان الإنسان منذ خلقه إلى آخر حياته الدنيويه متفكراً فى أمور، خصوصاً الموت كيف هو؟ هل يمكن الفرار منه و من أثره، ولو إلى بروج مشيده؟ و بالأخص فيما بعد الموت، كيف هو من حيث المقدار زماناً، و الجزاء ثواباً و عقاباً، و النعمات و النقمات؟ ولو تناول يده إلى العلم بهما؛ لاحتاج إلى من هو عالم بدقائقهما و ظرائفهما، و ليس هو إلا من كان مرتبطاً إلى العلم المطلق، و متصلاً إلى خزائن الرب!

و إذا كان الاحتياج إلى العالم الذى ليس علمه بالكتاب و الاكتساب، بل بالغيب و الوحي، فالورود إليه ينحصر فى المنهلين: الكتاب و السنه: و الجامع لهما هو التفسير القيم؛ الذى ألفه الشيخ الأقدم، و الثقة الأفخر على بن إبراهيم القمى، و هو الكتاب الذى يبين ما أنزله الله على رسوله، بلسان باقر علوم الأولين و الآخرين، و الصادق الكاشف لحقائق التنزيل و التأويل.

و من الغوامض التي كشف عنها على معرفه قدر الحكمة الإلهية: الجنّة و النار، و هما البعیدتان عن عقول الناس، على ما حكى عن المفسّر الكبير العلامة الطباطبائي، صاحب تفسير الميزان: إنّ حكّمته تعالى تعلّقت بأن يدرك الإنسان المبدأ من حيث أسمائه و صفاته و أفعاله، على قدر الطاقه البشريه، بأن يعلم الإنسان المعاد على ما هو عليه، بل هو مستور دقائقه و حقائقه.

و في هذه القرايطيس جمع و عنون و ربّ و بين كل ما ورد من خزّان الوحي في تبیین الجنّة و النار، على قلم الوارث الأمين، صاحب التفسير الروائي، عَلِيّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْقَمِّي، بصوره جديده و عناوين بديعه، غير ما ورد في التفسير، بصوره شتى و مطلقاً عن الاسم و العنوان.

ألف: الجنّة

١. خلق الجنّة

قال القمي رحمه الله: أَمَا الرَّدُّ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ: فَقَوْلُهُ تَعَالَى ((عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى)) (١) أَيْ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى عِنْدَهَا.

و من الردّ على من أنكر خلق الجنّة أيضاً: قول رسول الله صلى الله عليه و آله: فلما جاوزت سدرة المنتهى إلى عرش ربّ العالمين، فوجدت مكتوباً على كلّ قائمه من قوائم العرش: أنا الله ألا إنّه محمّد حبيبي، أيّده بوزيره و نصرته بوزيره. فلما دخلت الجنّة رأيت في الجنّة شجرة طوبى؛ أصلها في دار عليّ، و ما في الجنّة قصر و لا منزل إلّا و فيها فرع منها، أعلاها أسفاط حلل من سندس و استبرق، يكون للعبد المؤمن ألف ألف سفت، في كلّ سفت مائة ألف حُلّه تشبه الأخرى على ألوان مختلفه، و هو ثياب أهل الجنّة، وسطها ظلّ ممدود، كعرض السماء و الأرض، أعدت للذين آمنوا بالله و رسوله. يسير الراكب في ذلك الظلّ مسيره مائة عام فلا يقطعه.

ص: ٣١٢

و ذلك قوله تعالى: ((وَ ظِلٌّ مَّيْدُودٍ)) (١) اسفلها ثمار أهل الجنه، و طعامهم متذلل في بيوتهم يكون في القضيبي، منها مائه لون من الفسكهه، فما رأيتم في دار الدنيا و ممّا لم تروه، و ما سمعتم به و ما لم تسمعوا مثلها، و كلّما يجتنى منها شيء نبت مكانها أخرى، ((لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ)) (٢)

يجرى نهر في أصل تلك الشجره، ينفجر منها الأنهار الأربعة: نهر من ماء غير آسن، و نهر من لبن لم يتغير طعمه، و نهر من خمر ((لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ))، (٣) و نهر من عسل مصفى.

قال الراقم: حيث نرى إسراء نبينا صلى الله عليه وآله كان جسمانياً روحانياً. و يقول: فلما دخلت شجره طوبى... فالجنه الموجوده جعلت تحت أقدامه الشريفه، و شجره طوبى الموجوده جعلت مرثيه لعينه النافذه، و الموجود الخارجى جزئى و ظاهر على إن قوله تعالى: ((أَعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ)) (٤) يدل على أن الجنه الآن مخلوقه، لأن المعده لا تكون إلا موجوده.

٢. مكان الجنه

قال القمى رحمه الله: إذا قيل إنكم ترون أن الجنه مخلوقه الآن، فما تقولون إذا تسأولون عن مكانها، نقول: ان الجنه فى السماء، و الدليل على ذلك، قوله تعالى: ((لَا تَفْتَحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ)) (٥)

ص: ٣١٣

١- . الواقعه / ٣٠.

٢- . الواقعه / ٣٣.

٣- . الصافات / ٤٦.

٤- . الحديد / ٢١.

٥- . الأعراف / ٤٠.

قال الراقم: و مما يدل على أن الجنة لا تكون في السماء بصورة مطلقه، بل في السماء المعين، قوله صلى الله عليه وآله في الروايه: فلما جاوزت سدره المنتهى... فسدره المنتهى في السماء السابعة عند الناظرين في الأخبار إلا أن نقول المراد بالسماء في كلام المؤلف ليس السماوات المعدوده، ولا أسماء خاصاً حاوياً لها، بل من ناحيه السماء وجهتها.

٣. الجنة الموعده

قال القمى رحمه الله: ((و يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَافًا لَّهُمْ)) (١) وعدّها لهم و ادّخرها لهم ((وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ)) (٢). يريد: تقرب أولياء الله من المتقين ((كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتٍ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا)) (٣) أى مأوى و منزلاً.

قال الراقم: إدخال المؤمنين فى الجنة من وعد الله، و ((لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ)) (٤) و قد عرفها لهم فى الدنيا حتى اشتاقوا إليها، فعملوا ما استحَقُّوها به، أو طيَّبها لهم من العرف: و هو طيب الرائحة، أو حدَّدها لهم بحيث يكون لكلِّ جنَّة مفروزه، و قربها لهم فى الآخرة و الفردوس من منازلها، و لكن هو أعلى درجات الجنة للمؤمنين، و النزول: هو ما يعدُّ للنازل من الزاد، و تفسيره بالمنزل ناشٍ من مادته و أصله.

٤. عظمه الجنة عند أهلها

قال القمى رحمه الله: قال أبو عبدالله عليه السلام: «إنَّ أهل الجنة يعظمون الجنة و النعيم».

ص: ٣١٤

١- . محمد / ٦.

٢- . التكوير / ١٣.

٣- . الكهف / ١٠٧.

٤- . الروم / ٦.

قال الرازمي: إن تعظيم الجنه من عند أهلها ناشٍ من عظمه الله، لأن كل ما جاء من عند الله فهو عظيم، سواء كان من موجودات الدنيا أو الآخرة، و أما بعض الأشياء الدنيوية الذي ليس بعظيم عند بعض أهل الدنيا، فهذا ناشٍ من غفلته أو عدم معرفته.

أما أشياء الآخرة؛ فكلها معظّم عند أهلها، سواء كان من أهل الجنه أو من أهل النار، لأن في الآخرة رفع الحجب من أهلها على أن الله تبارك و تعالی عظم في كتابه الكريم ما في الآخرة من نعماتها و نعماتها، حيث قال عز من قائل: ((فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ)) (١) و قوله: ((وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحُطْمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْتِدَةِ)) (٢).

٥. سعه منزل أهل الجنه

قال القمي رحمه الله: حدّثني أبي عن أبي عمير، قال: قلت لأبي عبد الله: جعلت فداك يا بن رسول الله! شوّقني. فقال: يا أبا محمّد! إن أدنى أهل الجنه منزلاً لو نزل به أهل الثقلين: الجنّ و الإنس، لو سعه طعماً و شرباً، و لا ينقص ممّا عنده شيء.

((وَأَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَبُوءًا مِّنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ)) (٣) يعنى: أرض الجنه ((مُدَاهَمَاتَانِ)) (٤) قال ابو عبد الله عليه السلام: يتصل ما بين مكّه و المدينة نخلاً.

قال الرازمي: كلمه «حيث نشاء» في القرآن تدلّ على سعه أرض جنّه المؤمن، و لكن كلمه «مدهامتان» في تفسير الإمام، ما بين مكّه و المدينة نخلاً، تدلّ على الوسعه مكاناً، و الكثره إغراساً، و الخضراويه أشجاراً.

ص: ٣١٥

١- . السجده / ١٧.

٢- . الهمزه، الآيات ٥-٧.

٣- . الزمر / ٧٤.

٤- . الرحمن / ٦٣.

٦. زمان استقرار أهل الجنة فيها

((أصحابُ الجنةِ يومئذٍ خيرٌ مُستَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا)) (١)

قال القمى رحمه الله: فى روايه ابى الجارود عن أبى جعفر عليه السلام: ... أقبل أهل الجنة فيما اشتهوا من التحف، حتى يعطوا منازلهم فى الجنة نصف النهار.

٧. مسيره انتشار طيب ربح الجنة

((إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا

الأنهارُ يُحَلِّونَ فِيهَا مِنْ آسَاورٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ لؤلؤًا وَ لِيَأْسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ)) (٢)

قال القمى رحمه الله: حدثنى أبى عن ابن أبى عمير عن أبى بصير، قلت لأبى عبدالله عليه السلام: جعلت فداك يا بن رسول الله! شوقنى. فقال: يا أبا محمد! إن من أدنى نعيم الجنة يوجد ريحها من مسيره ألف عام من مسافه الدنيا.

٨. من صفات طوبى

((طوبى لهُم وَ حُسْنُ مَا بَ)) (٣)

قال القمى رحمه الله: حدثنى أبى... عن ابى عبدالله عليه السلام قال: طوبى شجره فى دار أمير المؤمنين، و ليس أحد من الشيعة إلّا وفى داره غصن من أغصانها، و ورقه من أوراقها، يستظلّ تحتها أمّه من الأمم.

و قال عليه السلام: كان رسول الله يكثر تقبيل فاطمه، فأنكرت ذلك عائشه... فقال: ... فما قطّ إلّا وجدت رائحه شجره طوبى منها.

ص: ٣١٦

١- . الفرقان / ٢٤.

٢- . الحج / ٢٣.

٣- . الرعد / ٢٥.

الراقم: فى معنى «طوبى» و إنه شجره أو غيرها من المعانى، أقوال، قيل: إنه فرح لهم، وقيل: خير و كرامه و غير ذلك. و المختار هو الجمع بينها، لأنه لا تباين بين هذه الأقوال بعد إمكان الجمع بينها؛ بأن طوبى شجره فى دار أمير المؤمنين، و أغصانها فى دار المؤمنين، و إدراك هذا المعنى لكل مؤمن يوجب الفرح و الخير و الكرامه لهم.

أما فى روايه أخرى عن النبى صلى الله عليه و آله: إن طوبى شجره أصلها فى دارى.

قال الراقم: هذا الخبر لا ينافى خبر سابقه، لأن دار النبى و دار على فى الجنه بمكان واحد، لأن علىاً نفس النبى و إن كان مقام قربهما غير واحد.

٩. صدره المنتهى

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: رأيت الوحى مره أخرى ((عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنتَهَى)) (١) التى يتحدّث تحتها الشيعه فى الجنان. ثم قال الله: قل لهم: ((إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى)) (٢) يقول: ما يغشى من حجب النور.

قال القمى رحمه الله: فى قوله ((وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنتَهَى)) (٣) فى السماء السابعة.

الراقم: المنتهى: موضع الانتهاء، و قيل: صدره المنتهى؛ شجره عن يمين العرش فوق السماء السابعة، انتهى إليها علم كل ملك، كما قيل: إليها ينتهى ما يعرج إلى السماء و ما يهبط من فوقها.

ص: ٣١٧

١- . النجم / ١٤.

٢- . النجم / ١٦.

٣- . النجم / ١٣ و ١٤.

و على كـلّ حال، سـدره المـنتهى: ما تـنتهى إليها الأـمور الجـاريه من فـوق العـرش من أـمر الله، أو من تـحت الشـرى و فـوق الشـرى من الأرواح و الأعمال الصالحه، و حجب النور تدلّ على عظمتها فى مرتبتها.

١٠. نعمات الجنّة:

ألف: النعمات المعنويه

١. رضوان الله

قال القمى رحمه الله: قال الله تبارك و تعالى: ((جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا)) (١) لا يصفه الواصفون، ((رضى الله عنهم))، يريد: رضى أعمالهم، ((و رضوا عنه)): رضوا بثواب الله ((ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ)) (٢) يريد: من خاف ربّه و تناهى عن معاصى الله.

الراقم: فى بيان جنّات عدن أقوال:

أحدها: جنّات نُخلد و إقامه لا يخرجون عنها؛

ثانيها: هى بطنان الجنّة؛

ثالثها: أعلى درجه فى الجنّة، و فيه عين التسنيم، و الجنان حولها محدقه بها.

و روى: «عدن» دار الله التى لم ترها عين و لم تخطر على قلب بشر، لا يسكنها غير ثلاثه: النبیین و الصديقين و الشهداء. يقول الله عزّوجلّ: طوبى لمن دخلك.

و الظاهر من جميع هذا الأقوال و الأخبار إنّ جنّات عدن غير الجنّة التى وعد المؤمنون غير الممتازين، لذلك عقّبها بأنّه رضوان الله أكبر، لتدلّ على أنّ رضوان الله فوق كلّ أمر.

ص: ٣١٨

١- . اليينه / ٨

٢- . اليينه / ٨

((وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ)) (١)

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي عن أبي عبد الله عليه السلام: ... ما خلق الله خلقاً إلّا جعل له في الجنة منزلاً و في النار منزلاً، فإذا دخل أهل الجنة الجنة و أهل النار النار نادى مناد: يا أهل الجنة اشرفوا! فيشرفون على أهل النار، و ترفع لهم منازلهم فيها. ثمّ يقال لهم: هذه منازلكم التي لو عصيتم الله لدخلتموها، يعني: النار. قال: فلو إنّ أحداً مات فرحاً لمات أهل الجنة في ذلك اليوم فرحاً لما صرف عنهم من العذاب.

((رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا)) (٢)

قال القمّي رحمه الله: لا يزول و لا يفنى.

الراقم: فسّر المفسّرون «ملكاً كبيراً» بالمعاني اللطيفة المستفاد بعضها من الأخبار، و بعضها من إشارتها: منها: كبيراً أى: واسعاً، يعني: إنّ نعيم الجنة لا يوصف لكثرتها و إنّما يوصف بعضها. و منها: هو أنّهم لا يريدون شيئاً إلّا قدروا عليه.

و منها: هو أنّ أديانهم منزلاً ينظر في ملكه من مسيره ألف عام، يرى أقصاه كما يرى أديانهم.

و منها: هو الملك الدائم الأبدى في نفاذ الأمر و حصول الأمانى.

و المجموع من هذه البيانات أنّه إذا استقرّ المؤمن في مستقرّه في الجنة، لا يخفى عليه في ملكه، و ملكه أمر من الأمور، و هذا أكبر شأن الأمير في إمارته.

١- . المؤمنون / صلى الله عليه وآله و ١٠.

٢- . الإنسان / ٢٠.

٤. النزاهه من الابطيل

ألف: ((لا لَعُوْ فِيْهَا وَلا تَأْتِيْمٌ)) (١)

قال القمى رحمه الله: ليس فى الجنة غناء ولا فحش، و يشرب المؤمن ولا يآثم.

ب: ((فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ* لا تَسْمَعُ فِيْهَا لَاجِيَةً)) (٢)

قال القمى رحمه الله: الهزل والكذب.

ج: ((لا فِيْهَا غَوْلٌ)) (٣)

قال القمى رحمه الله: يعنى: الفساد.

قال الراقم: لما كانت الجنة دار قربات على مراتبها، فلا يوجد فيها ما يكون

سبباً للبعد عن الرب، من تصوّر أو قول أو فعل.

ب: النعمات المادية

١. المآكل والمشآرب

ألف: ((أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ)) (٤)

قال القمى رحمه الله: يعنى: فى الجنة.

ب: ((وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً)) (٥)

قال القمى رحمه الله: دلّيت عليهم ثمارها، ينالها القائم والقاعد.

ص: ٣٢٠

١- . الطور / ٢٣.

٢- . الغاشية / ١٠ و ١١.

٣- . الصافات / ٤٤.

٤- . الصافات / ٤١.

٥- . الإنسان / ١٤.

ج: ((وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ)) (١)

قال القمى رحمه الله: معنى الخمر: اى خمره إذا تناولها ولى الله، وجد رائحه المسك فيها.

د: ((يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ)) (٢)

قال القمى رحمه الله: قال: ماء إذا شربه المؤمن وجد رائحه المسك فيها. وقال أبو عبدالله عليه السلام: من ترك الخمر لغير الله، سقاه الله من الرحيق المختوم.

هـ: ((وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ)) (٣)

قال القمى رحمه الله: هو مصدر سنمه، إذا رفعه، لأنه أرفع شرب أهل الجنه، أو لأنه يأتيهم من فوق.

قال أبو عبدالله عليه السلام: اشرف شراب أهل الجنه يأتيهم فى عالى تسنيم؛ وهى عين يشرب بها المقربون؛ آل محمد رسول الله وخديجه وعلى بن أبى طالب، وذرياتهم تلحق بهم. يقول الله: (الْحَقَّقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) (٤) والمقربون يشربون من تسنيم بحتاً صرفاً، و سائر المؤمنين ممزوجاً.

٢. الملابس

((عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ)) (٥)

قال القمى رحمه الله: يعلوهم الثياب و يلبسونها، و الاستبرق: الديقاج.

ص: ٣٢١

١- . محمد / ١٥.

٢- . المطففين / ٢٥.

٣- . المطففين / ٢٧.

٤- . الطور / ٢١.

٥- . الإنسان / ٢١.

ألف: ((عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ)) (١)

قال القمّي رحمه الله: أى منصوبه.

ب: ((يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلِدَانٌ مُخَلَّدُونَ)) (٢)

قال القمّي رحمه الله: أى مسرورون.

ج: ((فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ)) (٣)

قال القمّي رحمه الله: شجر لا يكون له ورق و له شوك فيه.

د: ((وَ ظِلٌّ مَمْدُودٍ)) (٤)

قال القمّي رحمه الله: ظلّ ممدود وسط الجنّه في عرض الجنّه، و عرض الجنّه كعرض السماء و الأرض، يسير الراكب في ذلك الظلّ مسيره مائه عام فلا يقطعه.

هـ: ((وَ أَكْوَابٍ مَوْضُوعَةٍ)) (٥)

قال القمّي رحمه الله: يريد الأباريق التي ليس لها آذان.

و: ((وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا)) (٦)

قال القمّي رحمه الله: الأكواز العظام التي لا آذان لها و لا عرى، قوارير من فضّه الجنّه يشربون فيها، و ينفذ البصر فيها كما ينفذ في الزجاج.

ز: ((قَدَّرُوْهَا تَقْدِيرًا)) (٧)

ص: ٣٢٢

١- . الواقعه / ١٥.

٢- . الإنسان / ١٩.

٣- . الواقعه / ٢٨.

٤- . الواقعه / ٣٠.

٥- . الخاشيه / ١٤.

٦- . الإنسان / ١٥.

٧- . الإنسان / ١٦.

قال القمّي رحمه الله: صنع لهم على قدر رتبهم، لا تحجير فيه و لا فصل.

ح: ((فيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ)) (١)

قال القمّي رحمه الله: ألواحها من ذهب، مُكَلَّلَه بالزبرجد و الدرّ و الياقوت، تجرى من تحتها الأنهار.

ط: ((نَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ)) (٢)

قال القمّي رحمه الله: البسط و الوسائد.

ي: ((و زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ)) (٣)

قال القمّي رحمه الله: كلّ شيء خلقه الله في الجنّة له، مثال في الدنيا إلّا الزرابيّ، فانه لا يدري ماهي.

م: ((لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ)) (٤)

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي عن أبي جعفر عليه السلام: سألت عليّ رسول الله عن تفسير هذه الآية، فقال: لماذا بنيت هذه الغرف يا رسول الله؟ فقال: يا عليّ! تلك غرف بناها الله لأوليائه بالدرّ و الياقوت و الزبرجد، سقوفها الذهب، محبوكة بالفضّه، لكلّ غرف منها ألف باب من ذهب، على كلّ باب منها ملك موكّل به، فيها فرش مرفوعه بعضها فوق بعض، من الحرير و الديباج بألوان مختلفه، و حشوها المسك و العنبر و الكافور، و ذلك قول الله: ((و فُرُشٌ مَرْفُوعَةٌ)) (٥).

ص: ٣٢٣

١- . الغاشية / ١٣.

٢- . الغاشية / ١٥.

٣- . الغاشية / ١٦.

٤- . الزمر / ٢٠.

٥- . الواقعة / ٣٤.

ألف: كيفيه خلق الجوارى

قوله تعالى: ((إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ...)) (١)

قال القمى رحمه الله: قال أبو بصير: [قلت لأبي عبدالله عليه السلام]: جعلت فداك، زدنى. قال: يا أبا محمد! إن فى الجنة نهراً فى حافته جوار نابتات، إذا مرّ المؤمن بجاريه أعجبتة قلعها و أنبت الله مكانها أخرى.

ب: ذوات الجوارى

قال القمى رحمه الله: قال أبو بصير: [قلت لأبي عبدالله عليه السلام]: جعلت فداك، من أى شىء خلقت (خلقت - أصح) الحور العين؟ قال: من ترابه الجنة النورانية، و يرى

مخ ساقيها من وراء سبعين حله، كبدها مرآته و كبده مرآتها.

الراقم: الجوارى و المؤمنون فى الجنة من جنس واحد؛ هو التراب، إلما أنّ الجوارى خلقن من تراب الجنة، و المؤمنون خلقوا من صلصال كالفخار، إلّا أنّ الشيعة خلقوا من فاضل طينه اوليائهم المعصومين عليهم السلام، و هى من فوق تراب الجنة.

ج: تعداد الجوارى

قال القمى رحمه الله: قال أبو بصير: قلت [لأبي عبدالله عليه السلام]: جعلت فداك، زدنى. قال: يا أبا محمد! المؤمن يزوج ثمانمأة عذراء، و أربعة آلاف ثيب، و زوجتين من الحورالعين.

ص: ٣٢٤

د: من صفات الحور العين

١. ((عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ)) (١)

قال القمى رحمه الله: يعنى: الحور العين، يقصر الطرف عن النظر إليها من صفاتها ((كَأَنَّهِنَّ بَيَاضٌ مَكْنُونٌ)) (٢)

٢. ((أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ)) (٣)

قال القمى رحمه الله: قال: فى الجنه لا تحيض ولا تحدث.

٣. ((إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ أُنْثَىٰ)) (٤)

قال القمى رحمه الله: الحور العين فى الجنه.

٤. ((فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرُبًا)) (٥)

قال القمى رحمه الله: قال: لا يتكلموا إلا بالعربيه.

٥. ((أَتْرَابًا)) (٦)

قال القمى رحمه الله: يعنى: مستويات السن.

٦. ((إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكَاهُونَ)) (٧)

قال القمى رحمه الله: فى افتضاض العذارى فاكهون.

ص: ٣٢٥

١- . سورة / ص / ٥٢.

٢- . الصافات / ٤٩.

٣- . الواقعة / ٢٥.

٤- . الواقعة / ٣٥.

٥- . الواقعة / ٣٦ و ٣٧.

٦- . الواقعة / ٣٧.

٧- . يس / ٥٥.

ألف: درجة المؤمن

((إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ...)) (١)

قال القمّي رحمه الله: قال أبي... عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك يا ابن رسول الله! شوّفتني. فقال: يا أبا محمّد! إنّ أيسر أهل الجنة منزلاً من يدخل الجنة، فيرفع له ثلاث حدائق، فإذا دخل أدناها رأى فيها من الأزواج والخدم والأنهار والأثمار ماشاء الله، ممّا يملأ عينه قرّه وقلبه مسرّه، فإذا شكر الله وحمده، قيل له: ارفع رأسك إلى الحديقه الثانيه ففيها ما ليس في الأخرى. فيقول: يا ربّ أعطني هذه. فيقول الله تعالى: إن أعطيتك إياها سألتني غيرها. فيقول: ربّ هذه هذه. فإذا هو دخلها شكر الله وحمده. فيقال: افتحوا له باب الجنة، ويقال له: ارفع رأسك، فإذا فتح له باب من الخلد ويرى أضعاف ما كان فيما قبل، فيقول عند تضاعف مسرّاته: ربّ لك الحمد الذي لا يحصى إذ مننت عليّ بالجنان ونجّيتني من النيران!

ب: درجة رسول الله صلى الله عليه وآله

قال القمّي رحمه الله: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إذا سألتم الله فاسألوه الوسيله. فسألنا النبي عن الوسيله فقال: هي درجتى فى الجنة، وهى ألف مرقاه جوهره إلى مرقاه زبرجد إلى مرقاه لؤلؤ إلى مرقاه ذهب إلى مرقاه فضّه، فيؤتى بها يوم القيامة حتّى تنصب مع درجة النبيين؛ وهى فى درجة النبيين كالقمر بين الكواكب، فلا يبقى يومئذ نبي ولا شهيد ولا صدّيق إلّا كان طوبى لمن كانت هذه درجته. فينادى المنادى، ويسمع النداء جميع النبيين والشهداء والمؤمنين: هذه درجة محمّد.

ص: ٣٢٦

١٢. أولاد المؤمنين في الجنة

((وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ وَأَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ)) (١)

قال القمّي رحمه الله: حدثني أبي... عن أبي عبدالله عليه السلام: إن أطفال شيعتنا من

المؤمنين، تربيهم فاطمه **ل** و قوله: ((أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ)) قال: يهدون إلى آبائهم يوم القيامة.

قال القمّي رحمه الله: حدثنا أبو العباس... عن أبي عبدالله عليه السلام: في قوله تعالى: ((وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ)).. قال: الذين آمنوا بالنبى و أمير المؤمنين و الذرية الأئمة و الأوصياء عليهم السلام، أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ و لم ننقص ذُرِّيَّتَهُمْ من الحجة التي جاء بها محمد في على، و حجتهم واحده و طاعتهم واحده.

١٣. حياة عوالم الاخره

قال القمّي رحمه الله: فتقول الجنة: يا رب! وعدتني أن تملأني فلم لا تملأني و قد ملأت النار! قال: فيخلق الله خلقاً يومئذ يملأ بهم الجنة. قال أبو عبدالله عليه السلام: طوبى لهم، إنهم لم يروا غموم الدنيا و همومها.

١٤. دوام الجنة

((وَلَا يَرَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذَلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)) (٢)

قال القمّي رحمه الله: القتر: الجوع و الفقر. و الذلة: الخوف.

ص: ٣٢٧

١- . الطور / ٢١.

٢- . يونس / ٢٦.

١٥. الجنه ليس محل الأجنه المؤمنين

قال القمى رحمه الله: سُئل العالم عن مؤمنى الجنّ، أيدخلون الجنّه؟ فقال: لا و لكن له حضائر بين الجنّه و النار، يكون فيها مؤمنو الجنّ و فساق الشيعة.

الراقم: قال بعض المفسرين المؤيد: فلتحمل هذه الروايه على أدنى مراتب الجنّه.

١٦. عدم الموت فى الجنّه

ألف: ((أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ * إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى)) (١)

قال القمى رحمه الله: يقولونه فى الجنّه.

و قال القمى رحمه الله: حدّثنى أبى... عن أبى جعفر عليه السلام: إذا دخل أهل الجنّه الجنّه... جىء بالموت، فيذبح كالكبش بين الجنّه و النار. ثمّ يقال: خلود فلا موت أبداً.

ب: ((إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * ... إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى)) (٢)

قال القمى رحمه الله: يعنى: فى الجنّه غير الموته التى فى الدنيا.

ب: جهنم

١. مخلوقه جهنم

قال القمى رحمه الله: الدليل على أنّ النيران فى الأرض قوله تعالى: ((فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا)) (٣)

ص: ٣٢٨

١- . الصافات / ٥٨ و ٥٩.

٢- . الدخان / ٥١ و ٥٦.

٣- . مريم / ٦٨.

معنى «حول جهنم» البحر المحيط بالدنيا نيراناً، وهو قوله تعالى: ((وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ)) (١) ثم يحضرهم حول جهنم ((وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا)) (٢) يعنى فى الأرض إذا تحوّلت نيراناً.

((إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِينٍ)) (٣)

قال القمى رحمه الله: فى روايه أبى الجارود عن أبى جعفر عليه السلام قال: السجين الأرض السابعة، وعلتاون السماء السابعة.

((النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا)) (٤)

قال القمى رحمه الله: ذلك فى الدنيا قبل القيامة، و ذلك إن فى القيامة لا يكون غدوًّا و لا عشياً، لأن الغدو و العشى إنما يكون فى الشمس و القمر، ليس فى جنان الخلد و نيرانها شمس و لا قمر.

٢. نسه الصراط إلى الأرض و جهنم

قال القمى رحمه الله: ثم يحضرهم الله حول جهنم، و يوضع الصراط من الأرض إلى الجنان.

٣. إتمام الحجّه على أهل جهنم

((لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ)) (٥)

ص: ٣٢٩

١- . التكوير / ٦.

٢- . مريم / ٧٢.

٣- . المطففين / ٧.

٤- . غافر / ٤٦.

٥- . الملك / ١٠.

قال القمى رحمه الله: قد سمعوا و عقلوا و لكنهم لم يطيعوا و لم يقبلوا. و الدليل على أنهم قد سمعوا و عقلوا و لم يقبلوا، قوله عزّ و جلّ: ((فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ)) (١).

٤. زمان ورود أهل جهنم فيها

قال القمى رحمه الله: فى روايه أبى الجارود عن أبى جعفر عليه السلام فى قوله تعالى: ((أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا)) (٢).

فبلغنا و الله: اعلم أنّه إذا استوى أهل النار إلى النار ينطلق بهم قبل أن يدخلوا النار، فيقال لهم: ادخلوا إلى ظلّ ذى ثلاث شعب من دخان النار، يحسبون أنّها الجنّة، ثم يدخلون النار أفواجاً و ذلك نصف النهار.

٥. إتيان جهنم

((وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ)) (٣)

قال القمى رحمه الله: حدثنى أبى... عن أبى جعفر قال: لما نزلت هذه الآية سئىل رسول الله، فقال: بذلك أخبرنى الروح الأمين: إنّ الله لا إله غيره إذا أبرز الخلائق و جمع الأولين و الآخريين، أتى بجهنم تقاد بألف زمام، مع كلّ زمام مائة ألف ملك من الغلاظ و الشداد، لها هدّه و غضب و زفير و شهيق، و إنّها لتزفر الزفرة فلو لا إنّ الله أحرهم للحساب لأهلكت الجميع ثم يخرج منها عنق فيحيط بالخلائق البرّ منهم و الفاجر، فما خلق الله عبداً من عباد الله ملكاً و لا نبياً إلّا ينادى: نفسى نفسى. و انت يا نبى الله! ينادى: يا أمتى أمتى.

ص: ٣٣٠

١- . الملك / ١١.

٢- . الفرقان / ٢٤.

٣- . الفجر / ٢٣.

٦. جهنم ماوى عن د

((الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ)) (١)

قال القمى رحمه الله: حدّثنا أبو القاسم الحسنى عن على بن أبى طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ الله تبارك و تعالى إذا جمع الناس يوم القيامة فى صعيدٍ و احد، كنت أنا و أنت يومئذ عن يمين العرش. ثم يقول الله تبارك و تعالى لى و لك: قوما فالقيا من أبغضكما و كذبكما فى النار. ثم جعلنا له جهنم فى الآخرة يصلبها مذموماً مدحوراً. يعنى: يلقى فى النار.

٧. مساواه الإنس و الجنّ لجهنم

((لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ)) (٢)

قال القمى رحمه الله: هم الذين سبق الشقاء لهم، فحقّ عليهم القول أنّهم للنار خلقوا، و هم الذين حقّت عليهم كلمه ربك إنّهم لا يؤمنون.

٨. إحاطه جهنم بأهلها

((لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ)) (٣)

قال القمى رحمه الله: يعنى: يظلّ عليهم النار من فوقهم و من تحتهم.

ص: ٣٣١

١- . سورة قرآن / ٢٤.

٢- . هود / ١١٩.

٣- . الزمر / ١٦.

((لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ)) (١).

قال القمّي رحمه الله: أما ((لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ)) فبلغني و الله أعلم إن الله جعلها سبع درجات.

أعلاها: الجحيم، يقوم أهلها على الصفا منها، تغلى أدمغتهم فيها كغلى القدور و بما فيها.

الثانية: ((لَطَى * نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى * تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى * وَ جَمَعَ فَأَوْعَى)) (٢).

((فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى)) (٣). قال: في جهنم وادٍ فيه نار ((لَا يَصِيلُهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ)) (٤) رسول الله صلى الله عليه وآله في على عليه السلام و تولى عن ولايته. ثم قال عليه السلام: النيران بعضها دون بعض، فما كان من نار هذا الوادى فللنصاب.

الثالثة: ((سَقْرٌ * لَا تُبْقَى وَلَا تَذَرُ * لَوَاحٍهُ لِلْبَشْرِ * عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ)) (٥) و ((أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ)) (٦).

حدّثني أبي... عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن في جهنم لوادياً للمتكبرين، يقال له: سقر، شكا إلى الله شدّه حرّه، سأله أن يتنفّس فأذن له فتنفّس فاحرق جهنم.

الرابعة: الحطمة: ((إِنَّهَا تَوْمِي بِشَرِّرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ)) (٧) تدقّ كلّ من صاء إليها مثل الكحل، فلا تموت الروح كلّما صاروا مثل الكحل عادوا.

ص: ٣٣٢

١- . الحجر / ٤٤.

٢- . المعارج، الآيات ١٥ - ١٨.

٣- . الليل / ١٤.

٤- . الأعلى / ١٥ و ١٦.

٥- . المدثر، الآيات ٢٧ - ٣٠.

٦- . الزمر / ٦٠.

٧- . المرسلات / ٣٢ و ٣٣.

الخامسة: الهاوية: فيها ملك يدعون: يا مالِك أَعثْنَا، فَإِذَا أَغَاثَهُمْ جَعَلَ لَهُمْ آئِيَهُ مِنْ صَفَرٍ مِنْ نَارٍ، فِيهَا صَدِيدٌ: ماء يسيل من جلودهم، كأنه مهل، فإذا رفعوه يشربوا منه تساقط لحم وجوههم فيها من شدّه حرّها، و من هوى فيها هوى سبعين عاماً في النار، كلما احترق جلده بدّل جلد غيره.

السادسة: السعير: فيها ثلاث مائة سرادق من نار، في كلّ سرادق ثلاث مائة قصر من نار، في كلّ قصر ثلاث مائة بيت من نار، و في كلّ بيت ثلاث مائة لون من عذاب النهار، و فيها حيات من نار، و عقارب من نار، و جوامع من نار، و سلاسل و أغلال من نار.

السابعة: و جهنّم، و فيها الفلق: و هو جبّ في جهنّم، إذا فتح أسعر النار سعراً، و هو أشدّ النار عذاباً.

و أما صعود: فجبل من صفر من نار وسط جهنّم، و أما أثاماً: فهو وادٍ من صفر فذاب، يجري حول الجبل، فهو أشدّ النار عذاباً.

١٠. دركات جهنّم

ألف: ((لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ)) (١).

قال القمّي رحمه الله: أى مواضع.

ب: ((فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ)) (٢).

قال القمّي رحمه الله: نزلت في عبدالله بن أبيّ و جرت في كلّ منافق و مشرك.

ج: ((كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا)) (٣).

قال القمّي رحمه الله: إنّ أهل جهنّم إذا دخلوها هبوا فيها مسيره سبعين عاماً، فإذا بلغوا أعلاها قمعوا بمقامع الحديد، أعيدوا في دركها هذه حالهم.

ص: ٣٣٣

١- . الأعراف / ٤١.

٢- . النساء / ١٤٥.

٣- . الحجّ / ٢٢.

د: ((إِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرَّ مَآبٍ * جَهَنَّمَ)) (١)

قال القمّي رحمه الله: الغسّاق: وادٍ في جهنّم، فيه ثلاث مائة و ثلاثون قصراً، في كلّ قصر ثلاث مائة بيت، في كلّ بيت أربعون زاوية، في كلّ زاوية شجاع، في كلّ شجاع ثلاث مائة و ثلاثون عقرباً، في جمجمه كلّ عقرب ثلاث مائة و ثلاثون

من سمّ لو إنّ عقرباً منها نضحت سمّها على أهل جهنّم لوسعتها سمّها.

هـ: ((إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرًا)) (٢)

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي... عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنّ في النار لناراً، يتعوّذ منها أهل النهار، ما خلقت إلّا لكلّ متكبر جبار عنيد، و لكلّ شيطانٍ مريد، و لكلّ متكبر لا يؤمن بيوم الحساب، و كلّ ناصب العداوة لآل محمّد. و قال: إنّ أهون الناس عذاباً يوم القيامة لرجل في ضحضاح من نار، عليه نعلان من نار، و شرّاً كان من نار، يغلى منها دماغه كما يغلى المرجل، ما يرى - إنّ في النار - احداً أشدّ عذاباً منه، و ما في النار أحد أهون عذاباً منه.

١١. حطب جهنّم

((أُولَئِكَ هُم وَقُودُ النَّارِ)) (٣)

قال القمّي رحمه الله: يعني: حطب جهنّم.

ص: ٣٣٤

١- . ص / ٥٥ و ٥٦.

٢- . غافر / ٥٦.

٣- . آل عمران / ١٠.

١. الوارثون

((أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ)) (١)

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي... عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما خلق الله خلقاً إلّا جعل له في الجنّة منزلاً، و في النار منزلاً، فاذا دخل أهل الجنّة الجنّة و أهل النار النار... ينادى مناد: يا أهل النار! ارفعوا رؤوسكم فيرفعون رؤوسهم، فينظرون منازلهم في الجنّة و ما فيها من النعيم. فيقال لهم: هذه منازلكم التي لو أطعتم ربّكم لدخلتموها. قال: فلو أنّ أحداً مات حزناً لمات أهل النار حزناً، فيورث هؤلاء منازل هؤلاء و يورث هؤلاء منازل هؤلاء.

٢. تحقير أهل جهنم

ألف: ((لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ)) (٢).

قال القمّي رحمه الله: أي آيسون من الخير، فذلك قول أميرالمومنين: أمّا أهل المعصية، فأوثق منهم الإقدام، و غلّ منهم الأيدي إلى الأعناق.

ب: ((لَيَبْدَنَنَّ فِي الْحُطَمَةِ)) (٣).

قال القمّي رحمه الله: الحطمة: النار التي تحطم كلّ شيء.

الراقم: المراد من النبذ: الدفع مع الاستحقاق.

ص: ٣٣٥

١- . المؤمنون / ١٠.

٢- . الزخرف / ٧٥.

٣- . الهمزة / ٤.

ج: ((يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً)) (١).

قال القمّي رحمه الله: يدفعون في النار.

الراقم: لا يكرمون و لا يذهبون بأرجلهم، بل يحقرون بالدفع في النار.

د: ((أَنهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ)) (٢).

قال القمّي رحمه الله: مطبقه.

هـ: ((نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا)) (٣).

قال القمّي رحمه الله: يعنى: في الأرض إذا تحوّلت نيراناً.

و: ((مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ)) (٤).

قال القمّي رحمه الله: هي أولى بكم.

ز: ((جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا)) (٥).

قال القمّي رحمه الله: أى: حبساً يحصرون فيها.

ب: العذاب الجسماني

١. ((إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا)) (٦).

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي... عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، رَأَيْتُ قَوْمًا تَفْذِفُ فِي أَجْوَاهِهِمُ النَّارَ وَ تَخْرُجُ مِنْ أَدْبَارِهِمْ. فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جِبْرَائِيلُ؟ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا.

ص: ٣٣٦

١- . الطور / ١٣.

٢- . الهمزة / ٨.

٣- . مريم / ٧٢.

٤- . الحديد / ١٥.

٥- . الإسراء / ٨.

٢. ((فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ)) (١).

قال القمى رحمه الله: أى من نار.

٣. ((كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا)) (٢).

قال القمى رحمه الله: قيل لأبى عبد الله عليه السلام: كيف تبدل جلود غيرها؟ قال: أرأيت لو أخذت لينة فكسرتها و صيرتها تراباً، ثم ضربتها فى القالب أهل التي كانت إنما هي ذلك وحدث تفسيراً آخر و الأصل واحد.

٤. ((فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ)) (٣).

قال القمى رحمه الله: العطش.

٥. ((مِن وَّرَائِهِ جَهَنَّمَ وَ يُسْقَى مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ)) (٤).

قال القمى رحمه الله: ما يخرج من فروج الزوانى.

٦. ((فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ)) (٥).

قال القمى رحمه الله: من الزقوم، و الهيم: الإبل.

٧. ((وَ ظِلٌّ مِّن يَحْمُومٍ)) (٦).

قال القمى رحمه الله: ظلّ شديد الحرّ.

ص: ٣٣٧

١- . المسد / ٥.

٢- . النساء / ٥٦.

٣- . الآحقات / ٢٠.

٤- . إبراهيم / ١٦.

٥- . الواقعه / ٥٥.

٦- . الواقعه / ٤٣.

ألف: ((كَلَّمَا حَبَّتْ زِدَانُهُمْ سَعِيرًا)) (١)

قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي... عن عليّ بن الحسن عليه السلام قال: إنّ في جهنم وادياً يقال له السعير، إذا خبت جهنم فتح سعيرها.

ب: ((لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا)) (٢)

قال القمّي رحمه الله: هذه من الذين لا يخرجون من النار.

ألف: ((وَعُقِبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ)) (٣)

قال القمّي رحمه الله: قال ابو عبدالله: إنّ ناركم هذه جزء من سبعين جزءاً من نار

جهنم، وقد أطفئت سبعين مرّة بالماء. ثمّ التهبّت و لولا ذلك ما استطاع آدمي أن يطفئها، و إنّها ليؤت بها يوم القيامة حتّى توضع على النار، فتصرخ صرخه لا يبقى ملك مقرب و لانيّ مرسل إلّا جثى على ركبتيه فزعاً من صرختها.

ب: ((سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ)) (٤)

قال القمّي رحمه الله: قال حمّاد عن أبي جعفر عليه السلام، قال: السرابيل: القميص.

و قال القمّي رحمه الله: حدّثني أبي عن أبي عبدالله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه و آله: و لو إنّ سربالاً من سراويل أهل النار علّق بين السماء و الأرض؛ لمات أهل الأرض من ريحه و وهجه.

ج: ((وَتَغَشَى وُجُوهُهُمُ النَّارُ)) (٥)

قال القمّي رحمه الله: عن أبي جعفر عليه السلام: سربلوا ذلك الصفر، فتغشى وجوههم النار.

١- . الإسراء / صلى الله عليه و آله ٧.

٢- . النبأ / ٢٣.

٣- . الرعد / ٣٥.

٤- . إبراهيم / ٥٠.

٥- . إبراهيم / ٥٠.

د: ((ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ)) (١).

قال القمّي رحمه الله: حدثني أبي عن أبي عبدالله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ حلقه من سلسله التي طولها سبعون ذراعاً وضعت على الدنيا لذابت الدنيا من حرّها.

هـ: ((وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ)) (٢).

قال القمّي رحمه الله: الجحيم: النار الأعلى من جهنّم، و الجحيم في كلام العرب: ماعظم من النار، كقوله تعالى: (ابنوا له بُنياناً فَالْقُوَّةُ فِي الْجَحِيمِ) (٣).

١٥. عظمه جهنّم

قال القمّي رحمه الله: قال أبو عبدالله عليه السلام: إنّ أهل النار يعظّمون النار.

الراقم: إنّ إعظام أهل النار للنار، بسبب أنّها سعّرت من غضب الواحد القهار، و كلّ ما كان كذلك فهو معظّم في الواقع و في أعين الناس، لأنّ الآخرة عالم الحقائق و الدقائق.

((فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ)) (٤).

قال القمّي رحمه الله: إذا مُدّت العمدة أكلت - و الله - الجلود.

١٦. قباحه وجوه أهل جهنّم

ألف: ((وَهُمْ فِيهَا كَالْحِوْنِ)) (٥).

قال القمّي رحمه الله: مفتوحى الفم، متربدي الوجوه.

ص: ٣٣٩

١- . الحاقه / ٣٢.

٢- . التكوير / ١٢.

٣- . الصافات / صلى الله عليه وآله و آله.

٤- . الهمزه / صلى الله عليه وآله.

٥- . المؤمنون / ١٠٤.

ب: ((قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ)) (١).

قال القمى رحمه الله: تغشاه النار، فتسترخى شفته السفلى حتى تبلغ سرته، و تنقلص شفته العليا حتى تبلغ وسط رأسه.

ج: ((نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى)) (٢).

قال القمى رحمه الله: تنزع عينيه و تسود وجهه.

١٧. حياه عوالم الآخره

ألف: ((يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ)) (٣)

قال القمى رحمه الله: هو استفهام لأن الله وعد النار أن يملأها، فتمتلى النار، فيقول لها: (هَلِ امْتَلَأَتْ).

ب: ((تَقُولُ هَلِ مِنْ مَزِيدٍ)) (٤).

قال القمى رحمه الله: على حد الاستفهام اى ليس من مزيد.

ج: ((إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مِكانٍ بَعِيدٍ)) (٥).

قال القمى رحمه الله: من مسيره سنه.

د: ((تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى)) (٦)

قال القمى رحمه الله: تجره إليها.

ص: ٣٤٠

١- . الحج / ١٩.

٢- . المعارج / ١٦.

٣- . ق / ٣٠.

٤- . ق / ٣٠.

٥- . الفرقان / ١٢.

٦- . المعارج / ١٧.

١٩. منته أهل جهنم

((وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ... *وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا)) (١)

قال القمى رحمه الله: أى يصيحون و ينادون: ربنا أخرجنا نعمل صالحاً غير الذى كُنا نعمل.

قال القمى رحمه الله: فردّ الله عليهم أو لم نعلمهم.

٢٠. خلود أهل جهنم

((إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ)) (٢)

قال القمى رحمه الله: فذلك قول أمير المؤمنين عليه السلام: وإما أهل المعصية فخلدوا فى النار، هم فى عذاب قد اشتدّ حرّه، و نار قد أطبق على أهلها، فلا يفتح عنهم أبداً، و لا يدخل عليهم ريح أبداً، و لا ينقضى منهم الغم أبداً، و العذاب أبداً شديداً، و العقاب أبداً جديداً، لا الدار زائله فتفى و لا آجال القوم تقضى.

٢١. قسيم النار

ألف: ((أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ)) (٣)

قال القمى رحمه الله: مخاطبه للنبي و على عليهما السلام و ذلك قول الصادق عليه السلام: على قسيم الجنه و النار.

ب: ((فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا)) (٤)

ص: ٣٤١

١- . فاطر / ٣٦ و ٣٧.

٢- . الزخرف / ٧٤.

٣- . ق / ٢٤.

٤- . التوبه / ٦٣.

قال القمى رحمه الله: قال النبي صلى الله عليه وآله: يا عليّ! أنت قسيم النار، فتقول هذا لى و هذا لك.

الراقم: كون عليّ قسيماً للجنّة و النار فى قول الصادق عليه السلام مطلق لا يشير الى كيفية التقسيم، و فى كلام رسول الله صلى الله عليه وآله مقيد، بأنّ علياً يقسم الناس بأن يقول مخاطباً للنار: هذا لى و هذا لك. و النار متقبّل من عليّ و منقاد له و عليّ فاعل العمل، بل ورد فى الأخبار ما هو بيان أفضل منهما، كما ورد فى مضمون خبرٍ عن أبى الحسن الرضا عليه السلام: إنّ لعلّى و لايه تكوينيه فى الجنّة و النار. و يقول للنار: يا نار! خذى هذا عدوى.

ص: ٣٤٢

على بن ابراهيم من اعظم الفقهاء و المفسرين للشيعة فى القرن الثالث و بدايه القرن الرابع الهجرى و مع الأسف لم يصل الينا من آثاره الفقيهيه شئ يعتدّ به.

نحن فى هذا المقال بصدد استحصال الآراء و النظريات الفقيهيه لهذا الفقيه العظيم من خلال تفسيره الثمين (تفسير القمى).

و من الضرورى قبل البدء تجميع آيات الأحكام من تفسيره هذا، ثم استحصال نظرياته الخاصه منها، لهذا السبب نبدأ باستخراج الآيات و تفاسيرها و توضيحاتها لكى نتوصل منها الى الآراء و نظرياته فى مختلف ابواب الفقه.

علماء اهل السنه و الجماعه يرتبون آيات الأحكام على اساس ترتيب الآيات الشريفه و السور فى القرآن المجيد.

و المفسّرون الشيعة يتّظّمون آثارهم الفقيهيه على حسب ترتيب الكتب الفقيهيه، ولكل واحد هذ من المتتهجين مزايا هما الخاصّه وجهات قوه وضعف، وليبان ذلك نحن بحاجه الى مجال آخر.

نحن هنا نعمل - حسب المعمول - على نهج ترتيب المباحث الفقهيّة للشيعة في سرد آيات الأحكام من تفسير القمى.

والله من وراء القصد ومنه الإستعانه

باب الطهارة

قوله تعالى: ((الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)) (١).

قال القمى رحمه الله: فقال: ((الذين يتبعون الرسول - الى - التي كانت عليهم)) يعنى الثقل الذى كان على بنى اسرائيل و هو انه فرض الله عليهم الغسل و الوضوء بالماء و لم يحل لهم التيمم و لا- يحل لهم الصلاة إلّا فى البيع و الكنائس و المحاريب و كان الرجل إذا اذنب خرج نفسه منتناً فيعلم انه اذنب و إذا اصاب شيئاً من بدنه البول قطعوه و لم يحل لهم المغنم فرجع ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله عن امته« (٢).

باب الصلاة

قوله تعالى: ((وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)) (٣).

قال القمى رحمه الله: «يعنى فى الصلاة إذا سمعت قرآءه الامام الذى تأتم به فانصت» (٤).

ص: ٣٤٤

١- . اعراف / ١٥٧ .

٢- . «التفسير القمى» ج ١، ص ٢٤٣.

٣- . اعراف / ٢٠٤ .

٤- . تفسير القمى، ج ١، ص ٢٥٣.

قوله تعالى: ((وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا - عَنِ مَوْعِدِهِ وَعَدَاهَا إِنِّي أَتَّبِعُ لِمَا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ)) (١).

قال القمى رحمه الله: «قال ابراهيم لابييه: ان لم تبعد الاصنام استغفرت لك فلما لم يدع الاصنام تبرأ منه ابراهيم عليه السلام» ((إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ)) اى دعاه و فى روايه ابى الجارود عن ابى جعفر عليه السلام قال: ألاواه المتضرع الى الله فى صلاته و إذا خلا فى قفره فى (من خ ل) الارض و فى الخلوات» (٢).

قوله تعالى: ((وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)) (٣).

قال القمى رحمه الله: «فانها نزلت فى صلاه النافله فصلها جئت توجهت إذا كنت فى سفر» (٤).

قوله تعالى: ((إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنَضِيفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَهُ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ

فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ)) (٥).

قال القمى رحمه الله: قوله: ((فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ)) و اعلموا انه لم يأت نبى قط الا خلا بصلاه الليل و لا جاء نبى قط بصلاه الليل فى اول الليل» (٦).

قوله تعالى: ((وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا)) (٧).

ص: ٣٤٥

١- . التوبة / ١١٤.

٢- . تفسير القمى، ج ١، ص ٣٠٦.

٣- . بقره / ١١٥.

٤- . تفسير القمى، ج ١، ص ٦٨.

٥- . المزمّل / ٢٠.

٦- . تفسير القمى، ج ٢، ص ٣٨٣.

٧- . نساء / ١٠١.

قال القمى رحمه الله: «فانه حدثنى ابي عن النوفلى عن السكونى عن ابي عبدالله عليه السلام قال، قال أمير المؤمنين عليه السلام: سته لا يقصرون الصلاة الجباه الذين يدورون فى جبايتهم و التاجر الذى يدور فى تجارته من سوق الى سوق و الامير الذى يدور فى اماراته و الراعى الذى يطلب مواقع القطر و منبت الشجر و الرجل يخرج فى طلب الصيد يريد لهواً للدنيا و المحارب الذى يقطع الطريق».(١)

قوله تعالى: ((فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «اخبرنا احمد بن ادريس... عن ابي عبدالله عليه السلام فى قول الله تعالى ((فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا)) قال: قم فى الصلاة و لا تلتفت يمينا و لا شمالاً» (٣).

قوله تعالى: ((إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ)) (٤).

قال القمى رحمه الله: «فى روايه ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام ثم استثنى فقال: ((الأ- مصلين)) فوصفهم باحسن اعمالهم ((الذين هم على صلاتهم دائمون)) يقول: إذا فرض على نفسه شيئاً من النوافل دام عليه» (٥).

قوله تعالى: ((الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ)) (٦).

قال القمى رحمه الله: «غضك بصرك فى صلواتك و اقبالك عليها» (٧).

ص: ٣٤٦

١- . تفسير قمى، ج ١، ص ١٥٧.

٢- . روم / ٣٠.

٣- . تفسير قمى، ج ٢، ص ١٣٢.

٤- . المعارج / ٢٢ و ٢٣.

٥- . تفسير القمى، ج ٢، ص ٣٧٥.

٦- . مؤمنون / ٢.

٧- تفسير القمى، ج ٢، ص ٦٤.

قوله تعالى: ((الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ)) (١).

قال علي بن ابراهيم رحمه الله في قوله: «يعنى الصحيح يصلى قائماً و المريض يصلى جالساً و على جنوبهم يعنى مضطجعا يؤمى ايماءاً» (٢).

باب الصوم

قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيِّدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بِالْغُلَبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ)) (٣).

قال القمى رحمه الله: «فإنه حدثني أبي عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقرى عن سفين بن عيينه عن الزهري عن علي بن الحسين عليه السلام قال: قال يوما يا زهري من أين جئت؟ قلت من المسجد قال فيم كنتم، قلت تذاكرنا أمر الصوم فاجتمع رأيي و رأى أصحابي أنه ليس من الصوم شىء واجب إلا صوم شهر رمضان، فقال يا زهري ليس كما قلتكم الصوم على أربعين وجهاً، فعشره أوجه منها واجبه كوجوب شهر رمضان و أربعة عشر وجهاً صاحبها فيها بالخيار إن شاء صام و إن شاء أفطر، و عشره أوجه منها حرام، و صوم الإذن على ثلاثه أوجه، و صوم التأديب و صوم الإباحه و صوم السفر و المرض،

ص: ٣٤٧

١- آل عمران / ١٩١.

٢- تفسير قمى / ج ١، ص ١٣٦.

٣- مائده / صلى الله عليه و آله ٥.

فقلت فسرهن لى جعلت فداك، فقال: أما الواجب فصوم شهر رمضان، و صيام شهرين متتابعين فيمن أفطر يوماً من شهر رمضان متعمداً، و صيام شهرين متتابعين فى قتل الخطأ لمن لم يجد العتق واجب. قال الله: ((وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٌ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ)) (١). وقوله ((فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ)) (٢) و صيام شهرين متتابعين فى كفاره الظهار لمن لم يجد العتق واجب قال الله تعالى ((فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا)) (٣) و صيام ثلاثة أيام فى كفاره اليمين واجب لمن لم يجد الإطعام قال الله تعالى ((فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارُهُ أَيَّمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ)) (٤). (٥)

و أما الصوم الحرام: فصوم يوم الفطر و يوم الأضحى و ثلاثة أيام التشريق و صوم يوم الشك أمرنا به و نهينا عنه أن يتفرد الرجل بصيامه فى اليوم الذى

يشك فيه الناس، قلت: فإن لم يكن صام من شعبان شيئاً كيف يصنع: قال: ينوى ليله الشك أنه صائم من شعبان، فإن كان من شهر رمضان أجراً عنه و إن كان من شعبان لم يضره، فقلت و كيف يجزئ صوم تطوع من فريضه؟ فقال: لو أن رجلاً صام شهر رمضان تطوعاً و هو لا يعلم أنه شهر رمضان ثم علم بعد ذلك أجزاءه عنه لأن الفرض إنما وقع على الشهر بعينه، و صوم الوصال حرام، و صوم الصمت حرام و صوم نذر المعصية حرام، و صوم الدهر حرام.

و أما الصوم الذى صاحبه فيه بالخيار فصوم يوم الجمعة و الخميس و الإثنين، و صوم أيام البيض، و صوم ستة أيام من شوال بعد شهر رمضان، و صوم يوم عرفه، و صوم يوم عاشوراء كل ذلك صاحبه فيه بالخيار إن شاء صام و إن شاء ترك. (٦)

ص: ٣٤٨

١- . نساء / صلى الله عليه و آله ٢.

٢- . نساء / صلى الله عليه و آله ٢.

٣- . مجادله / ٤.

٤- . مائده / ٨٩.

٥- . تفسير قمى، ج ١، ص ١٩٢.

٦- . تفسير قمى، ج ١، ص ١٩٤.

و أما صوم الإذن فإن المرأة لا تصوم تطوعاً إلا بإذن زوجها، و العبد لا يصوم تطوعاً إلا بإذن سيده و الضيف لا يصوم تطوعاً إلا بإذن صاحبه، قال رسول الله صلى الله عليه وآله من نزل على قوم فلا يصوم إلا بإذنهم.

أما صوم التآديب فالصبي يؤمر بالصوم إذا راهق تأديباً و ليس بفرض، و كذلك من أفطر أول النهار ثم عوفى بقيه يومه أمر بالإمساك بقيه يومه تأديباً و ليس بفرض، و كذلك المسافر إذا أكل من أول النهار ثم دخل مصره أمر بالإمساك بقيه يومه تأديباً و ليس بفرض.

فأما صوم الإباحه فمن أكل أو شرب ناسياً أو تقياً أو قاء من غير تعمد فقد أباح الله له ذلك و أجزأ عنه صومه.

و أما صوم السفر و المرض فإن العامه اختلفت في ذلك، فقال قوم يصوم و قال قوم إن شاء صام و إن شاء أفطر و قال قوم لا يصوم.

و أما نحن فنقول يفطر في الحالتين جميعاً فإن صام في السفر أو في حال المرض فهو عاص و عليه القضاء و ذلك لأن الله يقول ((فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ)) (١). (٢)

ص: ٣٤٩

١- . بقره / ١٨٤.

٢- . تفسير قمى، ج ١، ص ١٩٤.

قوله تعالى: ((الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ)) (١)

قال القمى رحمه الله: «وقوله تعالى: ((وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ)) وهم الذين أقروا بالإسلام

و أشركوا بالأعمال و هو قوله: ((وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ)) (٢) يعنى بالأعمال إذا أمروا بأمر عملوا خلاف ما قال الله فسماهم الله مشركين ثم قال: ((الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ)) يعنى من لم يدفع الزكاه فهو كافر. (٣)

أخبرنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن أبي جميل عن أبان بن تغلب قال: قال لى أبو عبد الله عليه السلام يا أبان أ ترى أن الله عزّ وجلّ طلب من المشركين زكاه أموالهم و هم يشركون به حيث يقول: ((وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ)) قلت له: كيف ذلك جعلت فداك فسّره لى؟ فقال: «ويل للمشركين الذين أشركوا بالإمام الأول و هم بالأئمة الآخرين كافرون». يا أبان إنما دعا الله العباد إلى الإيمان به فإذا آمنوا بالله و برسوله افترض عليهم الفرائض. (٤)

قوله تعالى: ((وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبِّا لِّيُؤْتِيَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَزْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ)) (٥)

قال القمى رحمه الله: «وقوله تعالى: ((وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبِّا لِّيُؤْتِيَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَزْبُو عِنْدَ اللَّهِ)) فإنه حدثنى أبى عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقرى عن حفص بن غياث قال: قال أبو عبد الله عليه السلام الربا رباءان: أحدهما حلال و الآخر حرام فأما الحلال فهو أن يقرض الرجل أخاه قرضا طمعا أنيزيده و يعوضه بأكثر مما يأخذه بلا شرط بينهما فإن أعطاه أكثر مما أخذه على غير شرط بينهما فهو مباح له و ليس له عند الله ثواب فيما أقرضه» (٦).

ص: ٣٥٠

١- . فصلت / ٧.

٢- . يوسف / ١٠٦.

٣- . تفسير قمى، ج ٢، ص ٣٣٢.

٤- . تفسير القمى، ج ٢، ص ٢٣٤.

٥- . روم / ٣٩.

٦- . تفسير قمى، ج ٢، ص ١٣٦.

و هو قوله تعالى: ((فَلَا يَزُبُّوا عِنْدَ اللَّهِ)) و أما الربا الحرام فالرجل يقرض قرضاً و يشترط أن يرد أكثر مما أخذهُ فهذا هو الحرام و قوله تعالى: ((وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْغِفُونَ)) أى ما بررتم به إخوانكم و أقرضتموهم لا طمعاً فى زياده.

و قال الصادق عليه السلام على باب الجنة مكتوب القرض بثمانية عشرة و الصدقة بعشره ثم ذكر عز و جل عظيم قدرته و تفضله على خلقه. (١)

قوله تعالى: ((إِنْ تَبَيَّنُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «الزكاة المفروضة تخرج علانية و تدفع علانية و بعد ذلك

غير الزكاة ان دفعته سراً فهو افضل» (٣).

قوله تعالى: ((الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ)) (٤).

قال القمى رحمه الله: «يعنى من لم يدفع الزكاة فهو كافر» (٥).

باب الحج

قوله تعالى: ((إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ)) (٦)

ص: ٣٥١

١- . تفسير القمى، ج ٢، ص ١٣٦.

٢- . بقره / ٢٧١.

٣- . تفسير القمى، ج ١، ص ١٠٠.

٤- . فصلت / ٧.

٥- . تفسير القمى، ج ٢، ص ٢٣٣.

٦- . آل عمران / صلى الله عليه و آله ٦.

قال القمى رحمه الله: «و قوله ((إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ)) قال: معنى بكه إن الناس يبك بعضهم بعضا فى الزحام و قوله: ((وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا)) فإنه حدثنى أبى عن ابن أبى عمير عن حفص بن البخرى عن أبى عبد الله عليه السلام فى الرجل يحنى الجنايه فى غير الحرم ثم يلجأ إلى الحرم قال: لا- يقام عليه الحد و لا- يكلم و لا يسقى و لا يطعم و لا يباع منه، إذا فعل ذلك به يوشك أن يخرج فيقام عليه الحد و إذا جنى فى الحرم جنايه أقيم عليه الحد فى الحرم لأنه لم ير للحرم حرمة و قوله تعالى: ((وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ)) أى من ترك الحج و هو مستطيع فقد كفر، و الاستطاعه هى القوه و الزاد و الراحله» (١).

قوله تعالى: ((وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «و أما قوله تعالى: ((وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ)) يقول: الإبل المهزوله و قري (يأتون من كل فج عميق) قال و لما فرغ إبراهيم من بناء البيت أمره الله أن يؤذن فى الناس بالحج فقال: يا رب و ما يبلغ صوتى فقال الله: أذن عليك الأذان و على البلاغ و ارتفع على المقام و هو يومئذ ملصق بالبيت فارتفع المقام حتى كان أطول من الجبال فنادى و أدخل إصبعيه فى أذنيه و أقبل بوجهه شرقا و غربا يقول: أيها الناس: كتب عليكم الحج إلى البيت العتيق فأجيبوا ربكم فأجابوه من تحت البحور السبعة و من بين المشرق و المغرب إلى منقطع التراب من أطراف الأرض كلها و من أصلاب الرجال و أرحام النساء بالتلبيه لييك اللهم لييك أ و لا ترونها يأتون يلبون فمن حج من يومئذ إلى يوم القيامة فهم ممن

استجاب لله و ذلك قوله ((فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ)) (٣) يعنى نداء إبراهيم على المقام بالحج» (٤).

ص: ٣٥٢

١- . تفسير القمى، ج ١، ص ١١٦.

٢- . حج / ٢٧.

٣- . آل عمران / صلى الله عليه و آله ٧.

٤- . تفسير قمى، ج ٢، ص ٥٨.

و قوله تعالى: ((وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ)) (١)

قال القمى رحمه الله: «و قوله ((وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ)) فإنه إذا عقد الرجل الإحرام بالتمتع بالعمرة إلى الحج و أحرم ثم أصابته غلته فى طريقه قبل أن يبلغ إلى مكة و لا يستطيع أن يمضى، فإنه يقيم فى مكانه الذى حوصر فيه و يبعث من عنده هدياً إن كان غنياً فبدنه و إن كان بين ذلك فبقره و إن كان فقيراً فشاه، لا بد منها و لا يزال مقيماً على إحرامه، و إن كان فى رأسه وجع أو قروح حلق شعره و أحل و لبس ثيابه و يفدى فأما أن يصوم ستة أيام أو يتصدق على عشرة مساكين أو نسك و هو الدم يعنى ذبح شاه، فمن تمتع بالعمرة إلى الحج فعليه أن يشترط عند الإحرام فيقول: (اللهم إنى أريد التمتع بالعمرة إلى الحج على كتابك و سنة نبيك فإن عاقنى عائق أو حبسنى حابس فحلىنى حيث حبستنى بقدرتك التى قدرت على) ثم يلبي من الميقات الذى وقته رسول الله صلى الله عليه و آله فيلبي و يقول (لبيك اللهم لبيك، لبيك لا- شريك لك لبيك إن الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك لبيك حجه [بحجه] بعمره تمامها و بلاغها عليك)

فإذا دخل مكة و نظر إلى أبيات مكة قطع التلبية و طاف بالبيت سبعة أشواط، و صلى عند مقام إبراهيم ركعتين و سعى بين الصفا و المروه سبعة أشواط ثم يحل و يتمتع بالثياب و النساء و الطيب ص: ٣٥٣

و يقيم على الحج إلى يوم الترويه فإذا كان يوم الترويه أحرم عند زوال الشمس من عند المقام بالحج ثم خرج مليبا إلى منى فلا يزال مليبا إلى يوم عرفه عند زوال الشمس، فإذا زالت الشمس يوم عرفه قطع التلبيه و يقف بعرفات في الدعاء و التكبير و التهليل و التحميد، فإذا غابت الشمس رجع إلى المزدلفه فبات بها فإذا أصبح قام بالمشعر الحرام و دعا و هلل الله و سبحه و كبره ثم ازدلف منها إلى منى و رمى الجمار و ذبح و حلق، إن كان غنيا فعليه بدنه و إن كان بين ذلك فعليه بقره و إن كان فقيرا فعليه شاه، فمن لم يجد ذلك فعليه أن يصوم ثلاثة أيام بمكه فإذا رجع إلى منزله صام سبعة أيام فتقوم هذه الأيام العشره مقام الهدى الذى كان عليه و هو قوله تعالى: ((فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ)) و ذلك لمن ليس هو مقيم بمكه و لا من أهل مكه، أما أهل مكه و

من كان حول مكه على ثمانيه و أربعين ميلا- فليست لهم متعه و إنما يفردون الحج لقوله تعالى: ((ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ)) و أما قوله تعالى: ((فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ)) فالرفث الجماع، و الفسوق الكذب، و الجدال الخصومه، و هى قول «لا- و الله و بلى و الله» و قوله تعالى: ((فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا)) قال: كانت العرب إذا وقفوا بالمشعر يتفاخرون بآبائهم فيقولون: لا و أبيك لا و أبى و أمر الله أن يقولوا لا و الله و بلى و الله» (١).

قوله تعالى: ((إِنَّ الصُّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ)) (٢).

ص: ٣٥٤

١- . تفسير القمى، ج ١ ص ٧٨.

٢- . بقره / ١٥٨.

قال القمى رحمه الله: «و قوله ((إِنَّ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا)) فَإِنْ قَرِيشًا كَانَتْ وَضَعَتْ أَصْنَامَهُمْ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ كَانُوا يَتَمَسَّحُونَ بِهَا إِذَا سَعَوْا فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، مَا كَانَ فِي غَزَاةِ الْحُدَيْبِيَّةِ وَ صَدَهُ عَنِ الْبَيْتِ وَ شَرَطُوا لَهُ أَنْ يَخْلُوا لَهُ الْبَيْتَ فِي عَامٍ قَابِلٍ حَتَّى يَقْضَى عَمْرَتَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ يَخْرُجُ عَنْهَا فَلَمَّا كَانَ عَمْرُهُ الْقَضَاءِ فِي سَنَةِ سَبْعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ دَخَلَ مَكَّةَ وَ قَالَ لِقَرِيشٍ: ارْفَعُوا أَصْنَامَكُمْ مِنْ بَيْنِ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ حَتَّى أَسْعَى، فَرَفَعُوهَا فَسَعَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ قَدْ رَفَعَتْ الْأَصْنَامَ، وَ بَقِيَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ يَطْفِئْ فَلَمَّا فَرَّغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنَ الطَّوَافِ رَدَّتْ قَرِيشُ الْأَصْنَامَ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ فَجَاءَ الرَّجُلَ الَّذِي لَمْ يَسْعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ: قَدْ رَدَّتْ قَرِيشُ الْأَصْنَامَ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ لَمْ أَسْعَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عِزَّ وَ جَلَّ: ((إِنَّ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا)) وَ الْأَصْنَامَ فِيهِمَا وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ((أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ)) قَالَ: كُلٌّ مِنْ قَدْ لَعَنَهُ اللَّهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ يَلْعَنُهُمْ. (١)

قوله تعالى: ((وَالْيَدِ نَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صِرَافًا فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «و قوله تعالى ((وَ مَنْ يُعْظَمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ)) قَالَ: تَعْظِيمُ الْبَدَنِ وَ جُودَتِهَا وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ((لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَى أَجَلٍ مُسَيَّمٍ)) قَالَ: الْبَدَنُ يَرْكَبُهَا الْمَحْرَمُ مِنْ مَوْضِعِهِ الَّذِي يَحْرَمُ فِيهِ غَيْرُ مَضْرُوبِهَا وَ لَا مَعْنَفَ عَلَيْهَا وَ إِنْ كَانَ لَهَا لَبَنٌ يَشْرَبُ مِنْ لَبْنِهَا إِلَى يَوْمِ النَّحْرِ وَ هُوَ قَوْلُهُ

ص: ٣٥٥

١- . تفسير القمى، ج ١، ص ٧٣.

٢- . حج / ٣٦.

تعالى: ((فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ)) قال: تنحر قائمه ((فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا)) أى وقعت على الأرض ((فَكَلُوا مِنْهَا وَ أَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ)) قال: القانع الذى يسأل فيعطيه، و المعتز الذى يعتريك فلا يسأل و قوله تعالى: ((لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ)) أى لا يبلغ ما يتقرب به إلى الله و لا نحرها إذا لم يتق الله و إنما يتقبل الله نحرها من المتقين و قوله تعالى: ((لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ)) قال: التكبير أيام التشريق فى الصلاة بمنى فى عقيب خمس عشره صلاه و فى الأمصار عقيب عشر صلوات (١).

باب الجهاد

قوله تعالى: ((كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «و قوله ((كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَكُمْ)) نزلت بالمدينه و نسخت آيه ((كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ)) (٣) التى نزلت بمكه» (٤).

قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئسَ المصير)) (٥).

قال القمى رحمه الله: «و قوله ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ)) قال: انما نزلت ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ)) لان النبى صلى الله عليه وآله و السلم لم يجاهد المنافقين بالسيف قال: حدثنى ابى عن ابن ابى عمير عن ابى بصير عن ابى جعفر عليه السلام قال: جاهد الكفار و المنافقين بالزام الفرائض» (٦).

ص: ٣٥٦

١- . التفسير القمى، ج ١، ص ٥٩.

٢- . بقره / ٢١٦.

٣- . نساء / ٧٧.

٤- . تفسير قمى، ج ١، ص ٨٠.

٥- . توبه / ٧٣.

٦- . تفسير القمى، ج ١، ص ٣٠٠.

قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ)) (١).

قال القمي رحمه الله: «قال يجب على كل قوم ان يقاتلوا الذين من يليهم ممن يقرب من بلادهم من الكفار و لا يجوزوا ذلك الموضع و الغلظه اى غلظوا لهم القول و القتل» (٢).

قوله تعالى: ((قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا

حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ)) (٣).

قال القمي رحمه الله: «قوله ((قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...)) _ الى اخر آيه _ حدثنا محمد بن عمير و قال: حدثني إبراهيم بن مهزيار عن أخيه على بن مهزيار عن إسماعيل بن سهل عن حماد بن عيسى عن حريز عن زراره قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما حد الجزية على أهل الكتاب و هل عليهم فى ذلك شىء يوصف لا ينبغي أن يجوز إلى غيره؟ فقال: ذلك إلى الإمام يأخذ من كل إنسان منهم ما شاء على قدر ماله ما يطيق إنما هم قوم فدوا أنفسهم من أن يستعبدوا أو يقتلوا فالجزية تؤخذ منهم ما يطيقون له أن يؤخذ منهم بها حتى يسلموا فإن الله قال: ((حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ)) [قلت] و كيف يكون صاغرا و هو لا يكثرث لما يؤخذ منه [قال] لا حتى يجد ذلًا لما أخذ منه فيتألم لذلك فيسلم» (٤).

ص: ٣٥٧

١- . توبه / ١٢٣.

٢- . التفسير القمي، ج ١، ص ٣٠٧.

٣- . توبه / ٢٩.

٤- . تفسير القمي، ج ١، ص ٢٨٨.

قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ)) (١).

قال القمي رحمه الله: «كان الحكم في أول النبوه في أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أن الرجل الواحد وجب عليه أن يقاتل عشره من الكفار، فإن هرب منهم فهو الفار من الزحف و المائة يقاتلون ألفاً ثم علم الله أن فيهم ضعفاً لا يقدر على ذلك فأنزل الله تعالى: ((الآن حَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ)) ففرض الله عليهم أن يقاتل رجل من المؤمنين رجلين من الكفار فإن فر منهما فهو الفار من الزحف، فإن كانوا ثلاثة من الكفار و واحد من المسلمين ففر المسلم منهم فليس هو الفار من الزحف» (٢).

قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مَهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مِمَّا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يُحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)) (٣).

ص: ٣٥٨

١- . انفال / ٦٥.

٢- . التفسير القمي، ج ١، ص ٢٧٨.

٣- . ممتحنه / ١٠.

وقال على بن ابراهيم: «إذا لحقت امرأه من المشركين بالمسلمين تمتحن بأن تحلف بالله أنه لم يحملها على اللحوق بالمسلمين بغضها لزوجها الكافر ولا حبها لأحد من المسلمين وإنما حملها على ذلك الإسلام، وإذا حلفت على ذلك

قبل إسلامها. ثم قال الله عز وجل: ((فَمَنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأِهِنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ آتَوْهُنَّ مَا أَنْفَقُوا)) يعني يرد المسلم على زوجها الكافر صداقها ثم يتزوجها المسلم وهو قوله: ((وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ)) (١).

باب النكاح والطلاق

قوله تعالى: ((الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «ثم حرم الله عز وجل نكاح الزواني فقال: ((الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)) وهو رد على من يستحل التمتع بالزواني والتزويج بهن وهن المشهورات المعروفات فى الدنيا لا يقدر الرجل على تحصينهن، ونزلت هذه الآية فى نساء مكه كن مستعلنات بالزنا ساره و حنتمه و الرباب كن يغنين بهجاء رسول الله صلى الله عليه وآله فحرم الله نكاحهن، و جرت بعدهن فى النساء من أمثالهن (٣).

قوله تعالى: ((الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلْلٌ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرٍ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)) (٤).

ص: ٣٥٩

١- تفسير القمى، ج ٢، ص ٣٤٣.

٢- نور / ٣.

٣- تفسير القمى، ج ٢، ص ٧١.

٤- مائده / ٥.

قال القمى رحمه الله: «فقد احل الله نكاح اهل الكتاب بعد تحريمه فى قوله فى سورة البقره: ((وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَيْثُ يُؤْمِنَنَّ)) (١) وانما يحل نكاح اهل الكتاب الذين يؤدون الجزية على ما يجب فاما اذا كانوا فى دار الشرك و لم يؤدوا الجزية لم يحل مناكحتهم...» (٢).

قوله تعالى: ((الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)) (٣).

قال القمى رحمه الله: و قوله تعالى: ((الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ)) قال: فى الثالثه و هو طلاق السنه، حدثنى ابى عن ابى عبدالله عليه السلام: قال سألته عن طلاق السنه قال: هو أن يطلق الرجل المرأه على طهر من غير جماع بشهاده شاهدين عدلين ثم يتركها حتى تعتد ثلاثه قروء فإذا مضت ثلاثه قروء فقد بانت منه بواحد، و حلت للأزواج و كان زوجها خاطباً من الخطاب إن شاءت تزوجته و إن شاءت لم تفعل فإن تزوجها بمهر جديد كانت عنده بشتين باقيتين و مضت بواحد، فإن هو طلقها واحده على طهر بشهود ثم راجعها و واقعها ثم انتظر بشهاده شاهدين ثم تركها حتى تمضى أقرأؤها الثلاثه، فإذا مضت أقرأؤها الثلاثه قبل أن يراجعها فقد بانت منه بشتين و قد ملكت أمرها و حلت للأزواج و كان زوجها خاطباً من الخطاب فإن شاءت تزوجته و إن شاءت لم تفعل، و إن هو تزوجها تزويجاً جديداً بمهر جديد كانت عنده بواحد باقيه و قد مضت ثنتان فإن أراد أن يطلقها ص: ٣٦٠

١- . بقره / ٢٢١.

٢- . تفسير القمى، ج ١، ص ١٧١.

٣- . بقره / ٢٢٩.

طلاقاً لا- تحل له حتى تنكح زوجاً غيره تركها حتى إذا حاضت و طهرت أشهد على طلاقها تطليقه واحده، و لا تحل له حتى تنكح زوجا غيره(١).

فأما طلاق الرجعه، فإنه يدعها حتى تحيض و تطهر ثم يطلقها بشهادة شاهدين ثم يراجعها و يواقعها ثم ينتظر بها الطهر، فإن حاضت و طهرت أشهد شاهدين على تطليقه أخرى ثم يراجعها و يواقعها ثم ينتظر بها الطهر فإن حاضت و طهرت أشهد شاهدين على التطليقه الثالثه كل تطليقه على طهر بمراجعته، و لا تحل له حتى تنكح زوجاً غيره و عليها أن تعتد ثلاثه أقرؤ من يوم طلقها التطليقه الثالثه لدنس النكاح، و هما يتوارثان ما دامت في العده... قوله ((الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِخْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ)) فان هذه الايه نزلت في الخلع، عن ابى عبدالله عليه السلام قال: الخلع لا- يكون الا- ان تقول المرأه لزوجهها لا ابرلك قسماً و لأخرجن بغير اذنك و لأوطنين فراشك غيرك و لا- اغتسل لك من جنبه، او تقول: لا- أطيع لك أمراً او تطلقنى، فاذا قالت ذلك فقد حل له ان ياخذ منها جميع ما اعطاها و كل ما قدر عليه مما تعطيه من مالها، فاذا تراضياً على ذلك طلقها على طهر بشهود فقد بانت منه بواحد... و قال لا رجعه للزوج على المختلعه و لا المبادره الا ان يبدوا للمرأه فيرد عليها ما اخذ منها(٢).

ص: ٣٦١

١- . تفسير قمى، ج ١، ص ٨٣.

٢- . تفسير قمى، ج ١، ص ٨٣-٨٤.

قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ

خَيْرًا كَثِيرًا)) (١).

قال القمي رحمه الله: «و قوله: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ)) قال لا يحل للرجل اذا نكح امرأه و لم يردها و كرهها ان لا يطلقها اذا لم يجبر عليها و يعضلها اي يحبسها و يقول: لها حتى تؤدي ما اخذت متى فترى الله عن ذلك ((إلا- أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ)) و هو ما وضعناه في الخلع فان قالت له ما تقول المختلعه، يجوز له ان يأخذ منها ما اعطاها و ما فضل. و في روايه ابى الجارود عن ابى جعفر عليه السلام فى قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا)) قال: فإنه كان فى الجاهليه فى أول ما أسلموا من قبائل العرب إذا مات حميم الرجل و له امرأه ألقى الرجل ثوبه عليها فورث نكاحها بصدق حميمه الذى كان أصدقها فكان يرث نكاحها كما يرث ماله، فلما مات أبو قيس بن الأسلب ألقى محصن بن أبى قيس ثوبه على امرأه أبيه و هى كبيته بنت معمر بن معبد فورث نكاحها ثم تركها لا يدخل بها و لا ينفق عليها فأنت رسول الله صلى الله عليه وآله فقالت: يا رسول الله مات أبو قيس بن الأسلب فورث ابنه محصن نكاحى، فلا يدخل على و لا ينفق على و لا يخلى سبيلى فألحق بأهلى، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ارجعى إلى بيتك فإن يحدث الله فى شأنك شيئاً أعلمتك به، فنزل: ((وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا)) فلحقت بأهلها و كانت نساء فى المدينه قد ورث نكاحهن كما ورث نكاح كبيته غير انه ورثهن عن الابناء، فانزل الله: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا...)) (٢).

قوله تعالى: ((وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا)) (٣).

ص: ٣٤٢

١- . نساء / ١٩.

٢- . تفسير القمي، ج ١، ص ١٤٢.

٣- . نساء / ٢٢.

قال علي بن ابراهيم «في قوله: ((وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ)) فإن العرب كانوا ينكحون نساء آبائهم فكان إذا كان للرجل أولاد كثيره و له أهل و لم تكن أمهم، أدعى كل واحد فيها فحرم الله مناكحتهم و له أهل ثم قال: ((حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ)) الآية فإن هذه المحرمات بنفسها هي محرمه و ما فوقها إلى أقصاها و كذلك البنت و الأخت، و أما التي هي محرمه بنفسها و بنتها حلال فالعمه و الخاله هي محرمه بنفسها و بنتها حلال و أمهات النساء أمها محرمه و

بنتها حلال إذا ماتت ابنتها الأولى التي هي امرأته أو طلقها» (١).

و أما قوله تعالى: ((وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمْ)) فالخوارج زعمت أن الرجل إذا كانت لأهله بنت و لم يربها و لم تكن في حجره حلت له لقول الله تعالى: ((و... اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ)) قال الصادق عليه السلام: لا تحل له ((وَخَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْنَابِكُمْ)) يعني امرأه الولد، و قوله: ((وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ)) يعني أمه الرجل إذا كان قد زوجها من عبده ثم أراد نكاحها فرق بينهما و استبرأ رحمها بحيضه أو حيضتين فإذا استبرأ رحمها حل له أن ينكحها و قوله ((كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ)) يعني حجه الله عليكم فيما يقول: ((وَأَحْلَلْ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَنَاتٍ بَيْنَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ)) يعني يتزوج بمحصنه غير زانية مسافحه، قوله (فمن استمتعتم به منهن) قال الصادق عليه السلام: ((فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ - إِلَى أَجْلِ مَسْمَى - فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً)) قال الصادق عليه السلام: فهذه الآية دليل على المتعه

ص: ٣٤٣

وقوله: ((وَمَنْ لَمْ يَسْتِطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ)) قال: و من لم يستطع انينكح الحره فالإماء، بإذن اصحابهن ((وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ الْمُحْصَنَاتِ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ)) قال: غير خديعه و لافسق و لا فجور و قوله تعالى: ((وَلَا تُنكِحُوا الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ)) أى لا يتخذها صديقه و قوله تعالى: ((فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ - مَبِيئَةٍ - فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ)) يعنى به العيب و الإمام إذا زنيا ضربا نصف الحد، فمن عاد فمثل ذلك حتى يفعلوا ذلك ثمانى مرات ففى الثامنه يقتلون^(١).

قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا))^(٢).

قال القمى رحمه الله: (و اما قوله: ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ)) قال: المخاطبه للنبي صلى الله عليه وآله و المعنى للناس، و هو ما قال الصادق عليه السلام: إن الله بعث نبيه صلى الله عليه وآله بإياك أعنى و اسمعى يا جاره. و عن الصادق عليه السلام فى قوله: ((فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ)) و العده الطهر من الحيض ((وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ)) و ذلك أن تدعها حتى تحيض و هو قوله: ((و اللاتى يئس من المحيض من نساءكم ان ارتبتم فعدتهن ثلاثه اشهر و اللاتى لم يحضن)) فعدتهن ايضاً ثلاثه اشهر (و اولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن) و اما قوله ((و ان كن

ص: ٣٦٤

١- . تفسير القمى، ج ١، ص ١٤٣ و ١٤٤.

٢- . طلاق / ١.

اولات حمل فانفقوا عليهن حتى يرضعن حملهن فان ارضعن لكم فاتوهن اجورهن _ الى قوله _ و ان تعاسرتم)) يقول: ان ترضى المرأة فترضع الولد و ان لم يرض الرجل ان يكون ولدها عندها يقول (فسترصع له اخرى لينفق ذوسعه من سعته و من قدر عليه رزقه فلينفق مما اتاه الله) و قال على بن ابراهيم «فى قوله تعالى: ((وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ وَ تَلْمِذِكُمْ حُدُودُ اللَّهِ)) قال: لا يحل لرجل أن يخرج امرأته إذا طلقها و كان له عليها رجعه من بيته و هى أيضا لا يحل لها أن تخرج من بيته ((إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ)) و معنى الفاحشه أن تزنى أو تشرف على الرجال و من الفاحشه أيضا السلاطه. على زوجها فإن فعلت شيئا من ذلك حل له أن يخرجها قوله تعالى: ((لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا)) قال: لعله أن يبدو لزوجها فى الطلاق فيراجعها قوله تعالى: ((فَإِذَا بَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ)) يعنى إذا انقضت عدتها إما أن يراجعها و إما أن يفارقها يطلقها و يمتعها على الموسع قدره و على المقتر قدره. قوله تعالى: ((وَ أَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ)) معطوف على قوله تعالى: ((إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ _ الى قوله _ وَ أَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ)) قوله تعالى: ((وَ أَوْلَاتِ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ)) قال: المطلقة الحامل أجلها أن تضع ما فى بطنها إن وضعت يوم طلقها تتزوج إذا طهرت و إن لم تضع ما فى بطنها إلى تسعه أشهر لم تبرأ إلى أن تضع. قوله تعالى: ((أَسَىٰ كُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَيَكُنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ)) قال: المطلقة التى للزوج عليها رجعه لها عليه سكنى و نفقه ما دامت فى العده، فإن كانت حاملا ينفق عليها حتى تضع حملها» (١).

قوله تعالى: ((وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسِيئَ تَعْفُونَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)) (٢).

ص: ٣٤٥

١- . تفسير القمى، ج ٢، ص ٣٥٧-٣٥٨.

٢- . نور / ٦٠.

قال القمى رحمه الله: «(و القواعد من النساء الاتى لا يرجون نكاحاً فليس عليهن جناح ان يضعن ثيابهن غير متبرجت بزنيه)) قال: نزلت فى العجائز الاتى قد يئسن من المحيض و التزويج ان يضعن الثياب، ثم قال: ((وَأَنْ يَسْتَتِفْنَ خَيْرَ لِهِنَّ)) اى لا يظهرن للرجال» (١).

قوله تعالى: ((وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «و قوله تعالى: ((وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا)) قال: اذا طلقها لا يجوز له ان يراجعها ان لم يردھا فيضربها و هو قوله تعالى: ((وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا)) اى لا تحبسوهن و اما قوله تعالى: ((وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا)) قال: اذا طلقها لا يجوز له أن يراجعها إن لم يردھا فيضرب بها و هو قوله تعالى: ((وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا)) اى لا تحبسوهن و أما قوله تعالى: ((وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ)) يعنى إذا رضيت المرأة بالتزويج الحلال و قوله تعالى: ((وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْفِقَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ)) يعنى إذا مات الرجل و ترك ولداً رضيعاً لا ينبغى للوارث أن يضر بنفقة المولود، بل ينبغى له أن يحزى عليه بالمعروف و قوله ص: ٣٦٦

١- . تفسير القمى، ج ٢، ص ٨٤.

٢- . بقره / ٢٣١.

تعالى: ((لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ)) فانه حدثنى ابى... عن ابى عبدالله عليه السلام قال: لا ينبغي للرجل أن يمتنع من جماع المرأة فيضار بها إذا كان لها ولد مرضع، ويقول لها لا أقربك فإنى أخاف عليك الحيل فتقتلين ولدى و كذا المرأة لا يحل لها أن تمتنع عن الرجل، فتقول إنى أخاف أن أحبل فأقتل ولدى فهذه المضاره فى الجماع على الرجل و المرأة...»

و قوله تعالى: ((وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ)) لا تضار المرأة التى لها ولد و قد توفى زوجها فلا يحل للوارث أن يضار أم الولد فى النفقه فيضيق عليها، و قوله تعالى: ((فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا)) يعنى إذا اصطلحت الأم و الوارث فيقول خذى الولد و اذهبى به حيث شئت. و قوله تعالى: ((وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ)) فهو أن يقول الرجل للمرأة فى العده إذا توفى عنها زوجها لا تحدثى حدثاً و لا تصرح لها النكاح و الترويح، فنهى الله عز و جل عن ذلك و السر فى النكاح، و قال: ((لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا)) و قال: من السر أيضا أن يقول الرجل فى عده المرأة للمرأة موعداك بيت فلان و قوله: ((وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ)) أى تعتد و تبلغ الذى فى الكتاب أجله أربعة أشهر و عشرأ و

أما قوله تعالى: ((لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً)) فهو أن يطلق الرجل المرأة التي قد تزوجها ولم يدخل بها ولم يسم لها صداقاً، فعليه، إذا طلقها أن يمتعها على قدر حاله كما قال الله عز وجل: ((عَلَى الْمُوسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ)) فالموسع يمتع بالأمة والدراهم والثوب على قدر سعته والمقتير يمتع بالخمير وما يقدر

عليه، وإن تزوج بها وقد سمي لها الصداق ولم يدخل بها فعليه نصف المهر قوله تعالى: ((إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُمْدَةُ النِّكَاحِ)) وهو الولي والأب، ولا يعفوان إلا بأمرها وهو قوله تعالى: ((وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُمْدَةُ النِّكَاحِ)) وتتزوج من ساعتها ولا عده عليها والعده على اثنين وعشرين وجهاً^(١).

قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا))^(٢).

قال القمي رحمه الله: «أما قوله ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا)) وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَخْرَجَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا)) فإنه كان سبب نزولها أنه لما رجع رسول الله صلى الله عليه وآله من غزاه خيبر وأصاب كنز آل أبي الحقيق، قلن أزواجه أعطنا ما أصبت، فقال لهن رسول الله صلى الله عليه وآله: قسمته بين المسلمين على ما أمر الله فغضبن من ذلك وقلن لعلك ترى أنك إن طلقنا أن لا نجد الأكفاء من قومنا يتزوجونا، فأنف الله لرسوله فأمره أن يعتزلهن، فاعتزلهن رسول الله صلى الله عليه وآله: في مشربه أم إبراهيم تسعة وعشرين يوماً، حتى حضن وطهرن ثم أنزل الله هذه الآيه وهي آيه التخيير فقال: ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ -إِلَى قَوْلِهِ- أَجْرًا عَظِيمًا)) فقامت أم سلمة وهي أول من قامت وقالت: قد اخترت الله ورسوله فقمين كلهن فعانقنه وقلن مثل ذلك، فأنزل الله تعالى: ((تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ))^(٣).

قال الصادق عليه السلام: من آوى فقد نكح ومن أرجى فقد طلق وقوله ((تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ)) مع هذه الآيه ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ)).. الخ وقد اخترت عنها في التأليف.

ص: ٣٦٨

١- تفسير القمي، ج ١، ص ٨٤-٨٦.

٢- احزاب / ٢٨.

٣- تفسير القمي، ج ٢، ص ١٦٧.

ثم خاطب الله عز وجل نساء نبيه فقال: ((يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشه مبينه يضاعف لها العذاب ضعفين _ الى قوله _ نؤتها اجرها مرتين واعتدنا لها رزقاً كريماً)) وفي روايه ابى الجارود عن ابى جعفر عليه السلام قال: اجرها مرتين و العذاب ضعفين، كل هذا فى الاخره حيث يكون الاجريكون العذاب.

قال: سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل ((يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشه مبينه يضاعف لها العذاب ضعفين)) قال: الفاحشه: الخروج بالسيف. (١)

قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ وَاللَّاتِي هَرَجْنَ مَعِكَ وَامْرَأَهُ مَوْلَاهُ إِذَا وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)) (٢)

قال القمى رحمه الله: «خاطب الله نبيه صلى الله عليه وآله فقال: ((يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ)) يعنى من الغنيمه ((و بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ عَمِّكَ إِلَى قَوْلِهِ وَ امْرَأَهُ مَوْلَاهُ إِذَا وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ)) فإنه كان سبب نزولها أن امرأه من الأنصار أتت رسول الله صلى الله عليه وآله وقد تهيأت و تزينت فقالت: يا رسول الله صلى الله عليه وآله هل لك فى حاجه؟ فقد وهبت نفسى لك، فقالت لها عائشه: قبحك الله ما أنهمك للرجال؟ فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: مه يا عائشه فإنها رغبت فى رسول الله صلى الله عليه وآله إذ زهدتن فيه ثم قال: رحمك الله و رحمكم الله يا معاشر الأنصار نصرنى رجالكم و رغبت فى نساؤكم ارجعى رحمك الله فإنى أنتظر أمر الله فأنزل الله تعالى: ((وَ امْرَأَهُ مَوْلَاهُ إِذَا وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ)) فلا تحل الهبه إلا لرسول الله صلى الله عليه وآله (٣).

ص: ٣٦٩

١- . همان.

٢- . احزاب / ٥٠.

٣- . تفسير قمى، ج ٢، ص ١٦٩.

قوله تعالى: ((وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَبُعُوكتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكِ إِنْ أَرَادُوا إِصْلاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ)) (١).

قال القمى رحمه الله «و قوله تعالى: ((وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ)) قال: و المطلقه تعتد ثلاثة قروء إن كانت تحيض
قوله تعالى: ((وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ)) قال: لا يحل للمرأة أن تكتم
حملها، أو حيضها أو طهرها، وقد فرض الله على النساء ثلاثة أشياء الطهر و الحيض و الحبل و قوله تعالى: ((وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ
دَرَجَةٌ)) قال: حق الرجال على النساء أفضل من حق النساء على الرجال» (٢).

باب الظهار

قوله تعالى: ((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي

زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ)) (٣).

قال القمى رحمه الله: «كان سبب نزول هذه السوره أنه أول من ظاهر فى الإسلام كان رجلا يقال له أوس ص: ٣٧٠

١- . بقره / ٢٢٨.

٢- . تفسير قمى، ج ١، ص ٨٢.

٣- . مجادله / ١.

بن الصامت من الأنصار و كان شيخاً كبيراً فغضب على أهله يوماً فقال لها أنت عليّ كظهر أمي، ثم ندم على ذلك، قال و كان الرجل في الجاهلية إذا قال لأهله أنت عليّ كظهر أمي حرمت عليه آخر الأبد، و قال أوس لأهله يا خوله إنا كنا نحرم هذا في الجاهلية و قد آتانا الله الإسلام فاذهبي إلى رسول الله صلى الله عليه و آله فسليه عن ذلك، فأنت خوله رسول الله صلى الله عليه و آله فقالت بأبي أنت و أمي يا رسول الله إن أوس بن الصامت هو زوجي و أبو ولدي و ابن عمي فقال لي أنت عليّ كظهر أمي و كنا نحرم ذلك في الجاهلية و قد آتانا الله بالإسلام بك»(١).

حدثنا محمد بن أبي عبد الله عن الحسن بن محبوب عن أبي ولاد عن حمران عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن امرأه من المسلمات أتت النبي صلى الله عليه و آله، فقالت يا رسول الله إن فلانا زوجي و قد نثرت له بطنى و أعنته على دنياه و آخرته و لم ير منى مكروها أشكوه إليك، فقال فيم تشكينه قالت إنه قال أنت على حرام كظهر أمي و قد أخرجني من منزلي فانظر في أمري، فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله ما أنزل الله تبارك و تعالى عليّ كتابا أفضى فيه بينك و بين زوجك و أنا أكره أن أكون من المتكلفين فجعلت تبكي و تشتكى ما بها إلى الله عز و جل و إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و انصرفت، قال فسمع الله تبارك و تعالى مجادلتها لرسول الله صلى الله عليه و آله في زوجها و ما شكت إليه و أنزل الله في ذلك قرآناً ((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا- إِلَى قَوْلِهِ- وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ غَفُورٌ)) قال: فبعث رسول الله صلى الله عليه و آله إلى المرأة فأنته فقال لها جئيني بزواجك،

ص: ٣٧١

فأتت به فقال: له أقلت لامرأتك هذه أنت عليّ حرام كظهر أمي فقال قد قلت لها ذلك، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله قد أنزل الله تبارك و تعالى فيك و في امرأتك قرآنا و قرأ ((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ - إِلَى قَوْلِهِ - وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ)) فضم إليك امرأتك فإنك قد قلت منكرا من القول و زورا و قد عفا الله عنك و غفر لك و لا تعد قال فانصرف الرجل و هو نادم على ما قال لامرأته و كره الله عزوجل ذلك للمؤمنين بعد و أنزل الله تعالى ((الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا)) يعنى لما قال الرجل لامرأته أنت عليّ كظهر أمي، قال فمن قالها بعد ما عفا الله و غفر للرجل الأول فإن عليه ((فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا)) يعنى مجامعتهما ((ذَلِكُمْ تُوَعُّظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصَةَ يَوْمِ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ يَعْنِي مِنْ قَبْلِ أَنْ

يَتَمَاسًا فَمَنْ لَمْ يَسْطِغْ فِإِطْعَامِ سِتِّينَ مِسْكِينًا)) قال فجعل الله عقوبه من ظاهر بعد النهي هذا قال: ((ذَلِكَ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَلَمَّكَ حُدُودُ اللَّهِ)) قال هذا حد الظهر قال حمران قال أبو جعفر عليه السلام و لا يكون ظهار فى يمين و لا فى إضرار و لا فى غضب و لا يكون ظهار إلا على طهر من غير جماع بشهادة شاهدين مسلمين» (١).

باب الإيلاء

قوله تعالى: ((لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «فإنه حدثنى أبى عن صفوان بن مسكان عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام قال: الإيلاء هو أن يحلف الرجل على امرأته ألا - يجامعها فإن صبرت عليه فلها أن تصبر، فإن رفعته إلى الإمام أنظره أربعة أشهر ثم يقول له بعد ذلك إما أن ترجع إلى المناكحة و إما أن تطلق و إلا حبستك أبداً، و روى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه بنى حظيره من قصب و جعل فيها رجل آلى من امرأته بعد أربعة أشهر و قال له إما ترجع إلى المناكحة أو أن تطلق و إلا - أحرقت عليك الحظيره» (٣).

ص: ٣٧٢

١- . تفسير القمى، ج ٢، ص ٣٣٣-٣٣٤.

٢- . بقره / ٢٢٦.

٣- . تفسير القمى، ج ١، ص ٨٢.

قوله تعالى: ((وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ)) (١).

قال القمي رحمه الله: «فانها نزلت في اللعان و كان سبب ذلك أنه لما رجع رسول الله صلى الله عليه وآله من غزوه تبوك جاءه عويمر بن ساعده العجلاني و كان من الأنصار فقال: يا رسول الله: إن امرأتى زنى بها شريك بن السمحا و هى منه حامل فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وآله فأعاد عليه القول، فأعرض عنه حتى فعل ذلك أربع مرات، فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله منزله فنزلت عليه آية اللعان، فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله بالناس العصر و قال: لعويمر اثنتى بأهلك فقد أنزل الله فيكما قرآناً، فجاء إليها، فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله يدعوك و كانت فى شرف من قومها فجاء معها جماعه

فلما دخلت المسجد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعويمر تقدماً إلى المنبر و التعنا، قال: فكيف أصنع فقال تقدم و قل أشهد بالله إنى إذا لمن الصادقين فيما رميتها به، قال فتقدم و قالها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أعدها فأعادها ثم قال أعدها حتى فعل ذلك أربع مرات، فقال: ((له فى الخامسة عليك لعنه الله إن كنت من الكاذبين)) فيما رميتها به فقال ((وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ)) فيما رماها به ثم قال: رسول الله صلى الله عليه وآله أن اللعنه لموجه إن كنت كاذباً ثم قال له تفتح فتحنى عنه، ثم قال لزوجه تشهدين كما شهد و إلا أقمت عليك حد الله، فنظرت فى وجوه قومها فقالت: لا أسود هذه الوجوه فى هذه العشي، فتقدمت إلى المنبر و

ص: ٣٧٣

قالت: أشهد بالله أن عويمر بن ساعده من الكاذبين فيما رمانى به، فقال: لها رسول الله صلى الله عليه وآله أعيدتها فأعادتها حتى أعادتها أربع مرات فقال: لها رسول الله صلى الله عليه وآله العنى نفسك فى الخامسة إن كان من الصادقين فيما رماك به فقالت: فى ((الخامسة أن غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ)) فيما رمانى به فقال: لها رسول الله صلى الله عليه وآله ويلك ويلك أنها موجه إن كنت كاذبه ثم قال: رسول الله صلى الله عليه وآله لزوجها: اذهب فلا تحل لك أبدا قال: يا رسول الله فما لى الذى أعطيتها قال: إن كنت كاذبا فهو أبعد لك منه و إن كنت صادقا فهو لها بما استحلتت من فرجها»(١).

باب الأُطعمه و الأُشربه

قوله تعالى: ((وَابْتُلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمِنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسُدِّعْهُ وَمِنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «من كان فى يده مال اليتامى فلا يجوز له ان يعطيه حتى يبلغ النكاح فإذا احتلم وجب عليه الحدود و إقامه الفرائض و لا- يكون مضيعاً و لاشارب الخمر و لا زانياً فإذا انس منه الرشد دفع اليه الحال و اشهد عليه و ان كانوا لا يعلمون انه قد بلغ فإنه يمتحن بربح ابطه او نبت عانته فاذا كان ذلك فقد بلغ فيدفع اليه ماله اذا كان رشيداً و لا يجوز ان يحبس عليه ماله و يعلل انه لميكبر و قوله ((وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا...)) فان من كان فى يده مال يتيم و هو غنى فلا يحل له ان يأكل مال اليتيم و من كان فقيراً قد حبس نفسه على ماله فله ان يأكل المعروف»(٣).

ص: ٣٧٤

١- . تفسير القمى، ج ٢، ص ٧٣.

٢- . نساء / ٦.

٣- . تفسير القمى، ج ١، ص ١٣٩.

قوله تعالى: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ

تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا)) (١).

قال القمي رحمه الله: ((لا- تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ)) يعني الربا ((إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ)) يعني الشرى و البيع الحلال ((وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ)) قال: كان الرجل إذا خرج مع رسول الله صلى الله عليه وآله في الغزو يحمل على العدو وحده من غير أن يأمره رسول الله صلى الله عليه وآله فنهى الله ان يقتل نفسه من غير امر رسول الله صلى الله عليه وآله ((٢)).

قوله تعالى: ((حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمَيْتَرَدِّيَّةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسِقُ الْيَوْمِ يَكْفُرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوهُمْ وَ اَخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصِهِ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)) (٣).

قال القمي رحمه الله: «(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمَيْتَرَدِّيَّةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسِقُ)) فالميتة و الدم و لحم الخنزير معروف، ((وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ)) عنى ما ذبح للأصنام، ((وَ الْمُنْخَنِقَةُ)) فإن المجوس كانوا لا يأكلون الذبائح و يأكلون الميتة، و كانوا يخنقون البقر و الغنم فإذا ماتت أكلوها، ((وَ الْمُوقُودَةُ)) كانوا يشدون عينيها و أرجلها و يضربونها حتى تموت، فإذا ماتت أكلوها، ((وَ الْمَيْتَرَدِّيَّةُ)) كانوا يشدون عينيها و يلقونها من السطح، فإذا ماتت أكلوها، ((وَ النَّطِيحَةُ)) كانوا يتناطحون بالكباش فإذا مات ص: ٣٧٥

١- . نساء / ٢٩.

٢- . همان، ص ١٤٤.

٣- . مائده / ٣.

أحدهما أكلوه ((وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ)) فإنهم كانوا يأكلون ما يأكله الذئب والأسد و الدب فحرم الله ذلك، ((وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ)) كانوا يذبحون لبيوت النيران، و قريش كانوا يعبدون الشجر و الصخر فيذبحون لها، ((وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِسْقٌ)) قال كانوا يعمدون إلى الجزور فيجزونه عشره أجزاء ثم يجتمعون عليه فيخرجون السهام و يدفعونها إلى رجل، و السهام عشره سبعة لها أنصباء و ثلاثة لأنصباء لها، فالتى لها أنصباء، الغذ، و التوأم، و المسبل، و النفس، و الحلس و الرقيب، و المعلى، فالغذ له سهم و التوأم له سهمان و المسبل له ثلاثة أسهم و النفس له أربعة أسهم و الحلس له خمسة أسهم و الرقيب له ستة أسهم و المعلى له سبعة أسهم، و التى لا أنصباء لها السفح و المنيح و الوغد، و ثمن الجزور على من لم يخرج له الأنصباء شيئاً، و هو القمار فحرمه الله عز و جل...»(١).

و اما قوله تعالى: ((فمن اضطر في مخمصة غير متجانف لإثم)) فهو رخصه للمضطر ان يأكل الميتة و الدم و لحم الخنزير ((والمخمصة)) الجوع و فى روايه ابى الجارود عن ابى جعفر عليه السلام فى قوله تعالى: ((غير متجانف لإثم)) قال: يقول غير متعهد لإثم و قال على بن ابراهيم «فى قوله تعالى: غير متجانف لإثم اى غير مائل فى الاثم فلا يأكل الميتة اذا اضطر اليها اذا كان فى سفر غير حق و كذلك ان كان فى قطع الطريق او ظلم او جور»(٢).

قوله تعالى: ((يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ)) (٣).

ص: ٣٧٤

١- . تفسير قمى، ج ١، ص ١٧٠.

٢- . تفسير قمى، ج ١، ص ١٧٠.

٣- . مائده / ٤.

قال القمي رحمه الله «في قوله تعالى: ((يسألونك ماذا... هو)) وهو صيد الكلاب المعلمه خاصه أحله الله إذا أدركته و قتلته لقوله تعالى: ((فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْتُمْ عَلَيْكُمْ)) عن ابي عبد الله عليه السلام: سألته عن صيد البزاه و الصقور و الفهود و الكلاب قال: لا تأكلوا الا- ما ذكيتم الا- الكلاب قلت: فان قتله قال كل فان الله يقول تعالى: ((و ما علمتم من الجوارح مكلبين تعلموتهن مما علمكم الله فكلوا مما اسكن عليهم)) ثم قال عليه السلام: كل شئ من السباع تمسك الصيد على نفسها الكلاب المعلمه فانها تمسك على صاحبها قال: اذا ارسلت الكلب المعلم فاذكروا اسم الله عليه فهو ذكاته و قوله تعالى: ((اليوم احل لكم الطيبات و طعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم)) قال: عنى يطعمهم الحبوب و الفاكهه غير الذبائح التي يذبونها فانهم لا يذكرون اسم الله على ذبائحهم ثم قال: و الله ما استحلوا ذبائحكم فكيف تستحلون ذبائحهم» (١).

قوله تعالى: ((وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ لِيَحْبِطُوا عَلَيْكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ)) (٢).

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ((و لا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه)) قال: من الذبائح اليهود و النصرى و ما يذبح على غير الاسلام» (٣).

قوله تعالى: ((قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِشْقًا أَوْ هَلًّا لغيرِ اللهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)) (٤).

ص: ٣٧٧

١- . تفسير القمي، ج ١، ص ١٧١.

٢- . انعام / ١٢١.

٣- . تفسير القمي، ج ١، ص ٢٢٢.

٤- . انعام / ١٤٥.

قال القمى رحمه الله: «و قد احتج قوم بهذه الآية: ((قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ)) فتأولوا هذه الآية. أنه ليس شىء محرماً إلا هذا، و أحلوا كل شىء من البهائم، القردة و الكلاب و السباع و الذئاب و الأسد و البغال و الحمير و الدواب، و زعموا أن ذلك كله حلال لقوله تعالى: ((قُلْ لَا- أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ)) و غلطوا فى هذا غلطا بيناً و إنما هذه الآية رد على ما أحلت العرب و حرمت، لأن العرب كانت تحلل على نفسها أشياء و فتحرم أشياء فحكى الله ذلك لنبىه صلى الله عليه وآله ما قالوا، فقال الله تعالى: ((وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا)) و محرم على أزواجنا، فكان إذا سقط الجنين حيا أكله الرجال و حرم على النساء، و إذا كان ميتا أكله الرجال و النساء، و قد مضى ذكره و هو قوله تعالى: ((وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا... إلخ)) (١).

قوله تعالى: ((وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «و قوله: ((وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ)) قال لا يجوز للرجل أن يخص نفسه بشىء من المأكل دون عياله» (٣).

ص: ٣٧٨

١- . تفسير قمى، ج ١، ص ٢٢٥.

٢- . نحل / ٢١.

٣- . تفسير قمى، ج ١، ص ٣٨٩.

قوله تعالى: ((كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ)) (١).

قال القمي رحمه الله: «فإنما هي منسوخة بقوله تعالى: ((يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثَى)) (٢) وقوله تعالى: ((فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ)) قال: الصادق عليه السلام: إذا أوصى الرجل بوصيه فلا يحل للوصى أن يغير وصيته بوصيها، بل يمضيها على ما أوصى، إلا أن يوصى بغير ما أمر الله فيعصى في الوصيه و يظلم فالموصى إليه جائز له أن يرده إلى الحق مثل رجل يكون له

ورثه فيجعل المال كله لبعض ورثته و يحرم بعضا فالوصى جائز له أن يرده إلى الحق و هو قوله ((جَنَفًا أَوْ إِثْمًا)) فالجنف الميل إلى بعض ورثته دون بعض و الإثم أن يأمر بعماره بيوت النيران و اتخاذ المسكر فيحل للوصى أن لا يعمل بشيء من ذلك» (٣).

باب الاولاد

قوله تعالى: ((وَابْتُلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَمِمَّنْ كَانَتْ غَنِيًّا فَلْيَسِّدْ تَعْفُفٌ وَمِمَّنْ كَانَتْ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا)) (٤).

قال القمي رحمه الله: «وَأما قوله تعالى: ((وَابْتُلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا))

ص: ٣٧٩

١- . بقره / ١٨٠.

٢- . نساء / ١١.

٣- . تفسير القمي، ج ١، ص ٧٤.

٤- . نساء / ٦.

قال: من كان فى يده مال اليتامى فلا يجوز له أن يعطيه حتى يبلغ النكاح، فإذا احتلم وجب عليه الحدود وإقامه الفرائض، ولا يكون مضيعاً ولا شارب خمر ولا زانياً، فإذا أنس منه الرشد دفع إليه المال وأشهد عليه وإن كانوا لا يعلمون أنه قد بلغ فإنه يمتحن بريح إبطه أو نبت عانته، فإذا كان ذلك فقد بلغ فيدفع إليه ماله إذا كان رشيداً، ولا يجوز أن يحبس عليه ماله ويعلل أنه لم يكبر وقوله تعالى: ((وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا)) فإن من كان فى يده مال يتيم وهو غنى فلا يحل له أن يأكل من مال اليتيم ومن كان فقيراً قد حبس نفسه على ماله فله أن يأكل بالمعروف»(١).

باب الارث

قوله تعالى: ((لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «فهى منسوخه بقوله تعالى: ((يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ))» (٣).

قوله تعالى: ((وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ

فَارزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا)) (٤).

قال القمى رحمه الله: «وقوله تعالى: ((وإذا حضر القسمة اولوا القربى...)) منسوخ بقوله تعالى: ((يوصيكم الله فى اولادكم))» (٥).

ص: ٣٨٠

١- تفسير القمى، ج ١، ص ١٤٠.

٢- نساء / ٧.

٣- تفسير قمى، ج ١، ص ١٤٠.

٤- نساء / ٨.

٥- تفسير قمى، ج ١، ص ١٤٠.

قوله تعالى: ((يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا)) (١).

قال القمي رحمه الله: «وقوله تعالى: ((يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ)) قال: إذا مات الرجل و ترك بنين و بنات فللذكر مثل حظ الأنثيين و قوله تعالى: ((فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ)) يعني إذا مات الرجل و ترك أبوين و ابنتين فللأبوين السدسان و للابنتين الثلثان، فإن كانت البنت واحدة فلها النصف و لأبويه لكل واحد منهما السدس، و بقي سهم يقسم على خمسة أسهم فما أصاب ثلاث أسهم فللبنت و ما أصاب اثنتين فللأبوين، و قوله تعالى: ((فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَّرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ)) يعني إذا ترك أبوين فللأم الثلث و للأب الثلثان ((مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ)) أي لا تكون الوصيه على المضاره يعني بولده» (٢).

ثم قال للرجال: ((و لكم نصف ما ترك ازواجكم)) فإذا ماتت المرأة فلزوجها النصف إذا لم يكن لها ولد فإن كان لها ولد فلزوجها الربع و للمرأة إذا مات زوجها و لم يكن له ولد فلها الربع و إن كان له ولد فلها الثمن» (٣).

و قوله تعالى: ((وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورِثُ كَالْمَلَائِكَةِ أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ)) فهذه كلاله الأم، و هي الإخوه و الأخوات من الأم فإن كانوا أكثر من ذلك فهم يأخذون الثلث،

ص: ٣٨١

١- . نساء / ١١.

٢- . تفسير قمي، ج ١، ص ١١٤.

٣- . تفسير قمي، ج ١، ص ١٤١.

فيقتسمون فيما بينهم بالسوية الذكر والأنثى فيه سواء، فإن كان للميت إخوه و أخوات من قبل الأب و الأم أو من قبل الأب وحده فلائمه السدس و للأب خمسة أسداس، فإن الإخوه و الأخوات من قبل الأب هم فى عيال الأب و يلزمه مؤنتهم فهم يحجبون الأم عن الثلث و لا يرثون»(١).

قوله تعالى: ((وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصَبَ بَيْنَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «قوله تعالى: ((وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ)) و كان الموارث فى الجاهلية على الاخوه لا على الرحم و كانوا يرثون الحليف و الموالى الذين اعتقوهم ثم نزل بعد ذلك ((وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)) (٣) نسحت هذه» (٤).

قوله تعالى: ((يَسِّرْ تَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَامِ إِنْ أَمْرٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)) (٥).

قال القمى رحمه الله: «و قوله تعالى: ((يَسِّرْ تَفْتُونَكَ، قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ _ الى _ فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثَيْنِ)) فانه حدثنى ابى... عن ابى جعفر عليه السلام قال: اذا مات الرجل و له اخت تاخذ نصف ما ترك من الميراث لها نصف الميراث بالايه كما تاخذ البنت لو كانت، و النصف الباقي يرد عليها بالرحم، اذا ص: ٣٨٢

١- . تفسير قمى، ج ١، ص ١٤٠-١٤١.

٢- . نساء / ٣٣.

٣- . انفال / ٧٥.

٤- . تفسير القمى، ج ١، ص ١٤٥.

٥- . نساء / ١٧٦.

لم يكن للميت وارث اقرب منها، فان كان موضع الاخت اخ اخذ الميراث كله بالايه لقول الله تعالى: ((وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ)) وان كانتا اختين اخذنا الثلثين بالايه و الثلث الباقي بالرحم و ان كانوا اخوه رجالاً و نساءً فللذكر مثل حظ الانثيين و ذلك كله اذا لم يكن للميت ولد او ابوان، او زوجه»(١).

قوله تعالى: ((إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرْتُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصِيرُ إِلَّا عَلَى قَوْمِ بَيْنِكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)) (٢).

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ((إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ)) فإن الحكم كان في أول النبوه، أن الموارث كانت على الأخوه لا على الولاده، فلما هاجر رسول الله صلى الله عليه وآله إلى المدينة، آخى بين المهاجرين و بين

الأنصار فكان إذا مات الرجل يرثه أخوه في الدين و يأخذ المال و كان ما ترك له دون ورثته، فلما كان بعد بدر أنزل الله تعالى: ((النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا)) (٣) فنسخت آيه الأخوه بقوله تعالى: ((أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ)) قوله تعالى: ((وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرْتُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصِيرُ إِلَّا عَلَى قَوْمِ بَيْنِكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ)) فإنها نزلت في الأعراب و ذلك أن رسول الله صلى الله عليه وآله ص: ٣٨٣

١- . تفسير القمي، ج ١، ص ١٦٧.

٢- . انفال / ٧.

٣- . احزاب / ٦.

صالحهم على أن يدعهم في ديارهم ولا يهاجروا إلى المدينة و على أنه إن أرادهم رسول الله صلى الله عليه وآله غزا بهم و ليس لهم في الغنيمه شىء و أوجبوا على النبي أنه إن أرادهم الأعراب من غيرهم أو دهاهم دهم من عدوهم أن ينصرهم إلا على قوم بينهم و بين الرسول عهد و ميثاق إلى مده»(١).

قوله تعالى: ((النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا)) (٢).

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ((النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ)) نزلت و هو أب لهم فلما جعله الله المؤمنين اولاد رسول الله صلى الله عليهم و آله و جعل رسول الله أباهم لمن لم يقدر أن يصون نفسه و لم يكن له مال و ليس له على نفسه ولايه فجعل الله تبارك و تعالى لنيبه صلى الله عليه وآله الولايه على المؤمنين من أنفسهم و قول رسول الله صلى الله عليه وآله بغدير خم: يا أيها الناس أ لست أولى بكم من أنفسكم قالوا بلى ثم أوجب لأمير المؤمنين عليه السلام ما أوجبه لنفسه عليهم من الولايه فقال: ألا من كنت مولاه فعلى مولاه فلما جعل الله النبي أبا للمؤمنين ألزمه مؤنتهم و تربيته أيتامهم فعند ذلك صعد رسول الله صلى الله عليه وآله المنبر فقال: من ترك مالاً فلورثته و من ترك ديناً أو ضياعاً فعلى فألزم الله نبيه للمؤمنين ما يلزمه الوالد و ألزم المؤمنين من الطاعه له ما يلزم الولد للوالد...»(٣).

ص: ٣٨٤

١- . تفسير القمي، ج ١، ص ٢٧٨.

٢- . احزاب / ٦.

٣- . تفسير القمي، ج ٢، ص ١٥١.

قوله تعالى: ((يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتْهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنِ آبَاؤُكُمْ

وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا)) (١).

قال القمى رحمه الله: «وقوله تعالى: ((يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ)) قال: اذا مات الرجل و ترك بنين و بنات فللذكر مثل حظ الانثيين و قوله تعالى: ((فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ)) يعنى اذا مات الرجل و ترك أبوين و إبتنتين فلأبوين السدسان و للابنتين الثلثان فان كانت البنت واحده فلها النصف و لابويه لكل واحد منهما السدس و بقى سهم يقسم على خمسه اسهم فما اصاب ثلاثه اسهم فللبنت و ما اصاب اثنين فللابوين و قوله تعالى: ((فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتْهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ)) يعنى اذا ترك أبوين فللأم الثلث و للأب الثلثان ((مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنِ)) اى لا تكون الوصيه على المضاره يعنى بولده» (٢).

باب القصاص

قوله تعالى: ((وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا)) (٣).

ص: ٣٨٥

١- . نساء / ١١.

٢- . تفسير القمى، ج ١، ص ١٤١.

٣- . نساء / صلى الله عليه و آله ٢.

قال القمى رحمه الله: «(إِلَّا خَطَأً)) أى لا- عمداً و لا خطأ و إلا فى موضع لا و ليست باستثناء» ((وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبِهِ مُؤْمِنَةٌ وَ دِيَةٌ مَسْلُومَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا)) يعنى يعفوا ثم قال الله تعالى: ((فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَادُوا لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبِهِ مُؤْمِنَةٌ)) و ليست له دية يعنى إذا قتل رجل من المؤمنين و هو نازل فى دار الحرب فلا دية للمقتول و على القاتل تحرير رقبه مؤمنه لقول رسول الله صلى الله عليه وآله لمن نزل دار الحرب فقد برئت الذمه ثم قال الله تعالى: ((وَ إِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةُ مَسْلُومَةٍ إِلَى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ)) يعنى إن كان المؤمن نازلاً فى دار الحرب، و بين أهل الشرك و بين الرسول صلى الله عليه وآله أو الإمام عليه السلام عهد و مده ثم قتل ذلك المؤمن و هو بينهم فعلى القاتل دية مسلمه إلى أهله و تحرير رقبه مؤمنه و قوله تعالى: ((فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا)) (١).

قوله تعالى: ((وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا)) (٢).

قال القمى رحمه الله: «(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا)) قال: من قتل مؤمناً على دينه لمتقبل توبته، و من قتل نبياً أو وصى نبي فلا توبه له لأنه لا يكون له مثله فيقاد به، و قد يكون الرجل بين المشركين و اليهود و النصارى يقتل رجلاً من المسلمين على أنه مسلم فإذا دخل فى الإسلام محاه الله عنه لقول رسول الله صلى الله عليه وآله: الاسلام يجب ما كان قبله أى يمحو، لأن أعظم الذنوب عند الله هو الشرك بالله فإذا قبلت توبته فى الشرك قبلت فيما سواه و أما قول الصادق عليه السلام: ليست له توبه فإنه عنى من قتل نبياً أو وصياً فليست له توبه فإنه لا يقاد أحد بالأنبياء إلا الأنبياء و بالأوصياء إلا الأوصياء و الأنبياء و الأوصياء لا تقتل بعضهم بعضاً و غير النبي و الوصى لا يكون مثل النبي و الوصى فيقاد به و قاتلهما لا يوفق للتوبه» (٣).

ص: ٣٨٤

١- . تفسير القمى، ج ١، ص ١٥٥.

٢- . نساء / صلى الله عليه و آله ٣.

٣- . تفسير القمى، ج ١، ص ١٥٥.

قوله تعالى: ((وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)) (١).

قال القمى رحمه الله: «و قوله تعالى: ((وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا)) يعنى فى التوراه ((أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ)) فهى منسوخه بقوله تعالى: ((كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى)) (٢) و قوله تعالى: ((وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ)) لمتنسخ ثم قال الله تعالى: ((فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ)) أى عفا ((فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ)) (٣).

قولها تعالى: ((وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ)) (٤).

قال القمى رحمه الله «و قوله تعالى: ((وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ)) الى آخر آيه _ و ذلك أن المشركين يوم أحد مثلوا بأصحاب النبى صلى الله عليه وآله الذين استشهدوا، منهم حمزه فقال المسلمون أما و الله لئن أولانا الله عليهم لنمثلن بأخيارهم، فذلك قول الله تعالى: ((وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ)) يقول بالأموات ((وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ)) (٥).

ص: ٣٨٧

١- . مائده / ٤٥.

٢- . بقره / ١٧٨.

٣- . تفسير القمى، ج ١، ص ١٧٧.

٤- . نحل / ١٢٤.

٥- . تفسير قمى، ج ١، ص ٣٩٤.

قوله تعالى: ((وَجَزَاءٌ سَيِّئُهُ سَيِّئُهُ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ)) (١).

قال القمي رحمه الله: «إى لا تعتدى و لا تجازى باكثر مما فعل بك» (٢).

باب الديات

قوله تعالى: ((وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)) (٣).

قال القمي رحمه الله: «و قوله تعالى: ((و لقد خلقنا الإنسان من سلاله من طين * ثم جعلناه نطفه في قرار مكين * ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر)) فهو نفخ الروح فيه» (٤).

باب الحدود

قوله تعالى: ((وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهُ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا)) (٥).

ص: ٣٨٨

١- . شوری / ٤٠.

٢- . تفسير القمي، ج ٢، ص ٢٥٠.

٣- . مؤمنون / ١٢-١٤.

٤- . تفسير القمي، ج ٢، ص ٦٥.

٥- . نساء / ١٥.

قال القمى رحمه الله: «و قوله تعالى: ((و اللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهُ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا)) فإنه فى الجاهليه كان إذا زنى الرجل (المراه) كانت تحبس فى بيت إلى أن تموت ثم نسخ ذلك بقوله تعالى: ((الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ)) (١) (٢).

قوله تعالى: ((إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ

الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ)) (٣).

قال القمى رحمه الله: «و قوله تعالى: ((إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ _ إِلَى _ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ)) فإنه حدثنى ابى عن على بن حسان عن ابى جعفر عليه السلام قال: من حارب الله و أخذ المال و قتل كان عليه أن يقتل و يصلب و من حارب و قتل و لم يأخذ المال كان عليه أن يقتل و لا يصلب، و من حارب فأخذ المال و لم يقتل كان عليه أن تقطع يده و رجله من خلاف، و من حارب و لم يأخذ المال و لم يقتل كان عليه أن ينفى ثم استثنى عز و جل فقال: ((إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ)) يعنى يتوب من قبل أن يأخذهم الإمام (٤).

قوله تعالى: ((الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)) (٥).

ص: ٣٨٩

١- . نور / ٢.

٢- . تفسير القمى، ج ١، ص ٤١.

٣- . مائده / ٣٣.

٤- . تفسير القمى، ج ١، ص ١٧٥.

٥- . نور / ٢.

قال القمي رحمه الله: «وقوله تعالى: ((الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ)) وهي ناسخه لقوله تعالى: ((وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ)) - إلى آخر الآيه - (١) وقوله تعالى: ((وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ)) يعني لا تأخذكم الرأفة على الزاني والزانية في دين الله ((إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ)) في إقامة الحد عليهما. وكانت آية الرجم نزلت الشيخ والشيخه إذا زنيا فارجموهما البتة فإنهما قضيا الشهوه نكالا من الله والله عليم حكيم وفي روايه أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى: ((وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا)) يقول: ((ضربهما طائفة من المؤمنين)) يجمع لهم الناس إذا جلدوا (٢).

والزنا على وجوه و الحد فيه على وجوه فمن ذلك أنه أحضر عمر بن الخطاب سته نفر أخذوا بالزنا فأمر أن يقام على كل واحد منهم الحد و كان أمير المؤمنين عليه السلام جالسا عند عمر، فقال عليه السلام: يا عمر ليس هذا حكمهم، قال: فأقم أنت عليهم الحد، فقدم واحدا منهم فضرب عنقه و قدم الثاني فرجمه و قدم الثالث فضربه الحد و قدم الرابع فضربه نصف الحد و قدم الخامس فعززه و أما السادس فأطلقه فتعجب عمر و تحير الناس، فقال عمر يا أبا الحسن سته نفر في قضيه واحده أقمت عليهم ست عقوبات ليس منها حكم يشبه الآخر: فقال عليه السلام: نعم أما الأول فكان ذميا زنى بمسلمه و خرج عن ذمته فالحكم فيه السيف، و أما الثاني فرجل محصن زنى فرجمناه، و أما الثالث فغير محصن فحددناه، و أما الرابع فعبد زنى فضربناه نصف الحد، و أما الخامس فكان منه ذلك الفعل بالشبهه فعزناه و أدبناه و أما السادس فمجنون مغلوب على عقله سقط منه

التكليف (٣).

ص: ٣٩٠

١- . نساء / ١٥.

٢- . تفسير قمي، ج ١، ص ٧١.

٣- . تفسير القمي، ج ١، ص ٧١-٧٢.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

